

 هو العلیم

 مطلع انوار

 جلد سیزدهم

 مواعظ رمضان المبارک 1370 هجری قمری

 حضرت علاّمه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

 قدس الله نفسه الزکیة

 مقدمه و تعلیقات

 سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

 عن النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم:

 لَولا تَکثیرٌ فِی کَلامِکُم و تَمریجٌ فِی قُلوبِکُم لَرأیتُم ما أرَی و لَسَمِعتُم ما أسمَعُ.

 «اگر این گفتار بسیار در زبان‌ها، و این اضطراب و آشوب در دل‏های شما نبود، هرآینه می‌دیدید آنچه را که من می‌بینم و می‌شنیدید آنچه را که من می‌شنوم.»

 رسالۀ لب الباب، ص 39



# مجلس روز اوّل: معنی و حقیقت دین

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ وَمَا ٱخۡتَلَفَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡ وَمَن يَكۡفُرۡ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَهِ فَإِنَّ ٱللَهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ﴾.[[1]](#footnote-1)

 در وهلۀ اوّل باید به معنی «دین» پی‌برد، سپس دانست که حقیقت دین را فقط در دین مقدّس اسلام می‌توان یافت.

## خداشناسی، معنای اوّل از کلمۀ «دین» در فرهنگ قرآن

 آنچه از آیات قرآن استفاده می‌شود [این است که] لفظ دین در قرآن به دو معنی آمده است:

 یکی به معنی خداشناسی؛

 و دیگری به معنی احکام و قوانینی که پیغمبران از طرف پروردگار برای بشر آورده‌اند.

 [معنی] اوّل [از دین]، مثل آیۀ شریفۀ:

 ﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗا فِطۡرَتَ ٱللَهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَا لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَهِ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾.[[2]](#footnote-2)

 این همان دینی است که مطابق فطرت است، و انسان در خود چنین دینی [را] می‌یابد و از غرائز اوست. بدین معنی که اگر فرض شود شخصی به سن بلوغ رسد و دست محیطِ خوب یا بد، روان او را تربیت ننموده باشد، پدر و مادر هم سرپرست او نبوده باشند، فرضاً از پشت کوه ابوقبیس سر برآرد و نگاهی به آسمان و زمین کند، راجع به آفرینش آنها تفکّر بنماید، در ذات خود قوّه‌ای می‌یابد که آن قوّه با او به گفتگو درآمده و می‌گوید که این عالم وسیع و متغیّر را خدایی ایجاد کرده است؛ لذا خداشناسی از غرائز است.

 در این قسم از اقسام دین، انبیاء همگی یک راه پیموده و متّحداً مردم را به سوی خدا دعوت کرده و فرقی با هم ندارند؛ منتهی بعضی از آنها که در معرفت خدا درجات والایی را پیموده‌اند، بیشتر توانسته‌اند مردم را هدایت کنند و تربیت‌شدگان و گروندگان به آنها نیز مردان صاحب رتبه‌ای گشته‌اند.

 در اینجاست که قرآن می‌فرماید:

 ﴿قُلۡ يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَهَ وَلَا نُشۡرِكَ

بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَهِ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ﴾.[[3]](#footnote-3)

 در اینجاست که رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

 «کُلُّ مَولُودٍ یُولَدُ عَلَی الفِطرَةِ فأبَواهُ یُهَوِّدانِهِ و یُنَصِّرانِهِ و یُمَجِّسانِه.»[[4]](#footnote-4)‏

## پای‌بندی به احکام آسمانی، معنای دوّم از کلمه «دین» در فرهنگ قرآن

 معنی دوّم از دین ـ همان‌طوری که گفته شد ـ پای‌بند بودن به احکام آسمانی است. در اینجا انبیاء یکسان نبودند؛ بدین معنی که دین همۀ آنها واحد نبود. بشر از روزی که در این عالم خاکی پای نهاد، انبیاء علاوه بر خداشناسی هریک به حسب دستور خدا به مقتضای کمال و استعداد آنها، قوانینی را برای آنها آوردند.

## کمال نسبی ادیان الهی

 البته هریک از آنها صحیح بوده، و لیکن چون به‌واسطۀ کسالت روحی، بشر نمی‌توانسته در راه کمال قدم بردارد و به درجۀ کمال برسد، هریک از آنها مقداری بشر را به راه توحید و تأمین دارَین جلو آورده‌اند.

 بنابراین نباید گفت که دین عیسی حتّی‌ برای زمان او هم ناقص بوده؛ زیرا،

چون بنی‌اسرائیل در مادیات فرو رفته بودند، تغییر و تعادل آنها به یکسره سوق دادن آنها به راه آخرت بود (مانند شخصی که مواد چربی و پیه و گوشت زیاد خورده باشد، طبیب برای دفع صفرا به او فقط ترشی می‌دهد)، و چون حضرت موسی در مقابل فرعون و فرعونیان واقع شد و آنها خود را خدای جهان می‌پنداشتند، لذا برای آنکه بفهماند که چرخ این دنیا و اجتماع، دست آنها نیست، سلطنت و اجتماعی در مقابل آنها ایجاد کرد؛‌ و البته لازم بود.

 گرچه آن دستورات و قوانین برای اهل آن زمان کامل بود، ولی برای پرورش انسان کامل و رفاهیت دنیا و آخرت کامل نبود؛ زیرا در آنها نسبت به چنین مردمان کامل، افراط و تفریط‌هایی ملاحظه می‌شد.

## دین اسلام، یگانه راه منحصر برای ترقی و سعادت بشر

 پیغمبر اسلام دینش کامل و برای پروراندن بشرِ کامل در او هیچ نقصی نمی‌توان یافت، و لذا یگانه راهِ منحصر برای ترقّی و سعادت بشر دین اسلام است:

 ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾؛[[5]](#footnote-5)

 ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾.[[6]](#footnote-6)

## دین اسلام، اوج ترقّی بشر در قوس صعود

 در اینجاست که دیگر قوس صعودِ ترقّی بشر، به اوج رسید: «بُعِثتُ لِأُتَمِّمَ مَکارِمَ الأخلاقِ.»[[7]](#footnote-7) لذا اسلام دستورات پیمبران سلف را که بعضی آنها نیز به درجۀ کمال بوده، نقض و نسخ نفرموده بلکه به آنها اضافه نموده است.

## تعادل نسبی دستورات و قوانین حضرت ابراهیم، نسبت به انبیاء سلف

 از میان انبیاء سلف حضرت ابراهیم علیه السّلام دستورات و قوانینش بیشتر

به حال تعادل نزدیک است:

 ﴿وَمَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥ وَلَقَدِ ٱصۡطَفَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ \* إِذۡ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسۡلِمۡ قَالَ أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾[[8]](#footnote-8)؛[[9]](#footnote-9)

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ \* وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَهِ حَقَّ جِهَادِهِۦ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ﴾.[[10]](#footnote-10)

## جایگاه رسول خدا نسبت به انبیاء سلف در اشعار مرحوم شبستری

## مخالفت یهود و نصاری با رسول خدا و وعدۀ الهی بر حفظ دین اسلام

 ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ﴾[[11]](#footnote-11)؛ لذا پیغمبر اعلام کرد و اسلام را رواج داد و خدا هم وعده داد که پس از تو آن را نگاه می‌دارد: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾.[[12]](#footnote-12)

## اشعار مولانا در وعدۀ الهی به حفظ دین اسلام

## روضه استقامت و عطش شدید سیّدالشّهدا علیه السّلام (ت)

 ختم سخن با روضۀ مناسب حضرت سیّدالشّهدا، و استقامت آن حضرت حتّی‌ به عطش و سحق اسبان.[[13]](#footnote-13)

...[[14]](#footnote-14)

...[[15]](#footnote-15)

## اشعار نیّر تبریزی در عزای حضرت أباعبدالله علیه السّلام

# مجلس روز دوّم: رسالت و وظیفۀ انبیاء الهی

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾.[[16]](#footnote-16)

## وظیفۀ انبیاء تنظیم عقاید و اخلاق و افعال بشر است، نه تبیین علوم طبیعی

 باید دانست که وظیفۀ انبیاء‌ دعوت به راه توحید و تنظیم دستورات معاد و معاش بشر و تزکیۀ اخلاق است، و از سه قسمت خارج نیست: اوّل: عقاید؛ دوّم: اخلاق؛ سوّم: افعال.

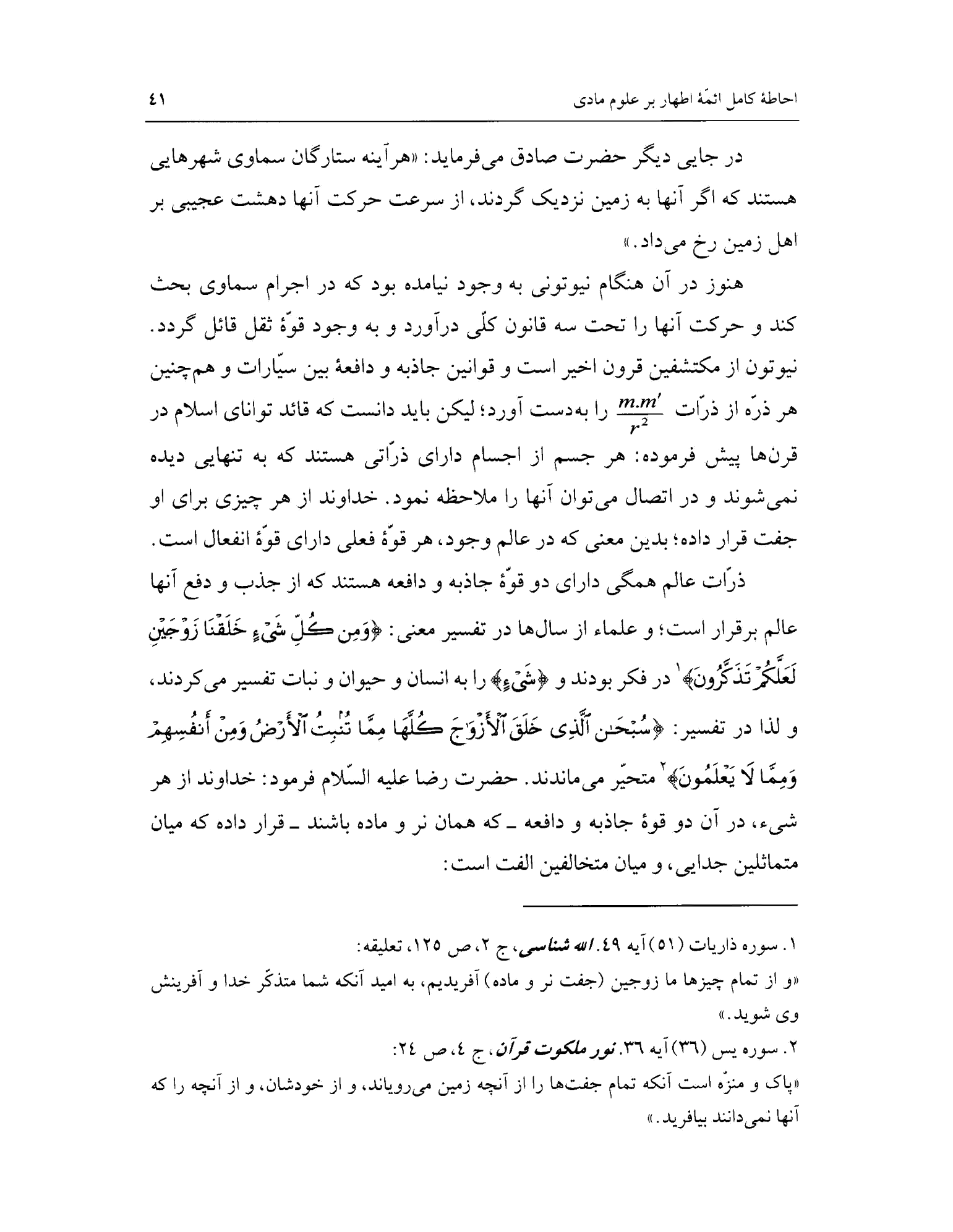
 بنابراین تقاضای علوم طبیعی از آنها بی‌مورد است؛ لذا وقتی از پیغمبر راجع به تغییرات هلال سؤال کردند، حضرت فرمود: «این [تغییرات] برای شناسایی اوقات است.» با آنکه سؤال [از] علت اختلاف بوده، ولی جواب را مطابق سؤال نیاورده تا دلالت کند وظیفۀ شما از من چنین سؤالی نبوده [است]:

 ﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَهِلَّةِ قُلۡ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَٱلۡحَجِّ﴾.[[17]](#footnote-17)

## احاطۀ کامل ائمّۀ اطهار بر علوم مادی

 و لیکن گاه‌گاهی ائمۀ اطهار راجع به علوم مادی، مطالبی برای اثبات توحید بیان فرموده‌ا‌ند؛ و از آنجا به دست می‌آید که آنها علاوه بر علوم دینی و معارف الهیّه بر چنین علومی هم احاطۀ کامل داشته‌اند.

 در آن زمان که منجّمین ستارگان را به منزلۀ‌ گل‌میخ‌های طلایی برای زینت دنیا می‌دانستند، اسلام می‌گفت: «آنها شهرهایی هستند مانند شهرهای شما، و در آنجا موجوداتی مانند شما سکونت دارند؛ إنّها مُدُنٌ کَمُدُنِکُم.»[[18]](#footnote-18)



 «مُؤَلِّفٌ بَینَ مُتَعادِیاتِها، مُفَرِّقٌ بَینَ مُتَدانِیاتِها؛ دالَّةً بِتَفریقِها علی مُفَرِّقِها و بِتألیفِها علی مُؤَلِّفِها. و ذَلکَ قَولُ اللهِ تَعالیَ: ﴿وَمِن كُلِّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَا زَوۡجَيۡنِ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ﴾.»[[19]](#footnote-19)

## شرح داستان الکترون و اتم

 شرح داستان الکترون و اتم به‌طور کامل،[[20]](#footnote-20) و تطبیق آن با فرمایشات حضرت رضا راجع به قوای جذب و دفع.

 در آن موقع هِرشِلی[[21]](#footnote-21) نبود که ستاره اورانوس را کشف کند و دوربین‌های حسّاس ساخته، تمام اجرام سماوی را تحت مطالعه قرار دهد؛ در آن موقع کِپلِر[[22]](#footnote-22) و کُپِرنیک[[23]](#footnote-23) نیامده بودند که به اصل اشتقاق زمین از کرات سماوی پی‌برند؛[[24]](#footnote-24) ولی قرآن گفت:

 ﴿أَوَ لَمۡ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ كَانَتَا رَتۡقٗا فَفَتَقۡنَٰهُمَا﴾؛[[25]](#footnote-25)

 ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ﴾.[[26]](#footnote-26)

## عدم منافرت دین اسلام با علم

 این کلمات که ابداً با علوم مادّی آن عصر مطابقت ننموده بلکه با علوم تجربی امروزه مطابق است، دلالت بر اعجاز کلام آن بزرگواران می‌کند.

 در آن موقع پاستوری نیامده و کشف میکروب نکرده بود، ولی حضرت امیر می‌فرماید: «لا تَبُولَنَّ فی الماءِ فإنّ لِلماءِ‌ أهلًا.»[[27]](#footnote-27)

 حضرت سجاد دربارۀ قومی می‌فرماید: «اللهُمَّ املَأ [أمزِجْ] مِیاهَهُم بِالوَباءِ.»[[28]](#footnote-28)

 قال أمیرالمؤمنین: «فِرَّ مِن الجُذامِ [المَجذومِ] فِرارَک مِن الأسَدِ.»[[29]](#footnote-29)

 بنابراین دین اسلام فرضیه‌ای مخالف علوم ندارد، بلکه جملاتی هم که استشهاد می‌شود مؤیّد است.

 دین اسلام با علم، منافرتی ندارد و از یک پستان شیر خورده و توأمین هستند. آری، همان دین‌های مسیح و بودا است که با عقل و علم منافرت دارد.

## روضه زحمات حضرت پیامبر اکرم (ت)

 ختم سخن با روضۀ مناسب زحمات پیغمبر.[[30]](#footnote-30)

...[[31]](#footnote-31)

# مجلس روز سوّم: محفوظ بودن قرآن از هر گونه تحریف

 بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

 و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

 و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \* الٓمٓ \* ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَ فِيهِ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ﴾[[32]](#footnote-32)

## نزول تمامی کلمات قرآن به‌واسطۀ وحی

 قرآن کتابی است آسمانی که تمام آن به‌واسطۀ وحی بر رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شد؛ بدون آنکه یک کلمۀ قرآن از کلمات خود پیغمبر باشد:

 ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ \* إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ﴾.[[33]](#footnote-33)

## تحذیر و تهدید خداوند از آمیخته شدن وحی با کلام رسول خدا

 بلکه در بعضی از آیات خداوند با لسان تشدید رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم را از آمیختن وحی به کلام خود منع می‌کند:

 ﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ \* وَمَا هُوَ بِقَوۡلِ شَاعِرٖ قَلِيلٗا مَّا تُؤۡمِنُونَ \* وَلَا بِقَوۡلِ كَاهِنٖ

قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ \* تَنزِيلٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ \* وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ \* فَمَا مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ عَنۡهُ حَٰجِزِينَ﴾.[[34]](#footnote-34)

 سخنان خود پیغمبر در دست است؛ چنانچه آنها را با آیات قرآن قیاس کنیم، زمین تا آسمان تفاوت دارد.

## وعدۀ خداوند به حفظ قرآن از تحریف، و محرّف بودن کتب انبیاء سالفه

 خداوند وعده فرموده که قرآن را حفظ کند:

 ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾.[[35]](#footnote-35)

 بنابراین، قرآن از تحریف ـ چه زیاده چه نقیصه ـ محفوظ مانده است؛ و لیکن باید دانست که کتب انبیاء ‌سالفه از تورات و انجیل ـ چه نقیصه و چه زیاده ـ محرّف است.

## برخی نقیصه‌ها در تورات و انجیل

 زیرا اولاً: در قسمت نقیصه، آیاتی در قرآن دلالت دارد بر آنکه موسی و عیسی مژده به وجود پیغمبر: محمّد بن عبدالله داده‌اند؛ ولی چون در عهدین فعلاً پیدا نمی‌کنیم یا تصریحاً یافت نمی‌شود باید گفت از آنها اسقاط شده:

 ﴿وَإِذۡ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَ ٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَهِ إِلَيۡكُم مُّصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ مُّبِينٞ﴾.[[36]](#footnote-36)

 آیات بسیاری را که دلالت بر پیغمبر آخرالزمان داشته باشد، از انجیل برنابا می‌توان یافت، ولی آن را جمع کرده‌اند و امروز [حتّی] جزوات معدودی از آن در دست نیست.

 و [ثانیاً]: زیادی‌های ننگ‌آوری در کتب عهدین موجود است که بلاشک دست بشر آنها را به آنها افزوده است؛ من‌جمله: داستان نسبت معصیت دادن به انبیاء.

 با آنکه در چندین جای کتب عهدین تصریح به حرمت زنا و شرب مسکر شده، درعین‌حال تصریح دارد که انبیاء زنا نموده و شرب مسکر کرده‌اند؛ و با وجود تسلّم حرمت زنا و مسکر باید گفت آیاتی که راجع به ارتکاب معاصی انبیاء است، محرّف است.

## برخی زیاده‌ها در تورات و انجیل

 در اصحاح، فصل 19 از سفر تکوین کتاب تورات، آیۀ 31، وارد است که:

حضرت لوط دو دختر داشت؛ یک وقت آن دو دختر با هم مذاکره نمودند که پدر ما پیر شده، باید او را مست بنماییم و پهلوی او بخوابیم تا از او نسلی پدید آید. در حین شب، دختر بزرگ ظرف مسکری به پدر داد و پدر را مست کرد و پهلوی او خوابید و حامله شد و اولادی به وجود آورد که او را «مواب» نام نهادند.

شب دیگر خواهر بزرگ‌تر به خواهر کوچک‌تر گفت: «ای خواهر امشب

نوبت توست!» خواهر کوچک پدر را مست کرد و پهلوی او خوابید و حامله شد و اولادی به وجود آورد و او را «ابن‌عمی» نامیدند.

و باید دانست که فعلاً موابیان از اولاد مواب، و بنی‌عمون از اولاد ابن‌عمی هستند.

 و در فصل 23 از سِفر تثنیه، آیۀ 2، چنین وارد است که:

حرام‌زاده داخل جمعیت خدا نشود، و تا پشت دهم داخل جمعیت خدا نگردد. (3) عمونی و موابی داخل جمعیّت خدا نشود تا ده پشت (البته مقصود از عدم دخول، عدم ورود در زمرۀ‌ پیمبران است).

 در فصل نهم از سِفر تکوین، آیۀ 2، وارد است که:

حضرت نوح فلاحت نموده و تاکستانی غرس نمود؛ سپس مقداری خمر آشامید و داخل چادر رفته برهنه شد.

 انجیل یوحنا، فصل دوّم، آیۀ 1:

در روز سوّم، در قانای جلیل، سوری واقع شد. [عیسی] با شاگردانش در آن محل بودند. چون مقداری از روز برآمد، مریم به عیسی گفت که: «شراب تمام شده است؛ باید شراب تهیه کنی!»

عیسی گفت: «مادر، تو را با من چه کار! به کار خود مشغول باش!»

مریم در خانه آمده، به نوکران گفت: «حاضر باشید که هرچه عیسی گوید اطاعت کنید!» و در آن منزل شش ظرف سنگی بزرگ بود که هریک، دو ـ سه من آب می‌گرفت و آنها را برای طهارت یهود در آنجا قرار داده بودند.

عیسی به نوکران گفت: ظرف‌ها را پر از آب کرده در مجلسی آوردند، و میر مجلس از آن آب‌ها خورد و گفت: «ای عیسی، این شراب‌های خوب را از کجا آورده‌ای؟! مردم همه اوّل شراب‌های خوب می‌خورند، سپس بد را؛ [لیکن شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟!] و آن میرمجلس نمی‌دانست که آن شراب‌ها آب بوده و به معجزۀ عیسی شراب شده است؛ لکن شاگردان چون مطّلع شدند به نبوّت عیسی ایمان آوردند.

## نسبت دادن گناه به انبیاء، ‌دالّ بر تحریف کتب عهدین

 نسبت گناه به انبیاء، ‌دالّ بر تحریف کتب عهدین است؛ زیرا اگر قائل به عدم

تحریف شویم، لازمه‌اش آن است که بگوییم: خداوند شخص گناه‌کار و خائنی را برگزیدۀ خود نموده، و لازمه‌اش عجز خداوند از ارسال رسل مطیع می‌باشد. شخص آیا راضی می‌شود مال‌التّجارۀ خود را ـ با علم به خیانت ـ در تحت اختیار خائنی بگذارد که او را بفروشد؛ ابداً! لذا نصاری باید یکی از پنج امر را قبول کنند:

## ملزم شدن نصاری به قبول تحریف در کتب عهدین

 اوّل: آنکه خداوند قادر بر ارسال رسول غیر عاصی و خائن نبوده؛ تَعالی الله عَن ذَلکَ عُلُوًّا کبیرًا.

 دوّم: آنکه خداوند به گناه انبیاء‌ جاهل بوده؛ تَعالی عَن ذَلک.

 سوّم: آنکه عیسی و نوح و لوط و غیرهم پیغمبر نبودند، و این خلاف فرض خود آنهاست.

 چهارم: آنکه زنا و شرب خمر در زمان انبیاء‌ سلف حرام نبوده، و با وجود تصریح عهدین به حرمت آنها این قسم هم باطل [است].

 ناچار شقّ پنجم که تحریف باشد آنها را ملزم خواهد کرد.

## برخی آیات داله بر تحریف کتب عهدین

 در قرآن نیز آیاتی وجود دارد که دلالت بر تحریف کتب عهدین می‌کند:

 ﴿فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ يَكۡتُبُونَ ٱلۡكِتَٰبَ بِأَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنۡ عِندِ ٱللَهِ﴾؛[[37]](#footnote-37)

 و قوله تعالی: ﴿مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ﴾.[[38]](#footnote-38)

## روضۀ سر مبارک امام حسین علیه السّلام در مجلس یزید (ت)

 ختم سخن با روضۀ مجلس یزید.[[39]](#footnote-39)

...[[40]](#footnote-40)

# مجلس روز چهارم: داستان آدم و حوّا در قرآن، دلیل بر وجود تحریف در تورات و انجیل

 بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

 و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

 و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

## داستان آدم و حوّا، یکی از موضوعات دالّه بر تحریف تورات و انجیل

 ﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ لَا يَفۡتِنَنَّكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ كَمَآ أَخۡرَجَ أَبَوَيۡكُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ يَنزِعُ عَنۡهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوۡءَٰتِهِمَآ إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمۡ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنۡ حَيۡثُ لَا تَرَوۡنَهُمۡ إِنَّا جَعَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ أَوۡلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ﴾.[[41]](#footnote-41)

 یکی از موضوعاتی که دلالت بر تحریف تورات و انجیل می‌کند، شرح داستان آدم و حوّا با شیطان است که در عهدین مذکور است.[[42]](#footnote-42) و برای توضیح این

مطلب باید مقالۀ عهدین، با مقالۀ قرآن راجع به آدم و حوا با شیطان بیان شود.

## داستان آدم و حوّا در سِفر تکوین

 در سِفر تکوین چنین وارد است:

خداوند آدم را خلق نمود و جنّتی در عدن خلق کرد و آدم را در آن بهشت قرار داد، و پس از آن حوّا را ایجاد کرد. و در وسط آن دو بهشت یک درخت حیات و یک درخت معرفت حسن و قبح خلق کرد، و نهری بدان‌جا جاری کرد که آن به چهار شعبه تقسیم می‌شد: فیشون، جیحون، حَداقِل (دجله)، فرات.

سپس بدان‌ها فرمود: از شجرۀ معرفت حسن و قبح نخور که خواهی مُرد. آدم و حوا عریان بودند و ابداً خجالت نمی‌کشیدند؛ برای آنکه شعور نداشته و حسن و قبح را تمیز نمی‌دادند.

مار که از همه حیوانات حیله‌اش بیشتر بود به حوّا گفت: آیا خدا گفته است که از این درخت‌ها مخورید؟!

حوّا گفت: خدا فرموده از همه درخت‌ها بخورید مگر درختی که در وسط بهشت است؛ زیرا که گفته است اگر بخورید، خواهید مرد.

مار در جواب گفت: نخواهید مرد، بلکه چون خدا می‌دانسته اگر بخورید مثل او عالم به حسن و قبح شده و چشم‌هایتان باز می‌شود، خدا نخواسته شما مانند او عالم شوید.

آدم و حوّا از شجره خوردند و آن‌وقت به حسن و قبح مطّلع شده، چشم‌های آنها باز شد. خود را عریان دیده و برای خود ساتر عورت ساختند.

## ادلّۀ مرحوم علاّمه بر تحریف موجود در سِفر تکوین

 عجب از این کلام بی‌اساس؛ زیرا:

 اولاً: عدن در یمن بوده و بر بوغاز بابُ المَندَب است؛ و دجله از جبال ارمنیه سرچشمه گرفته و فرات از ارض روم، و هر دو به خلیج فارس می‌ریزند. و علاوه، رود جیحون و فیشون در ترکستان واقع و به عدن چه ربطی دارد؟!

 ثانیاً: چه نسبت‌های پست و جهل به خدا داده، و شیطان را عالم دانسته است؛ زیرا می‌گوید: «خدا گفت: ”از این درخت مخورید که می‌میرید!“ آدم و حوا خوردند و نمردند.» پس در خداوند جهل است یا خدعه.

 علاوه، این سخن می‌رساند که مار از خداوند راستگوتر است؛ زیرا مار گفت: «بخورید، نمی‌میرید!» و خدا گفت: «بخورید می‌میرید!» و خوردند و نمردند.

 علاوه، خدا در این مرحله که می‌خواسته از آدم و حوا عالم‌تر باشد، از حریف خود شکست خورد؛ زیرا فی‌‌الواقع خدا می‌خواست که آنها از درخت معرفت حسن و قبح نخورند و مانند او به حسن و قبح اطّلاعی حاصل نکنند و لذا از روی کذب به آنها گفت: «می‌میرید!» اتفاقاً چون آنها خوردند چشمشان باز شده خود را عریان دیده، برای خود ساتر ساختند.

 و از همه مهم‌تر آنکه: در تورات وارد است که مار همان ابلیس است؛ دراین‌صورت، تمام معایب را برای خدا و محاسن را برای شیطان ثابت می‌کند. با این همه فضاحت، عیسویان در مقام جواب می‌گویند: مراد موت روحانی است.

 تورات می‌گوید: «قبل از اکل، روح آنها مرده و معرفت حسن و قبح نداشتند و به‌واسطۀ خوردن شجره، معرفت پیدا کردند.» این کلام دلالت دارد بر آنکه آنها روحاً زنده شدند!

 اگر بگویند خدا می‌خواست آنها حیات ابدی داشته و به‌واسطۀ اکل، حیات آنها موقّتی شد، این هم خلاف نصّ تورات است که می‌گوید: «خدا بذر فنا بر آدم پاشیده و بر شجرۀ حیات، موکِّل گماشت تا آدم از آن نخورد.»

## داستان آدم و حوّا در قرآن

 به‌هرحال، قرآن ابداً از شجرۀ معرفت اسمی نمی‌برد؛ فقط می‌فرماید:

 [﴿وَيَـٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ فَكُلَا مِنۡ حَيۡثُ شِئۡتُمَا وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ \* فَوَسۡوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيۡطَٰنُ لِيُبۡدِيَ لَهُمَا مَا وُۥرِيَ عَنۡهُمَا مِن سَوۡءَٰتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنۡ هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيۡنِ أَوۡ تَكُونَا مِنَ ٱلۡخَٰلِدِينَ \* وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّـٰصِحِينَ \* فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٖ فَلَمَّا ذَاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتۡ لَهُمَا سَوۡءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخۡصِفَانِ عَلَيۡهِمَا مِن وَرَقِ ٱلۡجَنَّةِ وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ أَلَمۡ أَنۡهَكُمَا عَن

تِلۡكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَآ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمَا عَدُوّٞ مُّبِينٞ \* قَالَا رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾.[[43]](#footnote-43)

 درست مطالب تورات عکس قرآن است؛ خدا در سورۀ طه می‌فرماید:

 ﴿وَلَقَدۡ عَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبۡلُ فَنَسِيَ وَلَمۡ نَجِدۡ لَهُۥ عَزۡمٗا \* وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَـٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ \* فَقُلۡنَا يَـٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوّٞ لَّكَ وَلِزَوۡجِكَ فَلَا يُخۡرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلۡجَنَّةِ فَتَشۡقَىٰٓ \* إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعۡرَىٰ \* وَأَنَّكَ لَا تَظۡمَؤُاْ فِيهَا وَلَا تَضۡحَىٰ \* فَوَسۡوَسَ إِلَيۡهِ ٱلشَّيۡطَٰنُ قَالَ يَـٰٓـَٔادَمُ هَلۡ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلۡخُلۡدِ وَمُلۡكٖ لَّا يَبۡلَىٰ \* فَأَكَلَا مِنۡهَا فَبَدَتۡ لَهُمَا سَوۡءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخۡصِفَانِ عَلَيۡهِمَا مِن وَرَقِ ٱلۡجَنَّةِ وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ \* ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيۡهِ وَهَدَىٰ \* قَالَ ٱهۡبِطَا مِنۡهَا جَمِيعَۢا بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ \* وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن

ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ﴾ ـ الخ.[[44]](#footnote-44)

 قرآن می‌گوید: قبل از خوردن شجره،‌ ساتر عورت داشتند و به‌واسطۀ خوردن از آن درخت، عورت آنها نمایان شد؛ تورات به عکس.

 قرآن، کذب و خدعه را به شیطان نسبت می‌دهد، زیرا که خدا می‌گوید: اگر از شجره نخوردید گرسنگی و تشنگی و گرمی آفتاب و عریان بودن نصیب شما نخواهد شد، و خوردن از شجره موجب این مشقّات می‌گردد، چنان هم شد؛

شیطان می‌گوید: اگر خوردی در جنّت پایدار خواهی بود، آدم خورد، از جنّت بیرونش کردند.

## داستان آدم و حوّا به نقل از تفسیر منسوب به امام عسگری علیه السّلام

 فی التفسیر: «چون خداوند شیطان را از جنّت بیرون کرد، شیطان از میان ماری درآمد و به سوی آدم رفت و گفت: ”از این درخت بخور تا زندگی جاوید یابی!“ آدم گفت: ”خدا داناتر است.“ شیطان به صورت مار پیش حوّا رفت و گفت: ”خدا سابقاً شما را از خوردن این درخت منع کرد، ولی حالا اجازه داد؛ و علامتش این است که اگر بخواهی از این شجره بخوری، موکّلان حفظ شجره از تو ممانعت نمی‌کنند.“ حوّا پیش آمد؛ موکّلان خواستند منع کنند، خدا گفت: ”منع نکنید؛ زیرا من به آدم و حوّا اختیار داده‌ام و خود باید صلاح و فساد امر خود را تشخیص دهند.“ حوّا خورد و آدم را هم به خوردن دعوت کرد و خدا آنها را از بهشت بیرون کرد.»[[45]](#footnote-45)

## اشکالاتی دیگر پیرامون داستان آدم و حوّا در تورات محرّف

 از همه عجیب‌تر آنکه تورات می‌گوید:

 «وقتی که آدم و حوا از شجره خوردند و معرفت به حسن و قبح پیدا نمودند و خود را عریان دیدند، در این هنگام خدا آهسته‌آهسته در جنّت قدم می‌زد و آواز می‌داد. همین‌که آن دو صوت خدا را شنیدند، پشت درختی مخفی شدند. خدا به آدم گفت: ”تو کیستی؟“ آدم گفت: ”من آدمم! صوت تو را شنیدم، از شدّت خجلت چون عریان هستم، در پشت درخت پنهان شدم.“ خدا گفت: ”که به تو گفت عریانی؟ مگر از شجره خورده‌ای؟!“»

 اولاً: تورات نسبت به خدا، نسبت جسمیّت و قدم زدن می‌دهد.

 دیگر آنکه: خدا از آدم سؤال کرد: «کیستی؟ مگر از شجره خورده‌ای؟!» بنابراین خدا جاهل بوده است!

 بعداً تورات می‌گوید: «چون خدا مطلب را بدین‌گونه دید، با خود گفت: آنها هم مثل من شده و از حسن و قبح اطّلاع پیدا نموده‌اند و هم‌‌اکنون است که از شجرۀ

حیات بخورند و مثل من همیشه جاودان باشند؛ لذا خدا آنها را از بهشت بیرون کرد تا دستشان به شجره نرسد.»

 تورات می‌گوید: «خدا آدم را در عدن قرار داد»؛ ولی در لسان مسلمانان چنین مشهور است که آدم در جزیرۀ سیلان و سراندیب[[46]](#footnote-46) وارد شد و در آنجا نیز کوهی است به نام آدمس پیک[[47]](#footnote-47) یعنی کوه آدم؛ و بین جزیره و قارۀ آسیا سنگ‌های عظیمی در دریاست که عبور کشتی‌ها از آنجا مشکل و آنجا را آدمس بریدج[[48]](#footnote-48) یعنی پل آدم خوانند و اینها دلالت بر صحّت کلام مسلمین دارد.

## توسّل جستن حضرت آدم به انوار خمسۀ طیّبه

 آدم در زمین آمد و سال‌ها از رحمت خدا دور بود. خواست توبه کند، خدا فرمود: «بگو: ”إلهی بِحَقِّ محمّدٍ وأنتَ المَحمودُ، و بِحَقِّ عَلیٍّ و أنتَ العالی، و بِحقِّ فاطِمةَ و أنتَ فاطِرُ السّماواتِ و الأرضِ، و بِحقِّ الحَسَنِ و أنتَ المُحسِنُ، و بِحَقِّ الحُسَینِ و أنتَ قَدیمُ الإحسانِ.“»[[49]](#footnote-49)

 آدم می‌گوید: «این شخص آخر که بود که چون اسم او را بردم، حال من تغییر کرد؟!»

 گفت: «او سبط محمّد مصطفی است که شهید تیغ أعداء خواهد شد.»

 خدا خبر می‌دهد: «و لَو تَراهُ یا آدَمُ و هُوَ یَقولُ: وا عَطَشاه! وا قِلَّةَ ناصِراه! حَتَّی یَحولَ العَطَشُ بَینَهُ و بَینَ السَّماءِ کالدُّخانِ! فَلَم یُجِبهُ أحَدٌ إلّا بِالسُّیُوفِ و شُربِ الحُتُوفِ! فَیُذبَحُ ذَبْحَ الشّاةِ مِن قَفاهُ، و یَنهَبُ رَحلَهُ أعداؤُهُ، و تُشهَرُ رُءُوسُهُم هُوَ و أنصارُهُ فِی البُلدانِ، و مَعَهُمُ النِّسوانُ؛ کَذَلِکَ سَبَقَ فِی عِلمِ الواحِدِ المَنّان.»[[50]](#footnote-50)

# مجلس روز پنجم: عصمت انبیاء دلیلی بر محرّف بودن تورات و انجیل

 بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

 و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

 و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ \* لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ﴾.[[51]](#footnote-51)

## نبوت، واسطۀ میان خلق و خالق

 نبوّت واسطۀ میان خلق و خالق است و هر کس نمی‌تواند چنین مقامی را احراز نماید. مگر آنکه قابلیّت رابطه و توسط داشته و به عبارت ساده؛ همان‌طوری که با بشر گفتگو و حشر دارد، با خالق نیز گفتگو داشته و پردۀ حجابِ مادّیت از دیدگان او برداشته شده باشد؛ نبی باشد [و] دارای درجه ولایت باشد.

## مراقبه، لازمۀ وصول به مقام نبوّت

 شخص اگر بخواهد بدین مقام رسد، باید مراقبه کند:

 اوّل عبادات واجبه و اعمال واجبه را اتیان و محرمات را ترک کند؛

 سپس مستحبّات را اتیان و مکروهات را ترک کند؛

 از نردبان توکل و تسلیم و تفویض و رضا بالا رود؛

 قلبش صاف و زنگار دلش زدوده گردد و قابلیّت آن را پیدا کند که انوار الهی در او تجلّی پیدا کند.

## آثار مراقبه در انبیاء

 این اشخاص از خواب بیدار می‌شوند و معنی «النّاسُ نِیامٌ إذا ماتُوا انتَبَهُوا»[[52]](#footnote-52) در دنیا برای آنها حاصل می‌شود؛ زیرا که خواب یعنی فقدان حس [و] مردم همه در خوابند، به علّت عدم حسّ قلب.

 چون بدین مقام رسند چشم دل باز گردد؛ آنچه را که دگران نمی‌بینند،

ملاحظه می‌کنند و معنی «مُوتوا قَبلَ أن تَمُوتوا»[[53]](#footnote-53) دربارۀ آنها مصداق پیدا می‌کند. دراین‌حال علاقۀ‌شان به زخارف پوچ و اعتباری دنیا، کم می‌گردد.

## دو روایت در علت کوریِ چشم باطن

 من طرق العامّه، عن النّبی صلّی الله علیه و آله: «لَولا تَکثیرٌ فِی کَلامِکُم و تَمریجٌ فِی قُلوبِکُم لَرأیتُم ما أرَی و لَسَمِعتُم ما أسمَعُ.»[[54]](#footnote-54)

 عن الصّادق علیه السّلام: «لَولا أنّ الشّیاطِینَ یَحومونَ حَولَ قُلوبِ بَنی آدَمَ لَرأوا مَلَکوتَ السَّماواتِ و الأرضِ.»[[55]](#footnote-55)

## مراتب کمالی انسان در مثنوی معنوی

## چهار دلیل بر عصمت انبیاء

 انبیاء که چنین درجه‌ای را حائزند، حقاً باید گفت معصیت نمی‌کنند و عصمت در آنها ضروری است.

 دلیل دیگر برای عصمت انبیاء آنکه: آنها وسائطند و باید امین باشند. سلطان عادل، شخص خائن را حکومت شهری نمی‌دهد؛ تاجر شخص خیانتکار را به دارالتّجارۀ خود نمی‌گمارد. چنانچه خدا نبیّ عاصی را رسول خود قرار دهد، یا باید گفت: خدا عاجز بوده دیگری را بفرستد، یا جاهل به معصیت او بوده؛ و هر دو خلاف مقام احدیّت است.

 دلیل دیگر: اجماع است[[56]](#footnote-56) بر عصمت انبیاء.

 دلیل دیگر: اخبار متواتره از ائمّه علیهم السّلام.

 با این بیانات روشن شد که انجیل و تورات که نسبت معصیت به انبیاء

می‌دهد، باید گفت که محرّفند.

## عدم دلالت آیات قرآن بر معصیت انبیاء

 اگر نصاری و یهود بگویند آیاتی هم در قرآن وجود دارد که دلالت بر معصیت آنها می‌کند ـ مثل﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ﴾؛[[57]](#footnote-57) یا مثل ﴿فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحٗا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَا﴾[[58]](#footnote-58)؛ ﴿لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾[[59]](#footnote-59) ـ جواب هریک مستلزم مقدمه‌ای است.

## عدم امکان لغزش انبیاء در مقام تربیت و امکان آن در مقام عبودیّت

 امّا اوّل آنکه: انبیاء چون وسائطند دارای دو مقامند:

 1. مقام تربیت خلق؛

 2. مقام عبودیّت آنها نسبت به خالق.

 امّا مقام اوّل آنها، پس باید گفت: آنها معلم و مربّی بشرند و خدا آنها را امین دانسته، و معلم و مربِّی باید دارای درجات تربیتی متعلّم و مربَّیٰ باشد؛ لذا با مردم در أفعال باید فرق داشته باشند.

 و امّا در مقام عبودیّت، در کیسۀ خود جز فقر و عجز و نیستی و مملوکیّت چیز دیگری ندارند؛ درحالی‌که از مخلوق، أشرفند. هرچه درجۀ آنها بیشتر گردد، نابودی و عجز و فقر آنها نسبت به خالق زیادتر خواهد شد.

احمد ار بگشاید آن پر جلیل \*\* تا ابد مدهوش ماند جبرئیل[[60]](#footnote-60)

در این مقام عبودیّت و سیر نفسانی خود، ممکن است بعضی لغزش‌هایی از

آنها سر زند و آن ابداً ربطی به مقام معصیت دربارۀ مخلوق ندارد. این معصیت، معصیت نفسی خود آنهاست نسبت به خود آنها، درحالی‌که ممکن است همان معصیت برای مخلوق حسنه باشد: «حَسَناتُ الأبرارِ سَیِّئاتُ المُقَرَّبِین.»[[61]](#footnote-61)

 چنانچه خود آن ذوات مقدّسه در هر دو حال سخنانی دارند:

 در مقام اوّل: «لی مَعَ اللهِ حالاتٌ لا یَسَعُها مَلَکٌ مُقَرَّبٌ»[[62]](#footnote-62) آن شرافت آنهاست.

 در مقام دوّم: «إلَهِی کَیفَ أدعُوکَ و قَد عَصَیتُک.»[[63]](#footnote-63)

...[[64]](#footnote-64)

 خدا هم در قرآن، اشاره به دو مقام می‌کند:

 در مقام اوّل: ﴿إِنَّ ٱللَهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾[[65]](#footnote-65)؛

 و گاهی نسبت به مقام دوّم آنها، کوتاهی آنها را یادآور می‌شود؛ مثل: ﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ﴾.[[66]](#footnote-66)

معصیت در مقام دوّم ابداً ربطی به معصیت در مقام اوّل ندارد؛ زیرا که آدم به دنیا نیامده و واسطه واقع نشده بود؛ فقط رابطۀ میان خود و خالق را به‌واسطۀ اکل شجره ضعیف کرد. پس قیاس عصیان آدم با عصیان عیسی و لوط و نوح که در عهدین وجود دارد، قیاس مع‌الفارق است.

و امّا جواب از آیۀ ﴿فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحٗا﴾ آن است که شرک دو قسم است:

 اول: شرک در عبادت که در مقام بندگی غیر از خدای را مدخلیّت دادن است؛ صاحب این شرک نجس است و به جهنّم خواهد رفت.

 دوّم: شرک در طاعت است؛ یعنی در مقام ایجاد مخلوقات، غیر خدا را هم دخالت دادن به‌طور توهم؛ و صاحب این شرک نجس نیست و به جهنّم نمی‌رود.

 و اگر کسی بخواهد در این مقام هم مقصد و تأثیر را یکباره با اطمینان قلب

راجع به سوی خدا داند، زحمات زیادی لازم دارد.

 آدم در مقام عبودیّت جز خدا، دیگری را عبادت نکرد، و لیکن چون خدا به او فرزند داد، توهّم نمود که ما هم در ایجاد او دخالت داریم؛ لذا در این مقام مشرک شد و این شرک ابداً به شرک اوّل ربطی ندارد.

و امّا جواب از آیۀ ﴿لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَهُ مَا تَقَدَّمَ﴾[[67]](#footnote-67) آنکه:

 پیغمبر چون پیوسته باید دارای ترقّیات روحی و سیر درجات نفسانی باشد، در مواقع غذا خوردن و نزدیکی کردن که خواهی‌نخواهی توجه به دنیا زیاد و به خالق کم می‌شد، مقام سیر حضرت در این حالات متوقف می‌ماند؛ لذا حضرت برای جبران هر روز هفتاد مرتبه استغفار می‌کرد.[[68]](#footnote-68) و آیه راجع به این جهت است، و

الاّ تمام دنیا اجماع دارند بر آنکه محمّد بن عبدالله صلّی الله علیه و آله در تمام مدّت عمر، گناهی گرچه کوچک انجام نداد.

 قرآن همۀ انبیاء را تقدیس نموده؛ دربارۀ یوسف می‌گوید:

 ﴿وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦ كَذَٰلِكَ لِنَصۡرِفَ عَنۡهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلۡفَحۡشَآءَ﴾.[[69]](#footnote-69)

 از حضرت صادق روایت است که مقصود از برهان، نبوّت است.[[70]](#footnote-70)

 ملاحظه کنید که اسلام و قرآن چگونه نفی معصیت از آنها می‌‌کند و عهدین اثبات آن را.

 انبیاء و اولیاء به مقامی رسیده‌اند که هیچ لذّتی جز انس با پروردگار برای آنها لذّت ندارد؛ چگونه با این حال برای لذّت دنیا معصیت کنند؟!

 داستان سیّدالشّهدا و حالات آن حضرت و گفت‌وگوی در قتلگاه.[[71]](#footnote-71)

و

# مجلس روز ششم: حرمت مطلقۀ شرب خمر در ادیان الهی

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ \* إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُوقِعَ بَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ فِي ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِ وَيَصُدَّكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِ فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ﴾.[[72]](#footnote-72)

## قوانین ثابت و متغیّر الهی

 احکام و قوانین خدا دو قسم است:

 اول: قوانینی است که به مقتضای محیط و مردم تفاوت می‌کند؛ مثل نماز خواندن به سوی بیت‌المَقْدِس.

 دوّم: قوانینی است که تغییر محیط و مکان و زمان در مصلحت و مفسده‌اش دخالتی ندارد؛ مانند: حرمت چیزهایی که برای مزاج و عقل بشر مضر باشد، و وجوب اعتقاد به معاد که نظام بشر منوط به آن است.

 خمر خوردن و زنا کردن از قبیل ثانی است و برای همۀ مردم مضر و حرام است. تا وقتی‌که خمر خمر است و مسکر، خدا او را بر احدی جایز نکرده؛ و در انبیاء سلف هم جایز نکرده و از محرّمات ابدیّه محسوب می‌شود.

## مستند برخی از نصاری بر عدم حرمت خمر

 البته باید دانست که بعضی از نصاری می‌گویند در انجیل آیه‌ای که دلالت بر حرمت خمر کند، وارد نشده و بنابراین بر عیسویان جایز است.

## مسیح تکمیل‌کنندۀ تورات است نه ناسخ آن

 برای ابطال این سخن باید گفت که: عیسی علیه السّلام تورات را نسخ نکرده؛ زیرا خود حضرت مسیح علیه السّلام می‌فرماید (فصل 5 انجیل متی، آیه 17):

تصور نکنید من برای ابطال تورات و رسائل انبیاء آمده‌ام؛ بلکه این‌طور نیست و من برای تکمیل آنها آمده‌ام. (18) و به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زائل نشود، یک نقطه یا یک همزه از تورات زائل نخواهد شد؛ بلکه تمام آن واقع خواهد شد.

 فصل 23 انجیل متی، آیه 1:

در آن‌وقت عیسی به شاگردان فرمود که: (2) نویسندگان و فریسیان بر کرسی نشسته‌اند. (3) هرچه شما را امر کنند فراگیرید و بکار برید، ولی مطابق عمل آنها عمل نکنید؛ زیرا آنها مطابق گفته‌های موسی عمل نمی‌کنند.

## حجّیت احکام تورات بر نصاری

 با این مقدمه واضح شد که: احکام تورات بر نصاری حجّت است و تمام نصاری باید به قوانین تورات که در انجیل نسخ نشده عمل کنند؛ اگر از تورات استدلال کنیم بر حرمت خمر، راه فرار بر مسیحیّون باقی نمی‌ماند.

## تصریح آیاتی از تورات بر حرمت خمر

 آیاتی که در تورات صراحت در حرمت خمر دارد به طریق ذیل است:

 1. اصحاح دوّم حبقوق، آیۀ 5:

 «و حقًّا إنّ الخمرَ غادِرَةٌ؛ یعنی ثابت و پابرجاست که خمر هلاک‌کننده است.» (در ترجمه فارسی چاپ لندن همین‌طور ترجمه شده)

 2. اصحاح 23 از امثال سلیمان، آیۀ 20:

 «و لا تَکُن بَینَ شَریبی الخَمر؛ یعنی با کسانی که خمر می‌آشامند مجالست مکن.»

 3. اصحاح 23، آیۀ 29:

 «لِمَن الوَیلُ؟ لِمَن الشَّقا؟ لِمَن المُخاصِماتُ؟ لِمَن الکَربُ؟ لِمَن الجَرحُ بِلا سَبَبٍ؟ لِمَن ازمِهرارُ العَینَینِ؟ (آیه 30) للَّذینَ یُدمِنونَ الخَمرَ!»[[73]](#footnote-73)

 4. اصحاح 23، آیۀ 31:

 «لا تَنظُر إلی الخَمرُ إذا احمَرَّت حینَ تُطَهِّرُ حبابُها فی الکأسِ و ساغَت مَرقوقَةً.»[[74]](#footnote-74)

 5. اصحاح 23، آیۀ 32:

 «تَلسَعُ کالحَیَّةِ و تَلدَغُ کالأفغَوان.»[[75]](#footnote-75)

 6. اصحاح 5 اشعیا، آیۀ 11:

 «وای بر آنان که سحر برخیزند و در صدد شرب مسکر باشند، که مسکر آنها را تا هنگام شب مست کند.»

 7. اصحاح 5 اشعیا، آیۀ 12:

 «و در مجالس خود بربط و شراب و دف و نای موجود دارند.»

 8. اصحاح 5 اشعیا، آیۀ 13:

 «وای بر آنانی که به نوشیدن شراب پهلوان و در مزج شراب قوّت‌مندند.»

## تصریح آیاتی از انجیل بر حرمت خمر

 این آیات در تورات بوده و بر نصاری هم حجت است. علاوه، در انجیل آیاتی وجود دارد که دلالت بر حرمت شرب خمر می‌کند.

 1. اصحاح 21، سِفر تثنیه، آیۀ 20:

 «و به مشایخ شهرش بگویند این میر ما یاغی شده و به قول ما گوش نمی‌دهد؛ زیرا او می‌‌خواره است.»

 2. اصحاح 21، سفر تثنیه، آیۀ 21 می‌فرماید که:

 «به مردمان شهر بگویید که: جمع شوند و او را سنگ‌سار نمایند.»

 انجیل علاوه بر حرمت خمر، مجازات سختی هم برای مرتکبین به آن قائل شده.

 3. باب اول، انجیل لوقا، آیۀ 15:

 «مدح می‌نمایند ملائکه، یوحنا را برای پدرش زکریا؛ زیرا او در نزد خدا بزرگ است و شرب خمر نخواهد نمود.»

## پاسخ به توجیه مسیحیان در جواز شرب خمر

 مسیحیان با تمام این آیات در تورات، نسبت شرب خمر به عیسی و نوح می‌دهند و درعین‌حال عهدین را هم محرّف نمی‌دانند. در مقام مکالمه می‌گویند: این آیات را قبول داریم ولی این آیات یا قبل از شراب خوردن عیسی بوده یا بعد؛ اگر قبل بوده فعل عیسی ناسخ آن است، اگر بعد بوده پس عیسی گناه نکرده.

 در جواب می‌گوییم: هر دو شقّ باطل است:

 در اوّل آنکه: در احکام عقلی که مستقل باشد ـ مثل قبح ظلم ـ نسخ معنا ندارد؛ کما آنکه در اوّل سخن اشاره شد که شرب خمر حرمتش مختصّ به زمانی دون زمانی نیست.

 و از دوّم جواب می‌دهیم که: پیغمبر قبل از بعثت هم نباید به کارهای زشت و نکوهیده و به‌خصوص کارهایی که مزیل عقل است دست زند.

 ختم سخن با روضۀ سر سیّدالشّهدا در مجلس یزیدِ می ‌خواره.[[76]](#footnote-76)

# مجلس روز هفتم: اهمّیت امر به معروف و نهی از منکر

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَهِ﴾.[[77]](#footnote-77)

## واجب کفایی بودن امر به معروف و نهی از منکر

 از واجبات شریعت اسلام، امر به معروف و نهی از منکر است و اهمیّت بسیاری دارد؛ به‌طوری‌که خداوند با آنها معرّفی بهترین امت را کرده است، و به مقتضای کریمۀ ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ [[78]](#footnote-78) باید گفت که وجوب آن کفایی است.

 باری، اسلام بهترین ادیان است؛ زیرا دین اجتماع است. برای حفظ اجتماع باید علاوه بر اتّحاد صوری، دل‌های مردم متّحد باشد و زنجیری قلب‌های آنان را به‌هم پیوسته سازد.

 جامعه‌ای زنده است که مردم آن در اثر «تعاون بقاء» زندگی کنند؛ حیات هریک در اثر حیات دیگری باشد. فرضاً مانند بدن انسان؛ چون اعضاء‌ مختلف آن دارای روح واحد هستند، علاوه بر آنکه هر دستگاه که کار مستقلی انجام می‌دهد، مزاحم با کار دستگاه‌های دیگر نیست، آمادۀ ترمیم و نواقص دیگری هم هست.

 و جامعه هنگامی می‌میرد که افراد آن روی قانون «تنازع بقاء» به وجود آیند؛ چون بدن مرده که به‌واسطۀ عدم جهت جامع متلاشی گردیده، تبدیل به کرم‌هایی می‌شود که آن کرم‌ها یکدیگر را خورده و همه از بین می‌روند.

 اسلام وقتی زنده است که تمام افراد برای حفظ روح اسلام هم‌دست باشند و برای نگاه‌داری ایمان و توحید و حفظ نظام معاد و معاش یار و یاور باشند؛ این حاصل نیست مگر آنکه هریک دیگری را امر به معروف و نهی از منکر کند.

## اثر ترک نهی از منکر، در کلام امیرالمؤمنین

 عن أمیرالمؤمنین علیه السّلام: «مَن تَرَکَ إنکارَ المُنکَرِ بِقَلبِهِ و یَدِهِ و لِسانِهِ، فَهُوَ مَیِّتٌ بَینَ الأحیاءِ.»[[79]](#footnote-79)

 جامعه‌ای که افراد آن یکدیگر را دوست داشته باشند و در رفع حوائج یکدیگر بکوشند، زندگانی سالم و خوشی خواهند داشت؛ به آمال خود خواهند رسید؛ درهای سعادت به روی آنان گشوده خواهد شد.

بنی آدم اعضای یکدیگرند \*\* که در آفرینش ز یک گوهرند

## وابستگی حیات اسلام و اجتماع اسلامی، به امر به معروف و نهی از منکر

چو عضوی به در آورد روزگار \*\* دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی‌غمی \*\* نشاید که نامت نهند آدمی[[80]](#footnote-80)

## آثار ترکِ امر به معروف و نهی از منکر در کلام رسول خدا

 عن رسول الله صلّی الله علیه و آله: «لا یَزالُ النّاسُ بِخَیرٍ ما أمَرُوا بِالمَعرُوفِ و نَهَوا عَنِ المُنکَرِ، و تَعاوَنُوا عَلَی البِرِّ [و التَّقوَی]؛ فإذا لَم یَفعَلُوا ذَلِکَ نُزِعَت مِنهُمُ البَرَکاتُ، و سُلِّطَ بَعضُهُم عَلَی بَعضٍ و لَم یَکُن لَهُم ناصِرٌ فِی الأرضِ و لا فِی السَّماءِ.»[[81]](#footnote-81)

 اگر کسی شرب خمر کند، بعد از به هوش آمدن از مستی، هر کس به او برسد بگوید چرا مست کردی و او را سرزنش کند، دیگر مرتکب نمی‌گردد؛ و اگر کسی ترک فریضه کند، به همین طریق او را وادار کنند، آن عمل را انجام خواهد داد؛ لذا این دو قانون در اسلام صورت قانونیّت دارد.

## پیشرفت اسلام و نجات مردم از جهالت و بربریّت، با دو شمشیر نیکویِ امر به معروف و نهی از منکر

 اسلام در دنیا پیشرفت نکرد و مردم را از جهالت و بربریّت نجات نداد، مگر این دو شمشیر نیکوی آنها.

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ \* وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ \* وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ \* وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا

جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ وَأُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾.[[82]](#footnote-82)

## لزوم مساوات فرد مسلمان با دیگران

 مسلمان باید بین خود و دیگران تفاوت نگذارد و در سرّاء و ضرّاء با مردم شریک باشد. خطاب پروردگار به موسی است:

 «یا موسیٰ! إنِّی اُعَلِّمُکَ أربَعَ کَلِماتٍ فِیها الخَیرُ کُلُّهُ؛ الأُولی لِی، و الثّانیَةُ لَکَ، و الثّالثَةُ بَینِی و بَینَکَ، و الرّابِعَةُ بَینَکَ و بَینَ النّاسِ. أمّا الَّتِی لِی، فاعبُدنِی فَلا تُشرِک بِی شَیئًا. و أمّا الَّتِی لَکَ، أنّکَ مُجزَی لِعَمَلِکَ [بِعَمَلِکَ] فاعمَل ما شِئتَ. أمّا الَّتِی بَینِی و بَینَکَ، عَلَیکَ بالدُّعاءِ و عَلَیَّ بالإجابَةِ. أمّا الَّتِی بَینَکَ و بَینَ النّاسِ، فَتَرضَی لِلنّاسِ‏ ما تَرضَی لِنَفسِکَ و تَکرَهَ للنّاسِ ما تَکرَهُ لِنَفسِکَ.»[[83]](#footnote-83)

## سیّدالشّهدا علیه السّلام، یگانه پرچمدار امر به معروف و نهی از منکر

 یگانه پرچمدار امر به معروف حضرت سیّدالشّهدا:

 «أشهَدُ أنَّکَ قَد أقَمتَ الصَّلاةَ و آتَیتَ الزَّکاةَ و أمَرتَ بِالمَعرُوفِ و نَهَیتَ عَنِ المُنکَر.»[[84]](#footnote-84)

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

# مجلس روز هشتم: امر به معروف و نهی از منکر، آب حیات در گلستان اسلام

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

## امر به معروف و نهی از منکر، مراد از قیام به قسط در قرآن

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّ ٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ﴾.[[85]](#footnote-85)

 القِیامُ بِالقِسطِ هو الأمرُ بِالمَعروفِ و النَهیُ عَن المُنکَرِ.[[86]](#footnote-86)

 ﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۢ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا﴾.[[87]](#footnote-87)

## امر به معروف و نهی از منکر، یگانه ستون مانع از انحطاطِ جامعۀ اسلامی

 روز گذشته سخنانی راجع به امر معروف و نهی از منکر ذکر شد؛ امروز می‌خواهم بگویم که امر به معروف و نهی از منکر یگانه ستونی است که جامعه اسلام را از انحطاط باز داشته، بلکه دائماً سیر به سوی ترقّی می‌دهد. مانند آب حیاتی است که در گلستان اسلام جاری است؛ چنانچه آب قطع گردد، درختان خشک و گل‌ها از بین می‌رود.

## گناهانِ افراد جامعه را گناه خود ندیدن، منشأ ترک نهی از منکر

 مسلمانان در این هنگام به بلای سختی دچار می‌شوند؛ زیرا این دو صفت ناشی از حسّ یک‌دلی و مهربانی نسبت به یکدیگر، و خود را با جامعه پیوند دادن است، و ترک آن ناشی از آنکه خود را از جامعه جدا دانستن و گناهان آنها را گناه خود ندیدن؛ دراین‌صورت محرّمات و فجایع زیاد گردد، و بلا دامن‌گیر همه شود، و تمام مردم از خاص و عام در شعله‌های آتش شهوات خواهند سوخت.

## برخی آثار تهاون نسبت به امر به معروف و نهی از منکر در احادیث

قِیلَ لِرَسولِ اللهِ صلَّی اللهُ عَلیهِ و آلِه: «أتُهلَکُ القَریَةُ و فیها الصّالِحونَ؟» قال: «نَعَم!» قِیلَ: «بِمَ یا رَسولَ اللهِ؟» قالَ: «بِتَهاوُنِهِم و سُکوتِهِم عَن مَعاصِی اللهِ.»[[88]](#footnote-88)

  قالَ رَسولُ اللهِ صلَّی اللهُ عَلیهِ و آلِه: «لَتأمُرُنَّ بِالمَعرُوفِ و لَتَنهُنَّ عَنِ المُنکَرِ، أو لَیُسَلِّطَنَّ [لَیَستَعمِلَنَّ] اللَهُ عَلَیکُم شِرارَکُم فَیَدعُو خِیارُکُم و لا یُستَجابُ لَهُم.»[[89]](#footnote-89)

  قالَ الباقِرُ علیه السّلامُ: «أوحَی اللَهُ إلَی شُعَیبٍ النَّبِیِّ علیه السّلامُ: ”أنِّی مُعَذِّبٌ

مِن قَومِکَ مائَةَ ألفٍ: أربَعِینَ ألفًا مِن شِرارِهِم و سِتِّینَ ألفًا مِن خِیارِهِم.“ فَقالَ علیه السّلام: ”یا رَبِّ! هَؤُلاءِ الأشرارُ، فَما بالُ الأخیارِ؟!“ فأوحَی اللَهُ تعالی إلَیهِ: ”داهَنُوا أهلَ المَعاصِی و لَم یَغضَبُوا لِغَضَبِی.“»[[90]](#footnote-90)

## جهاد بودن امر به معروف و نهی از منکر

 امر به معروف و نهی از منکر یک نوع از جهاد است؛ منتهی جهاد با لسان. و در این حال بر انسان مشکل می‌آید و مردم همیشه میل دارند دیگران را از خود ناراضی ننموده بلکه مطابق میل آنها رفتار کنند؛ روی این‌همه مُهر سکوت در برابر فجایع مردم بر زبان خود زده و برای مماشات با آنها از گفتن خودداری می‌نمایند.

## ترک امر به معروف و نهی از منکر، اوّلین کلید فحشا

 در این حال می‌توان گفت که مردم هم رادع و مانعی از عمل زشت پیدا نمی‌کنند، شهوات بالا می‌رود؛ بنابراین اولین کلید فحشاء ترک امر به معروف و نهی از منکر است.

## کلام نبوی دربارۀ اثر عافیت‌طلبی در امر به معروف و نهی از منکر

 عَن رَسولِ اللهِ صلَّی اللهُ عَلیهِ و آلِه: «مَن طَلَبَ مَرضاةَ النّاسِ بِما یُسخِطُ اللَهَ عَزّوجَلَّ، کانَ حامِدُهُ مِنَ النّاسُ ذامًّا؛ و مَن آثَرَ طاعَةَ اللَهِ عَزّوجَلَّ بِما یُغضِبُ النّاسَ، کَفاهُ اللَهُ عَزّوجَلَّ عَداوَةَ کُلِّ عَدُوٍّ و حَسَدَ کُلِّ حاسِدٍ و بَغیَ کُلِّ باغٍ، و کانَ اللَهُ لَهُ ناصِرًا و ظَهِیرًا.»[[91]](#footnote-91)

## عزت و سعادت در پرتو امر به معروف و نهی از منکر

 عزّت و سعادت در این امر است:

 عن الصّادِقِ علیه السّلامُ: «الأمرُ بِالمَعرُوفِ و النَّهیُ عَنِ المُنکَرِ خَلقانِ مِن خَلقِ اللَهِ؛ فَمَن نَصَرَهُما أعَزَّهُ اللَهُ و مَن خَذَلَهُما خَذَلَهُ اللَهُ.»[[92]](#footnote-92)

## بی‌بهره‌گی تارکان امر به معروف و نهی از منکر، از روح اسلام

 مردمانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند، می‌توان گفت که از روح اسلام بی‌بهره‌اند؛ مردگان هستند که در میان مردم حرکت دارند. لذا در آخرالزمان که در روایات وارد است که: «لا یَبقَی مِنَ الإسلامِ إلّا اسمُهُ و مِنَ القُرآنِ إلّا رَسمُه.»[[93]](#footnote-93)

 در چنین حالی‌که از اسلام جز پوستی بیشتر باقی نمانده، پیغمبر می‌فرماید: «”کَیفَ بِکُم إذا فَسَدَت نِساؤُکُم و فَسَقَ شَبابُکُم و لَم تامُرُوا بِالمَعرُوفِ و لَم تَنهَوا عَنِ المُنکَرِ؟“ فَقِیلَ لَهُ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”و یَکُونُ ذَلِکَ یا رَسُولَ اللَهِ؟!“ فَقالَ: ”نَعَم، و شَرٌّ مِن ذَلِکَ؛ کَیفَ بِکُم إذا أمَرتُم بِالمُنکَرِ و نَهَیتُم عَنِ المَعرُوفِ؟“ فَقِیلَ لَهُ: ”یا رَسُولَ اللَهِ و یَکُونُ ذَلِکَ؟!“ قالَ: ”نَعَم، و شَرٌّ مِن ذَلِکَ؛ کَیفَ بِکُم إذا رأیتُمُ المَعرُوفَ مُنکَرًا و المُنکَرَ مَعرُوفًا؟“ و فی روایة: ”و عِندَ ذلک یُبتَلَی النّاسُ بِفِتنَةٍ، یَصِیرُ الحَلِیمُ فِیها حَیرانًا.“»[[94]](#footnote-94)

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

# مجلس روز نهم: شرائط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

## لزوم رعایت موازین اخلاقی در مسئلۀ امر به معروف و نهی از منکر

 ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾.[[95]](#footnote-95)

 دعوت رسول اکرم و مواعظ حضرت و مجادلات آن حضرت، از حدود و موازین اخلاقی خارج نمی‌شد. در دو روز گذشته سخنانی راجع به امر به معروف و نهی از منکر معروض داشته شد؛ اینک باید دانست که این قانون با خشونت و تندی، عملی نمی‌شود.

## علّت تبدّل جایگاه معروف و منکر در جامعه

 و هم‌چنین بیان شد که در جامعه چنانچه امر به معروف و نهی از منکر از میان برود و راه معاصی باز گردد، کم‌کم عمل جلّ آن اجتماع منکر شده؛ و اگر کسی کار معروفی انجام دهد، مردم بر او خرده می‌گیرند و او را از آن معروف نهی می‌کنند.[[96]](#footnote-96)

## معرفی مؤمنین در قرآن به آمر به معروف و ناهی از منکر، و معرفی منافقین به ضدّ آن

 پروردگار معرّفی مؤمنین را به امر به معروف و نهی از منکر، و تعریف منافقین را به ضدّ آن فرموده است:

 ﴿ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتُ بَعۡضُهُم مِّنۢ بَعۡضٖ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمُنكَرِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَقۡبِضُونَ أَيۡدِيَهُمۡ نَسُواْ ٱللَهَ فَنَسِيَهُمۡ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ \* وَعَدَ ٱللَهُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلۡكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسۡبُهُمۡ وَلَعَنَهُمُ ٱللَهُ وَلَهُمۡ عَذَابٞ مُّقِيمٞ﴾.[[97]](#footnote-97)

 ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَهَ وَرَسُولَهُۥٓ أُوْلَـٰٓئِكَ سَيَرۡحَمُهُمُ ٱللَهُ إِنَّ ٱللَهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ \* وَعَدَ ٱللَهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ جَنَّـٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّـٰتِ عَدۡنٖ وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَهِ أَكۡبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ﴾.[[98]](#footnote-98)

## وابستگی کامل سایر قوانین اسلام به امر به معروف و نهی از منکر

 امر به معروف و نهی از منکر دو قانون است که بقیّۀ قوانین اسلام به او بستگی کامل دارد:

 عن جابر، عن أبی‌جعفر قال: «یَکونُ فِی آخِرِ الزَّمانِ قَومٌ یَنبَعُ [یُتَّبَعُ] فِیهِم قَومٌ یُراؤونَ [مُراؤُونَ] ـ إلَی أن قال: ـ و لَو أضَرَّتِ الصَّلاةُ بِسائِرِ ما یَعمَلونَ بِأموالِهِم و أبدانِهِم، لَرَفَضُوها کَما رَفَضوا أسمَی الفَرائِضَ و أشرَفَها. إنَّ الأمرَ بِالمَعروفِ و النَّهیَ عَنِ المُنکَرِ فَریضَةٌ عَظِیمَةٌ بِها تُقامُ الفَرائِضُ؛ هُنالِکَ یَتِمُّ غَضَبُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَیهِم فَیَعُمُّهُم بِعِقابِهِ، فَیَهلِکُ الأبرارُ فِی دارِ الأشرارِ، و الصِّغارُ فِی دارِ الکِبارِ. إنَّ الأمرَ بِالمَعروفِ و النَّهیَ عَنِ المُنکَرِ سَبیلُ الانبیاءِ، و مِنهاجُ الصُّلَحاءِ؛ فَرِیضَةٌ عَظِیمَةٌ بِها تُقامُ الفَرائِضُ، و تأمَنُ المَذاهِبُ، و تَحِلُّ المَکاسِبُ، و تُرَدُّ المَظالِمُ، و تُعمَرُ الأرضُ، و یُنتَصَفُ مِنَ الأعداءِ، و یَستَقِیمُ الأمرُ... .»[[99]](#footnote-99)

## وابستگی کامل آبادی زمین و رفاهیّت مردم، به امر به معروف و نهی از منکر

 و خلاصه، قطع نظر از درجات اخروی، آبادی زمین و رفاهیّت مردم بستگی کامل به این دو صفت دارد؛ و لیکن باید دانست که با زبان خوش امر به معروف نمود:

## دو داستان در کیفیّت امر به معروف و نهی از منکر

 داستان پیغمبر و یهودی که خاشاک به سر حضرت می‌ریخت؛[[100]](#footnote-100)

 داستان حسنین علیهما السّلام و امر به معروف کردن پیرمردی را که اشتباه وضو می‌گرفت.[[101]](#footnote-101)

 امر به معروف شرائطی دارد:

 اوّل: آنکه آمر و ناهی عالم به منکر و معروف باشد؛

 دوّم: علم داشته باشد به مسائل خلافیه؛

 سوّم: اشتغال به معصیت نداشته باشد؛

 چهارم: تجویز تأثیر داشته باشد؛

 پنجم: مأمون از ضرر باشد نفساً و عرضاً و مالاً.[[102]](#footnote-102)

## درجات و مراتب امر به معروف و نهی از منکر

## برخی از شرائط امر به معروف و نهی از منکر

 و امر به معروف و نهی از منکر دارای درجات و مراتبی است:

 اوّل: إنکار قلبی؛

 مرتبه دوّم: اظهار کراهت؛

 سوّم: قول لیّن؛

 چهارم: قول غلیظ؛

 پنجم: ضرر رساندن؛

 ششم: جرح؛

 هفتم: قتل.

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

# مجلس روز دهم: دو قوّۀ مضادّه در انسان

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

## موقعیّت آدم ابوالبشر قبل از خوردن از شجره و بعد از آن

 ﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا \* فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا \* قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا \* وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا﴾.[[103]](#footnote-103)

 آدم ابوالبشر، قبل از خوردن از شجره، دارای درجۀ ثابت و لایتغیّری بود مانند ملائکه، و دارای روحانیّت صِرف بود. چون از شجره خورد، به‌واسطۀ مادیّت در او و اختیاری که پروردگار به او داده بود، میان دو قوّۀ مختلف‌الجهة گرفتار شد.

## اوج رفعت و حضیض دنائت در انسان

 اگر بنی‌آدم قوای مادیّت را تقویت دهد و روحانیّت خود را منکوب کند، از اوج رفعت به حضیض دنائت رسیده، و اگر روحانیّت خود را غلبه دهد، مقامش از مقام اوّلیِ خود والاتر خواهد بود؛ چون در اوّل وهله به‌واسطۀ نداشتن قوّۀ مضادّه

درجۀ ثابتی داشت، و حال با وجود چنین قوّه‌ای در سیر کمال قدم گذارده است.

 لذا می‌توان گفت: از شجره خوردن آدم، موقعیت حساسی برای او به وجود آورد و به صلاح او تمام شد.

## سیر کمالی انسان در مثنوی معنوی

## دعوت کردن قوۀ عقل به آخرت، و قوای وهم و غضب و شهوت به دنیا

 روی این زمینه، خدا در انسان دو قوّه قرار داده است: یکی انسان را به سمت دنیا و مادیّت دعوت می‌کند که از عوالم دیگر، شیطان معین این قوّه است؛ و دیگری انسان [را] به حبّ پروردگار و تزکیۀ روح می‌خواند که خود خدا به او افاضه می‌کند.

 قوّه‌ای که شخص را به آخرت می‌خواند، عقل است؛ و قوّه‌ای که به دنیا می‌خواند، وهم و غضب و شهوت است. اگر انسان عقل را غلبه داد و زمام سه قوّۀ دیگر را به دست عقل داد، از ملائک که فقط دارای عقلند برتر می‌گردد؛ و اگر سه قوّه را غلبه داده عقل را از بین برد، از بهائم که فقط دارای شهوتند پایین‌تر می‌آید.

 ﴿وَلَقَدۡ ذَرَأۡنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٞ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٞ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآ أُوْلَـٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ﴾.[[104]](#footnote-104)

 ففی حدیث النبوی: «إنّ الله خَلَقَ المَلائِکَةَ و رَکَّبَ فیهِمُ العَقلَ، و خَلَقَ البَهائِمَ و رَکَّبَ فیها الشَّهوَةَ، و خَلَقَ بَنی آدَمَ و رَکَّبَ فیهِم العَقلَ و الشَّهوَةَ؛ فَمَن غَلَبَ عَقلُهُ عَلی شَهوَتِهِ فَهوَ أعلَی مِنَ المَلائِکَةِ، و مَن غَلَبَ شَهوَتُهُ علَی عَقلِه فَهوَ أدنَی مِن البَهائِمِ.»[[105]](#footnote-105)

## کلام خواجه نصیرالدین طوسی در افضلیّت انبیاء بر ملائکه

 از اینجاست که خواجه نصیرالدین طوسی در جواب بعضی از معتزله که قائل به عدم افضلیت انبیاء از ملائکه بودند، می‌گوید: «و الأنبیاءُ أفضَلٌ لِوجُودِ المُضادِّ.»[[106]](#footnote-106)

## افضلیّت انسان عاقل بر ملائکه، در مثنوی معنوی

بعضی قوای انسان را به خوک و سگ و شیطان و ملک تشبیه نموده‌اند:

سعادت و شقاوت انسان بستگی به مناسبت هریک از این دو قوّه دارد و نتیجه‌اش راجع به اوست: ﴿إِنۡ أَحۡسَنتُمۡ أَحۡسَنتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡ وَإِنۡ أَسَأۡتُمۡ فَلَهَا﴾.[[107]](#footnote-107)

## اشعار عمر بن سعد راجع به قتل سیّدالشّهدا علیه السّلام

 ختم سخن با اشعار عمر بن سعد راجع به قتل سیّدالشّهدا و روضۀ مناسب.[[108]](#footnote-108)

# مجلس روز یازدهم: عقل موهبتی الهی برای تشخیص صلاح از فساد

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿قَالَ ٱهۡبِطَا مِنۡهَا جَمِيعَۢا بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ﴾.[[109]](#footnote-109)

## عبادت و پاکی روح، لازمۀ حرکت در قوس صعود

 دیروز بیان شد که علّت وجود قوای متضاد در انسان، تضادّ مبادی خلقت اوست؛ روح انسان از خدا: ﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾،[[110]](#footnote-110) و جسم او از عالم خاک است. بنابراین، انسان از قوس نزول فعلاً در نقطۀ حضیض واقع شده و باید در اثر عبادت و پاکی روح، قوس صعود را پیموده و به اوجی والاتر از اوج اوّل برسد.

## غزلی از حافظ در تبیین جایگاه انسان

## عقل، وسیله‌ای برای تشخیص صلاح از فساد

 خدا برای تشخیص و تمییز این دو راه، برای انسان عقل قرار داده؛ عقل تشخیص صلاح و فساد می‌دهد و برای عملی کردن هریک از دو راه، اراده داده که مسبوق به اختیار است.

## قوای پنج‌گانۀ موجود در انسان

 لذا انسان برای هر فعلی در خود پنج چیز مشاهده می‌کند:

 اوّل: قوّه‌ای که انسان را به شیطان دعوت می‌کند؛

 دوّم: قوّه‌ای که انسان را به راه خدا می‌خواند؛

 سوّم: قوّه‌ای که تشخیص صلاح و فسادِ هریک را می‌دهد؛

 چهارم: قوّه‌ای که انسان را مخیّر بین دو امر می‌کند؛

 پنجم: قوّه‌ای که موجب عملی کردن یک‌طرف می‌گردد.

 مریضی که در بستر افتاده باشد، چون کاسۀ دوا به دستش دهند، آناً پنج قوّه را در خود می‌بیند؛ اگر کام خود را با دوا تلخ کرد، شیرینی‌های آتیه به دستش می‌رسد و اگر شربت به‌لیمو را ترجیح داد، برای همیشه خود را از شیرینی‌ها ممنوع خواهد کرد.

 لذا انسان باید متوجه سیرش گردد:

 «رَحِمَ الله امرَءًا‌ عَلِمَ مِن أینَ و فی أینَ و إلی أینَ.»[[111]](#footnote-111)

## اشعاری از مولانا در تبیین جایگاه انسان

‏

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾.[[112]](#footnote-112)

## اخلاق پسندیده و تقوا، زاد و توشۀ مناسب در سیر إلی الله

 سفر إلی الله سفر مادّی نیست که احتیاج به مادّه داشته باشد؛ چون هر سفری که شخص می‌کند، احتیاج به لوازماتی دارد که در خصوص آن سفر به‌کار می‌خو‌رد.

 چون سیر روحانیّت، ملکۀ اخلاق پسندیده و تقوا لازم دارد، اگر زاد و توشه تهیّه نمود، چون مرغ از تنگنای قفس مادّه پریده؛ و اگر با آلودگی‌های دنیا خود را مبتلا ساخت، دگر مرغ روح بال‌هایش ضعیف و قادر بر طیران نمی‌گردد.

 ﴿فَأَمَّا مَن طَغَىٰ \* وَءَاثَرَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا \* فَإِنَّ ٱلۡجَحِيمَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ \* وَأَمَّا مَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفۡسَ عَنِ ٱلۡهَوَىٰ \* فَإِنَّ ٱلۡجَنَّةَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ﴾.[[113]](#footnote-113)

## کلام محقّق طوسی در ارتباط مشاعر هفت‌گانۀ انسان با ابواب سبعۀ جهنّم

محقّق طوسی گوید: مشاعری که انسان با آنها از لذائذ دنیا استفاده کرده و مادّیت خود را کامل می‌کند، هفت است: پنج حسّ ظاهر، و دو حسّ باطن که

واهمه و متخیّله باشد؛ چون حافظه و ذاکره و مفکّره از مشاعر نیستند. لذا اگر انسان به‌واسطۀ این مشاعر دنبال دنیا و زخارف آن برود، هریک از این مشاعر مانند دری از درهای جهنم‌اند: ﴿لَهَا سَبۡعَةُ أَبۡوَٰبٖ لِّكُلِّ بَابٖ مِّنۡهُمۡ جُزۡءٞ مَّقۡسُومٌ﴾.[[114]](#footnote-114)

[و اما دیگر] راهی که انسان به‌واسطۀ آن راه خدا را طی می‌کند، علاوه بر این هفت حسّ، عقل هم هادی و راهنماست؛ لذا این هشت مشاعر به مثابۀ هشت در بهشتند.»[[115]](#footnote-115)

 دنیا کاملاً مانند یک فضائی است که یک‌طرف آن ساز و آواز و خوشی و لذّت و باغ و گل است، و در طرف دیگر سوزش آفتاب و مار و خارِ مغیلان است؛ انسان در هنگام تولد در جلوی این فضا واقع شده است. و در آخر این فضا در طرف باغ، درب جهنّم است، و در آخر بیابان سوزان، درب بهشت است؛ خدا می‌گوید: این دو راه، خود دانی: ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا﴾.[[116]](#footnote-116)

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

# مجلس روز دوازدهم: عقل، ملکۀ قدسیۀ تنظیم غرائز

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ ءَأَنذَرۡتَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تُنذِرۡهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ \* خَتَمَ ٱللَهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾.[[117]](#footnote-117)

## اختلاف باطنی حیوانات، علاوه بر اختلاف ظاهری

 حیوانات علاوه بر اختلاف ظاهری دارای اختلاف باطنی هستند؛ و در حقیقت اختلاف باطنی، هریک را نوع جداگانه‌ای قرار داده است؛ زیرا مثلاً انسانِ سیاه و زرد و سفید و سرخ با وجود اختلاف آداب و ظاهر، درعین‌حال به‌واسطۀ اتّحاد معنوی آنها یک نوع‌اند.

## عقل، ملکۀ قدسیّه و نیروی تنظیم‌کنندۀ غرائز حیوانیِ موجود در انسان

 خداوند در هریک از حیوانات غریزه‌ای قرار داده است: در شیر و گرگ،

درندگی؛ در شغال، ترس؛ در روباه، حیله و مکر؛ در سگ، غضب و وفا؛ در میمون و خوک، شهوت؛ در گربه، تملّق؛ در خروس، غیرت؛ در اسب، حیا و نجابت؛ در مورچه، جمع‌آوری مال. ولی در انسان تمام این صفات به نحو جمع‌الجمعی وجود دارد؛ منتهی خدا یک ملکۀ قدسیّه و نیروی ربّانی که عقل است، برای تنظیم این غرائز قرار داده است. و در واقع عقل، حکم رگلاتور را دارد؛ هرچند إعمال قوّۀ عاقله بیشتر باشد، تنظیم این دستگاه بهتر، و اگر ضعیف گردد، دستگاه مُختل خواهد شد.

## کمال حیوانات به غرائز مختصّۀ به آنها، و کمال انسان به عقل

 باید دانست که هریک از غرائز مختصّۀ حیوان برای خود او کمال است، و عقل کمال انسان است.

## اتّحاد انسان با حیوان، در صورت غلبۀ غریزۀ حیوانی بر عقل

 اگر هریک از غرائز بر عقل ترجیح پیدا کرد، انسان در معنی با آن حیوان تفاوتی ندارد: شخص شهوت‌ران چون خوک، و حریص چون مورچه، و مکّار چون روباه است؛ لذا چون پردۀ مادّه از دست برود، در عالم برزخ و قیامت، انسان به صورت حیواناتی که غریزۀ مختصّۀ آنها را بر عقل خود ترجیح داده، متشکل می‌گردد.

 داستان حضرت امام محمّدباقر علیه‌ السّلام و أبوبصیر در حج بیت‌الله.[[118]](#footnote-118)

## قلب وارونه گنجایش فهم معارف الهی را ندارد

 این چنین مردمی مقام کمال انسانیّت خود را وارونه کرده‌اند؛ و قلب آنها چون وارونه است، هیچ گنجایش معارف ندارد: ﴿لَّوۡ نَشَآءُ أَصَبۡنَٰهُم بِذُنُوبِهِمۡ وَنَطۡبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَسۡمَعُونَ﴾.[[119]](#footnote-119)

## چگونگی تأثیر ایمان و کفر در غرائزِ فطریِ بالقوه در قلب انسان

 قبل از آنکه دست تربیتِ محیط در انسان اثر کند، قلب انسان به غرائز فطری خود متّصف است؛ ولی این غرائز به مقام کمال نیامده بلکه در مرحلۀ قوّه است. چون ایمان در او اثر کند، مرکز تجلیّات پروردگار می‌گردد؛ و چون کفر و معصیت

در او راه پیدا کند، آن قوّۀ خود را از دست داده و به‌هیچ‌وجه قابلیّت ندارد.

## سه روایت در بیان اقسام قلوب

 عن أمیرالمؤمنین علیه السّلام: «إنّ الإیمانَ لَیَبدُو لَمعَةً بَیضاءَ، فإذا عَمِلَ العَبدُ الصالحاتَ [نَما و] زادَ حَتّی یَبیَضَّ القَلبُ کُلُّه؛ و إنّ النِّفاقَ لَیَبدُو نُکتَةً سَوداءَ، فإذا انتَهَکَ الحُرُماتَ زادَت حَتّی یَسوَدَّ القَلبُ کُلُّه، فَیُطبَعُ علی قَلبِه، فَذلکَ الخَتمُ.»[[120]](#footnote-120)

 عن الباقر علیه السّلام: «إنّ القُلوبَ ثَلاثَةٌ: قَلبٌ مَنکُوسٌ لا یَعِیَ شَیئًا مِن الخَیر،ِ و هُوَ قَلبُ الکافِرِ؛ و قَلبٌ فیهِ نُکتَةٌ سَوداءُ، فالخَیرُ و الشَّرُّ فیهِ یَعتَلِجانِ، فأیُّهما کانَت مِنهُ غَلَبَ عَلَیهِ؛ و قَلبٌ مَفتُوحٌ فیهِ مَصابیحُ تَزهَرُ و لا یُطفأ نُورُهُ إلی یَومِ القِیامَةِ، و هُوَ قَلبُ المُؤمِنِ.»[[121]](#footnote-121)

 در روایت دیگر وارد است: «القُلوبُ أربَعةٌ: قَلبٌ فیه نِفاقٌ و إیمانٌ، إذا أدرَکَ المَوتُ صاحَبَهُ عَلی نِفاقِه هَلَکَ و إن أدرَکَه علی إیمانِه نَجَا؛ و قَلبٌ مَنکوسٌ و هُو قَلبُ المُشرِکِ؛ و قَلبٌ مَطبوعٌ و هُو قَلبُ المُنافِقِ؛ و قَلبٌ أزهَرَ و هُو قَلبُ المُؤمِنِ فیه

کَهَیئَةِ السِّراجِ، إن أعطاهُ اللهُ شَکَرَ و إن ابتَلاهُ صَبَرَ.»[[122]](#footnote-122)

## تسلّط صاحب قلبِ فروزنده بر کائنات

 چنین شخصی به مقامی می‌رسد که بر کائنات مسلّط می‌گردد و به عوالم

دیگر راه پیدا می‌کند و دنیا را بی‌ارزش می‌داند. حیات خود را به حیات خدا و بقای خود را به بقای او می‌داند. در واقع به مرحلۀ انسان کامل می‌رسد.

## اشعار مولانا دربارۀ اشخاصی که در راه خدا برای خود وجودی قائل نیستند

چنین اشخاصی که در راه خدا از خود وجودی قائل نیستند، در واقع کاری خدایی می‌کنند؛ همین‌طور کسانی هم که غرائز خود را زیاد إعمال کنند، به‌طوری‌که عقل را زمین گذارند، متوغّل در شیطان بلکه شیطان می‌شوند.

## اشعار مولانا دربارۀ اشخاصی که إعمال غرائز حیوانی می‌کنند و عقل را کنار گذاشتند

## تغییر صورت ظاهری انسانی، به‌واسطۀ إعمال غرائز حیوانی

 چه بسا به‌واسطۀ إعمال غرائز، صورت ظاهر هم تغییر پذیرد؛ چنان‌که دربارۀ شمر وارد است که:

 «وَقَعَ عَلَی صَدرِ الحسین علیه السّلام، فقال الحسین علیه السّلام: ”إذا کان لابُدَّ مِن قَتلِی، فاسقِنی شَربَةً مِنَ الماءِ!“ فقال له: ”هَیهاتَ، ما تَذوقُ الماءَ أو تَذوقَ المَوتَ غُصَّةً بَعدَ غُصَّةٍ و جُرعَةً بَعدَ جُرعَةٍ!“ فَقالَ: ”یا بنَ أبی‌تُراب، ألستَ تَزعَمُ أنّ أباکَ عَلی الحَوضِ یَسقی مَن أحبَّ؟! اصبِر حَتّی یسقیکَ أبوکَ!“فقال علیه السّلام له: ”سَئَلتُکَ

بِاللهِ إلّا ما کَشَفتَ لِثامَکَ لأنْظُرَ إلَیکَ!“ فَکَشَفَ عَن لِثامِهِ، فَإذا هُو أبرَصٌ لَه بُوزٌ کَبوزِ الکِلابِ، و شَعرٌ کشَعرِ الخِنزیرِ!»[[123]](#footnote-123)

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

# مجلس روز سیزدهم: جایگاه انسان در عالم هستی

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدِّین

 ﴿فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ﴾.[[124]](#footnote-124)

## غریزه در هر حیوانی، تراوش و اثری از روح آن حیوان

 همان‌طوری که دیروز معروض داشته شد، هریک از حیوانات دارای غریزه‌ای هستند که با یکدیگر اختلاف دارند. این غرائز لازمۀ روح آنهاست که هیچ‌گاه از آنها منفک نمی‌شود. البته نمی‌توان گفت که روح مرکّب از غرائز است، زیرا روح بسیط است؛ ولی از تراوشات و آثار غیر منفکّۀ هر روح، یک غریزۀ جداگانه است.

## عقل، معدِّل و منظِّمِ تمام غرائز حیوانیِ موجود در انسان

 روح انسان علاوه بر اینکه دارای تمام غرائز است، برای تعدیل و تنظیم آنها دارای عقل است که از همه مهم‌تر و والاتر است؛ لذا انسان از حیوانات اشرف است.

## کمال لاحدّی، مراد از فصل ناطق در انسان

 انسان از ملائک و جن هم اشرف است؛ چون سعادت و شقاوت آنها محدود

است ـ بلکه در مَلک ترقّی و کمال هم وجود ندارد ـ ولی انسان دارای نفس ناطقه یعنی مقام لاحدّی است، لذا انسان اشرف مخلوقات است.

 انسان دارای قابلیّتی است که هرچه بخواهد راه کمال بپیماید، حدّ یَقِفی ندارد؛ و معنی ناطق که فصل انسان است، همان مقام لاحدّی است.

## خلقت تمام موجودات زمینی و آسمانی، به جهت کمال و معرفت انسان به پروردگار

 آنچه در زمین است برای انسان آفریده شده: ﴿خَلَقَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا﴾.[[125]](#footnote-125) علاوه بر موجودات ارضی، تمام آسمان‌ها نیز برای مقام کمال انسان که معرفت پروردگار و فنای در ذات اوست، پدید آمده: ﴿ٱللَهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنَهُنَّ لِتَعۡلَمُوٓاْ﴾.[[126]](#footnote-126)

 البته مقصود از انسان که می‌گوییم، این جسم محدود و ضعیف نیست؛ بلکه روح انسان است که هیچ‌گاه به مقام سیری نمی‌رسد، و خود را از کمال و ترقّی بی‌نیاز نمی‌بیند.

## اشعاری از مرحوم حاج ملا هادی سبزواری در مقام انسان

## اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علیه السّلام در حقیقت انسان

## انسان، روح و جان تمام عوالم

 در انسان نمونه‌ای از تمام عوالم مادّه (یعنی ناسوت) و مجرّد (از ملکوت و جبروت و لاهوت) وجود دارد؛ و در حقیقت انسان روح و جان تمام عوالم است. حتّی‌ پروردگار نمونه‌ای از خود در انسان ایجاد فرموده که مقام خلاقیّت باشد؛ منتهی در خدا بی‌واسطه و در انسان به‌واسطه است.

## دل انسان، مظهر تجلیّات الهی

 دل انسان مظهر تجلیّات خدا و انوار اوست. تمام عوالم چهرۀ خود را در آستان پر تجلّی دل به خاک می‌سایند، و نسبت به اوامر او سر تعظیم فرود می‌آورند.

فلك دوران زند بر محور دل \*\* وجود هر دو عالم مَظهر دل‏

بر آن نقشى كه از لوح و قلم رفت \*\* نوشته دست حق بر دفتر دل‏[[127]](#footnote-127)

## تمام عوالم در حکم ریشه و شاخ و برگِ درخت، و انسان در حکم میوۀ آن درخت

 تمام عوالم حکم ریشه و شاخ و برگ درخت، و انسان در حکم میوه اوست. غرض و مقصود از غرس شجر، ثمر است.

## قدرت ایجادی انسان در عالم برزخ و قیامت

 این انسان که منغمر در عالم طبیعت است، خلقتش محدود و موجوداتش ضعیف است؛ ولی وقتی‌که از این عالم رفت و روح مجرّد شد، همان‌‌طور که با ذهن خود در این دنیا هرچه می‌خواست ایجاد می‌کرد، در آن دنیا ایجاد می‌کند. در

عالم برزخ و قیامت هرچه بخواهد موجود می‌کند: ﴿وَفِيهَا مَا تَشۡتَهِيهِ ٱلۡأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلۡأَعۡيُنُ﴾.[[128]](#footnote-128)

## قدرت ایجادی انسان در عالم طبیعت، در اثر صیقل روح و کسب نورانیت

 اگر کسی در اثر پیروی از احکام، بتواند خود را به مقام شامخ انسانیّت برساند، زنگار دل خود را بزداید، قلبش نورانی گردد، در این عالم همچون ائمۀ اطهار، می‌تواند هرچه بخواهد ایجاد کند.

 شمشیر اگر زنگ زند، قدرتش چون چوبی برای سرکوبی است؛ چون صیقل یابد، بسیار کارهای دیگر می‌کند. آنچه را که روح انسان ایجاد می‌کند، در اثر قوّت و نورانیّت اوست.

 چون در سرای مادّه گرفتار آمد و صافی دل خود را به کدورات این عالم تیره ساخت، در این عالم نمی‌تواند موجودی خارجی به وجود آورد؛ ولی در عالم غیر طبیعت که عالم ذهن باشد، می‌تواند ایجاد کند. اگر زنگار دل از کدورت جدا کرد، در این عالم هرچه بخواهد بکند، می‌تواند.

## اشعار حاجی سبزواری در حقیقت انسان

## صفای دل انبیاء و اولیاء، به‌واسطۀ عبادت و تضرّع

 خلوص و عبادت، صفای دل است. عبادت انبیاء و تضرّع اولیاء برای این جهت بوده است.

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

# مجلس روز چهاردهم: فضیلت علم و عالم

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿يَرۡفَعِ ٱللَهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖ﴾.[[129]](#footnote-129)

## وجود انسان عالِم، علّت غائی آفرینش

 در روزهای گذشته سخن به اینجا رسید که کمال حقیقی برای انسان حاصل نمی‌شود، مگر با پاکی روح و جلوۀ روان، که قابلیّت پیدا کند [و] از انوار الهی در او [جای] بگیرد و متجلّی گردد. و واضح است که مهم‌ترین صفات خدا علم است؛ زیرا سمع و بصر و اراده و ادراک، جز علم چیز دیگری نیست. بنابراین، بهترین مظهر خدا عالِم است؛ بلکه می‌توان [گفت] وجود عالِم علت غائی آفرینش است:

 ﴿ٱللَهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنَهُنَّ لِتَعۡلَمُوٓاْ﴾.[[130]](#footnote-130)

 روی این زمینه، عالِم علت آفرینش موجودات است.

 در شرافت عالِم، علاوه بر آیۀ قرآن دلیل عقلی و اخبار هم وجود دارد.

## دلیل عقلی بر شرافت عالِم

 دلیل عقلی پس آنکه: موجود اشرف است از معدوم، و موجود منقسم می‌شود به دو قسم: نامی و جماد؛ پس نامی اشرف است. و نامیّ نیز به دو قسم منقسم می‌گردد: حسّاس و غیر حسّاس؛ و واضح است که حسّاس اشرف است. و حسّاس نیز به دو قسم منقسم می‌گردد: عاقل و غیر عاقل؛ و البته عاقل اشرف است. و عاقل نیز منقسم به دو قسم می‌گردد: عالم و غیر عالم؛ و عالم افضل است. پس عالِم اشرف مخلوقات است.

## عالِم، اختر شب در تاری بربریّت

 جهل، تاریکی و علم، روشنی است. وجود عالِم، مانند اختران شب در فضای تار بربریّت نورافشانی می‌کنند، و با پرتو خود پرده‌های تاریکی‌ها را دریده و با فروغ خود مردم را روشن می‌نمایند. لذا انسان بدون علم، چون مُرده است؛ چون تاریک است. و شخص عالمِ مُرده، چون شخصیّتی زنده است؛ چون روشن است. عالم را روی این زمینه نباید با جاهل قیاس کرد؛ زیرا قیاس بین وجود و عدم یا نور و ظلمت است.

## اشعار منسوب به امیرالمؤمنین در فضیلت علما

 عن امیرالمؤمنین علیه السّلام:

\* \* \*

ز انش به اندر جهان هیچ نیست \*\* تن مُرده و جان نادان یکی است[[131]](#footnote-131)

و لذا قیلَ: «العِلمُ فی البَدَنِ کالماءِ فی الأرضِ.»[[132]](#footnote-132) چون حیات زمین به آب است، حیات هر ذی‌روحی به علم است.

## ادلۀ نقلی بر شرافت عالِم

 ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَـٰٓؤُاْ﴾.[[133]](#footnote-133)

 و أیضًا: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا ٱلۡعَٰلِمُونَ﴾.[[134]](#footnote-134)

 عَن عَبدِاللَهِ بنِ مَیمُونٍ ...، عَن أبی‌عبدالله علیه السّلام، قالَ: «قالَ رَسولُ اللَهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”مَن سَلَکَ طَرِیقًا یَطلُبُ فیهِ عِلمًا، سَلَکَ اللَهُ بِهِ طَریقًا إلی الجَنَّةِ. و إنَّ المَلائِکَةَ لَتَضَعُ أجنِحَتَها لِطالِبِ العِلمِ رِضًا بِهِ. و إنَّهُ یَستَغفِرُ لِطالِبِ العِلمِ مَن فی السماوات و مَن فی الأرضِ، حَتَّی الحُوتِ فی البَحرِ. و فَضلُ العالِمِ عَلَی العابِدِ کفَضلِ القَمَرِ عَلَی سائِرِ النُّجُومِ لَیلةَ البَدرِ. و إنَّ العُلَماءَ وَرَثَةُ الأنبیاءِ، إنَّ الأنبیاءَ لَم یُوَرِّثُوا دِینارًا و لا دِرهَمًا و لَکِن وَرَّثُوا العِلمَ.[فَمَن أخَذَ مِنهُ أخَذَ بِحَظٍّ وافِرٍ.]“»[[135]](#footnote-135)

## فضیلت عالم بر عابد در اشعار سعدی

 لذا عالم از عابد بسیار أفضل است.

«شَرَفُ المَرءِ بِالعِلمِ و الأدَبِ، لا بِالأصلِ و النَّسَبِ.»[[136]](#footnote-136)

## روایتی غریب در شرافت طالب علوم الهی ومعارف حقۀ ربّانی

 عن أصبَغ ابنِ نُباتَة عن أمیرِالمُؤمِنین علیه السّلام: «تَعَلَّمُوا العِلمَ؛ فإنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ، و مُدارَسَتَهُ تَسبِیحٌ، و البَحثَ عَنهُ جِهادٌ، و تَعلِیمَهُ لِمَن لا یَعلَمُهُ صَدَقَةٌ. و هُو

عِندَ الله لأهلِهِ قُربَةٌ؛ لأنَّهُ مَعالِمُ الحَلالِ و الحَرامِ و سالِکٌ بِطالِبِهِ سَبیلَ النَّجاةِ [الجنّة]. و هُوَ أنیسٌ فی الوَحشَةِ، و صاحِبٌ فی الوَحدَةِ، و سِلاحٌ علی الأعداءِ، و زَینُ الأخِلّاءِ. یَرفَعُ اللَهُ بهِ أقوامًا یَجعَلُهُم فی الخَیرِ أئِمَّةً یُقتَدَی بِهِم، تُرمَقُ أعمالُهُم و تُقتَبَسُ آثارُهُم، تَرغَبُ المَلائِکَةُ فی خَلَّتِهِم، یَمسَحُونَهُم بأجنِحَتِهِم فی صَلاتِهِم؛ لأنَّ العِلمَ حَیاةُ القُلُوبِ مِن الجَهلِ، و نُورُ الأبصارِ مِن العَمَی، و قُوَّةُ الأبدانِ مِن الضَّعفِ، و یُنزِلُ اللَهُ حامِلَهُ مَنازِلَ الأبرارِ، و یَمنَحُهُ مُجالَسَةَ الأخیارِ فی الدُّنیا و الآخِرَةِ. بِالعِلمِ یُطاعُ اللَهُ و یُعبَدُ، و بِالعِلمِ یُعرَفُ اللَهُ و یُوَحَّدُ، و بِالعِلمِ تُوصَلُ الأرحامُ، و بِهِ یُعرَفُ الحَلالُ و الحَرامُ. و العِلمُ إمامُ العَقلِ و العَقلُ تابِعُهُ؛ یُلهِمُهُ اللَهُ السُّعَداءَ و یُحرّمُهُ الأشقِیاءَ.»[[137]](#footnote-137)

 علم چون چراغی است که راه عقل را روشن می‌کند. علم دارای این درجه از کمال است؛ و لذا اوّل آیه که به رسول اکرم نازل شد ـ بعد از حمد بر ایجاد و خلقت ـ توصیف نمود پروردگار را به صفت تعلیم انسان:

 ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ \* ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ \* ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ \* عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ﴾.[[138]](#footnote-138)

 لذا در وجه تناسب آیات، گفته شده است که: «اوّل خدا خلقت انسان را از عَلَقه که أخسّ موجودات است، گفته؛ سپس قدرت خود را به این قسم نشان داده که این انسان را ما عالم گردانیدیم و از آن خِسّت به مقام رفعت رسانیدیم.»

## علم، چراغ روشنگر راه عقل

 ختم سخن با روضه مناسب.

# مجلس روز پانزدهم: جایگاه علم و عالم در اسلام

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿شَهِدَ ٱللَهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِ﴾.[[139]](#footnote-139)

## شرافت و افضلیت عالِم

 دیروز آیات و اخباری راجع به شرافت علم بیان شد؛ و ثابت شد که هیچ موجودی جز عالِم دارای رتبۀ افضلیّت نیست:

 ﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾.[[140]](#footnote-140)

## ترغیب شدید اسلام به فراگیری علم

 در اسلام ترغیب شدیدی شده است به فراگرفتن علم:

 عن أبی‌عبدالله، عن رسول الله، قال: «قالَ: طَلَبُ العِلمِ فَرِیضَةٌ عَلَی کُلِّ مُسلِمٍ

و مُسلِمَةٍ.»[[141]](#footnote-141)

چنین گفت پیغمبر نیک‌خوی \*\* ز گهواره تا گور دانش بجوی[[142]](#footnote-142)

## چند روایت در فضیلت عالِم

 فی نهج البلاغة: «إنَّ أولَی النّاسِ بِالأنبیاءِ أعلَمُهُم بِما جاءُوا بِهِ.»[[143]](#footnote-143)

 عَن عَلِیِّ بنِ الحُسَینِ علیه السّلام قالَ: «لَو یَعلَمُ النّاسُ ما فی طَلَبِ العِلمِ، لَطَلَبُوهُ و لَو بِسَفکِ المُهَجِ و خَوضِ اللُّجَجِ. إنَّ اللَهَ تَبارَکَ و تَعالَی أوحَی إلَی دانِیالَ: أنَّ أمقَتَ عَبیدِی إلَیَّ، الجاهِلُ المُستَخِفُّ بِحَقِّ أهلِ العِلمِ، التّارِکُ لِلإقتِداءِ بِهِم؛ و أنَّ أحَبَّ عَبِیدِی إلَیَّ التَّقِیُّ الطّالِبُ لِلثَّوابِ الجَزِیلِ، اللّازِمُ لِلعُلَماءِ، التّابِعُ لِلحُلَماءِ، القابِلُ عَنِ الحُکَماءِ.»[[144]](#footnote-144)

 عَن أبِی‌جَعفَرٍ علیه السّلام أنّه قالَ: «عالِمٌ یُنتَفَعُ بِعِلمِهِ أفضَلُ مِن سَبعِینَ ألفَ عابِدٍ.»[[145]](#footnote-145)

## کدام علم شرافت دارد

 باید دانست که کدام علم شرافت دارد:

 داستان ورود پیغمبر صلّی الله علیه و آله در مسجد و سؤال از مرد سخنگو و فرمایش حضرت: «العلمُ ثَلاثَةٌ: آیَةٌ مُحکَمَةٌ أو فَرِیضَةٌ عادِلَةٌ أو سُنةٌ قائِمَةٌ.»[[146]](#footnote-146)

 بنابراین، برای کِپلر و کپرنیک و گالیله و پاستور و ادیسون به‌واسطۀ اختراعات خود هیچ شرافتی نیست؛ زیرا متاع آنها خریدارش خدا نبود. بلی، اگر این زحمات آنها به قصد قربت باشد، نتیجه دارد؛ و الاّ فلا.

## نفوذ کلمۀ علماء اسلام

 مقام منیع و نفوذ کلمۀ علماء بود که هزار سال کشور را از حضائض نجات داد. وجود خواجه نصیرالدین طوسی بود که ایران را از چنگال خلفای جور نجات داد.[[147]](#footnote-147)

...[[148]](#footnote-148)

 شرح تتلمذ علاّمه نزد یک نفر از علماء عامه و به‌دست آوردن کتاب در ردّ شیعه و جواب نوشتن الفین را.[[149]](#footnote-149)

## ترجمۀ احوال شهید اوّل رضوان الله علیه (ت)

 شرح حالات شهید اول؛[[150]](#footnote-150)

## ترجمۀ احوال شهید ثانی رضوان الله علیه (ت)

 و شهید ثانی؛[[151]](#footnote-151)

...[[152]](#footnote-152)

## ترجمۀ احوال آیة الله معظّم شیخ محمّدجواد بلاغی رضوان الله علیه (ت)

 و قلم توانای شیخ جواد بلاغی.[[153]](#footnote-153)

...[[154]](#footnote-154)

...[[155]](#footnote-155)

...[[156]](#footnote-156)

## کلام امیرالمؤمنین در حقوق عالمان دینی

 عن أبی‌عبدالله علیه السّلام قال: «کانَ أمِیرُالمُؤمِنِینَ علیه السّلام یَقُولُ: ”إنَّ مِن حَقِّ العالِمِ أن لا تُکثِرَ عَلَیهِ السُّؤالَ، و لا تَأخُذَ [تَجُرَّ] بِثَوبِهِ، و إذا دَخَلتَ عَلَیهِ و عِندَهُ قَومٌ فَسَلِّم عَلَیهِم جَمِیعًا و خُصَّهُ بِالتَّحِیَّةِ دُونَهُم، و اجلِس بَینَ یَدَیهِ و لا تَجلِس خَلفَهُ، و لا تَغمِز بِعَینِکَ و لا تُشِر بِیَدِکَ، و لا تُکثِر مِنَ القَولِ: قالَ فُلانٌ و قالَ فُلانٌ خِلافًا لِقَولِهِ، و لا تَضجَر بِطُولِ صُحبَتِهِ؛ فإنَّما مَثَلُ العالِمِ مَثَلُ النَّخلَةِ، تَنتَظِرُها حَتَّی یَسقُطَ عَلَیکَ مِنها شَی‏ءٌ. و العالِمُ أعظَمُ أجرًا مِنَ الصّائِمِ القائِمِ الغازِی فِی سَبِیلِ اللَهِ. و إذا مات العالم ثَلُمَ فی الإسلام ثلمة لا یَسُدُّها شَیئٌ.“»[[157]](#footnote-157)

## حکومت علماء و پیش بردن امور به‌دست آنها

 داستان حکومت علماء‌ و ترویج دین اسلام و پیش بردن امور به دست آنها.

 داستان میرزای بزرگ شیرازی و تنباکو.[[158]](#footnote-158)

## عدم تفکیک دین از سیاست

 قضیۀ تفکیک روحانیت از سیاست؛ خانه‌نشین کردن علماء؛ تسلط کفر.[[159]](#footnote-159)

## تسلط معاویه بر حضرت امام حسن علیه السّلام

 تسلّط معاویه بر حضرت امام حسن علیه السّلام.[[160]](#footnote-160)

...[[161]](#footnote-161)

## شرح حالات حضرت امام حسن علیه السّلام (ت)

 مقداری شرح حالات حضرت امام حسن علیه السّلام.[[162]](#footnote-162)

...[[163]](#footnote-163)

## روضۀ حضرت قاسم علیه السّلام (ت)

 روضه حضرت قاسم و ختم سخن.[[164]](#footnote-164)

# مجلس روز شانزدهم: لزوم ملازمت علم با عمل

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَـٰٓؤُاْ﴾.[[165]](#footnote-165)

## علم، مقدمۀ تهذیب و شرافت انسان

 باید دانست که علم بدون عمل نتیجه ندارد؛ زیرا که اوّلاً شرافت انسان به تهذیب اخلاق است و علم مقدّمۀ تهذیب است.

 [ثانیاً] بلکه می‌توان گفت که مَشاعر انسان هیچ‌وقت از علم خالی نیست (هر فرد در هر حال دارای فکر و علم است، و تمام مردم در هر حال عالمند؛ منتهی یکی عالم به اصول عقاید و دستورات دینی، و دیگری علم به نجّاری و آهنگری، و سوّمی علم به صحّت حیات و باغ خود، و چهارمی ‌علم به اوهام و خیالات پوچ و واهی)؛ لذا علم را فی‌حدّنفسه نمی‌توان میزان کمال قرار داد:

 ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾.[[166]](#footnote-166)

## علم بدون عمل، علم نیست

 بلکه می‌توان گفت: علم بدون عمل، علم نیست. چون علم روشنایی و راهنمای عقل است؛ چگونه می‌توان گفت که شخصی در روشنی قرارگیرد و درعین‌حال کورکورانه در چاه افتد؟!

 آری، اشخاصی که علم می‌آموزند، روشنی ایجاد کرده‌اند، ولی روشنی با آنها ملازم نشده و دور از آنها قرار دارد. آنها اطّلاع به علم و روشنی دارند مانند کسانی که در روز روشن در برابر آفتاب ایستاده، ولی پرده به روی دیدۀ آنهاست. اگر علم در کسی حقیقتاً حاصل شد، تخلّف او از عمل غیر معقول است.

## سه روایت در وجوب تلازم علم با عمل

 لذا در تفسیر آیۀ ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَـٰٓؤُاْ﴾ وارد شده:

 عَن الصّادِقِ علیه السّلامُ: «یَعنی بِالعُلَماءِ مَن صَدَّقَ فِعلُهُ قَولَهُ، و مَن لَم یُصَدِّق فِعلُهُ قَولَهُ فَلَیسَ بِعالِمٍ.»[[167]](#footnote-167)

 عَن أبی‌عبدالله علیه السّلامُ، قالَ: «العِلمُ مَقرُونٌ إلَی العَمَلِ؛ فَمَن عَلِمَ عَمِلَ و مَن عَمِلَ عَلِمَ.»[[168]](#footnote-168)

 فی نهج البلاغة: «العِلمُ مَقرُونٌ بِالعَمَلِ؛ فَمَن عَلِمَ عَمِلَ. و العِلمُ یَهتِفُ بِالعَمَلِ

فان أجابَهُ و إلّا ارتَحَلَ عَنهُ.»[[169]](#footnote-169)

## اشعار سعدی در وجوب تلازم علم با عمل

 از سعدی شیرازی است:

## فزونی معصیت عالِم بر معصیت جاهل

 اگر کسی عالماً معصیت کند، گناهش از جاهل عاصی بسیار فزون‌تر خواهد بود.

 «یُغفَرُ لِلجاهِلِ سَبعُونَ ذَنبًا قَبلَ أن یُغفَرَ لِلعالِمِ ذَنبٌ واحِد.»[[170]](#footnote-170)

## لااُبالی‌گری مردم نسبت به امور دینی، در اثر عامل نبودن فرد عالم

 عالم که خود علمدار تقوا و راه آخرت است، باید خود در وهلۀ اوّل عامل باشد؛ و الاّ علاوه بر عدم تأثیر سخن، مردم نسبت به امور دینی لااُبالی‌گری را پیش می‌گیرند.

## شاخصۀ عالِم حقیقی در کلام امام صادق علیه السّلام

 عن الصّادِقِ علیه السّلامُ فِی تفسیرِ قَولِهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ و آلِه: «النَّظَرُ فِی وَجهِ العالِمِ [وُجوهِ العُلَماءِ] عِبادَةٌ»، قالَ: «هُوَ العالِمُ الّذِی إذا نَظَرتَ إلَیهِ ذَکَّرَکَ الآخِرَةَ؛ و مَن

کانَ عَلَی خِلافِ ذَلکَ فالنَّظَرُ إلَیهِ فِتنَةٌ.»[[171]](#footnote-171)

## شعری از پروین اعتصامی در مذمّت عالمان بی عمل

## سه روایت در مذمّت عالمان بی‌عمل

 عَن سُلَیمِ بنِ قَیسٍ الهِلالِیِّ، قالَ: سَمِعتُ أمِیرالمُؤمِنِینَ علیه السّلامُ یُحَدِّثُ عَنِ النَّبِیِّ صَلّی اللهُ عَلَیهِ و آلِه أنَّهُ قالَ [فی کلام له]: «العُلَماءُ رَجُلانِ: رَجُلٌ عالِمٌ آخِذٌ بِعِلمِهِ، فَهَذا ناجٍ؛ و عالِمٌ تارِکٌ لِعِلمِهِ، فَهَذا هالِکٌ. و إنَّ أهلَ النّارِ لَیَتأذَّونَ مِن رِیحِ العالِمِ التّارِکِ لِعِلمِهِ. و إنَّ أشَدَّ أهلِ النّارِ نَدامَةً و حَسرَةً، رَجُلٌ دَعا عَبدًا إلَی اللَهِ فاستَجابَ لَهُ و قَبِلَ مِنهُ فاطاعَ اللَهَ فأدخَلَهُ اللَهُ الجَنَّةَ، و أدخَلَ الدّاعِیَ النّارَ بِتَرکِهِ عِلمَهُ و اتِّباعِهِ الهَوَی و طُولِ الأمَلِ؛ أمّا اتِّباعُ الهَوَی فَیَصُدُّ عَنِ الحَقِّ و طُولُ الأمَلِ یُنسِی الآخِرَة.»[[172]](#footnote-172)

 عَنِ الباقر علیه السّلامُ أنّه قالَ: «مَن طَلَبَ العِلمَ لِیُباهِیَ بِهِ العُلَماءَ أو یُمارِیَ بِهِ السُّفَهاءَ أو یَصرِفَ بِهِ وُجُوهَ النّاسِ إلَیهِ، فَلیَتَبَوّأ مَقعَدَهُ مِنَ النّارِ. إنَّ الرِّئاسَةَ لا تَصلُحُ إلّا لأهلِها.»[[173]](#footnote-173)

 عَن أبی‌عبدالله علیه السّلامُ: «إذا رأیتُمُ العالِمَ مُحِبًّا لِدُنیاهُ، فاتَّهِمُوهُ عَلَی دِینِکُم؛ فإنَّ کُلَّ مُحِبٍّ لِشَی‏ءٍ یَحُوطُ ما أحَبَّ.» و قالَ[[174]](#footnote-174): «أوحَی اللَهُ إلَی داوُدَ علیه السّلامُ: ”لا تَجعَل بَینِی و بَینَکَ عالِمًا مَفتُونًا بِالدُّنیا، فَیَصُدَّکَ عَن طَرِیقِ مَحَبَّتِی؛ فإنَّ اُولَئِکَ قُطّاعُ طَرِیقِ عِبادِیَ المُرِیدِینَ. إنَّ أدنَی ما أنا صانِعٌ بِهِم أن أنزِعَ حَلاوَةَ مُناجاتِی عَن قُلُوبِهِم.“»[[175]](#footnote-175)

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

|

|

# مجلس روز هفدهم: ملازمۀ بین علم و تقوا

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗا وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ﴾.[[176]](#footnote-176)

## بی‌ارزشی زینت‌های دنیایی در آخرت

 دنیا که سرای مادّه و تجمّلات است، لذا اشیاء و زینت‌های دنیا ارزش دارد و در دنیا خریدار دارد؛ ولی در سرای آخرت خداوند خریدار زینت دنیا نیست. خدا فقط در ازای اعمال صالحه، بهشت عنایت می‌کند و خریدار عمل است:

 ﴿إِنَّ ٱللَهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَ﴾.[[177]](#footnote-177)

## بی‌قیمتی تحصیل علم برای دنیا

 مردمانی که تحصیل علم برای دنیا می‌کنند، در نزد پروردگار قیمتی ندارند؛

زیرا مقصود آنها دنیا بوده و دنیا به آنها رسیده ‌است.

 عن أبی‌عبدالله علیه السّلامُ، قال: «مَن أرادَ الحَدِیثَ لِمَنفَعَةِ الدُّنیا، لَم یَکُن لَهُ فِی الآخِرَةِ نَصِیبٌ؛ و مَن أرادَ بِهِ خَیرَ الآخِرَةِ، أعطاهُ اللَهُ خَیرَ الدُّنیا و الآخِرَةِ.»[[178]](#footnote-178)

## روایتی عجیب در بی‌قیمتی سخاوت برای دنیا

 لذا در خبر است که: «در روز قیامت بعض از مردمان سخی را می‌آورند و به جهنّم می‌اندازند و سخاء آنها در دنیا ابداً به درد آنها نمی‌خورد؛ لأنّهُم جادُوا حَتّی قیلَ إنّهُ جَوادٌ، و قَد قیلَ ذلِکَ.»[[179]](#footnote-179)

## لزوم تحلیۀ عالِم به کمالات معنویه

 لذا عالم باید خود متحلّی باشد، تا اوّلاً سخنش اثر داشته باشد و ثانیاً أعمالش خراب نشده و زحماتش هدر نرود:

 قال الله تعالی: ﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ﴾؛[[180]](#footnote-180)

 «المَوعِظَةُ [الکلمة] إذا خَرَجَت مِنَ القَلبِ وَقَعَت فِی القَلبِ، و إذا خَرَجَت مِنَ اللّسانِ لَم یَتَجاوَز الآذانَ؛»[[181]](#footnote-181)

 عَن علیِّ بنِ الحُسَینِ علیه السّلامُ ـ بعد کلامٍ ـ قالَ: «فإنَّ العِلمَ إذا لَم یُعمَل بِهِ، لَم یَزدَد صاحِبُهُ إلا کُفرًا و لَم یَزدَد مِنَ اللَهِ إلا بُعدًا؛»[[182]](#footnote-182)

 فی نهج البلاغة: «أوضَعُ العِلمِ ما وَقَفَ علی اللسانِ، و أرفَعُهُ ما ظَهَرَ فی الجَوارحِ و الأرکانِ.»[[183]](#footnote-183)

## پایداری دنیا به عالم با عمل

 تقوا ملازم با علم، و علم ملازم با تقوا است. اگر عالمی از عمل دست بدارد، دنیایی را خراب خواهد کرد و مردم را بی‌دین تربیت خواهد نمود:

 «إذا فَسَدَ العالِم فَسَدَ العالَم.»[[184]](#footnote-184)

 لذا پایداری دنیا به عالم با عمل است.

## کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام در چهار امرِ قوام‌دهندۀ دنیا

 فی نهج البلاغة: أنّه قالَ لِجابر بن عبداللَهِ الأنصارِیِّ: «یا جابِرُ! قِوامُ الدُّنیا بِأربَعَةٍ: عالِمٍ مُستَعمِلٍ عِلمَهُ؛ و جاهِلٍ لا یَستَنکِفُ أن یَتَعَلَّمَ؛ و جَوادٍ لا یَبخَلُ بِمَعرُوفِهِ؛ و فَقِیرٍ لا یَبِیعُ آخِرَتَهُ بِدُنیاهُ. فاذا ضَیَّعَ العالِمُ عِلمَهُ، استَنکَفَ الجاهِلُ أن یَتَعَلَّمَ، و إذا بَخِلَ الغَنِیُّ بِمَعرُوفِهِ، باعَ الفَقِیرُ آخِرَتَهُ بِدُنیاهُ. یا جابِرُ! مَن کَثُرَت نِعَمُ اللَهِ عَلَیهِ، کَثُرَت حَوائِجُ النّاسِ إلَیهِ؛ فَمَن قامَ لِلَّهِ فِیها بِما یَجِبُ عَرَّضَها لِلدَّوامِ و البَقاءِ، و مَن لَم یَقُم لِلَّهِ فِیها بِما یَجِبُ عَرَّضَها لِلزَّوالِ و الفَناء.»[[185]](#footnote-185)

## غریزۀ تأسّی ِمردم نسبت به خردمندان و دانشمندان

 مردم دارای غریزه‌ای هستند که روی دست بزرگتر خود عمل می‌کنند. اگر خردمندان و دانشمندان منحرف گردند، دیگر از تودۀ جاهل چه توقّع باید داشت؟!

## موعظۀ امیرالمؤمنین علیه السّلام نسبت به خردمندان و دانشمندان منحرف

 در اینجا خطبۀ نهج البلاغه: «لا تَکُن مِمَّن یَرجُو الآخِرَةَ بِغَیرِ عَمَلٍ، و یُرَجِّی التَّوبَةَ بِطُولِ الأمَل...»، با شرح مفصّل آن بیان شد.‏[[186]](#footnote-186)

...[[187]](#footnote-187)

 ختم سخن با روضه مناسب.

## اشعار سوزناک مرحوم نیّر تبریزی در مرثیۀ حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام

‏

# مجلس روز هجدهم: ضرورت عقلی و شرعی پرداختن به امور دنیوی

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾.[[188]](#footnote-188)

## اختلال در امور دنیوی، موجب اختلال در سیر تکاملی انسان

 دنیا مکانی است که انسان باید مدتی در آن زندگی کند؛ گرچه مقدّمۀ آخرت است، ولی عنایت به آن به اندازۀ مدّت زندگی که در خور مقدّمه است، لازم است. لذا اسلام با آنکه مردم را به آخرت دعوت نموده و ترغیب به زهد می‌کند، راضی نیست امور دنیوی مردم مختلّ باشد؛ زیرا که این اختلال موجب اختلال در سیر تکامل خواهد گشت.

## قوانین اسلام در جهت سلامت زندگی مردم

 قوانین اسلام علاوه بر جنبۀ آخرت و تکامل روح، برای سلامت زندگی مردم قوانینی جعل کرده است. معاملات، احکام بالمعنی الأخص، حدود و سیاسات برای نظام دنیوی است.

## مبنای اسلام بر به‌دست آوردن مال و ادارۀ امور زندگی است، نه رهبانیّت

 دین اسلام غیر از دین مسیح است که رهبانیّت را بر مردم واجب کند

(لا رَهبانِیَّةَ فِی الإسلام)[[189]](#footnote-189) و آنها را به ترک ازدواج و معاشرت امر نموده و مسکن آنها را در بیغوله‌ها قرار دهد:

 [قال رَسولُ الله صَلّی الله عَلَیه و آلِه و سَلَّمَ]: «أخی موسی یَنظُرُ بِعَینٍ و أخی عیسی یَنظُرُ بِعَینٍ أُخری و أنا أنظُرُ بِعَینَین.»[[190]](#footnote-190)

 لذا به‌دست آوردن مال و ادارۀ امور زندگی به‌طور کفاف، جزء برنامۀ دین اسلام شمرده می‌شود.

 بعضی گمان می‌کنند که شخص مسلمان باید دارای لباس پاره و ظاهری آلوده و برای نان خود محتاج باشد؛ این غلط است! چنین مردی در نزد اسلام کم قیمت است:

## سه روایت در مذمّت فقر

 [قال رَسولُ الله صَلّی الله عَلَیه و آلِه و سَلَّمَ]: «کادَ الفَقرُ أن یَکُونَ کُفرًا؛»[[191]](#footnote-191)

 [قال رَسولُ الله صَلَّی الله عَلَیهِ و آلِهِ و سَلَّمَ]: «الفَقرُ سَوادُ الوَجهِ فِی الدّارَینِ؛»[[192]](#footnote-192)

 حضرت صادق می‌فرمایند: «اگر صبح کنم درحالتی‌که طعام برای اهل و عیال خود نداشته باشم، بدتر است از آنکه صبح کنم و فرزند من مرده باشد.»

## کم‌قیمتی مسلمانِ محتاج، با لباس پاره و ظاهری آلوده

## بازماندن از سیر کمالی، به‌واسطۀ دلبستگی به دنیا بیش از مقام ظرفیّت دنیا

 آنچه به‌طور مسلم از اسلام به‌دست می‌آید آن است که: مال و زندگی نباید انسان را از خدا مشغول کند و از سیر ترقّی باز بدارد؛ و دلبستگی به دنیا بیش از مقام ظرفیّت دنیا مانع از تکامل می‌گردد:

 [عَن عَلیّ بن الحسین علیه السّلامُ]: «حُبُّ الدُّنیا رأسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ.»[[193]](#footnote-193)

## مرادف دانستن عالم با زاهدِ فقیر، پندار نادرست عوام الناس

 بدبختانه امروز در نزد قاموس لغت، معنی عالم با معنی فقیر و بدبخت مرادف گشته و فقر یکی از لوازم علم است؛ زیرا که مردم می‌پندارند عالم باید زاهد باشد و زاهد یعنی فقیر:

 عن الصّادقِ علیه السّلامُ: «لَیسَ الزُّهدُ فِی الدُّنیا بِإضاعَةِ المالِ و لا تَحرِیمِ الحَلالِ؛ بَلِ الزُّهدُ فِی الدُّنیا أن لا تَکُونَ بِما فِی یَدِکَ أوثَقَ مِنکَ بِما عِندَ اللَه.»[[194]](#footnote-194)

## ثروت و شوکت بسیاری از ائمّه علیهم السّلام

 در میان علماء مردان ثروتمندی دیده شده و در میان ائمّه بسیاری دارای شوکت و جلال بودند. حضرت باقر و حضرت سیّدالشّهدا ‌و حضرت رضا، داستان‌هایی از کثرت مال و انفاق در راه خدا دارند:

## داستان امام صادق علیه السّلام با سفیان ثوری

 داستان حضرت صادق با سفیان ثوری.[[195]](#footnote-195)

## ضرورت عقلی پرداختن به امور دنیوی و مراد اخبار از لزوم ترک دنیا

 شخصی که می‌خواهد مسافرتی بکند، به منزل و کاروان‌سرا و سیّارۀ خود به اندازۀ طول مدّت سفر ـ نه زیاده از آن ـ اهمیّت می‌دهد؛ ممکن است سیّاره شکسته و او را در بین راه برای مدّت متمادی متوقّف کند و از مقصد باز دارد؛ یا طاق کاروان‌سرا پایین آمده او را هلاک کند.

 آنچه را که در اخبار مردم را به ترک دنیا دعوت می‌کنند، دنیا معنیش مال نیست، بلکه علاقۀ به دنیا و انصراف از آخرت است؛ چه‌بسا می‌شود که مال، راه آخرت را برای انسان باز می‌کند.

 اسلام می‌گوید به اندازۀ مدّت حیات، اندوخته کنید؛ هیچ‌گاه زحمت نکشید و عمر خود را تلف نموده و بگذارید و بروید. این از دست دادن عمر، بلانتیجه است.

## خطبۀ امیرالمؤمنین در باب تقوا و لزوم إعراض از تعلّق به دنیا

 در اینجا خطبۀ نهج البلاغه: «الحَمدُ لِلَّهِ الواصِلِ الحَمدَ بِالنِّعَمِ و النِّعَمَ بِالشُّکر» با شرح مفصل آن بیان شد.[[196]](#footnote-196)

...[[197]](#footnote-197)

...[[198]](#footnote-198)

...[[199]](#footnote-199)

## مال دنیا، شرط وجودی فریضۀ حج و انفاق به نیازمندان

 اگر انسان مال نمی‌داشت، حج نمی‌توانست بنماید؛ انفاق نمی‌توانست بنماید؛ جهاد نمی‌توانست بکند.

## داستان انفاق سیّدالشّهدا علیه السّلام به مرد اعرابی

 داستان حضرت سیّدالشّهدا و اعرابی و اعطاء چهار هزار دینار و عذر خواستن از اعرابی[[200]](#footnote-200) و ختم سخن با روضۀ مناسب.

...[[201]](#footnote-201)

# مجلس شب نوزدهم: وحشت غریب معصیت‌کاران از مرگ و ملازمت ابدی معاصی با آنها

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

## بدیهی بودن مسئلۀ مرگ

 ﴿وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنۡهُ تَحِيدُ \* وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ ذَٰلِكَ يَوۡمُ ٱلۡوَعِيدِ \* وَجَآءَتۡ كُلُّ نَفۡسٖ مَّعَهَا سَآئِقٞ وَشَهِيدٞ \* لَّقَدۡ كُنتَ فِي غَفۡلَةٖ مِّنۡ هَٰذَا فَكَشَفۡنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلۡيَوۡمَ حَدِيدٞ﴾.[[202]](#footnote-202)

 مرگ امری است بدیهی، منتهی عقیدۀ ملیّون عالم بر آن است که تبدیل و تبدّلی است و تغییر منزلی؛ هنگام مرگ حیات انسان به آخر نرسیده بلکه لباس خود را عوض می‌کند.

 علّت وحشت از مرگ، دو چیز است:

 اوّل: از بزرگی آن عالم؛ که چون در این عالم موجودات بسیار محدود و ضعیف بوده، لذا وقت رؤیت موجودات آن عالم که به مراتب اقوی از این موجوداتند، وحشت غریبی بر انسان حاصل می‌شود.

 دوّم: معاصی که انجام داده و آنها در آن عالم ظهور و بروز پیدا کرده، برای ابد ملازم با انسان خواهند بود.

## عدم امکان فرار از مرگ

 انسان فرار از مرگ نمی‌تواند بنماید:

 ﴿فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَأۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ﴾؛[[203]](#footnote-203)

 ﴿أَيۡنَمَا تَكُونُواْ يُدۡرِككُّمُ ٱلۡمَوۡتُ وَلَوۡ كُنتُمۡ فِي بُرُوجٖ مُّشَيَّدَةٖ﴾.[[204]](#footnote-204)

## سختی مرگِ مردمان معصیت‌کار

## عظمت عالم آخرت و ظهورِ ملازمت ابدی معاصی، دو علّت برای وحشت غریب انسان از مرگ

 مرگ به اندازه‌ای سخت است که اولیاء خدا از خوف آن می‌نالند، تا چه رسد به مردمان معصیت‌کار:

 ﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّـٰلِمُونَ فِي غَمَرَٰتِ ٱلۡمَوۡتِ وَٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓاْ أَيۡدِيهِمۡ أَخۡرِجُوٓاْ أَنفُسَكُمُ ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ عَذَابَ ٱلۡهُونِ بِمَا كُنتُمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَكُنتُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهِۦ تَسۡتَكۡبِرُونَ \* وَلَقَدۡ جِئۡتُمُونَا فُرَٰدَىٰ كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَتَرَكۡتُم مَّا خَوَّلۡنَٰكُمۡ وَرَآءَ ظُهُورِكُمۡ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمۡ شُفَعَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُمۡ أَنَّهُمۡ فِيكُمۡ شُرَكَـٰٓؤُاْ لَقَد تَّقَطَّعَ بَيۡنَكُمۡ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ﴾.[[205]](#footnote-205)

## نابودی اعمال دنیوی در زنجیر تغیّرات زمان، و پایداری آنها در ثبوت عالم برزخ

 اعمالی که انسان در دنیا انجام می‌دهد، پس از انجام دادن از بین می‌رود، چون انسان در زنجیر تغیّرات زمان واقع است؛ ولی در عالم برزخ که عالم ثبوت است، یک‌یک در آنجا محفوظ و وقت مرگ [آنها را] ملاحظه می‌کند.

## تجسّم شکل واقعی انسان در عالم برزخ و از بین رفتن شکل ظاهری در زیر خاک

 و از طرف دیگر روح انسان دارای هر صفتی باشد، چون در عالم طبیعت است، گرفتار بدن است؛ شکل واقعی او مجسّم و مصوّر نبوده بلکه بدن مرئی است. در عالم برزخ که بدن در زیر خاک می‌پوسد و روح بدان عالم می‌رود، به صورت هر حیوانی که خوی آن حیوان را گرفته، مجسّم می‌گردد.

## فناء عمل در دنیا و بقاء و ملازمت ابدی آن در آخرت

 علاوه، اعمال انسان که در این دنیا نیز پس از وقوع از بین می‌رود، چون اثری در روح باقی می‌گذارد، در آن دنیا خود وجود مستقلی به خود گرفته، برای همیشه انیس و مونس انسان است.

## حکایت حاج ملاّ مهدی نراقی و دفن کردن جنازۀ عرب در وادی‌السّلام نجف

 داستان حاج ملاّ مهدی نراقی و دفن کردن جنازۀ عرب در وادی نجف، بیان شد.[[206]](#footnote-206)

...[[207]](#footnote-207)

...[[208]](#footnote-208)

## تمثّل اموال، اولاد و اعمال انسان در هنگام رحلت از دنیا

 روی القمّی و العیّاشی فی تفسیریهما و الکلینی فی الکافی و المفید فی الأمالی بأسانیدهم عَن سُوَید بن غفَلةَ عَن أمیرالمُؤمِنِینَ علیه السّلام قالَ:

 «إنَّ ابنَ آدَمَ إذا کانَ فِی آخِرِ یَومٍ مِنَ [أیام] الدُّنیا و أوَّلِ یَومٍ مِنَ [أیام] الآخِرَةِ مُثِّلَ لَهُ مالُهُ و وَلَدُهُ و عَمَلُهُ؛ فَیَلتَفِتُ إلَی مالِهِ فَیَقُولُ: ”واللَهِ إنِّی کُنتُ عَلَیکَ لَحَرِیصًا شَحِیحًا، فَما لِی عِندَکَ؟“ فَیَقُولُ: ”خُذ مِنِّی کَفَنَکَ.“

 ثُمَّ یَلتَفِتُ إلَی وُلدِهِ فَیَقُولُ: ”واللَهِ إنِّی کُنتُ لَکُم لَمُحِبًّا و إنِّی کُنتُ عَلَیکُم لَمُحامِیًا، فَماذا لِی عِندَکُم؟“ فَیَقُولُونَ: ”نُؤَدِّیکَ إلَی حُفرَتِکَ و نُوارِیکَ فِیها.“

 ثُمَّ یَلتَفِتُ إلَی عَمَلِهِ فَیَقُولُ: ”واللَهِ إنِّی کُنتُ فِیکَ لَزاهِدًا و إنَّکَ کُنتَ عَلَیَّ لَثَقِیلًا، فَماذا عِندَکَ؟ فَیَقُولُ: ”أنا قَرِینُکَ فِی قَبرِکَ و یَومِ حَشرِکَ حَتَّی أُعرَضَ أنا و أنتَ عَلَی رَبِّکَ.“

 فإن کانَ لِلَّهِ وَلِیًّا أتاهُ أطیَبَ النّاسِ رِیحًا و أحسَنَهُم مَنظَرًا و أزیَنَهُم رِیاشًا، فَیَقُولُ: ”أبشِر بِرَوحٍ مِنَ اللَهِ و رَیحانٍ و جَنَّةِ نَعِیمٍ؛ قَد قَدِمتَ خَیرَ مَقدَمٍ!“ فَیَقُولُ: ”مَن أنتَ؟“ فَیَقُولُ: ”أنا عَمَلُکَ الصّالِحُ؛ ارتَحِل مِنَ الدُّنیا إلَی الجَنَّةِ!“ و إنَّهُ لَیَعرِفُ غاسِلَهُ و یُناشِدُ حامِلَهُ أن یُعَجِّلَهُ [یعجلوه].

 فإذا أُدخِلَ قَبرَهُ أتاهُ مَلَکانِ و هُما فَتّانا القَبرِ یَجُرّانِ أشعارَهُما و یَبحَثانِ الأرضَ بِأنیابِهِما و أصواتُهُما کالرَّعدِ القاصِفِ [العاصف] و أبصارُهُما کالبَرقِ الخاطِفِ، فَیَقُولانِ لَهُ: ”مَن رَبُّکَ؟ و مَن نَبِیُّکَ؟ و ما دِینُکَ [و ما إمامک]؟“ فَیَقُولُ: ”اللَهُ رَبِّی، و مُحَمَّدٌ نَبِیِّی، و الإسلامُ دِینِی، [و علیّ و الأئمة صلوات الله علیهم إمامی.]“

 فَیَقُولانِ له: ”ثَبَّتَکَ اللَهُ فِیما تُحِبُّ و تَرضَی!“ و هُوَ قَولُ اللَهِ ﴿يُثَبِّتُ ٱللَهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾. ـ[[209]](#footnote-209) الآیَةَ. فَیَفسَحانِ لَهُ فِی قَبرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ، و یَفتَحانِ لَهُ بابًا إلَی الجَنَّةِ، و یَقُولانِ لَهُ: ”نَم قَرِیرَ العَینِ نَومَ الشّابِّ النّاعِمِ!“ و هُوَ قَولُهُ ﴿أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ يَوۡمَئِذٍ خَيۡرٞ مُّسۡتَقَرّٗا وَأَحۡسَنُ مَقِيلٗا﴾.[[210]](#footnote-210)

 و إذا کانَ لِرَبِّهِ عَدُوًّا فإنَّهُ یأتِیهِ أقبَحَ خَلقِ اللَهِ رِیاشًا و أنتَنَهُ رِیحًا، فَیَقُولُ لَهُ: ”أبشِر بِنُزُلٍ مِن حَمِیمٍ و تَصلِیَةِ جَحِیمٍ!“ و إنَّهُ لَیَعرِفُ غاسِلَهُ و یُناشِدُ حامِلَهُ أن یَحبِسَهُ.

 فإذا أُدخِلَ قَبرَهُ أتَیاهُ مُمتَحِنا [مقتحما] القَبرِ، فألقَیا عَنهُ أکفانَهُ، ثُمَّ قالا لَهُ: ”مَن رَبُّکَ؟ و مَن نَبِیُّکَ؟ و ما دِینُکَ؟“ فَیَقُولُ: ”لا أدرِی.“ فَیَقُولانِ لَهُ: ”ما دَرَیتَ و لا

هَدَیتَ.“ فَیَضرِبانِهِ بِمِرزَبَةٍ ضَربَةً ما خَلَقَ اللَهُ دابَّةً إلا و تَذعَرُ لَها ما خَلا الثَّقَلَینِ.

 ثُمَّ یَفتَحانِ [یفتح الله] لَهُ بابًا إلَی النّارِ، ثُمَّ یَقُولانِ لَهُ: ”نَم بِشَرِّ حالٍ!“ فَهُوَ مِنَ الضَّیقِ مِثلُ ما فِیهِ القَنا مِنَ الزُّجِّ حَتَّی إنَّ دِماغَهُ یَخرُجُ مِن بَینِ ظُفُرِهِ و لَحمِهِ، و یُسَلِّطُ اللَهُ عَلَیهِ حَیّاتِ الأرضِ و عَقارِبَها و هَوامَّها فَتَنهَشُهُ حَتَّی یَبعَثَهُ اللَهُ مِن قَبرِهِ، و إنَّهُ لَیَتَمَنَّی قِیامَ السّاعَةِ مِمّا هُوَ فِیهِ مِنَ الشَّرِّ.»[[211]](#footnote-211)

...[[212]](#footnote-212)

...[[213]](#footnote-213)

## شرح حالات امیرالمؤمنین در شب نوزدهم (ت)

 ختم سخن با شرح حالات حضرت امیرالمؤمنین در شب نوزدهم.[[214]](#footnote-214)

# مجلس روز نوزدهم: ضرورت فطری و شرعیِ کمک به مستمندان

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞ وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ﴾.[[215]](#footnote-215)

## اسلام، دین فطرت و تشییدکنندۀ غریزۀ طبیعیِ کمک به بینوایان

 یکی از اموری که در اسلام زیاد بر آن ترغیب شده، کمک به بینوایان است. این عمل نه‌تنها فقط از نقطه‌نظر اجر اخروی، بلکه از احکام نظام معاش نیز محسوب می‌گردد؛ و می‌توان گفت که امر فطری است. شخص نمی‌تواند ببیند دیگری گرسنه و خود سیر، یا تشنه و خود سیراب است. مقام وحدت انسانیت اقتضای دستگیری را دارد؛ اسلام نیز که دین فطرت است، این غریزۀ طبیعی را تشیید می‌کند.

## چهار نتیجۀ حاصل از کمک به فقرا

 و به‌طور کلی در کمک به فقرا چند نتیجه حاصل می‌گردد:

## گوارایی نعمت برخود انسان به‌واسطۀ انفاق به فقرا

 اوّل: گوارایی نعمت بر خود انسان. اگر شخص ببیند در مقابل دیدگانش مردم گرسنه هستند، طعام بر او گوارا نخواهد بود.

## صحت و برکتِ حاصل از انفاق به فقرا

 دوّم: صحت و سلامت. زیرا که ارواح در اجسام و ارواح تأثیر دارند ـ کما آنکه اجسام در اجسام تأثیر دارند ـ و در اثر انفاق، روح فقیر [نسبت] به انسان خشنود شده دعای خیر می‌کند و «طول عمر» و «برکت» برای انسان می‌خواهد:

این، موجب دفع بلا می‌گردد: «الصَّدَقَةُ تَدفَعُ البَلاءَ [المُبرَمَ فَداوُوا مَرضاکُم بِالصَّدَقَةِ]؛»[[216]](#footnote-216)

و انسان به مالش افزوده می‌گردد: ﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖ وَٱللَهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُ وَٱللَهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ﴾.[[217]](#footnote-217)

 البتّه نباید این معنی را انکار کرد؛ زیرا این مطلب، امروزه پوشیده نیست. داستان تطیّر زدن، یا با القائات روحی شخصی را کشتن، یا مریض را شفا دادن از مسلّمات است. برای این قسم أعمال، کمال لازم است که روح تأثیر‌کننده اقوی باشد؛ و برای این منظور کسانی که روحشان فی‌حدّ‌ نفسه از طرف اقوی نیست، سعی می‌کنند که روح دیگری را تضعیف کنند، و اگر اقوی باشد احتیاج به این جهت نیست. قضیۀ تصدّق دادن، توجه دادن ارواح بینوایان است به روح انسان؛ لذا از آثار صدقه دفع بلا و طول عمر است.

## تعادل در سطح زندگی انسان‌ها و برقراری جامعه، به‌واسطۀ انفاق به فقرا

 سوّم: تعادل سطح زندگی و عدم تفاوت کلی بین ثروت مردم. و این موجب برقراری جامعه، و نبود دزدی‌ها و سرقت‌ها و چیره‌شدن فقراء بر اغنیاء[[218]](#footnote-218) و کینه ‌ورزیدن هریک به یکدیگر خواهد شد.

 در اینجا معنی اسلام از نقطه‌‌نظر مساعدت به فقرا ـ به‌واسطۀ خمس و زکات و نذر و صدقات واجبه و مستحبه ـ و از طرفی حفظ قانون مالکیت بیان شد؛ و قیاس با مالکیت صرفه و کمونیست شد و ثابت شد که دین اسلام دین وسط است.

## ذخیره‌سازی سودی گزاف برای روز واپسین، به‌واسطۀ انفاق به فقرا

 چهارم: آنکه انفاق، مجانی دادن نیست، بلکه معامله با خدا و ذخیره برای روز واپسین است؛ و بسیار پروردگار با قیمت گزافی صدقۀ انسان را خریداری می‌کند:

 ﴿إِنَّ ٱللَهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَ﴾.[[219]](#footnote-219)

## ارتقاء از مرتبۀ پست حیوان‌منشی به درجات بزرگ انسانیّت، به‌واسطۀ کمک به مستمندان

 خداوند صدقه و کمک به مستمندان را از درجات بزرگ انسانیت شمرده و این عمل را موجب ارتقاء انسان از مقام پست و حیوان‌منشی او قرار داده است:

 ﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا \* إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعٗا \* وَإِذَا مَسَّهُ ٱلۡخَيۡرُ مَنُوعًا \* إِلَّا ٱلۡمُصَلِّينَ \* ٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَاتِهِمۡ دَآئِمُونَ \* وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ مَّعۡلُومٞ \* لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ \* وَٱلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾؛[[220]](#footnote-220)

 سورۀ الذاریات می‌فرماید: ﴿كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ \* وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ \* وَفِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ﴾.[[221]](#footnote-221)

## نزول آیاتی از سورۀ «هل أتیٰ» به‌واسطۀ انفاق اهل‌بیت علیهم السّلام

 ائمۀ اطهار در انفاق در راه خدا داستان‌هایی دارند:

 داستان مریض شدن حسنین و نذر کردن حضرت امیر و حضرت فاطمه برای سلامت آنها، و روزه گرفتن حضرت امیر و فاطمه و حسنین و فضه، و پشم ریستن حضرت فاطمه هر روز یک جزّه، و آمدن مسکین موقع افطار و در شب دیگری یتیم و در شب سوّم اسیر، و انفاق آنها قرص‌های [نان] خود را، و آمدن حضرت امیر خدمت حضرت رسول، و آمدن مائدۀ آسمانی و نزول آیات ﴿إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ يَشۡرَبُونَ مِن كَأۡسٖ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا \* عَيۡنٗا يَشۡرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللَهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفۡجِيرٗا \* يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ وَيَخَافُونَ يَوۡمٗا كَانَ شَرُّهُۥ مُسۡتَطِيرٗا \* وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطۡعِمُكُمۡ لِوَجۡهِ ٱللَهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمۡ جَزَآءٗ وَلَا شُكُورًا﴾.[[222]](#footnote-222)

...[[223]](#footnote-223)

 ختم سخن با مقداری شرح حالات حضرت امیرالمؤمنین و معاهدۀ ابن‌ملجم و برک بن عبدالله و عمر بن بکر[[224]](#footnote-224) و روضۀ مناسب.

...[[225]](#footnote-225)

## إخبار رسول خدا به کیفیّت شهادت امیرالمؤمنین

 روزی حضرت رسول به علی فرمودند:«”أ تَعلَمُ مَن أشقَی الأوَّلینَ؟“

قالَ: ”نَعَم، عاقِرُ النّاقَةِ“. فَقالَ لَه:”أ تَعلَمُ مَن أشقَی الآخَرینَ؟“ قالَ: ”لا!“ قالَ: ”مَن یَضرِبُکَ هاهُنا فَیُخضِبُ هَذِه“.»[[226]](#footnote-226)

# مجلس روز بیستم: ضرورت خلوص در انفاق

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾.[[227]](#footnote-227)

## کمک به فقراء از قوانین ضروری در اسلام

 روز گذشته مطالبی راجع به کمک [به] فقرا معروض شد؛ و بیان شد که این جهت، جنبۀ نظام اجتماع مردم را از اختلال محفوظ داشته و لذا اسلام جزء قوانین خود قرار داده است:

 ﴿وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَهِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ﴾.[[228]](#footnote-228)

 عن أبی‌جعفر الباقر علیه السّلام، قالَ: «إنَّ اللَهَ عَزّوجَلَّ قَرَنَ الزَّکاةَ بِالصَّلاةِ

فَقالَ: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾[[229]](#footnote-229) فَمَن أقامَ الصَّلاةَ و لَم یُؤتِ الزَّکاةَ لَم یُقِمِ الصَّلاةَ.»[[230]](#footnote-230)

## داستان انفاق عایشه

 داستان انفاق عایشه یک گوسفند را به جز یک کتف از آن، و مکالمه او با حضرت رسول صلّی الله علیه و آله.[[231]](#footnote-231)

## مقرون بودن اقامۀ صلاة و ایتاء زکات در قرآن

 ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَهِ إِنَّ ٱللَهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ﴾.[[232]](#footnote-232)

## تعبیر روایات از میزان جود رسول خدا

 «و قَد وَرَدَ أنّ رَسولَ الله صَلَّی الله عَلَیه و آله و سَلَّمَ کانَ أجوَدُ الخَلقِ؛ و کانَ فی رَمَضانَ کالرِّیحِ المُرسَلَةِ، لا یُمسِکُ فیه شَیئًا.»[[233]](#footnote-233)

## فضیلت اعلان صدقات واجبه در صورت ایمن بودن از ریا

 لذا برای نشر این قانون اسلام در صدقات واجبه چنانچه شخص، مأمون از ریا باشد، اخفاء آن را بر اعلان ترجیح نداده بلکه مرجوح دانسته:

 قالَ [أبوعبدالله] علیه السّلام: «... کلُّ ما فَرَضَ اللَهُ عَلَیکَ فَإعلانُهُ أفضَلُ مِن إسرارِهِ، و کُلُّ ما کانَ تَطَوُّعًا فَإسرارُهُ أفضَلُ مِن إعلانِهِ. و لَو أنَّ رَجُلًا یَحمِلُ زَکاةَ مالِهِ عَلَی عاتِقِهِ فَقَسَمَها عَلانِیَةً کانَ ذَلِکَ حَسَنًا جَمِیلًا؛»[[234]](#footnote-234)

 [عَلِیُّ بنُ إبراهِیمَ عَن أبِیهِ، عَنِ ابنِ أبِی‌عُمَیرٍ، عَن إسحاقَ بنِ عَمّارٍ، عَن أبی‌عبدالله علیه السّلام] فِی قَولِ اللَهِ عَزّوجَلَّ ﴿وَإِن تُخۡفُوهَا وَتُؤۡتُوهَا ٱلۡفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾،[[235]](#footnote-235) فَقالَ: «هِیَ سِوَی الزَّکاةِ؛ إنَّ الزَّکاةَ عَلانِیَةٌ غَیرُ سِرٍّ.»[[236]](#footnote-236)

## منّت در انفاق، باطل‌کنندۀ عمل تقربی انسان

 باید دانست که اگر کسی برای خودنمایی انفاق کند، بهره‌اش فقط همان خواهد بود و بس. لذا برای آنکه روی قاعدۀ طبیعی، گیرنده شرمنده و دهنده در مواقع اداء در خود استیلائی ملاحظه می‌کند، اسلام دستور داده که: اوّلاً لازم نیست به فقرا ذکر کنند که این مال، از زکات یا فطریه یا خمس یا صدقه است،[[237]](#footnote-237) و درعین‌حال نباید بر گیرنده منّت گذارد؛ زیرا مال خود اوست و منّت، عمل تقرّبی انسان را باطل می‌کند.

 ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَهِ ثُمَّ لَا يُتۡبِعُونَ مَآ أَنفَقُواْ مَنّٗا وَلَآ أَذٗى لَّهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ \* قَوۡلٞ مَّعۡرُوفٞ وَمَغۡفِرَةٌ خَيۡرٞ مِّن صَدَقَةٖ يَتۡبَعُهَآ أَذٗى وَٱللَهُ غَنِيٌّ حَلِيمٞ \* يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُ بِٱللَهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ عَلَيۡهِ تُرَابٞ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٞ فَتَرَكَهُۥ صَلۡدٗا لَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ مِّمَّا كَسَبُواْ وَٱللَهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ \* وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَهِ وَتَثۡبِيتٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ كَمَثَلِ جَنَّةِۢ بِرَبۡوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٞ فَ‍َٔاتَتۡ أُكُلَهَا ضِعۡفَيۡنِ فَإِن لَّمۡ يُصِبۡهَا وَابِلٞ فَطَلّٞ وَٱللَهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.[[238]](#footnote-238)

## اشعار خاقانی در باب خلوص در انفاق

خاقانيا، به سائل اگر يك دِرَم دهى \*\* خواهى جزاى آن، دو بهشت از خداى خويش‏

پس نام آن كرم كنى اى خواجه؟! بَر مَنِه \*\* نام كرم به داده روى و رياى خويش‏

بر داده تو نام كرم كِى بوَد سزا؟! \*\* تا داده را، بهشت ستانى سِزاى خويش‏

تا يك دَهى به خلق و دو خواهى ز حق جزا \*\* آن را ربا شمر كه شمردى عطاى خويش‏

دانى كرم كدام بُوَد؟ آنكه هرچه هست \*\* بدهى به هركه هست و نخواهى جزاى خويش‏[[239]](#footnote-239)

## داستان انفاق خالصانۀ امیرالمؤمنین علیه السّلام

 داستان انفاق حضرت امیرالمؤمنین هفتصد خانه واقع در شهر کوفه را بدون آنکه مردم بدانند علی است.

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

# مجلس شب بیست و یکم: علل ترس از مرگ

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنۡهُ تَحِيدُ﴾.[[240]](#footnote-240)

 ﴿فَكَشَفۡنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلۡيَوۡمَ حَدِيدٞ﴾.[[241]](#footnote-241)

## علاقه به عالم طبع و جهل به عالم آخرت، یکی از علل ترس از مرگ

 انسان از آنجا که به این عالم طبیعت علاقه دارد و انس گرفته، پیوسته از مرگ گریزان است؛ به عالم ماوراء این عالم اطّلاع پیدا ننموده و حیات را منحصر در این حیات می‌داند، ولی غافل از آنکه سرای دیگر اوسع و اقوی از این عالم است. اگر به بچۀ در شکم مادر گفته شد باید در دنیای بزرگی بروی و غذای دیگری بخوری، راضی نمی‌شود؛ چون این دنیا را ندیده و به لذّات این دنیا اطّلاعی

ندارد. هم‌چنین مسافرت مرگ، برای انسان همین‌طور است، ولی بالأخره انسان باید دنیا را فراموش کند؛ زیرا حیات دنیا ابدی نیست.

 ﴿إِنَّمَا مَثَلُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ مِمَّا يَأۡكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلۡأَنۡعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتۡ وَظَنَّ أَهۡلُهَآ أَنَّهُمۡ قَٰدِرُونَ عَلَيۡهَآ أَتَىٰهَآ أَمۡرُنَا لَيۡلًا أَوۡ نَهَارٗا فَجَعَلۡنَٰهَا حَصِيدٗا كَأَن لَّمۡ تَغۡنَ بِٱلۡأَمۡسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ﴾.[[242]](#footnote-242)

## ظهور و بروز افعال انسان در آخرت، علّت دیگر ترس از مرگ

 علّت دیگر که مردم از مرگ می‌ترسند آن است که در عالم برزخ و قیامت که عوالم بروز و ظهور است، افعال انسان یکایک به‌طور کامل جلوه می‌کند و شخص عاصی می‌داند چه سرگذشتی بر او اتفاق خواهد افتاد؛ به خلاف مؤمنین که آنها مرگ را با آغوش باز استقبال می‌کنند.

## حکایات ملاقات امام هادی علیه السّلام با بیمار خائف از مرگ

 [معانی الأخبار] بِهَذا الإسنادِ عَنِ الحَسَنِ بنِ عَلِیٍّ علیه السّلام، قالَ: «دَخَلَ عَلِیُّ بنُ مُحَمَّدٍ علیه السّلام عَلَی مَرِیضٍ مِن أصحابِهِ و هُوَ یَبکِی و یَجزَعُ مِنَ المَوتِ؛ فَقالَ لَهُ: ”یا عَبدَ اللَهِ، تَخافُ مِنَ المَوتِ لِأنَّکَ لا تَعرِفُهُ! أ رأیتَکَ إذا اتَّسَختَ و تَقَذَّرتَ و تأذَّیتَ مِن کَثرَةِ القَذَرِ و الوَسَخِ عَلَیکَ و أصابَکَ قُرُوحٌ و جَرَبٌ و عَلِمتَ أنَّ الغَسلَ فِی حَمّامٍ یُزِیلُ

ذَلِکَ کُلَّهُ، أ مَا تُرِیدُ أن تَدخُلَهُ فَتَغسِلَ ذَلِکَ عَنکَ، أو تَکرَهُ أن تَدخُلَهُ فَیَبقَی ذَلِکَ عَلَیکَ؟!“

 قالَ: ”بَلَی یا ابنَ رَسُولِ اللَهِ!“

 قالَ: ”فَذَلِکَ المَوتُ هُوَ ذَلِکَ الحَمّامُ. هُوَ آخِرُ ما بَقِیَ عَلَیکَ مِن تَمحِیصِ ذُنُوبِکَ و تَنقِیَتِکَ مِن سَیِّئاتِکَ؛ فإذا أنتَ وَرَدتَ عَلَیهِ و جاوَرتَهُ فَقَد نَجَوتَ مِن کُلِّ غَمٍّ و هَمٍّ و أذًی، و وَصَلتَ إلَی کُلِّ سُرُورٍ و فَرَحٍ.“

 فَسَکَنَ [ذلک] الرَّجُلُ و نَشِطَ و استَسلَمَ و غَمَّضَ عَینَ نَفسِهِ و مَضَی لِسَبِیلِهِ.»[[243]](#footnote-243)

## کلام سیّدالشّهدا علیه السّلام در حقیقت مرگ

 فی المعانی عن الجواد [علیه السّلام]، عن آبائه، عن علی بن الحسین، قال حسین بن علی فی یوم العاشورا بعد کلام له:

 «صَبرًا بَنِی الکِرامِ! فَما المَوتُ إلّا قَنطَرَةٌ تَعبُرُ بِکُم عَنِ البُؤسِ و الضَّرّاءِ إلَی الجِنانِ الواسِعَةِ و النَّعِیمِ الدّائِمَةِ. فأیُّکُم یَکرَهُ أن یَنتَقِلَ مِن سِجنٍ إلَی قَصرٍ؟! و ما هُوَ لأعدائِکُم إلّا کَمَن یَنتَقِلُ مِن قَصرٍ إلَی سِجنٍ و عَذابٍ. إنَّ أبِی حَدَّثَنِی عَن رَسُولِ اللَهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”أنَّ الدُّنیا سِجنُ المُؤمِنِ و جَنَّةُ الکافِرِ و المَوتُ جِسرُ هَؤُلاءِ إلَی جِنانِهِم و جِسرُ هَؤُلاءِ إلَی جَحِیمِهِم.“ ما کَذِبتُ و لا کُذِّبتُ.»[[244]](#footnote-244)

## داستان اختلاف صورت ملک‌الموت در هنگام قبض روح مؤمن و کافر

 داستان حضرت ابراهیم و آمدن عزرائیل به شکلی که مردم صالح و فاسد را قبض می‌کند.[[245]](#footnote-245)

## عدم کراهت مؤمن در هنگام قبض روح و متمثّل شدن رسول خدا و ائمّه علیهم السّلام

 عِدَّةٌ مِن أصحابِنا عَن سَهلِ بنِ زِیادٍ، عَن مُحَمّدِ بنِ سُلَیمانَ، عَن أبِیهِ، عَن سَدِیرٍ الصَّیرَفِیِّ قالَ:

 «قُلتُ لِأبِی‌عَبدِاللَهِ علیه السّلام: ”جُعِلتُ فِداکَ، یا ابنَ رَسُولِ اللَهِ! هَل یَکرَهُ المُؤمِنُ عَلَی قَبضِ رُوحِهِ؟“

 قالَ: ”لا و اللَهِ! إنَّهُ إذا أتاهُ مَلَکُ المَوتِ لِقَبضِ رُوحِهِ جَزِعَ عِندَ ذَلِکَ؛ فَیَقُولُ لَهُ مَلَکُ المَوتِ: یا وَلِیَّ اللَهِ لا تَجزَع! فَوَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّدًا صلّی الله علیه و آله و سلّم، لأنا أبَرُّ بِکَ و أشفَقُ عَلَیکَ مِن والِدٍ رَحِیمٍ لَو حَضَرَکَ. افتَح عَینَکَ، فانظُر!“

 قالَ: ”و یُمَثَّلُ لَهُ رَسُولُ اللَهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم و أمِیرُالمُؤمِنِینَ و فاطِمَةُ و الحَسَنُ و الحُسَینُ و الأئِمَّةُ مِن ذُرِّیَّتِهِم علیه السّلام، فَیُقالُ لَهُ: هَذا رَسُولُ اللَهِ و أمِیرُالمُؤمِنِینَ و فاطِمَةُ و الحَسَنُ و الحُسَینُ و الأئِمَّةُ علیه السّلام رُفَقاؤُکَ!“

 قالَ: ”فَیَفتَحُ عَینَهُ فَیَنظُرُ، فَیُنادِی رُوحَهُ مُنادٍ مِن قِبَلِ رَبِّ العِزَّةِ فَیَقُولُ: ﴿يَـٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ﴾ إلَی مُحَمَّدٍ و أهلِ بَیتِهِ، ﴿ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ﴾ بِالوَلایَةِ، ﴿مَّرۡضِيَّةٗ﴾ بِالثَّوابِ؛ ﴿فَٱدۡخُلِي فِي عِبَٰدِي﴾ یَعنِی مُحَمَّدًا و أهلَ بَیتِهِ، ﴿وَٱدۡخُلِي جَنَّتِي﴾.[[246]](#footnote-246) فَما شَی‏ءٌ أحَبَّ إلَیهِ مِنِ استِلالِ رُوحِهِ و اللُّحُوقِ بِالمُنادِی.“»[[247]](#footnote-247)

## حکایت سیّد جواد کربلایی و ملاقات او با شیخ عرب سنّی مذهب

 داستان سیّد جواد کربلایی و ملاقات او با شیخ عرب سنّی مذهب.[[248]](#footnote-248)

...[[249]](#footnote-249)

## روضۀ وداع امیرالمؤمنین علیه السّلام

 ختم سخن با روضۀ مناسب،[[250]](#footnote-250) و احیاء‌ و مناجات با پروردگار.

...[[251]](#footnote-251)

# مجلس روز بیست و یکم: جایگاه عدالت در اسلام

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿إِنَّ ٱللَهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ﴾.[[252]](#footnote-252)

## توقف سعادت دارین بر عدالت در همۀ امور

 عدالت یعنی «وضعُ الشیء فی موضِعه»؛ لذا می‌توان گفت که عدالت تنها منحصر به حاکم و سلطان یا در خصوص قضاوت نیست، بلکه در هر چیز و نسبت به هر کس، در هر امری عدالت مصداق دارد. عدالت در قانون یعنی از آن حدّ مقرر قدمی جلوتر یا عقب‌تر نگذارد و خود را از افراط و تفریط مصون دارد.

 دین اسلام بر اساس عدالت است؛ زیرا که برای تکامل سعادت دارین آمده و نظام دنیا که بالنتیجه مولّد راحتی و کامیابی اخروی است، بدون عدالت منهدم می‌گردد.

## جایگاه عدالت در کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام

 حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

 «العالَمُ حَدِیقَةٌ سِیاجُها الشَّرِیعَةُ؛ و الشَّرِیعَةُ سُلطانٌ تَجِبُ لَهُ الطّاعَةُ؛ و الطّاعَةُ سِیاسَةٌ یَقُومُ بِها المُلکُ؛ و المُلکُ نِظامٌ یَعضُدُهُ الجَیشُ؛ و الجَیشُ أعوانٌ یَکفُلُهُمُ المالُ؛ و المالُ رِزقٌ تَجمَعُهُ الرَّعِیَّةُ؛ و الرَّعِیَّةُ سَوادٌ یَستَعبِدُهُمُ العَدلُ؛ و العَدلُ أساسٌ بِهِ قِوامُ العالَمِ؛ فَبِالعَدلِ قِوامُ العالَمِ، فبِالعَدلِ قِوامُ العالَمِ، فبِالعَدلِ قِوامُ العالَمِ.»[[253]](#footnote-253)

## برقراری عدالت در حکومت فاضله، مبتنی بر لگدمال نمودن هوای امّاره

 عمران و آبادی هر کشور بر پایه‌های عدالت است. حاکم و سلطان باید در نظرش فقیر و غنی، و ضعیف و قوی، و عزیز و ذلیل یکسان باشد؛ حق مظلوم را از ظالم گرفته و به وی برساند. و البته چنین حاکم و سلطانی باید کسی باشد که هوای امّارۀ خود را لگدمال نموده و مطیع قانون الهی باشد. این را حکومت فاضله گویند مثل زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السّلام.

 در میان تمام سلاطین جهان، از آدم تا به حال، این زمین چون امیرالمؤمنین سلطانی به خود ندیده، و آسمان بر او سایه نیفکنده است. آن کسی که بر میلیون‌ها بشر حکمروایی دارد و درعین[حال] سهمیۀ خود را از بیت‌المال به اندازۀ یک مرد

معمولی برمی‌دارد، آن کسی که غریبه و خودی را در برابر قانون یکسان می‌بیند، جز علی نیست.

 امیرالمؤمنین فرمود: «به خدا قسم اگر دنیا را به من دهند و بگویند پر کاهی را از دهان موری خارج کن، نمی‌کنم.»[[254]](#footnote-254)

## داستان ورود طلحه و زبیر خدمت امیرالمؤمنین و تعویض چراغ توسط امام حسن علیهما السّلام

 داستان ورود طلحه و زبیر خدمت حضرت، و حساب نمودن حضرت بیت المال را، و تعویض چراغ توسط امام حسن.[[255]](#footnote-255)

## بیان تمام جهات سیاست و عدالت، در نامه امیرالمؤمنین به مالک‌اشتر

 تمام حکمروایان باید علی را سرمشق حکومت خود قرار دهند. در خطبه‌ای که به مالک‌اشتر والی مصر می‌نویسد، تمام جهات سیاست و عدالت را گردآورده است:

 «ثُمَّ اعلَم یا مالِکُ أنِّی قَد وَجَّهتُکَ إلَی بِلادٍ قَد جَرَت عَلَیها دُوَلٌ قَبلَکَ مِن عَدلٍ و جَورٍ؛ و أنَّ النّاسَ یَنظُرُونَ مِن أُمُورِکَ فِی مِثلِ ما کُنتَ تَنظُرُ فِیهِ مِن أُمُورِ الوُلاةِ قَبلَکَ، و یَقُولُونَ فِیکَ ما کُنتَ تَقُولُ فِیهِم. و إنَّما یُستَدَلُّ عَلَی الصّالِحِینَ بِما یُجرِی اللَهُ لَهُم عَلَی ألسُنِ عِبادِهِ؛ فَلیَکُن أحَبَّ الذَّخائِرِ إلَیکَ ذَخِیرَةُ العَمَلِ الصّالِحِ. فاملِک هَواکَ و شُحَّ بِنَفسِکَ عَمّا لا یَحِلُّ لَکَ؛ فإنَّ الشُّحَّ بِالنَّفسِ الإنصافُ مِنها فِیما أحَبَّت أو کَرِهَت. و أشعِر قَلبَکَ الرَّحمَةَ لِلرَّعِیَّةِ و المَحَبَّةَ لَهُم و اللُّطفَ بِهِم، و لا تَکُونَنَّ عَلَیهِم سَبُعًا ضارِیًا تَغتَنِمُ أکلَهُم؛ فإنَّهُم صِنفانِ: إمّا أخٌ لَکَ فِی الدِّینِ، و إمّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الخَلقِ، یَفرُطُ مِنهُمُ الزَّلَلُ و تَعرِضُ لَهُمُ العِلَل [و یُؤتَی عَلی أیدیهِم فی العَمدِ و الخَطَأ].»[[256]](#footnote-256)‏

## چند حکایت از عدل

 چند حکایت از عدل:[[257]](#footnote-257)

...[[258]](#footnote-258)

...[[259]](#footnote-259)

## حکایت آتش نمودن تنور بیوه‌زن، به دست مبارک امیرالمؤمنین علیه السّلام

 حکایت آتش نمودن تنور بیوه زن.[[260]](#footnote-260)

...[[261]](#footnote-261)

## بحثی پیرامون «المُلک یَبقَی مَع الکُفرِ و لا یَبقَی مَع الظُلمِ» (ت)

 بیان: «... فَإنَّ المُلکَ یَبقَی مَع الکُفرِ و لا یَبقَی مَع الظُلمِ.»[[262]](#footnote-262)

...[[263]](#footnote-263)

...[[264]](#footnote-264)

...[[265]](#footnote-265)

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

# مجلس روز بیست و دوم: وضعیت انسان در عالم برزخ

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ \* لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُ كَلَّآ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ﴾.[[266]](#footnote-266)

## مقدماتی در معنای آیۀ: «رَبِّ ارجِعون لَعَلِّی أعملُ صالحًا فیما تَرَکتُ»

 پس از مرگ که جسم انسان در زیر خاک می‌رود، روح انسان باقی و در عالمی به نام برزخ است.

 عالم برزخ از این عالم اوسع و موجوداتش اقوی است. نسبت عالم برزخ به این عالم، نسبت روح به جسم است؛ نه می‌توان گفت داخل و نه می‌توان گفت خارج است، و قوّه و احاطۀ آنجا به اینجا نیز مانند روح به جسم است.

 آن عالم مادّی نیست و زمان نیز ندارد، به خلاف این عالم. تمام عملیاتی که

شخص در دنیا انجام می‌دهد چون در غلطک تدریج واقع است، با هم جمع نمی‌شود؛ بلکه مانند گام زدن، یکی از بین می‌رود و دیگری هویدا می‌گردد.

 انسان هیچ از زمان فارغ نیست و هیچ زمان از فعل خالی نیست. هر فعل انسان منطبق بر حدّ محدودی از زمان است، لذا انسان تمام افعال خود را نمی‌بیند؛ ولی عالم برزخ که عالم ثبوت و استقرار است، در آنجا تمام افعال انسان آناً واحداً موجود است.

 یک علت از عدم قدرت انکار عُصاة، رؤیت افعال خود آنهاست؛ لذا چون پرده برداشته شد، فریاد بر می‌آورد: ﴿رَبِّ ٱرۡجِعُونِ \* لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُ كَلَّآ﴾.

 ولی از آنجایی که سیر بشر از اینجا به آنجا سیر تکامل و ترقّی است، دیگر عود کردن او به این عالم محال و جواب ﴿كَلَّآ﴾ می‌شنود.

## روایتی از امیرالمؤمنین در معذّب یا متنعّم بودن انسان در عالم برزخ

 انسان قبل از اینکه در قیامت برود، در عالم برزخ نیز معذّب یا متنعّم است:

 «ففی تفسیرِ النُّعمانِی، بإسناده عَن أمیرالمؤمنینَ علیه السّلام قالَ: ”و أمّا الرَّدُّ عَلَی مَن أنکَرَ الثَّوابَ و العِقابَ فِی الدُّنیا بَعدَ المَوتِ قَبلَ القِیامَةِ فقَولُ اللَهُ عَزَّوجَلَّ: ﴿يَوۡمَ يَأۡتِ لَا تَكَلَّمُ نَفۡسٌ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦ فَمِنۡهُمۡ شَقِيّٞ وَسَعِيدٞ \* فَأَمَّا ٱلَّذِينَ شَقُواْ فَفِي ٱلنَّارِ لَهُمۡ فِيهَا زَفِيرٞ وَشَهِيقٌ \* خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٞ لِّمَا يُرِيدُ \* وَأَمَّا ٱلَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِي ٱلۡجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ عَطَآءً غَيۡرَ مَجۡذُوذٖ﴾.[[267]](#footnote-267) یَعنِی السَّماواتِ و الأرضَ قَبلَ یَومِ القِیامَةِ؛ فإذا کانَتِ القِیامَةُ بُدِّلَتِ السَّماواتُ و الأرضُ.

 و مِثلُ قَولِهِ تَعالَی: ﴿وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ﴾.

 و هُوَ أمرٌ بَینَ أمرَینِ و هُوَ الثَّوابُ و العِقابُ بَینَ الدُّنیا و الآخِرَةِ.

 و مِثلُهُ قَولُهُ تَعالَی: ﴿ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗا وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ﴾.[[268]](#footnote-268) و الغُدُوُّ و العَشِیُّ لا یَکُونانِ فِی القِیامَةِ الَّتِی هِیَ دارُ الخُلُودِ، و إنَّما یَکُونانِ فِی الدُّنیا.

 و قالَ اللَهُ تَعالَی فِی أهلِ الجَنَّةِ: ﴿وَلَهُمۡ رِزۡقُهُمۡ فِيهَا بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا﴾.[[269]](#footnote-269) و البُکرَةُ و العَشِیُّ إنَّما یَکُونانِ مِنَ اللَّیلِ و النَّهارِ فِی جَنَّةِ الحَیاةِ قَبلَ یَومِ القِیامَةِ؛ قالَ اللَهُ تَعالَی: ﴿لَا يَرَوۡنَ فِيهَا شَمۡسٗا وَلَا زَمۡهَرِيرٗا﴾.[[270]](#footnote-270)

 و مِثلُهُ قَولُهُ سُبحانَهُ: ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَهِ أَمۡوَٰتَۢا بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ \* فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَهُ مِن فَضۡلِهِۦ﴾.“ـ[[271]](#footnote-271) الآیة.»[[272]](#footnote-272)

 در روز قیامت نار را عرضه نمی‌دارند، ولی در برزخ عرضه می‌دارند و در قیامت انسان را وارد می‌کنند. و کلام ﴿ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا﴾ اشاره به برزخ است؛ کما اینکه در بعضی روایات است که دری به قبرش از بهشت یا جهنّم باز می‌شود، و هم‌چنین قوله: ﴿إِذِ ٱلۡأَغۡلَٰلُ فِيٓ أَعۡنَٰقِهِمۡ وَٱلسَّلَٰسِلُ يُسۡحَبُونَ \* فِي ٱلۡحَمِيمِ ثُمَّ فِي ٱلنَّارِ يُسۡجَرُونَ﴾؛[[273]](#footnote-273)

سحب در حمیم که همان حرارت نار است، مقدمۀ إنسجار در آتش است.

## بهشت و جهنّم برزخی، به میزان أعمال صالحه و سیّئه

 بهشت و جهنّم برزخ به اندازۀ عمل صالح است. کسی که در دنیا عمل صالحش هرچه بیشتر باشد، بهشت او وسیع‌تر و موجوداتش اقوی است؛ و کسی که در این عالم دل خود را کور و سیاه کرده، قبرش تنگ و هرچه سیاه‌تر کرده باشد، تنگ‌تر خواهد شد. لذا در روایت تعیین نمی‌کند که وسعت قبر شخص مطیع چقدر است؛ بلکه می‌گوید: «ثُمَّ یَفسَحانِ لَهُ فِی قَبرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ.»[[274]](#footnote-274)

## مردم دنیا نسبت به برزخ و اهل برزخ نسبت به قیامت در خوابند ولی در قیامت خواب نیست

 موجودات برزخی نسبت به این عالم، بیدار و نسبت به قیامت، در خوابند؛ چون هر عالمی بالا نسبت به عالم پایین، ظهور و بروزش بیشتر است. مردمان دنیا نسبت به برزخ در خواب هستند: «النّاسُ نِیامٌ فإذا ماتُوا انتَبَهُوا.»[[275]](#footnote-275)

 مردمان برزخ نسبت به قیامت در خوابند، ولی در قیامت خواب نیست؛ لذا در آیۀ شریفه می‌فرماید:

 ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ أَوۡ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ ٱسۡتَكۡبَرُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ وَعَتَوۡ عُتُوّٗا كَبِيرٗا \* يَوۡمَ يَرَوۡنَ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةَ لَا بُشۡرَىٰ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُجۡرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجۡرٗا مَّحۡجُورٗا \* وَقَدِمۡنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنۡ عَمَلٖ فَجَعَلۡنَٰهُ هَبَآءٗ مَّنثُورًا \* أَصۡحَٰبُ

ٱلۡجَنَّةِ يَوۡمَئِذٍ خَيۡرٞ مُّسۡتَقَرّٗا وَأَحۡسَنُ مَقِيلٗا﴾.[[276]](#footnote-276)

## گِردآمدن ارواح مطیعان در وادی‌السّلام، و ارواح عاصیان در برهوت یمن

 در روایات است که ارواح عاصی در برهوت یمن و ارواح مطیع در وادی‌السّلام نجف گِرد می‌آیند.[[277]](#footnote-277)

 البته معنیش آن نیست که مکان دارند؛ یعنی علاقه آنها به آن مکان است، کما اینکه هر روحی به بدنی علی‌حدّه علاقه دارد. وادی‌السّلام در جوار قبر مطهّر حضرت امیرالمؤمنین واقع است.

## سرّ تشییع شبانۀ بدن مطهّر امیرالمؤمنین علیه السّلام

 حضرت وصیّت فرمود امام حسن جنازۀ مبارکش را شب بردارد و شب به خاک بسپارد؛ برای آنکه اگر بنی‌امیّه مطلع گردند، جنازه را از قبر خارج می‌کنند، لذا حضرت امام حسن، عمل کرد.

## کیفیّت وصیّت امیرالمؤمنین علیه السّلام در برداشتن جنازه

 کیفیّت وصیّت حضرت در برداشتن جنازه.[[278]](#footnote-278)

## مخفی بودن قبر امیرالمؤمنین تا زمان هارون‌الرّشید

 مخفی بودن قبر حضرت تا زمان هارون‌الرّشید، و پیدا شدن قبر به‌واسطۀ فرار آهوانی و پناهنده شدن آنها.[[279]](#footnote-279)

...[[280]](#footnote-280)

# مجلس شب بیست و سوّم: تجسّم اعمال در عالم برزخ و قیامت

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿كَلَّآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلتَّرَاقِيَ \* وَقِيلَ مَنۡ رَاقٖ \* وَظَنَّ أَنَّهُ ٱلۡفِرَاقُ \* وَٱلۡتَفَّتِ ٱلسَّاقُ بِٱلسَّاقِ \* إِلَىٰ رَبِّكَ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡمَسَاقُ﴾.[[281]](#footnote-281)

## قرین غم و غصّه بودنِ لذّاتِ پوچ و اعتباری دنیا

 دنیا عالم بسیار غریبی است. موجودات این دنیا غیرثابت و قرین غم و غصّه‌اند، و هم‌چنین لذّات دنیا پوچ و اعتباری است. مردمان گمراه خود را به لذّات فانیۀ این جهان مبتلا ساخته، ولی مردان خدا در خلال این فنا و این اعتبار دائماً

در صدد تکامل و تعالی روح برمی‌آیند.

## مرهوم بودن لذّات ماضیه، و خود فریفتن انسان غافل به لذّات آتیه

 شما صفحۀ ماضی و مضارع را تماشا کنید، جز یک صفحۀ موهومی بیش نیست. و هر زمان که پیش می‌روید، بر صفحۀ ماضی اضافه و از صفحۀ مضارع کسر خواهد شد؛ لذّاتی که در صفحۀ ماضی نموده‌اید، در بوتۀ موهوم سپرده شد.

 بنابراین، انسان غافل به لذّات آتیه خود را می‌فریبد و از سرای ابدی بازمی‌دارد، و چون این دنیا لذّاتش تدریجی است لذا هیچ‌گاه بین لذّاتش جمع نمی‌گردد؛ به خلاف آخرت که چون انسان رفت، تمام افعال خود را ملاحظه می‌کند.

## عالم برزخ و قیامت، عالم ظهور و بروز و انکشاف حقائق

 عالم برزخ و قیامت عالم ظهور و بروز است و حقائق منکشف می‌گردد: ﴿يَوۡمَ تُبۡلَى ٱلسَّرَآئِرُ﴾.[[282]](#footnote-282) و انسان در هر عالم، حال و صورتی علی‌حدّه به خود می‌گیرد؛ مانند کرم ابریشم که در زمانی تخمی بیش نیست، بعداً خواب‌هایی می‌کند و پوست عوض می‌کند، در پیله می‌رود پروانه می‌گردد.[[283]](#footnote-283)

 علاوه بر آنکه صورت انسان در عوالم دیگر به صورت حیوانات یا شیطان یا انسان درمی‌آید، افعال انسان هریک موجودی جداگانه شده و دائماً با انسان قرین و ملازم است:

 ﴿يَوۡمَ تَجِدُ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ مِنۡ خَيۡرٖ مُّحۡضَرٗا وَمَا عَمِلَتۡ مِن سُوٓءٖ تَوَدُّ لَوۡ أَنَّ بَيۡنَهَا وَبَيۡنَهُۥٓ أَمَدَۢا بَعِيدٗا وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَهُ نَفۡسَهُۥ وَٱللَهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ﴾.[[284]](#footnote-284)

 ملائکه بر شانه‌های انسان واقع و عمل انسان را ضبط می‌کنند. مضبوطات آنها در نامۀ عمل قرار گرفته و انسان ملاحظه می‌کند:

 ﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ وَنَعۡلَمُ مَا تُوَسۡوِسُ بِهِۦ نَفۡسُهُۥ وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ \* إِذۡ يَتَلَقَّى ٱلۡمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٞ \* مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ \* وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنۡهُ تَحِيدُ \* وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ ذَٰلِكَ يَوۡمُ ٱلۡوَعِيدِ \* وَجَآءَتۡ كُلُّ نَفۡسٖ مَّعَهَا سَآئِقٞ وَشَهِيدٞ \* لَّقَدۡ كُنتَ فِي غَفۡلَةٖ مِّنۡ هَٰذَا فَكَشَفۡنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلۡيَوۡمَ حَدِيدٞ﴾.[[285]](#footnote-285)

## کیفیّت تلقی و ثبت و ضبط اعمال انسان توسط ملائکه

 ملائکه اعمال انسان را نمی‌نویسند، بلکه عین عملیات شخص را به عالم دیگر منتقل می‌کنند. نامۀ عمل که در روز قیامت به دست انسان می‌رسد، انسان خود و عملیات خود را در آنجا ملاحظه می‌نماید:

 ﴿بَلۡ بَدَا لَهُم مَّا كَانُواْ يُخۡفُونَ مِن قَبۡلُ﴾؛[[286]](#footnote-286)

## ثبت و ضبط اعمال انسان توسط ملائکه

 و قال تعالی ایضًا: ﴿يَوۡمَئِذٖ يَصۡدُرُ ٱلنَّاسُ أَشۡتَاتٗا لِّيُرَوۡاْ أَعۡمَٰلَهُمۡ \* فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ \* وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ﴾؛[[287]](#footnote-287)

 قال الله تعالی: ﴿يَٰبُنَيَّ إِنَّهَآ إِن تَكُ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٖ فَتَكُن فِي صَخۡرَةٍ أَوۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَأۡتِ بِهَا ٱللَهُ إِنَّ ٱللَهَ لَطِيفٌ خَبِيرٞ﴾.[[288]](#footnote-288)

## حسرتِ عود به حیات دنیا به‌واسطۀ ملاحظۀ اعمال زشت در قیامت

 لذا انسان چون تمام عملیّات خود را ملاحظه می‌کند، نمی‌تواند انکار کند: ﴿وَلَا يَكۡتُمُونَ ٱللَهَ حَدِيثٗا﴾؛[[289]](#footnote-289) لذا انسان در آن‌وقت حسرت عود به حیات دنیا می‌برد و تمنّا می‌کند که ای کاش این نامۀ عمل به دستم نیامده بود:

 ﴿يَوۡمَئِذٖ تُعۡرَضُونَ لَا تَخۡفَىٰ مِنكُمۡ خَافِيَةٞ \* فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمُ ٱقۡرَءُواْ كِتَٰبِيَهۡ \* إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَٰقٍ حِسَابِيَهۡ \* فَهُوَ فِي عِيشَةٖ رَّاضِيَةٖ \* فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٖ \* قُطُوفُهَا دَانِيَةٞ \* كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ هَنِيٓ‍َٔۢا بِمَآ أَسۡلَفۡتُمۡ فِي ٱلۡأَيَّامِ ٱلۡخَالِيَةِ \* وَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِشِمَالِهِۦ فَيَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي لَمۡ أُوتَ كِتَٰبِيَهۡ \* وَلَمۡ أَدۡرِ مَا حِسَابِيَهۡ﴾.[[290]](#footnote-290)

## تغییر مقدّرات انسان، لازمۀ تطهیر از گناه در شب قدر

 ای مردم، شب قدر است! مقدّرات سال شما در امشب معیّن می‌شود! اگر در امشب خود را پاک نکنید، خداوند هم مقدّرات را مطابق اعمال قرار می‌دهد. یک‌قدری رو به خدا آورید و از متابعت نفس امّاره خودداری کنید! روزی می‌رسد که اعمال ما چون گرگ‌ها و مارهایی به ما حمله‌ور می‌شوند! در آن‌وقت حسرت و ندامت ثمری ندارد:

 ﴿وَمَن يَعۡشُ عَن ذِكۡرِ ٱلرَّحۡمَٰنِ نُقَيِّضۡ لَهُۥ شَيۡطَٰنٗا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٞ \* وَإِنَّهُمۡ لَيَصُدُّونَهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُم مُّهۡتَدُونَ \* حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَنَا قَالَ يَٰلَيۡتَ بَيۡنِي وَبَيۡنَكَ بُعۡدَ ٱلۡمَشۡرِقَيۡنِ فَبِئۡسَ ٱلۡقَرِينُ﴾.[[291]](#footnote-291)

## حسرت عمیق انسان در قیامت به‌واسطۀ عدم معیّت با انبیاء و اولیاء در دنیا

 ای مردم روزی می‌رسد که ما می‌گوییم: ای کاش رابطۀ با پیامبر اکرم و ائمۀ اطهار داشتیم و آنها را به کلّی فراموش نمی‌کردیم:

 ﴿وَيَوۡمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيۡهِ يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي ٱتَّخَذۡتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلٗا \* يَٰوَيۡلَتَىٰ لَيۡتَنِي لَمۡ أَتَّخِذۡ فُلَانًا خَلِيلٗا \* لَّقَدۡ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكۡرِ بَعۡدَ إِذۡ جَآءَنِي وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِلۡإِنسَٰنِ خَذُولٗا﴾.[[292]](#footnote-292)

 خدایا! سراپا گناهیم، ولی به تو ایمان داریم و به ائمۀ خود ایمان داریم:

 ﴿رَّبَّنَآ إِنَّنَا سَمِعۡنَا مُنَادِيٗا يُنَادِي لِلۡإِيمَٰنِ أَنۡ ءَامِنُواْ بِرَبِّكُمۡ فَ‍َٔامَنَّا رَبَّنَا فَٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرۡ عَنَّا سَيِّ‍َٔاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ ٱلۡأَبۡرَارِ﴾.[[293]](#footnote-293)

 مقداری مرثیه و مناجات و روضه و ختم سخن.

# مجلس روز بیست و سوّم: اصناف شاهدان و گواهان بر اعمال انسان‌ در قیامت

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿وَيَوۡمَ نَبۡعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدٗا ثُمَّ لَا يُؤۡذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ وَلَا هُمۡ يُسۡتَعۡتَبُونَ﴾.[[294]](#footnote-294)

## شهادت انبیاء و اولیاء الهی بر اعمال انسان در قیامت‌

 در روز قیامت پروردگار بر افعال انسان که در دنیا انجام داده، گواه می‌آورد؛ یک دسته از گواهان، انبیاء و ائمّه اطهار و اولیاء خدا و مؤمنین صالح‌العمل‌اند:

 ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾.[[295]](#footnote-295)

 فی الکافی و تفسیر العیاشی عن الباقر علیه السّلام: «نَحنُ الاُمَّةُ الوَسَطُ، و نَحنُ

شُهَداءُ اللَهِ عَلَی خَلقِهِ، و حُجَجُهُ فِی أرضِهِ و سَمائِهِ.»[[296]](#footnote-296)

## پیغمبر اسلام، گواه گواهان

 و پیغمبر اسلام گواه گواهان است:

 ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَـٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا﴾؛[[297]](#footnote-297)

 فی الإحتجاج عَن أمیرالمُؤمِنینَ علیه السّلام فی حَدیثٍ یَذکُرُ فیهِ أحوالِ المَوقِفِ؛ قالَ علیه السّلام:

 «فَیُقامُ الرُسُلُ فَیُسألونَ عَن تَأدِیَةِ الرِسالَةِ الَّتی حَمَلوها إلی أُمَمِهِم، فَأخبَروا أنَّهُم قَد أدُّوا ذَلکَ إلی أُمَمِهِم. و یُسألُ الأُمَمُ فَیَجحَدُ [فیجحدون] ـ کَما قالَ الله: ﴿فَلَنَسۡ‍َٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرۡسِلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَنَسۡ‍َٔلَنَّ ٱلۡمُرۡسَلِينَ﴾ ـ[[298]](#footnote-298) فَیَقولونَ: ﴿مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٖ وَلَا نَذِيرٖ﴾.[[299]](#footnote-299)

 فَتَستَشهِدُ الرُسُلُ رَسولَ الله صَلَّی اللهُ عَلَیه و آلِهِ و سَلَّمَ، فَیَشهَدُ بِصِدقِ الرُسُلِ و تَکذیبَ مَن جَحَدَها مِن الأُمَمِ، فَیَقولُ لِکُلِّ أُمَّةٍ مِنهُم: ”بَلی ﴿فَقَدۡ جَآءَكُم بَشِيرٞ وَنَذِيرٞ وَٱللَهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾.“[[300]](#footnote-300) أی مُقتَدِرٌ عَلی شَهادَةِ جَوارِحِکُم عَلَیکُم بِتَبلیغِ الرُسُلِ إلَیکُم رِسالاتَهُم.

 کَذلکَ قالَ الله لِنَبیِّهِ: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَـٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا﴾؟! فَلا یَستَطیعونَ رَدَّ شَهادَتِهِ؛ خَوفًا مِن أن یَختِمَ اللهُ عَلی أفواهِهِم، و أن تَشهَدَ عَلَیهم جَوارِحَهُم بِما کانوا یَعمَلونَ.

 و یَشهَدُ عَلی مُنافِقِی قَومِه و أُمَّتِه و کُفّارِهِم بِإلحادِهِم و عِنادِهِم و نَقضِهِم عَهدَه و تَغییرِهِم سُنَّتَهُ و اعتِدائِهِم عَلی أهلِ بَیتِهِ و انقِلابِهِم عَلی أعقابِهِم و ارتِدادِهِم عَلی أدبارِهِم و احتِذائِهِم فی ذَلکَ سُنَّةَ مَن تَقَدَّمَهُم مِن الأُمَمِ الظالِمَةِ الخائِنَةِ لانبیائِها؛ فَیقولونَ بِأجمَعِهِم: ﴿قَالُواْ رَبَّنَا غَلَبَتۡ عَلَيۡنَا شِقۡوَتُنَا وَكُنَّا قَوۡمٗا ضَآلِّينَ﴾.‏»[[301]](#footnote-301)و[[302]](#footnote-302)

## شهادت و گواهی ملائکۀ نویسنده بر شانه‌های انسان در قیامت

 یک دستۀ دیگر از شهداء،‌ ملائکه نویسنده به روی شانه‌های انسان است:

 ﴿إِذۡ يَتَلَقَّى ٱلۡمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٞ \* مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ﴾؛[[303]](#footnote-303)

 «و کُلَّ سَیِّئَةٍ‌ أمَرتَ بِإثباتِها الکِرامَ الکاتِبینَ؛ الَّذینَ وَکَّلتَهُم بِحِفظِ ما یَکونُ مِنّی، و جَعَلتَهُم شُهودًا عَلیَّ مَعَ جَوارِحی، و کُنتَ أنتَ الرَّقیبَ عَلیَّ مِن وَرائِهِم و الشَّاهِدَ لِما خَفِیَ عَنهُم.»[[304]](#footnote-304)

## شهادت دست و پا و جلود در قیامت

 یکی از اصناف شهداء، دست و پا و جلود است:

 ﴿وَيَوۡمَ يُحۡشَرُ أَعۡدَآءُ ٱللَهِ إِلَى ٱلنَّارِ فَهُمۡ يُوزَعُونَ \* حَتَّىٰٓ إِذَا مَا جَآءُوهَا شَهِدَ عَلَيۡهِمۡ سَمۡعُهُمۡ وَأَبۡصَٰرُهُمۡ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ \* وَقَالُواْ لِجُلُودِهِمۡ لِمَ شَهِدتُّمۡ عَلَيۡنَا قَالُوٓاْ أَنطَقَنَا ٱللَهُ ٱلَّذِيٓ أَنطَقَ كُلَّ شَيۡءٖ وَهُوَ خَلَقَكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ \* وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَتِرُونَ أَن يَشۡهَدَ عَلَيۡكُمۡ سَمۡعُكُمۡ وَلَآ أَبۡصَٰرُكُمۡ وَلَا جُلُودُكُمۡ وَلَٰكِن ظَنَنتُمۡ أَنَّ ٱللَهَ لَا يَعۡلَمُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَعۡمَلُونَ \* وَذَٰلِكُمۡ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمۡ أَرۡدَىٰكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾.[[305]](#footnote-305) وجه تخصیص سؤال آنها از جلود؛ وجه عدول از شهادت به انطاق.[[306]](#footnote-306)

 هم‌چنین زمان و مکان و بقاع و مساجد و غیره نیز بر عمل انسان گواهی می‌دهند:[[307]](#footnote-307)

 ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ وَلِيَعۡلَمَ ٱللَهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَيَتَّخِذَ مِنكُمۡ شُهَدَآءَ وَٱللَهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾؛[[308]](#footnote-308)

 و قال تعالی: ﴿وَأَخۡرَجَتِ ٱلۡأَرۡضُ أَثۡقَالَهَا \* وَقَالَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَا لَهَا \* يَوۡمَئِذٖ تُحَدِّثُ أَخۡبَارَهَا \* بِأَنَّ رَبَّكَ أَوۡحَىٰ لَهَا﴾.[[309]](#footnote-309)

## شهادت یعنی شهود و حضور

 البته معنی شهادت همان شهود و حضور است. چون انسان تمام عملیات را در روز قیامت با دیدگان خود می‌بیند که فلان کار را در فلان زمان و فلان مکان انجام داده است لذا زبانش بسته و خموش می‌گردد.

## گواهی زمان و مکان بر اعمال انسان

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

# مجلس روز بیست و چهارم: حقیقت أعراف

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿وَعَلَى ٱلۡأَعۡرَافِ رِجَالٞ يَعۡرِفُونَ كُلَّۢا بِسِيمَىٰهُمۡ﴾.[[310]](#footnote-310)

## اهل أعراف، حاکم بر بهشتیان و جهنمیان‌

 از آیات شریفه قرآن و تفاسیر استفاده می‌شود که بین بهشت و جهنّم مکانی است مرتفع که مردانی که حاکم بر بهشتیان و جهنّمیان هستند، در روی آن مکان مرتفع با این دو دسته گفتگو دارند. آنها ائمّه اطهارند که هر دو دسته را می‌بینند و مقام هریک را در جنت و نار تعیین می‌کنند.

## سور و دیوار فاصل بین مؤمنان و منافقان در قیامت

 ﴿يَوۡمَ تَرَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَسۡعَىٰ نُورُهُم بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَبِأَيۡمَٰنِهِم بُشۡرَىٰكُمُ ٱلۡيَوۡمَ جَنَّـٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ \* يَوۡمَ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱنظُرُونَا نَقۡتَبِسۡ مِن نُّورِكُمۡ قِيلَ ٱرۡجِعُواْ وَرَآءَكُمۡ فَٱلۡتَمِسُواْ نُورٗا فَضُرِبَ بَيۡنَهُم بِسُورٖ لَّهُۥ بَابُۢ بَاطِنُهُۥ فِيهِ ٱلرَّحۡمَةُ وَظَٰهِرُهُۥ مِن قِبَلِهِ ٱلۡعَذَابُ \*

يُنَادُونَهُمۡ أَلَمۡ نَكُن مَّعَكُمۡ قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمۡ فَتَنتُمۡ أَنفُسَكُمۡ وَتَرَبَّصۡتُمۡ وَٱرۡتَبۡتُمۡ وَغَرَّتۡكُمُ ٱلۡأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَآءَ أَمۡرُ ٱللَهِ وَغَرَّكُم بِٱللَهِ ٱلۡغَرُورُ \* فَٱلۡيَوۡمَ لَا يُؤۡخَذُ مِنكُمۡ فِدۡيَةٞ وَلَا مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مَأۡوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ هِيَ مَوۡلَىٰكُمۡ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ \* أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ﴾.[[311]](#footnote-311)

## علت اختصاص منافقین به ظاهر بابِ سور

 علت آنکه خداوند علیّ اعلی منافقین را اختصاص به [ظاهر] باب داده، آن

است که: چون آنها به‌واسطۀ نفاق خود ظاهر و باطنشان دوتا بوده است و با مؤمنین در جهت ایمان ظاهری اشتراک دارند، لذا از ظاهر باب معذّبند. آنها بر ظاهر واقعند؛ به‌طوری‌که اگر نظرهای آنها از ظاهر به باطن تجاوز کند، در رحمت خداوند داخل می‌شوند، و اختلاف در ناحیۀ ادراک آنهاست. بنابراین، دیوار یکی است؛ یک دسته که در باطن دیوار واقعند در رحمت، و دسته‌ای که در ظاهرند دائماً معذّب به عذاب الیم الهی خواهند بود.

## سور، تجسّمِ راه انسان به‌سوی خدا

 آری، آن سور و دیوار همان راهی است که انسان به سوی خدا طی می‌کند در دنیا، و در آخرت به صورت دیوار مجسّم می‌گردد. مردمانی که در دنیا از این سلوک به باطن دنیا پی ‌برده و آخرت را فراموش ننمودند، در آخرت در باطن این سور واقع می‌شوند؛ و مردانی که در دنیا از ظاهر دنیا تجاوز نکرده و همیشه خود را به مادیّات مبتلا ساخته‌اند، در آن دنیا در ظاهر دیوار قرار خواهند گرفت. کما آنکه در آیاتی از قرآن تلویحاً و تصریحاً اشاره بدین معنی شده است:

 ﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ \* أَوَ لَمۡ يَتَفَكَّرُواْ فِيٓ أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ ٱللَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَأَجَلٖ مُّسَمّٗى وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ بِلِقَآيِٕ رَبِّهِمۡ لَكَٰفِرُونَ﴾؛[[312]](#footnote-312)

 و قال ایضاً: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱطۡمَأَنُّواْ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِنَا غَٰفِلُونَ \* أُوْلَـٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ﴾.[[313]](#footnote-313)

## بیان کیفیّت سور و یا اعراف در قرآن

 بالجمله خداوند در قرآن، کیفیّت آن دیوار [را] که نامش اعراف است، بیان می‌کند:

 ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمۡ أَبۡوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ وَلَا يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلۡجَمَلُ فِي سَمِّ ٱلۡخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُجۡرِمِينَ \* لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٞ وَمِن فَوۡقِهِمۡ غَوَاشٖ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّـٰلِمِينَ \* وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَٰتِ لَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَآ أُوْلَـٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ \* وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلّٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَهُ لَقَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلۡحَقِّ وَنُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ \* وَنَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ أَصۡحَٰبَ ٱلنَّارِ أَن قَدۡ وَجَدۡنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقّٗا فَهَلۡ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمۡ حَقّٗا قَالُواْ نَعَمۡ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنُۢ بَيۡنَهُمۡ أَن لَّعۡنَةُ ٱللَهِ عَلَى ٱلظَّـٰلِمِينَ \* ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَهِ وَيَبۡغُونَهَا عِوَجٗا وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ كَٰفِرُونَ \* وَبَيۡنَهُمَا حِجَابٞ وَعَلَى ٱلۡأَعۡرَافِ رِجَالٞ يَعۡرِفُونَ كُلَّۢا بِسِيمَىٰهُمۡ وَنَادَوۡاْ أَصۡحَٰبَ ٱلۡجَنَّةِ أَن سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡ لَمۡ يَدۡخُلُوهَا وَهُمۡ يَطۡمَعُونَ \* وَإِذَا صُرِفَتۡ أَبۡصَٰرُهُمۡ تِلۡقَآءَ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِ قَالُواْ رَبَّنَا لَا تَجۡعَلۡنَا مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ \* وَنَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلۡأَعۡرَافِ رِجَالٗا يَعۡرِفُونَهُم بِسِيمَىٰهُمۡ قَالُواْ مَآ أَغۡنَىٰ عَنكُمۡ جَمۡعُكُمۡ وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَكۡبِرُونَ \* أَهَـٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقۡسَمۡتُمۡ لَا يَنَالُهُمُ ٱللَهُ بِرَحۡمَةٍ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَنتُمۡ تَحۡزَنُونَ \* وَنَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِ أَصۡحَٰبَ ٱلۡجَنَّةِ أَنۡ أَفِيضُواْ عَلَيۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ أَوۡ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَهُ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ \* ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَهُمۡ لَهۡوٗا وَلَعِبٗا وَغَرَّتۡهُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا فَٱلۡيَوۡمَ نَنسَىٰهُمۡ كَمَا نَسُواْ

لِقَآءَ يَوۡمِهِمۡ هَٰذَا وَمَا كَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يَجۡحَدُونَ﴾.[[314]](#footnote-314)

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

# مجلس روز بیست و پنجم: حقیقت معاد جسمانی

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجۡرَةٞ وَٰحِدَةٞ \* فَإِذَا هُم بِٱلسَّاهِرَةِ﴾.[[315]](#footnote-315)

## معاد جسمانیِ انسان در صحرای محشر

 تمام ملّیین عالم بر معاد اتفاق دارند، و اسلام نیز به دو چیز بیش از هر‌چه اهمیت داده است: یکی توحید و پابند بودن به مبدأ، و دیگری معاد؛ و لیکن باید دانست که معاد، معاد جسمانی است. انسان با همین بدن در صحرای محشر حاضر می‌شود.

## مخالفت معاد روحانی با عقل و نقل

 کسانی که فقط قائل به معاد روحانی هستند، کلماتشان مخالف عقل و نقل است؛ زیرا معاد رجوع اشیاء است بِتمامِ‌ذاتِها به مبدئشان: ﴿كَمَا بَدَأَكُمۡ تَعُودُونَ﴾؛[[316]](#footnote-316)

بنابراین معاد روح، معاد انسان نیست. لحوق بدن به نفس، ضروری است؛ زیرا معادِ اشیاء ضروری است، و شیء، بدن و روح است معاً.[[317]](#footnote-317)

## کلام امام صادق علیه السّلام با زندیق در کیفیّت معاد جسمانی

 در احتجاج از حضرت صادق علیه السّلام در کلامی که حضرت با زندیق می‌فرمایند، چنین است:

 «قالَ علیه السّلام: ”إنَّ الرُّوحَ مُقِیمَةٌ فِی مَکانِها؛ رُوحُ المُحسِنِ فِی ضِیاءٍ و فُسحَةٍ، و رُوحُ المُسِی‏ءِ فِی ضِیقٍ و ظُلمَةٍ. و البَدَنُ یَصِیرُ تُرابًا [کما] مِنهُ خُلِقَ؛ و ما تَقذِفُ بِهِ السِّباعُ و الهَوامُّ مِن أجوافِها فَما أکَلَتهُ و مَزَّقَتهُ کُلُّ ذَلِکَ فِی التُّرابِ مَحفُوظٌ عِندَ مَن لا یَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ فِی ظُلُماتِ الأرضِ، و یَعلَمُ عَدَدَ الأشیاءِ و وَزنَها. و إنَّ تُرابَ الرُّوحانِیِّینَ بِمَنزِلَةِ الذَّهَبِ فِی التُّرابِ؛ فإذا کانَ حِینُ البَعثِ مُطِرَتِ الأرضُ مَطرَ النُشورِ، فَتَربُو الأرضُ. ثُمَّ تَمخَضُ مَخضَ السِّقاءِ، فَیَصِیرُ تُرابُ البَشَرِ کَمَصِیرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرابِ إذا غُسِلَ بِالماءِ و الزُّبدِ مِنَ اللَّبَنِ إذا مُخِضَ؛ فَیَجتَمِعُ تُرابُ کُلِّ قالَبٍ [إلی قالبه]، فَیَنقُلُ بِإذنِ القادِرِ إلَی حَیثُ الرُّوحُ. فَتَعُودُ الصُّوَرُ بِإذنِ المُصَوِّرِ کَهَیئَتِها و تَلِجُ الرُّوحُ فِیها، فاذا قَدِ استَوَی لا یُنکِرُ مِن نَفسِهِ شَیئًا.“»[[318]](#footnote-318)

## باران الهی در هنگام بعث اجساد

 نظیر این روایت زیاد است که در هنگام بعث باران می‌بارد؛ ولی می‌توان گفت که آن باران شاید با این باران معمولی تفاوتی داشته باشد. این باران زنده‌کنندۀ زمین است و آن باران اقتضایش زنده کردن اجساد مردگان است:

 ﴿وَنَزَّلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ مُّبَٰرَكٗا فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ جَنَّـٰتٖ وَحَبَّ ٱلۡحَصِيدِ \* وَٱلنَّخۡلَ بَاسِقَٰتٖ لَّهَا طَلۡعٞ نَّضِيدٞ \* رِّزۡقٗا لِّلۡعِبَادِ وَأَحۡيَيۡنَا بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗا كَذَٰلِكَ ٱلۡخُرُوجُ﴾؛[[319]](#footnote-319)

 و هم‌چنین در سورۀ حج در وسط آیۀ پنجم می‌فرماید: ﴿وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۢ بَهِيجٖ \* ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ \* وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٞ لَّا رَيۡبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَهَ يَبۡعَثُ مَن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾.[[320]](#footnote-320)

## معاد، تبدیل و تبدّلی چون دیگر تبدّلات در جریانات روزانه

 معاد یک نوع تبدیل و تبدّلی بیش نیست. هزاران قسم از این تبدّلات را در جریان روزانۀ خود ملاحظه می‌کنیم، بدون آنکه نسبت به آنها تعجّبی نموده باشیم. و علت آن است که ما به‌واسطۀ وقوع و ملاحظۀ زیادی از آنها، با آنها انس گرفته‌ایم؛ مثلاً این درختی که اصلش یک تخم بسیار کوچک بوده بعد در زمین درختی تنومند می‌گردد، شاخه می‌دهد، سر به آسمان بلند می‌کند، میوه‌های گوناگون می‌دهد، ریشه‌هایش در زمین می‌دود و مواد غذایی با حباب‌های ریشه‌ها و هم‌چنین با سبزیِ برگش مواد حیاتی از خورشید می‌گیرد، بسیار شگفت‌انگیز است؛ ولی به علت وقوع آن در نزد ما بسیار عادی است.

 معاد یک داستان از امثال این تغیّرات است؛ لذا پروردگار در سورۀ حج در اوّل آیۀ پنجم می‌فرماید:

 ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡ‍ٔٗا وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۢ بَهِيجٖ﴾.[[321]](#footnote-321)

## تمثیل عوالم پس از مرگ به اطوار تحوّلات کرم ابریشم

 داستان کرم ابریشم ـ از تخم، و زنده شدن، و پوست عوض کردن، و خواب رفتن، و پیله بستن، و پروانه شدن ـ معادهایی است برای او؛ درحالی‌که اگر انسان نمی‌دید، هیچ باور نمی‌کرد که این پروانه هیچ شباهتی به آن کرم طویل داشته باشد.[[322]](#footnote-322) لذا اگر انسان واقعاً قدری در تغیّرات این عالم عمیق شود، می‌بیند که معاد انسان بسیار ساده است:

 ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلٗا وَنَسِيَ خَلۡقَهُۥ قَالَ مَن يُحۡيِ ٱلۡعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٞ \* قُلۡ يُحۡيِيهَا ٱلَّذِيٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلۡقٍ عَلِيمٌ \* ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلشَّجَرِ ٱلۡأَخۡضَرِ نَارٗا فَإِذَآ أَنتُم مِّنۡهُ تُوقِدُونَ \* أَوَ لَيۡسَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يَخۡلُقَ مِثۡلَهُم بَلَىٰ وَهُوَ ٱلۡخَلَّـٰقُ ٱلۡعَلِيمُ \* إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ \* فَسُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ﴾.[[323]](#footnote-323)

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

# مجلس روز بیست و ششم: ادلۀ عقلی و نقلی بر معاد جسمانی

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

## نزول باران در هنگام بعث و حشر انسان

 ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنَّكَ تَرَى ٱلۡأَرۡضَ خَٰشِعَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ إِنَّ ٱلَّذِيٓ أَحۡيَاهَا لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰٓ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ﴾.[[324]](#footnote-324)

 در روز گذشته آیاتی راجع به معاد جسمانی معروض شد که از آیات شریفۀ قرآن استفاده می‌شود که خداوند هنگام بعث، باران می‌فرستد؛ آن باران مردگان را زنده می‌کند. آیۀ عنوان مطلب، اشاره بدین معنی دارد.

## مراد آیات قرآن از تبدیل امثال در هنگام حشر

 ﴿هَٰذَا نُزُلُهُمۡ يَوۡمَ ٱلدِّينِ \* نَحۡنُ خَلَقۡنَٰكُمۡ فَلَوۡلَا تُصَدِّقُونَ \* أَفَرَءَيۡتُم مَّا تُمۡنُونَ \* ءَأَنتُمۡ تَخۡلُقُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡخَٰلِقُونَ \* نَحۡنُ قَدَّرۡنَا بَيۡنَكُمُ ٱلۡمَوۡتَ وَمَا نَحۡنُ بِمَسۡبُوقِينَ \* عَلَىٰٓ أَن

نُّبَدِّلَ أَمۡثَٰلَكُمۡ وَنُنشِئَكُمۡ فِي مَا لَا تَعۡلَمُونَ \* وَلَقَدۡ عَلِمۡتُمُ ٱلنَّشۡأَةَ ٱلۡأُولَىٰ فَلَوۡلَا تَذَكَّرُونَ \* أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ \* ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّ ٰرِعُونَ \* لَوۡ نَشَآءُ لَجَعَلۡنَٰهُ حُطَٰمٗا فَظَلۡتُمۡ تَفَكَّهُونَ \* إِنَّا لَمُغۡرَمُونَ \* بَلۡ نَحۡنُ مَحۡرُومُونَ \* أَفَرَءَيۡتُمُ ٱلۡمَآءَ ٱلَّذِي تَشۡرَبُونَ \* ءَأَنتُمۡ أَنزَلۡتُمُوهُ مِنَ ٱلۡمُزۡنِ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡمُنزِلُونَ \* لَوۡ نَشَآءُ جَعَلۡنَٰهُ أُجَاجٗا فَلَوۡلَا تَشۡكُرُونَ \* أَفَرَءَيۡتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي تُورُونَ \* ءَأَنتُمۡ أَنشَأۡتُمۡ شَجَرَتَهَآ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡمُنشِ‍ُٔونَ \* نَحۡنُ جَعَلۡنَٰهَا تَذۡكِرَةٗ وَمَتَٰعٗا لِّلۡمُقۡوِينَ \* فَسَبِّحۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلۡعَظِيمِ﴾.[[325]](#footnote-325)

 البته مقصود از «تبدیل امثال» اتحاد نوعی و اختلاف شخصی نیست؛ زیراکه «مَثَلُ الشَیءِ بِهَذا المَعنَی غَیرُ الشَیءِ»، و حجت بر منکرین حشر تمام نمی‌شود. کما آنکه در آیات دیگر از جمله آیۀ: ﴿نَّحۡنُ خَلَقۡنَٰهُمۡ وَشَدَدۡنَآ أَسۡرَهُمۡ وَإِذَا شِئۡنَا بَدَّلۡنَآ أَمۡثَٰلَهُمۡ تَبۡدِيلًا﴾،[[326]](#footnote-326) و آیۀ: ﴿بَلۡ هُمۡ فِي لَبۡسٖ مِّنۡ خَلۡقٖ جَدِيدٖ﴾،[[327]](#footnote-327) [مسئله] راجع به اتحاد شخصی و اختلاف صور انسان [است، که] در هر آنی صورت دیگری به خود می‌گیرد. صورت همین انسان، دائماً عوض می‌شود، و غذا بدلِ مایَتَحَلَّل است؛ فقط یگانه چیزی که به این صور مختلفه اتحاد می‌دهد، همان اتحاد روح است.

آب مُبدَل شد در این جو چند بار \*\* عکس ماه و عکس اختر برقرار[[328]](#footnote-328)

در حشر هم همان روح به این جسم با صورت دیگری تعلق می‌گیرد.

## معاد یعنی اعاده، نه خلق مماثل

 لذا باید گفت که خلقِ مثلِ آنها، إعادۀ آنها نیست و معاد عبارت است از إعاده. خداوند در بعضی آیات تعبیر به مِثل نمی‌کند، بلکه می‌فرماید خود آنها را زنده می‌کنیم:

 ﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَهَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَلَمۡ يَعۡيَ بِخَلۡقِهِنَّ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحۡـِۧيَ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾؛[[329]](#footnote-329)

 و قال ایضا: ﴿أَفَلَا يَعۡلَمُ إِذَا بُعۡثِرَ مَا فِي ٱلۡقُبُورِ﴾؛[[330]](#footnote-330)

 و ایضا: ﴿وَإِذَا ٱلۡقُبُورُ بُعۡثِرَتۡ﴾.[[331]](#footnote-331)

## داستان مکالمۀ حضرت ابراهیم راجع به احیاء موتیٰ، و مسئلۀ رجعت در امم سالفه، دو نمونۀ کامل از معاد

 داستان ابراهیم خلیل و مکالمه او با خداوند، راجع به إحیاء موتیٰ، این مطلب را روشن می‌کند:[[332]](#footnote-332)

 ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ رَبِّ أَرِنِي كَيۡفَ تُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ قَالَ أَوَ لَمۡ تُؤۡمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطۡمَئِنَّ قَلۡبِي قَالَ فَخُذۡ أَرۡبَعَةٗ مِّنَ ٱلطَّيۡرِ فَصُرۡهُنَّ إِلَيۡكَ ثُمَّ ٱجۡعَلۡ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٖ مِّنۡهُنَّ جُزۡءٗا ثُمَّ ٱدۡعُهُنَّ يَأۡتِينَكَ سَعۡيٗا وَٱعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ﴾.[[333]](#footnote-333)

 و هم‌چنین رجعت در امم سالفه نمونه‌ای از معاد است. و با وجودی که آیات قرآن بر آن دلالت دارد، انکار معاد جسمانی از متدینین به قرآن مشکل است؛ [زیرا] «حُکمُ الأمثالِ فی ما یَجوزُ و فی ما لا یَجوزُ واحِدٌ.»

## حکایت رجعت إرمیای پیغمبر

 ﴿أَوۡ كَٱلَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرۡيَةٖ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحۡيِۦ هَٰذِهِ ٱللَهُ بَعۡدَ مَوۡتِهَا فَأَمَاتَهُ ٱللَهُ مِاْئَةَ عَامٖ ثُمَّ بَعَثَهُۥ قَالَ كَمۡ لَبِثۡتَ قَالَ لَبِثۡتُ يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖ قَالَ بَل لَّبِثۡتَ مِاْئَةَ عَامٖ فَٱنظُرۡ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمۡ يَتَسَنَّهۡ وَٱنظُرۡ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجۡعَلَكَ ءَايَةٗ لِّلنَّاسِ وَٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡعِظَامِ كَيۡفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكۡسُوهَا لَحۡمٗا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥ قَالَ أَعۡلَمُ أَنَّ ٱللَهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾.[[334]](#footnote-334)

 ختم سخن.

# مجلس روز بیست و هفتم: جایگاه نیّت در اسلام

 بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

 و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

 و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾.[[335]](#footnote-335)

## اقسام عبادات

 عباداتی که انسان انجام می‌دهد، سه قسم است:

 اوّل: حصول رضای الهی؛

 دوّم: حصول ثواب؛

 و سوّم: خوف از عقاب.

## کلام امیرالمؤمنین و امام صادق علیهما السّلام در اقسام عبادت

 فی نهج البلاغة أنّه قال: «إنَّ قَومًا عَبَدُوا اللَهَ رَغبَةً فَتِلکَ عِبادَةُ التُّجّارِ؛ و إنَّ قَومًا عَبَدُوا اللَهَ رَهبَةً فَتِلکَ عِبادَةُ العَبِیدِ؛ و إنَّ قَومًا عَبَدُوا اللَهَ شُکرًا فَتِلکَ عِبادَةُ الأحرارِ.»[[336]](#footnote-336)

 و عن الصادق علیه السّلام قالَ: «إنَّ العُبّادَ ثَلاثَةٌ: قَومٌ عَبَدُوا اللَهَ عَزّوجَلَّ خَوفًا فَتِلکَ عِبادَةُ العَبِیدِ؛ و قَومٌ عَبَدُوا اللَهَ عَزَّوجَلَّ طَلَبًا للثَّوابِ فَتِلکَ عِبادَةُ الاُجَراءِ؛ و قَومٌ عَبَدُوا اللَهَ عَزّوجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلکَ عِبادَةُ الأحرارِ و هِیَ أفضَلُ العِبادَةِ.»[[337]](#footnote-337)

## بطلان عبادت رهبتی و رغبتی، در دیدگاه مرحوم ابن‌طاووس و فخر رازی

 البته بعضی قائلند بر بطلان عبادت بر غیر رضای خدا؛[[338]](#footnote-338) گرچه از خوف نار یا رغبت به ثواب باشد. مانند ابن‌طاووس ـ‌ علیه الرّحمة ـ از علماء شیعه، و امام فخر رازی[[339]](#footnote-339) از علماء‌ تسنّن؛ و استناد آنها آیۀ عنوان مطلب است.

## نقد نظریۀ مرحوم ابن‌طاووس و فخر رازی در باب عبادت صحیح

 ولی باید گفت که اخلاص به دو معنی آمده است:

 اول: به معنی عبادتی که در آن رضای خدا فقط منظور شده باشد؛

 دوّم: عبادتی که در آن شائبۀ شرک نباشد.[[340]](#footnote-340)

 و مقصود از آیه، معنی دوّم است؛ و علاوه اجماع قائم است بر صحت عبادت بر وجهین دیگر.[[341]](#footnote-341)و[[342]](#footnote-342)

## معنای عمل خالص در کلام امام صادق علیه السّلام

 عَن الصادق علیه السّلام: «العَمَلُ الخالِصُ، الَّذِی لا تُرِیدُ أن یَحمَدَکَ عَلَیهِ أحَدٌ إلّا اللَهُ.»[[343]](#footnote-343)

## عسر و حرج بودن انجام عمل صالح برای اکثر مردم عادی

 و البته باید دانست که عبادت بر رضای خدا فقط، برای اکثر مردم عامی موجب عسر و حرج است. بلی، اولیاء خدا بر وجه حصول رضا، خدای را عبادت می‌نمودند:

 عن أمیرِالمُؤمِنینَ فی الدعاءِ: «إلَهِی ما عَبَدتُکَ خَوفًا مِن نارِک و لا طَمَعًا فِی جنتِک، و لکِن وَجَدتُکَ أهلًا لِلعِبادَةِ فَعَبَدتُکَ؛»[[344]](#footnote-344)

 حضرت سجاد می‌فرماید: «”إنِّی أکرَهُ أن أعبُدَ اللَهَ لاغَرَضَ لی إلّا ثَوابَهُ [لِأغراضٍ لِی و لِثَوابِهِ] فأکُونَ کالعَبدِ الطامِعِ [الطَّمِعِ] المُطِیعِ، إن طُمِّعَ عَمِلَ و إلّا لَم یَعمَل. و أکرَهُ أن أعبُدَهُ لِخَوفِ عِقابِهِ فأکُونَ کالعَبدِ السَّوءِ، إن لَم یَخَف لَم یَعمَل.“ قِیلَ: ”فَلِمَ تَعبُدُهُ؟“ قالَ: ”لِما هُوَ أهلُهُ بِأیادِیهِ عَلَیَّ و إنعامِهِ.“»[[345]](#footnote-345)

## تأثیر نیّت حتّی‌ در صورت عدم مقارنۀ آن با عمل

 و البته باید دانست که نیت فی‌حدّ‌نفسها، صرف نظر از مقارنۀ آن با عمل، دارای نتیجه است:

 عن الصادق علیه السّلام: «النِّیَّةُ أفضَلُ مِنَ العَمَلِ؛»[[346]](#footnote-346)

 و فی روایة [عَن أبی‌عبدالله علیه السّلام قالَ:] «إنَّ العَبدَ المُؤمِنَ الفَقِیرَ لَیَقُولُ یا رَبِّ ارزُقنِی حَتَّی أفعَلَ کَذا و کَذا مِنَ البِرِّ و وُجُوهِ الخَیرِ. فإذا عَلِمَ اللَهُ ذَلِکَ مِنهُ بِصِدقِ نِیَّتِهِ، کَتَبَ اللَهُ لَهُ مِنَ الأجرِ مِثلَ ما یَکتُبُ لَهُ [لَو] عَمِلَهُ. إنَّ اللَهَ واسِعٌ کَرِیمٌ.»[[347]](#footnote-347)

## داستان مشّاطۀ دختر فرعون

 داستان مشّاطۀ دختر فرعون و گفتن بسم الله.[[348]](#footnote-348)

## عذاب بودن لذّات بهشتیِ مادونِ جنّة‌الذات در نزد اولیاء الهی

 این لذّات بهشت در نزد اولیاء خدا عذاب است؛ زیرا آنی دوری از خدا را نمی‌توانند تحمّل کنند. لذا میان هفت بهشت موجود، از همه ارجمند‌تر جَنّة‌الذات است؛ که اولیاء خدا فقط متنعم به نعمت لقای او هستند، و از دیدار او متلذّذ می‌گردند.

## علّت خلود در بهشت یا جهنّم، در کلام امام صادق علیه السّلام

 عن الصادق علیه السّلام: «”إنَّما أُخلِدَ أهلُ النّارِ فِی النّارِ لِأنَّ نِیّاتِهِم کانَت فِی الدُّنیا أن لَو خُلِّدُوا فِیها أن یَعصُوا اللَهَ أبَدًا؛ و إنَّما خُلِّدَ أهلُ الجَنَّةِ فِی الجَنَّةِ لِأنَّ نِیّاتِهِم کانَت فِی الدُّنیا [أن لَو بَقُوا فِیها] أن یُطِیعُوا اللَهَ أبَدًا؛ فَبِالنِّیّاتِ خُلِّدَ هَؤُلاءِ و هَؤُلاءِ.“ ثُمَّ تَلا قَولَهُ تَعالَی: ﴿قُلۡ كُلّٞ يَعۡمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ﴾،[[349]](#footnote-349) قالَ: ”عَلَی نِیَّتِهِ.“»[[350]](#footnote-350)

## علت به هلاکت رسیدن ذراریِ قتلۀ سید‌الشهداء در کلام امام رضا علیهما السّلام

 سُئِلَ عَن الرضا علیه السّلام: «”کَیفَ تَقولُ فی قَول الصّادِقِ علیه السّلام أنَّهُ قالَ: إذا خَرَجَ القائِمُ قَتَلَ ذَرارِیَّ قَتَلَةِ الحُسَینِ علیه السّلام بِفِعالِ آبائِها؟!“ فَقالَ علیه السّلام: ”هُوَ کَذَلِکَ!“ فَقُلتُ: ”و قَولُ اللَهِ عَزّوجَلَّ ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾[[351]](#footnote-351) ما مَعناهُ؟!“ قالَ: ”صَدَقَ اللَهُ فِی جَمِیعِ أقوالِهِ؛ و لَکِن ذَرارِیُّ قَتَلَةِ الحُسَینِ یَرضَونَ بِفِعالِ آبائِهِم و یَفتَخِرُونَ بِها، و مَن رَضِیَ شَیئًا کانَ کَمَن أتاهُ. و لَو أنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالمَشرِقِ فَرَضِیَ بِقَتلِهِ رَجُلٌ بِالمَغرِبِ، لَکانَ الرّاضِی عِندَ اللَهِ عَزّوجَلَّ شَرِیکَ القاتِلِ!“»[[352]](#footnote-352)

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

# مجلس روز بیست و هشتم: فضیلت توکل

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓ إِنَّ ٱللَهَ بَٰلِغُ أَمۡرِهِۦ قَدۡ جَعَلَ ٱللَهُ لِكُلِّ شَيۡءٖ قَدۡرٗا﴾.[[353]](#footnote-353)

## توکل یکی از ارکان چهارگانۀ ایمان

 در کلمات امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه است که برای ایمان چهار ستون است و هم‌چنین چهار رکن:

 «و لَهُ أرکانٌ أربَعَةٌ: التَّوَکُّلُ عَلَی اللَهِ؛ و تَفوِیضُ الأمرِ إلَی اللَهِ؛ و الرِّضا بِقَضاءِ اللَهِ؛ و التَّسلِیمُ لِأمرِ اللَهِ.»[[354]](#footnote-354)

## توکّل یعنی اعتماد و وثوق به خدا

 مراد از توکل، اعتماد و وثوق به خداست. انسان اگر دارای توکل باشد،

اسباب دنیا را صِرف ادواتی می‌بیند که پروردگار علیّ أعلی با آنها کار انجام می‌دهد، ولی حیات و فعل و قدرت مختص ذات مقدّس اوست؛ ولی شخص بی‌توکل، تأثیر را برای اسباب قائل بوده و نظر خود را از مسبّب‌الأسباب قطع می‌کند. بنابراین، توکل از درجات اولیاء خداست.

## تلازم ایمان و توکل

 [از آیۀ] ﴿وَعَلَى ٱللَهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾[[355]](#footnote-355) استفاده تلازم ایمان و توکل می‌شود.

## محبت خداوند بر متوکلین

 [آیۀ] ﴿إِنَّ ٱللَهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَوَكِّلِينَ﴾[[356]](#footnote-356) دلالت بر محبّت خدا به متوکلین دارد.

## روایاتی در فضیلت توکل

 عن رسول الله صلّی الله علیه و آله: «لَو أنَّکُم تَتَوَکَّلُونَ عَلَی اللهِ حَقَّ تَوَکُّلِهِ، لَرَزَقَکُم کَما یَرزُقُ الطَّیرَ تَغدُو خِماصًا و تَرُوحُ بِطانًا.»[[357]](#footnote-357)

 عنه أیضًا: «مَن انقَطَعَ إلی اللهِ، کَفاهُ اللهُ کُلَّ مَؤُونَةٍ و رَزَقَهُ مِن حَیثُ لا یَحتَسِبَ؛ و مَن انقَطَعَ إلی الدُّنیا، وَکَلَهُ اللهُ إلَیها.»[[358]](#footnote-358)

 و عنه أیضًا: «مَن سَرَّهُ أن یَکونَ أغنَی الناسِ، فَلیَکُن بِما عِندَ اللهِ أوثَقُ مِنهُ ممَّا [بما] فی یَدِهِ.»[[359]](#footnote-359)

 عَن الصادقِ علیه السّلام قالَ: «إنَّ الغِنَی و العِزَّ یَجُولانِ، فإذا ظَفِرا بِمَوضِعِ التَّوَکُّلِ أوطَنا.»[[360]](#footnote-360)

## عزت و شرافت متوکلان

 واضح است که شخصی که توکل کرد، خدا کفایت او را می‌نماید؛ پس او غنی است. و چون از تمسّک و التجاءِ به خلق خودداری می‌کند دارای عزّت نفس می‌گردد، و در اثر عزّت نفس شخص با آبرو می‌شود؛ و در غیر این‌صورت رذائل اخلاق پیوسته دامن [او را] می‌گیرد. خداوند غنی و مردم فقیرند؛ کسی که به دست مردم نگاه خود را بدوزد، شرافت خود را از دست داده و افقر فقرا خواهد شد.

## دو روایت در آثار توکل

 عَن الصادقِ علیه السّلام قالَ: «مَن أُعطِیَ ثَلاثًا لَم یُمنَع ثَلاثًا: مَن أُعطِیَ الدُّعاءَ، أُعطِیَ الإِجابَةَ؛ و مَن أُعطِیَ الشُّکرَ، أُعطِیَ الزِّیادَةَ؛ و مَن أُعطِیَ التَّوَکُّلَ، أُعطِیَ الکِفایَة.»[[361]](#footnote-361)

 و عنه أیضًا علیه السّلامُ: «أوحَی اللهُ عَزَّوجَلَّ إلَی داوُدَ علیه السّلامُ: ”ما

اعتَصَمَ بِی عَبدٌ مِن عِبادِی دُونَ أحَدٍ مِن خَلقِی، عَرَفتُ ذَلِکَ مِن نِیَّتِهِ، ثُمَّ تَکِیدُهُ السَّماواتُ و الأرضُ و مَن فِیهِنَّ، إلّا جَعَلتُ لَهُ المَخرَجَ مِن بَینِهِنَّ. و ما اعتَصَمَ عَبدٌ مِن عِبادِی بِأحَدٍ مِن خَلقِی، عَرَفتُ ذَلِکَ مِن نِیَّتِهِ، إلّا قَطَعتُ أسبابَ السَّماواتِ مِن یَدَیهِ، و أسَختُ الأرضَ مِن تَحتِهِ، و لَم أُبالِ بِأیِّ وادٍ هَلَک.“»[[362]](#footnote-362)‏

## درجات کمالی شخص متوکّل

 باری، شخص متوکل درجاتی از کمال را پیموده و خداوند را بهتر شناخته و به آن خدایی که قادر و غالب و زمام تمام امور در دست اوست و حکیم و علیم است، علم پیدا نموده و قلبش مطمئن شده؛ چراغی پر فروغ در دل او جلوه‌گر شده و پرده‌های ذلت و جهل را از دور قلب خود زدوده. و لذا شخص متوکل همیشه در خوشی و رفاهیّت است؛ زیرا خدا معین و ناصر اوست.

 و شخص بی‌توکل که نگاه خود را به اسباب مرده و بی‌روح دنیا دوخته، قلب خود را تاریک نموده؛ چون روح و حیات را در خود میرانیده است. لذا در دنیا زندگانیش سخت و گرفتاری‌ها بر او زیاد نمودار خواهد شد.

## دو روایت غریب در مذمّت انسان غیر متوکل

 فی الکافی بسنده عَن أبِی‌جَعفَرٍ علیه السّلام، قال: [«قال رَسول اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: یَقُولُ اللهُ عَزَّوجَلَّ: ”و عِزَّتِی و جَلالِی و عَظَمَتِی و کِبرِیائِی و نُورِی و عُلُوِّی و ارتِفاعِ مَکانِی، لا یُؤثِرُ عَبدٌ هَواهُ عَلَی هَوایَ إلّا شَتَّتُّ عَلَیهِ أمرَهُ، و لَبَّستُ

عَلَیهِ دُنیاهُ، و شَغَلتُ قَلبَهُ بِها، و لَم أُوتِهِ مِنها إلّا ما قَدَّرتُ لَه.] و عِزَّتی و جَلالی و عَظَمَتی و نوری و عُلُّوی و ارتِفاعِ مَکانی، لا یُؤثِرُ عَبدٌ هَوایَ عَلی هَواهُ إلّا استَحفَظَتهُ مَلائِکَتِی، و کَفَّلتُ السَّماواتِ و الأرَضِینَ رِزقَهُ، و کُنتُ لَهُ مِن وَراءِ تِجارَةِ کُلِّ تاجِرٍ، و أتَتهُ الدُّنیا و هِیَ راغِمَةٌ.“»[[363]](#footnote-363)

 عَن محمّد بن یعقوب الکلینی ـ قدّس سرّه ـ باسناده إلی الحُسَینِ بنِ عُلوانَ قالَ: «کُنّا فِی مَجلِسٍ نَطلُبُ فِیهِ العِلمَ و قَد نَفِدَت نَفَقَتِی فِی بَعضِ الأسفارِ. فَقالَ لِی بَعضُ أصحابِنا: ”مَن تُؤَمِّلُ لِما قَد نَزَلَ بِکَ؟“ فَقُلتُ: ”فُلانًا.“ فَقالَ: ”إذًا واللهِ لا تُسعَفُ حاجَتُکَ و لا تَبلُغُ أمَلَکَ و لا تُنجَحُ طَلِبَتُکَ.“

 قُلتُ: ”و ما عَلَّمَکَ رَحِمَکَ اللهُ؟“

 قالَ: ”إنَّ أباعَبدِاللهِ علیه السّلام حَدَّثَنِی أنَّهُ قَرأ فِی بَعضِ کُتُبِه أو بَعضِ الکُتُبِ: أنَّ اللهَ تَبارَکَ و تَعالَی یَقُولُ: و عِزَّتِی و جَلالِی و مَجدِی و ارتِفاعِ مَکانی عَلَی عَرشِی لأقطَعَنَّ أمَلَ کُلِّ مُؤَمِّلٍ غَیرِی بِالیأسِ، و لَأکسُوَنَّهُ ثَوبَ المَذَلَّةِ عِندَ النّاسِ، و لَأُنَحِّیَنَّهُ مِن قُربِی، و لَأُبَعِّدَنَّهُ مِن وَصلی [فضلی]. أ یُؤَمِّلُ غَیرِی فِی الشَّدائِدِ و الشَّدائِدُ بِیَدِی؟! و

یَرجُو غَیرِی و یَقرَعُ [بِالفِکرِ] بابَ غَیرِی، و بِیَدِی مَفاتِیحُ الأبوابِ و هِیَ مُغلَقَةٌ و بابِی مَفتُوحٌ لِمَن دَعانِی. فَمَن ذا الّذِی أمَّلَنِی لِنَوائِبِهِ فَقَطَعتُهُ دُونَها؟! و مَن ذا الّذِی رَجانِی لِعَظِیمَةٍ فَقَطَعتُ رَجاءَهُ؟! جَعَلتُ آمالَ عِبادِی عِندِی مَحفُوظَةً، فَلَم یَرضَوا بِحِفظِی؛ و مَلأتُ سَماواتِی مِمَّن لا یَمَلُّ مِن تَسبِیحِی و أمَرتُهُم أن لا یُغلِقُوا الأبوابَ بَینِی و بَینَ عِبادِی، فَلَم یَثِقُوا بِقَولِی. أ لَم یَعلَم [أن من طرقته] نائِبَةٌ مِن نَوائِبِی أنَّهُ لا یَملِکُ کَشفَها غَیرِی إلّا مِن بَعدِ إذنِی؟! فَما لِی أراهُ لاهِیًا عَنِّی؟! أعطَیتُهُ بِجُودِی ما لَم یَسألنِی، ثُمَّ انتَزَعتُهُ عَنهُ فَلَم یَسألنِی رَدَّهُ و سألَ غَیرِی؛ أ فَیَرانِی أبدَأُ بِالعَطاءِ قَبلَ المَسألَةِ؟! ثُمَّ أُسألُ فَلا أُجِیبُ سائِلِی؟! أ بَخِیلٌ أنا فَیُبَخِّلُنِی عَبدِی؟! أ و لَیسَ الجُودُ و الکَرَمُ لِی؟! أ و لَیسَ العَفوُ و الرَّحمَةُ بِیَدِی؟! أ و لَیسَ أنا مَحَلَّ الآمالِ فَمَن یَقطَعُها دُونِی؟! أ فَلا یَستَحیی [یَخشَی] المُؤَمِّلُونَ أن یُؤَمِّلُوا غَیرِی؟! فَلَو أنَّ أهلَ سَماواتِی و أهلَ أرضِی أمَّلُوا جَمِیعًا ثُمَّ أعطَیتُ کُلّ واحِدٍ مِنهُم مِثلَ ما أمَّلَ الجَمِیعُٰ، ما انتَقَصَ مِن‏ مُلکِی مِثلَ عُضوِ ذَرَّةٍ؛ و کَیفَ یَنقُصُ مُلکٌ أنا قَیِّمُهُ؟! فَیا بُؤسًا لِلقانِطِینَ مِن رَحمَتِی! و یا بُؤسًا لِمَن عَصانِی و لَم یُراقِبنی!“»[[364]](#footnote-364)

 ختم سخن با روضۀ مناسب.

# مجلس روز بیست و نهم: حقیقت توکّل

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

## لزوم کوشش در امور دنیا و عدم منافات آن با توکل

 ﴿وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَا﴾.[[365]](#footnote-365)

 دنیا مکانی است که انسان به اندازۀ وسعت عمر خود باید در آنجا زندگی کند، غذا بخورد، لباس بپوشد؛ و به‌طور‌کلی زندگی خود را به‌طور کفاف سپری کند، چون عالم مادّه است. این احتیاجات خود‌به‌خود به وجود نیامده، باید دنبال آنها برود و با زحمت، خود تهیه نماید.

 بعضی گمان می‌کنند که چون انسان توکل کرد، باید در خانه بنشیند و از خدا استمداد روزی کند؛ یا در بعضی مراحل، انسان را از کوشش و سعی منع می‌کنند و به آیات قرآنیّه: ﴿وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ وَمَا تُوعَدُونَ \* فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِنَّهُۥ لَحَقّٞ

مِّثۡلَ مَآ أَنَّكُمۡ تَنطِقُونَ﴾[[366]](#footnote-366) متوسل می‌گردند.

 این کلام پوچ و از درجۀ اعتبار ساقط است؛ زیرا این عالم همان‌طورکه دیروز عرض شد، عالم ماده و اسباب است.

## توکل یعنی عالم اسباب و مسبّبات را مؤثّر در وجود نپنداشتن

 خدای علیّ أعلی روزی را به توسط اسباب می‌دهد. خدا گندم می‌دهد، ولی باید تخم در زیر زمین بماند و آب بر او بریزد و جوانه زند و خوشه گردد و درو شود. خدا باران می‌فرستد، ولی باد را موکِّل می‌کند قطعات آب دریا را که در اثر حرارت شمس تبخیر نموده با خود به آسمان برد و در آنجا در اثر برودت به باران تبدیل گردد. حیات را خدا می‌دهد، بچه را خدا می‌دهد، ولی باید زن و مرد نزدیکی کنند و نُه ماه نطفه در اثر تغییراتی که در او ملاحظه می‌کند در رحم بماند.

 توکل یعنی این اسباب را مؤثّر در وجود نپنداری، و ادواتی بپنداری که خدای علیّ أعلی آنها را به کار می‌اندازد.

## داستان مردی که عزلت اختیار کرده و از خدا روزی می‌خواست

 روزی پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم یکی از اصحاب خود را در مسجد ندیدند و علت غیبتش را پرسیدند. عرضه داشتند که بدین آیه در منزل عزلت اختیار کرده و از خدا روزی می‌خواهد. حضرت متغیّر شدند؛ و فرمودند: «خدا می‌دهد، ولی با سعی و جدیّت؛ برخیز و دنبال کار برو!»[[367]](#footnote-367)

 لذا ائمۀ اطهار خود پیوسته مشغول کار بودند و مردم را به کار دعوت و از تنبلی منع می‌فرمودند: «مَلعُونٌ مَن ألقَی کَلَّهُ عَلَی النّاس‏.»[[368]](#footnote-368)

## حکایت کوشش امام باقر علیه السّلام در راه کسب مال حلال و حفظ آبرو و زندگیِ کفاف

 داستان حضرت امام محمّد‌باقر علیه السّلام در ظهر تابستان با دو غلام که زیر بازوهای حضرت را گرفته و به کار می‌رفتند.[[369]](#footnote-369)

 ﴿لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾.[[370]](#footnote-370)

## حکایت ترغیب شدن حضرت داود به عدم استفاده از بیت‌المال و کارکردن برای رفع نیاز

 عَن أمیرِالمُؤمِنِینَ علیه السّلام، قالَ: «أوحَی اللهُ عَزَّوجَلَّ إلَی داوُدَ علیه السّلام: ”أنَّکَ نِعمَ العَبدُ لَولا أنَّکَ تأکُلُ مِن بَیتِ المالِ و لا تَعمَلُ بِیَدِکَ شَیئًا.“ قالَ: ”فَبَکَی داوُدُ علیه السّلام أربَعِینَ صَباحًا. فأوحَی اللهُ تعالی إلَی الحَدِیدِ أن لِن لِعَبدِی داوُدَ علیه السّلام! فألانَ اللهُ لَهُ الحَدِیدَ، فَکانَ یَعمَلُ کُلَّ یَومٍ دِرعًا فَیَبِیعُها بِألفِ دِرهَمٍ. فَعَمِلَ ثَلاثَمِائَةٍ و سِتِّینَ دِرعًا، فَباعَها بِثَلاثِمِائَةٍ و سِتِّینَ ألفًا و استَغنَی عَن بَیتِ المالِ.“»[[371]](#footnote-371)

## کیفیّت امرار معاش امیرالمؤمنین علیه السّلام

 امیرالمؤمنین در نخلستان با بیل آبیاری می‌فرمود و از وجوه مأخوذه معاش خود را می‌گذرانید و غلام خریده آزاد می‌فرمود:[[372]](#footnote-372)

 عن عَلِیِّ بنِ أبِی‌حَمزَةَ، [عَن أبِیهِ]، قالَ: «رأیتُ أبا‌الحَسَنِ علیه السّلام یَعمَلُ فِی أرضٍ لَهُ قَدِ استَنقَعَت قَدَماهُ فِی العَرَقِ؛ فَقُلتُ لَهُ: ”جُعِلتُ فِداکَ! أینَ الرِّجالُ؟“ فَقالَ: ”یا عَلِیُّ، قَد عَمِلَ بِالبیلِ [بِالیَدِ] مَن هُوَ خَیرٌ مِنِّی فِی أرضِهِ و مِن أبِی.“ فَقُلتُ لَهُ: ”و مَن هُوَ؟“ فَقالَ: ”رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم و أمِیرُالمُؤمِنِینَ علیه السّلام و آبائِی کُلُّهُم علیهم السّلام کانُوا قَد عَمِلُوا بِأیدِیهِم، و هُوَ مِن عَمَلِ النَّبِیِّینَ و المُرسَلِینَ و الأوصِیاءِ و الصّالِحِینَ.“»[[373]](#footnote-373)

## روایتی از امام صادق علیه السّلام در مذمّت تارک دنیا

 عن الصّادق علیه السّلام: «لَیسَ مِنّا مَن تَرَکَ دُنیاهُ لآخِرَتِهِ، و لا آخِرَتَهُ لِدُنیاهُ!»[[374]](#footnote-374)

## حکایت امام صادق و شخصی که اظهار بی‌پولی کرد

 داستان آمدن شخصی خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام و اظهار بی‌پولی،

و دستور حضرت که به دکان خالی بنشین؛ اتفاقاً نشست و او را به دلالی خواستند و ثروت‌مند شد.[[375]](#footnote-375)

## احادیثی در باب فضیلت کسب و کار

 در اخبار است: «الکاسِبُ حَبیبُ اللهِ.»[[376]](#footnote-376)

 حتّی در بعضی اخبار وارد است که: «به همان دست که خریدید بفروشید، خدا برکت می‌دهد.»

 در اخبار است خدا دعای شخص تنبل را که دنبال کار نمی‌رود و از خدا دعای روزی می‌کند، مستجاب نمی‌کند؛ و دربارۀ چنین شخصی فرموده‌اند: «فی رَجُل قالَ:

لأقعُدَنَّ فِی بَیتِی و لأصَلِّیَنَّ و لأصُومَنَّ و لأعبُدَنَّ رَبِّی، و أمّا رِزقی فَسَیأتِینِی؛ فَقالَ علیه السّلام: ”هَذا أحَدُ الثَّلاثَةِ الَّذِینَ لا یُستَجابُ لَهُم دَعوَةٌ.“»[[377]](#footnote-377)

 قال أمیرُالمُؤمِنینَ علیه السّلامُ: «أعطِ مَن شِئتَ، فَکُن أمیرَهُ؛ سَلْ عَمَّن شِئتَ، فَکُن أسیرَهُ؛ اسَتَغنِ عَمَّن شِئتَ، فَکُن نَظیرَهُ.»[[378]](#footnote-378)

## اشعار عارف شهیر شیخ فریدالدّین عطار نیشابوری در فضیلت کسب و کار

 شیخ عطار گوید:

ز مشرق تا به مغرب گر امام است \*\* على و آل او ما را تمام است‏

گرفته اين جهان وصف سِنانش \*\* گذشته زان جهان وصف سه نانش‏

چو در سِرّ عطا اخلاصْ او راست \*\* سه نان را هفده آيه خاص او راست‏

چنان در شهر دانش باب آمد \*\* كه جنّت را به حق بوّاب آمد

چنان مطلق شد اندر فقر و فاقه \*\* كه زرّ و نقره بودش سه طلاقه‏

اگر علمش شدى بحر مصوّر \*\* در او يك قطره بودى بحر أخضر

چو هيچش طاقت منّت نبودى \*\* ز همّت گشت مزدور يهودى‏

كسى گفتش چرا كردى؟ بر آشفت \*\* زبان بگشاد چون شمع و چنين گفت‏

لَنَقلُ الصَّخرِ مِن قُلَلِ الجِبالِ \*\* أحَبُّ إلى مِن مِنَنِ الرِّجالِ‏

يقولُ النّاسُ لى فى الكَسبِ عارٌ \* فإنَّ العارَ فى ذُلِّ السُؤال‏[[379]](#footnote-379)

ختم سخن با روضه مناسب.

# مجلس روز سی‌ام: دربارۀ قاعدۀ: أبَی اللهُ أن یُجری الأُمورَ إلّا بِأسبابِها

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 ﴿وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَا﴾.[[380]](#footnote-380)

## جریان امورِ عالم ماده، به‌واسطۀ سلسلۀ علل و معلولات

 بیان شد که در عالم ماده، موجودات بلاسبب ایجاد نمی‌شوند: «أبَی اللَهُ أن یُجرِیَ الأُمورَ إلّا بِأسبابِها [بأسباب].»[[381]](#footnote-381)

 اگر انسان سیر شود، خدا سیر نموده ولی غذا خوردن را واسطه برای شبع قرار داده است. اگر مریض شفا پیدا کند، خدا شفا داده منتهی اثراتی را که در دوا موجود است، واسطه برای شفا معیّن کرده؛ بنابراین، چون نظام عالم طبیعت بر این مقرّر شده، اگر شخصی توقّع داشته باشد که خدای علیّ أعلی بدون اسباب به او

طفل دهد یا روزی دهد یا مریض را شفا دهد یا مال دهد، توقّعی بیجا و بی‌موقع است و لذا دعا در این قسم امور مستجاب نمی‌گردد.

## حکایت بیماری حضرت موسی و استفاده نکردن از دارو

 فی الإسرائیلیّات: «أنّ موسی علیه السّلام اعتَلَّ بِعِلَّةٍ؛ فَدَخَلَ عَلَیه بَنو إسرائیلَ، فَعَرَفوا عِلَّتَه، فَقالوا له: ”لَو تَداوَیتَ بِکَذا لَبَرِئتَ.“ فَقالَ: ”لا أتَداوِی حَتّی یُعافینی الله عَزَّوجَلَّ هو مِن غَیرِ دَواءٍ.“ فَطالَت عِلَّتُه،[[382]](#footnote-382) فَأوحَی الله تَعالی إلَیهِ: ”و عِزَّتی و جَلالی لا أبرَأْتُکَ حَتّی تَتَداوِی بِما ذَکَروهُ لَکَ.“ فَقالَ لَهُم: ”داوُونی بِما ذَکَرتُم.“ فَداوُوهُ فَبَرَأ؛ فَأوْجَسَ فی نَفسِه مِن ذَلکَ، فَأوْحَی الله تَعالی إلَیهِ: ”أرَدتَ أن تَبطُلَ حِکمَتی بِتَوَکُّلِکَ عَلیّ؟! مَن أودَعَ العَقاقیرَ مَنافِعَ الأشیاءِ غَیرِی؟“»[[383]](#footnote-383)

## عدم استجابت دعای فردی که در زیر دیوار شکسته دعا کند دیوار بر سرش خراب نگردد

 و هم‌چنین در روایت است: «خدا دعای کسی را که در زیر دیوار شکسته

بنشیند و دعا کند که خراب نشود، مستجاب نمی‌کند.»[[384]](#footnote-384)

## بر خلاف قاموس خلقت بودنِ عمل فردی که به دنبال معیشت نرود

 لذا مردمانی که دنبال معیشت نروند، بر خلاف قاموس خلقت رفتار کرده‌اند؛ و از مولودات این امر، احتیاج به مردم و از بین بردن عفت و عزت نفس است:

 عن أمیرالمؤمنینَ علیه السّلام، قالَ: «أوحَی اللَهُ إلَی داوُدَ علیه السّلام إنَّکَ نِعمَ العَبدُ لَولا أنَّکَ تأکُلُ مِن بَیتِ المالِ؛»[[385]](#footnote-385)

 عَن الصادقِ علیه السّلام: «لَیسَ مِنّا مَن تَرَکَ دُنیاهُ لآخرَتِهِ و لا آخِرَتَهُ بِدُنیاهُ [لِدُنیاهُ]؛»[[386]](#footnote-386)

 عَن الباقرِ علیه السّلام، قالَ: «مَن طَلَبَ الرِّزقَ فِی الدُّنیا استِعفافًا عَنِ النّاسِ و سَعیًا [تَوسِیعًا] عَلَی أهلِهِ و تَعَطُّفًا عَلَی جارِهِ لَقِیَ اللَهَ عَزّوجَلَّ [یَومَ القِیامَةِ] و وَجهُهُ مِثلُ القَمَرِ لَیلَةَ البَدرِ.»[[387]](#footnote-387)

## عدم منافات طلب دنیا با طلب آخرت

 و البته باید دانست که طلب دنیا چنانچه از حدود موازین باشد، منافاتی با طلب آخرت ندارد، بلکه در بعضی مواقع طلب آخرت است:

 ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾.[[388]](#footnote-388)

 حسنۀ دنیا به مالی که در راه خدا مصرف شود تعبیر شده است.[[389]](#footnote-389)

## بدون واسطه از خدا طلب کردن افراط، و اسباب را مؤثّر دانستن تفریط و شرک است

 و همان‌طور که طلب از خدا بدون واسطه افراط است، اسباب را مؤثّر دانستن و حاجت از اسباب خواستن نیز شرک است و در مرحلۀ تفریط واقع شده است.

## تشبیهی لطیف در جایگاه علل و اسباب در عالم ماده

 اسباب، حکم کلیدی را دارند که شخص با نیروی بازو قفل را باز می‌کند. اگر موری در صفحۀ کاغذی حرکت کند، سیاهی را که قلم بر صفحه می‌نگارد از

قلم می‌بیند؛ ولی کسی که دیده‌اش بازتر و تندتر باشد، آن حرکت را نه از دست نویسنده و نه از قلم و مرکّب دانسته، بلکه از روانِ نویسنده می‌داند. مرکّب و قلم و دست، آلت برای نوشتن هستند.

## چهار دسته از مردمان جهان، در نوع نگرش به عالم وجود

 مردمان جهان به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

 اوّل: کسانی که خدا را می‌شناسند که مؤثّر در عالم وجود است، و ابداً تأثیری جز سببیّت برای اسباب قائل نیستند؛ چون پیغمبران و ائمّه و اولیاء خدا؛

 دوّم: کسانی که اسباب را مؤثّر می‌دانند؛ چون طبیعیین و مادیین؛

 سوّم: کسانی که از خدا بدون اسباب طلب می‌کنند؛ اینها مؤمنینی هستند که معرفت آنها به جهان آفرینش کم است؛

 چهارم: آنها که عقیده‌ای نداشته و از روی دل به هیچ یک از مبانی فوق قائل نیستند.

## مبارزه و مخاصمۀ قائلین به مؤثّر بودن اسباب با اولیاء خدا

 صفی که در مقابل متدیّنین و ائمّه و اولیاء خدا و پیمبران در هر دوره متشکّل می‌شد و با آنها مبارزه می‌کردند، گروه دوّمند؛ مثل عمر بن سعد از گروه دوّم، هرچند که ظاهراً در رِبقۀ اسلام بود.

## داستان مذاکرات حضرت سیّدالشّهدا با عمر سعد راجع به گندم عراق (ت)

 داستان مذاکرات حضرت سیّدالشّهدا با گفتار او راجع به گندم ریّ.[[390]](#footnote-390)

 ختم سخن با روضه مناسب.

# مجلس روز عید فطر: تفسیر آیه: إنَّ اللهَ اشتَری‏ مِنَ المُؤمِنینَ أنفُسَهُم و أموالَهُم بِأنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ

بِسمِ الله الرَّحمَن الرَّحیمِ

و الصَّلاةُ علی مُحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللهِ عَلی أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلی قِیامِ یَومِ الدّین

 دو خطبه بیان شد:

 خطبه اوّل نهج البلاغه: «الحَمدُ لِلَّهِ الَّذِی لا یَبلُغُ مِدحَتَهُ القائِلُونَ، و لا یُحصِی نَعماءَهُ العادُّونَ، و لا یُؤَدِّی حَقَّهُ المُجتَهِدُونَ. الَّذِی لا یُدرِکُهُ بُعدُ الهِمَمِ، و لا یَنالُهُ غَوصُ الفِطَنِ؛ الَّذِی لَیسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحدُودٌ، و لا نَعتٌ مَوجُودٌ، و لا وَقتٌ مَعدُودٌ، و لا أجَلٌ مَمدُودٌ. فَطَرَ الخَلائِقَ بِقُدرَتِهِ، و نَشَرَ الرِّیاحَ بِرَحمَتِهِ، و وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَیَدانَ أرضِهِ.»[[391]](#footnote-391)

 «و الصَّلاةُ و السَّلامُ عَلی الَّذی روحُهُ نُسخَةُ الأحَدیَّةِ فی اللّاهوتِ، و جَسَدُهُ صُورَةُ مَعانی المُلکِ و المَلَکوتِ، و قَلبُهُ خَزائِنُ الحَیِّ الَّذی لا یَموتَ؛ طاوُسُ الکِبرِیاءِ و حَمامُ الجَبَروتِ»[[392]](#footnote-392) سَیِّدُنا مُحَمَّد و عَلی آله الطَیِّبینَ الطاهِرینَ الغُرِّ المَیامینَ.

 خطبۀ دوّم: به لسان فارسی، شامل حمد و ثناء و درود پروردگار، و صلوات بر سیّد أنام محمّد و آله الطاهرین؛ سپس شروع به سخن شد.

## مبایعه و خرید و فروش، در حقیقت هر فعلی از افعال انسان

 ﴿إِنَّ ٱللَهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَ﴾.[[393]](#footnote-393)

 اگر نگاه عمیقی به جریان روزگار بنماییم، خواهیم دید افعالی که انسان انجام می‌دهد، به منظور و مقصودی بوده که در حقیقت فعل خود را می‌دهد و مقصود را می‌گیرد؛ و می‌توان گفت که فعل خود را می‌فروشد و مقصود را می‌خرد. طالب افعال انسان مختلف است: بعضی طلب رقص می‌کنند، و بعضی طلب فحشاء، و بعضی طلب عمل خیر، و بعضی طلب سعی و کوشش در رفع حوائج عمومی.

 در هر حال انسان فعل را فروخته و خریدار، وجه یا چیز دیگری که می‌دهد، به عنوان ثمن‌البیع است؛ لذا می‌گویند: دشمنی و حسد و فتنه‌جویی و سعایت، علاوه بر آخرت در دنیا نیز جزا دارد و روزگار اثرات آن را به انسان تحویل می‌دهد:

## فانی بودن مبایعه‌های رنگارنگ دنیا و پایدار بودن خرید و فروش با پروردگار

 این خرید و فروش‌ها در گیشه‌های مختلف و رنگارنگ دنیا جزئی است و فانی. بایع و مشتری و مبیع و ثمن همه فانی می‌شوند، و خرید و فروش اعتباری و موهومی بیش نیست؛ آنچه پایدار و ثابت است، خرید و فروش با پروردگار است.

 خداوند سرمایه‌ای به انسان داده که اسمش را عمر می‌گذارند. طریق سود و زیان را هم به‌وسیلۀ عقل و پیمبران به انسان نشان داده است و فرموده: با این عمر خود که مالی تهیه می‌کنی یا نفسی پاک و با تقوا تهیه می‌کنی، خدا می‌خرد و به شما بهشت می‌فروشد.

## حکایت شهادت حضرت حمزه و هفتاد تن از اصحاب در جنگ اُحد

 داستان حمزه و کشته شدن هفتاد نفر در جنگ احد[[394]](#footnote-394) و آمدن آیۀ ﴿مِّنَ

...[[395]](#footnote-395)

...[[396]](#footnote-396)

...[[397]](#footnote-397)

ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَهَ عَلَيۡهِ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا

بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا﴾.[[398]](#footnote-398)

## کلام رسول خدا در داستان انفاق عایشه

 داستان عایشه و انفاق گوسفند مگر کتف.[[399]](#footnote-399)

## در بند بودن جان انسان، به‌واسطۀ افعال و اعمال

 لذا پیغمبر در خطبه آخر شعبان می‌فرماید: «أیُّها النّاسُ إنَّ أنفُسَکُم مَرهُونَةٌ بِأعمالِکُم، فَفُکُّوها بِإستِغفارِکُم.»[[400]](#footnote-400)

## آخرت جایگاه مردمان مؤمن و اولیاء خداست، نه پاستور و ادیسون و فلاسفۀ حکیم

 گیشۀ آخرت، گیشۀ تقوا و تقرب به پروردگار است؛ لذا عمل صالح می‌خواهد. گیشۀ میکروب‌شناسی نیست که پاستور دارای مقامی باشد؛ گیشۀ برق نیست که ادیسون دارای کرسی باشد؛ رشتۀ طب نیست که فلاسفۀ حکیم در آنها قرار گیرند؛ آنجا محلّ مردمان مؤمن و اولیاء خدا است.

## لزوم تقرب عملی به امیرالمؤمنین علیه السّلام

 ای ‌آقایان! اگر نمی‌توانید خود را مانند علی بن أبی‌طالب کنید (و إنَّکُم لا تَقدِرُونَ عَلَی ذَلِکَ و لَکِن أعِینُونِی بِوَرَعٍ و اجتِهادٍ و عِفَّةٍ و سَداد)،[[401]](#footnote-401) خود را به آن حضرت نزدیک کنید و او را مولای خود بدانید!

## لزوم استمداد از امام زمان و پناهنده شدن به آن حضرت در لجج فتنه‌های آخرالزمان

 ما امروز مردمانی هستیم که دارای امام زنده هستیم؛ او به کارهای ما رسیدگی می‌کند؛ در این لجج فتنه‌ها باید به او پناهنده شد و از او استمداد کرد!

## گریه و تأثّر امام زمان علیه السّلام بر حال تباه ما

 وا أسفا که او دنبال ما می‌آید و بر حال تباه ما گریه می‌کند و متأثّر می‌گردد!

 ختم سخن با چند فقره از دعای ندبه، و تحریص مردم بر دعای به آن حضرت.

1. . سوره آل‌عمران (3) آیه 19. ترجمه:

   «به‌درستی‌که حقّاً دین در نزد خداوند فقط دین اسلام است. و اهل کتاب (در آن) اختلاف نکردند، مگر بعد از علم و یقینی که به سوی آنان آمد؛ و این اختلاف از روی بغی و تجاوزی بود که در میان آنها وجود داشت. و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، پس (بداند) که خداوند سریع‌الحساب است‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره روم (30) آیه 30. امام شناسی، ج 2، ص 70:

   «توجه دل خود و چهرۀ باطن خود را به سوی این دین حنیف که بر اساس حق استوار است و از انحرافات منزّه و مبرّا‏ست، بگردان. این دین بر پایۀ همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن فطرت سرشته است و در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست؛ این است آن دین استوار، و لکن اکثریت مردم از درک این حقیقت فرومانده‏اند.» [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره آل‌عمران (3) آیه 64. نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 149:

   «ای پیغمبر، بگو: ای صاحبان کتاب (ملّت یهود و نصاری که صاحبان تورات و انجیل هستند)، بیایید ما و شما به سوی کلمه و گفتاری که بین ما مشترک است (و هر دو بدون هیچ تفاوت آن را پذیرفته‏ایم) گرد آییم و آن را میزان و معیار کار خود اتّخاذ کنیم؛ و آن گفتار و کلمه این است که: غیر از خدا را پرستش نکنیم، و هیچ چیزی را انباز و شریک برای او قرار ندهیم، و بعضی از افرادِ ما بعض دیگر را رب و مؤثّر در رشد و پرورش خود نداند و ارباب و صاحب ولایت نگیرد و فقط رب و مؤثّر در رشد و کمال خداوند بوده باشد (زیرا که یهود و نصاری، علماء و بزرگان خود را ارباب و مؤثّر می‌دانستند). پس ای پیامبر، اگر آنها از این پیشنهاد تو روی گرداندند، شما به آنها بگویید: شما گواه باشید که: ما تسلیم امر خداوندمان هستیم و بدین کلمه حق اعتراف داریم.» [↑](#footnote-ref-3)
4. . بحار الأنوار، ج 58، ص 187. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 535، تعلیقه 3:

   «هیچ نوزاد آدمی نیست مگر آنکه بر فطرت اسلام متولّد می‌شود، و پس از این پدر و مادرش او را به کیش یهود و نصاری و مجوس می‌کشانند.» [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره آل‌عمران (3) آیه 19. [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره آل‌عمران (3) آیه 85. معادشناسی، ج 10، ص 131:

   «و هر کس غیر از اسلام، دینی را برای خود اتّخاذ کند، از او پذیرفته نمی‌‏شود و او در آخرت از زیانکاران است.» [↑](#footnote-ref-6)
7. . مکارم الأخلاق، ص 8. امام شناسی، ج 2، ص 203:

   «این است و جز این نیست که من برانگیخته شده‏ام برای آنکه مکارم اخلاق را تمام کنم.» [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره بقره (2) آیه 130 و 131. ترجمه:

   «و کدام کسی است که از آئین ابراهیم روی گرداند، مگر کسی که نفس خود را در جهالت انداخته باشد؟! \* و همانا حقّاً او را در دنیا برگزیدیم، و او در آخرت تحقیقاً از صالحان است. هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو، گفت: در برابر پروردگار عالمیان تسلیم شدم.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-8)
9. . نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 216:

   «از این آیه به‌دست می‌آوریم که:

   اوّلاً: فقط سفهاء و فرومایگانند که از ملّت و آیین و روش ابراهیم اعراض دارند.

   و ثانیاً: به قاعده عکس نقیض یعنی: ”کلُّ مَن لَم یَسفَه نَفسَهُ، یَرغَبُ فی مِلَّةِ إبراهیم، یعنی کُلُّ عاقِلٍ یَرغَبُ فی مِلَّتِه؛ هر کس که نفس خود را به جهالت نیفکنده باشد، به آیین و روش ابراهیم روی می‌آورد، یعنی هر مرد عاقل به سوی منهاج و روش او روی می‌آورد.“» [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره حج (22) آیه 77 و 78. ترجمه:

    «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع کنید و سجده کنید و پروردگار خود را عبادت نمایید و کارهای خوب و پسندیده بجا آورید که امید است در این‌صورت به فلاح و رستگاری فائز گردید. \* و جهاد کنید دربارۀ خدا جهادی که لایق اوست. اوست که شما را اختیار و انتخاب نموده است و برای شما در دین سختی و مشکلی قرار نداده است. این همان آئین و ملّت پدر شما ابراهیم است که از زمان پیشین شما را مسلمان نام نهاد، و این امر به جهت این است که رسول خدا حاضر و رقیب و گواه بر شما باشد و شما نیز حاضر و رقیب و گواه بر مردم باشید. پس اقامۀ نماز کنید و زکات بدهید و خود را در عصمت و مصونیّت خدا درآورید و از او استمداد بجویید؛ زیرا که او مولا و سرپرست و آقای شماست، و چه خوب مولایی و چه خوب یاری‌کننده‏ای است‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-10)
11. . گلشن راز، دیباچه. [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره بقره (2) آیه 120. امام شناسی، ج 2، ص 95:

    «ای پیغمبر (بر مرام و مسلک خود باش و از راه حقّ تجاوز مکن و تابع افکار و آراء یهود و نصاری مباش)، آنها از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه از آنها تبعیّت کنی و از آئین و سنّت آنان پیروی بنمایی؛ بگو هدایت خدا فقط هدایت است. و اگر از افکار و خواسته‏های آنها پیروی کنی بعد از آنکه به مقام علم رسیدی و حقایق بر تو مکشوف افتاد، از طرف خدا هیچ دوست و هیچ یاوری نخواهی داشت.» [↑](#footnote-ref-12)
13. . مثنوی معنوی، دفتر سوّم. [↑](#footnote-ref-13)
14. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و برای بار دوّم از برای وداع به خیمه آمد و با اهل حرم وداع نمود، و سپس به مرکز مبارزه بازگشت و بسیار می‌گفت: ”لا حَولَ و لا قُوَّة إلّا بِالله؛ هیچ حرکت و تحوّلی نیست و هیچ قوّه و قدرتی نیست، مگر به خداوند عزّ اسمه.“

    و أبوالحُتوف جُعفی تیری به پیشانی مبارکش زد؛ آن تیر را بیرون کشید و خون بر چهره‏اش جاری شد و گفت:

    اللَهُمَّ إنَّکَ تَرَی ما أنا فِیهِ مِن عِبادِکَ هَؤُلاءِ العُصاة! اللَهُمَّ أحصِهِم عَدَدًا و اقتُلهُم بَدَدًا، و لا تَذَر عَلَی الأرضِ مِنهُم أحَدًا و لا تَغفِر لَهُم أبَدًا!

    ”بار پروردگارا، بر این حالِ من که از ناحیۀ این بندگان نافرمان تو می‏گذرد واقف هستی! بار پروردگارا، یکایک آنان را بشمار و آنان را متفرّقاً و متشتّتاً هلاک گردان، و یک تن از آنان را روی زمین باقی مگذار و ابداً آنها را نیامرز!“

    و با صوت بلند فریاد زد:

    یا أُمَّة السَّوءِ، بِئسَما خَلَّفتُم مُحمَّدًا فِی عترَتِهِ‏! أما إنَّکُم لا تَقتُلُونَ رَجُلًا بَعدِی فَتَهابُونَ قَتلَهُ، بَل یَهُونُ عَلَیکُم ذَلکَ عِندَ قَتلِکُم إیّایَ! و أیمُ اللَهِ لأرجُو أن یُکرِمَنِیَ اللَهُ بِالشَّهادَة، ثُمَّ ینتَقِمَ لِی مِنکُم مِن حَیثُ لا تَشعُرُونَ!

    ”ای امّت بدسرشت و بدکردار، با محمّد در عترتش به بدی رفتار کردید! آگاه باشید که شما بعد از من کسی را نخواهید کشت که از کشتنش نگران باشید و به هراس آیید، بلکه تمام کشتن‏ها برای شما سهل و آسان می‏نماید! و سوگند به خدا که من از خدای خودم امید دارم که مرا به شرف شهادت برساند، و از شما انتقام مرا بگیرد از جایی که خود نمی‏دانید!“

    حَصین گفت: ای پسر فاطمه، به چه چیز خداوند انتقام تو را از ما می‏گیرد؟

    حضرت فرمودند: ”بأس و شدّت را در میان شما می‏افکند تا آنکه خون‏های خود را می‏ریزید، و سپس چون موج‌های دریا عذاب را بر شما خواهد ریخت!“

    در این حال، از کثرت زخم‌ها و جراحات وارده، ضعف بر آن حضرت آن‌قدر شدید بود که ایستاد تا بیارامد؛ که مردی سنگ بر پیشانیش زد و خون بر صورتش جاری شد. و با لباس خود خواست تا خون را از دو چشمش پاک کند که مرد دیگری به تیر سه ‏شعبه قلب مبارکش را هدف ساخت.

    پسر رسول خدا، به خدا عرض کرد:

    بِسمِ اللَهِ و بِاللهِ و عَلَی مِلَّة رَسُولِ اللَهِ.“ و رَفَعَ رأسَهُ إلَی السَّماءِ و قال: ”إلَهِی! إنَّک تَعلَمُ إنَّهُم یقتُلُونَ رَجُلًا لَیسَ عَلَی وَجهِ الأرضِ ابنُ نَبیٍّ غَیرُهُ! [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-14)
15. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”به نام خدا، و به خود خدا، و بر ملّت و آئین رسول خدا (این شهادت روزی من می‏گردد).“ و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و گفت: ”خدای من! تو می‏دانی که این قوم می‏کشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست!“

    دست برد و تیر را از پشت خود خارج کرد، و خون مانند ناودان فوَران می‏کرد. حضرت دست خود را زیر آن خون گرفت، و چون پر شد به آسمان پاشید و گفت: ”این حادثه که بر من نازل شده است چون در مقابل دیدگان خداست، بسیار سهل و ناچیز است.“ و یک قطره از آن خون بر زمین نریخت.

    و برای بار دوّم دست خود را زیر خون گرفت و چون پر شد، با آن سر و صورت و محاسن شریف را متلطّخ و خون‌آلوده نموده و گفت: ”با همین حال باقی خواهم بود تا خدا و جدّم رسول خدا را دیدار کنم.“

    و آن‌قدر خون از بدن مبارکش رفته بود که قدرت و رمقی در تن نمانده بود. نشست بر روی زمین و با مشقّت سر خود را بلند نگاه می‏داشت، که در این حال مالک بن بُسر آمده و او را دشنام داد و با شمشیر بر سر آن حضرت زد و بُرنُس (یعنی کلاه بلندی که بر سر آن حضرت بود) پر از خون شد.

    حضرت برنس را انداخت و روی قَلَنسُوَه که کلاه عادی بود عِمامه بست ـ و بعضی گفته‏اند: دستمالی بست ـ که زُرعة بن شَریک بر کتف چپ آن حضرت ضربتی‏ وارد ساخت، و حصین بر حلقوم آن حضرت تیری زد، و دیگری بر گردن مبارک ضربه‏ای وارد ساخت، و سِنان بن أنَس با نیزه در تَرقُوه‏اش زد و پس از آن بر سینۀ آن حضرت زد و سپس در گلوی آن حضرت تیری فرو برد، و صالح بن وَهب در پهلویش تیری وارد کرد.

    هِلال بن نافع می‏گوید: من در نزدیکی حسین ایستاده بودم که او جان می‏داد؛ سوگند به خدا که من در تمام مدّت عمرم، هیچ کشته‏ای ندیدم که تمام پیکرش به خون خود آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره‏اش نورانی باشد! به خدا سوگند لمعات نور چهرۀ او مرا از تفکّر در کشتن او باز می‏داشت!

    و در آن حالت‏های سخت و شدّت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده و در دعا به درگاه حضرت ربّ ذوالجلال عرض می‏کرد:

    صَبرًا عَلَی قَضائِک یا رَبِّ! لا إلَهَ سِواک، یا غِیاثَ‏ المُستَغیثینَ!

    ”شکیبا هستم بر تقدیرت و بر فرمان جاری تو ای پروردگار من! معبودی جز تو نیست، ای پناهِ پناه‌آورندگان!“» [↑](#footnote-ref-15)
16. . سوره سبأ (34) آیه 28. مهرتابان، ص 381، تعلیقه 2:

    «و ای پیغمبر، ما نفرستادیم تو را مگر برای تمام افراد مردم برای آنکه بشارت دهنده و ترساننده باشی، و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند.» [↑](#footnote-ref-16)
17. . سوره بقره (2) آیه 189. امام شناسی، ج 6، ص 157:

    «(ای پیامبر!) چون از تو دربارۀ کیفیّت هلال ماه پرسش کنند، بگو: این أشکال مختلف ماه برای تنظیم اوقات مردم و برای حج است.» [↑](#footnote-ref-17)
18. . این عبارت در مجامع روایی موجود یافت نشد؛ لیکن این مضمون در دو روایت ذیل این‌چنین آمده است:

    بحار الأنوار، ج 55، ص 91: «تفسیر علی بن إبراهیم، عن أبِیهِ و یعقوبَ بن یزید، عن ابن أبی‌عُمَیرٍ، عن بَعض أصحابِنا، عَن أبِی‌عَبدِاللهِ علیه السَّلام قال: قال أمیرالمؤمنین علیه السَّلام: ”هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِی فِی السَّماءِ مَدائِنُ مِثلُ المَدائنِ الَّتِی فِی الأرضِ؛ مَربُوطَةٌ کُلُّ مَدِینَةٍ إلَی عَمُودٍ مِن نُورٍ، طُولُ ذَلِکَ العَمُودِ فِی السَّماءِ مَسِیرَةُ مِائتَینِ و خَمسِینَ سَنَة.“»

    ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ”این ستارگانی که در آسمانند، شهر‌هایی هستند نظیر شهر‌هایی که در زمین قرار دارند؛ هر شهری به ستونی از نور بسته و مرتبط شده است، و طول این ستون‌ها در آسمان به اندازۀ مسیر دویست‌وپنجاه سال راه می‌باشد.“» (محقّق)

    الکافی، ج 8، ص 231: «محمّد بن یحیی، عن أحمد بنِ محَمّد، عَن الوَشّاءِ، عن عبدالله بن سِنان، عَن أبِی‌حمزَةَ قال: قال لِی أبوجعفرٍ علیه السَّلام لَیلَةً و أنا عِندَهُ و نَظَرَ إلَی السَّماءِ قال: ”یا أباحَمزَةَ، هَذه قُبَّةُ أبِینا آدَمَ علیه السَّلام، و إنَّ لِلَّهِ عَزَّوجَلَّ سِواها تِسعًا و ثَلاثِینَ قُبَّةً فِیها خَلقٌ ما عَصَوُا الله طَرفَةَ عَین‏.“»

    ترجمه: «أبوحمزه ثمالی نقل می‌کند که: شبی در خدمت امام باقر علیه السّلام بودم؛ آن حضرت به آسمان نگاهی کردند و فرمودند: ”ای أبوحمزه این قبّۀ پدرمان آدم علیه السّلام است، و همانا از برای خداوند عزّوجلّ جز این قبه سی‌و‌نه قبّۀ دیگر است، و در آنها مخلوقاتی هستند که حتّی‌ به اندازۀ یک چشم برهم زدن خدا را معصیت نکرده‌اند.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-18)
19. . عیون اخبار الرّضا علیه السّلام، ج 1، ص 152. الله شناسی، ج 2، ص 129:

    «خداوند آشتی و الفت‌اندازنده است در میان چیزهایی که با یکدگر دشمنی و جدایی دارند، و دوری و جدایی‌افکننده است در میان چیزهایی که با هم الفت و نزدیکی دارند؛ به‌طوری‌که آن اشیائی که از هم جدا می‌‏شوند و پراکنده و دور می‌‏گردند دلالت‌کننده هستند بر خدایی که آنها را با وجود قرب و نزدیکی، جدا کرده و متفرّق گردانیده است، و آن اشیائی که به هم نزدیک می‌‏شوند و الفت می‌‏پذیرند دلالت‌کننده هستند بر خدایی که آنها را با وجود بُعد و دوری و دشمنی، به هم تألیف نموده و به هم پیوسته گردانیده است. و آن است معنی کلام خدا عزّ‌و‌جلّ: ”و از تمام چیزها ما زوجین (جفت نر و ماده) آفریدیم، به امید آنکه شما متذکّر خدا و آفرینش وی شوید.“» [↑](#footnote-ref-19)
20. . نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 85، تعلیقه 1:

    «سابقاً شیمیست‌ها به کوچک‌ترین قطعه از اجسام که به نام مولکول است رسیده بودند، و آن عبارت است از: ذرّه کوچکی که به چشم دیده نمی‌شود و اگر بخواهیم آن را خرد کنیم خواص اوّلیۀ خود را از دست می‌دهد. و این مولکول که اگر آن را بخواهیم قسمت کنیم دیگر آن جسم نخواهد بود، خود مرکّب است از ذرّات بسیار ریزی که به آنها اتُم گویند.

    تا 90 سال قبل دانشمندان فیزیک و شیمی کوچک‌ترین قسمت از مولکول را اتم می‌دانستند. شیمیست‌ها در محلول‏های رقیق مواد شیمیایی، و فیزیسین‏ها در عبور جریان برق از داخل محلول شیمیایی، پی‌بردند به تقسیمات کوچک‌تری که اتم از آنها تشکیل می‌شود؛ و به این نتیجه رسیدند که: یک دانه اتم که قطر آن از یک ده‌هزارم میلیمتر کمتر است، خود عالمی است عجیب: در وسط خورشیدی دارد بنام پروتون که دارای بار الکتریکی مثبت است و دور آن ذرّاتی به نام الکترون با سرعت سرسام‌آور در گردش می‌باشند؛ بار همۀ الکترون‌ها منفی است. و به قدری قدرت اتم بالاست که در یک گرم خاک آن‌قدر انرژی ذخیره شده است که از حاصل کار یک سال کارخانۀ برق طهران تجاوز می‌کند.

    در چهل سال پیش بنا بر تحقیقات جدید معلوم شد که هسته نیز به نوبۀ خود از ذرّات الکتریکی مثبت به نام پروتون، و از ذرّات الکتریکی منفی شبیه به الکترون تشکیل شده است، و تمام اینها مجموعاً بار الکتریکی به معنای انرژی می‌باشند.» [↑](#footnote-ref-20)
21. . Willam herschel. [↑](#footnote-ref-21)
22. .Jean Kepler 1571 ـ1630. [↑](#footnote-ref-22)
23. . Nicolas Copernic 1473 ـ 1543. [↑](#footnote-ref-23)
24. . جهت اطّلاع بیشتر پیرامون علم هیئت و نجوم و دانشمندان شاخص آن، رجوع شود به مطلع انوار، ج 5، ص 309 ـ 348. (محقّق) [↑](#footnote-ref-24)
25. . سوره أنبیاء (21) آیه 30. الله شناسی، ج 2، ص 173، تعلیقه 3:

    «آیا ندیده‏اند آنان که کفر ورزیده‏اند که آسمان‌ها و زمین در ابتدای امر آفرینش به هم چسبیده بودند و ما آن دوتا را از هم جدا کردیم‏؟» [↑](#footnote-ref-25)
26. . سوره فصلت (41) آیه 11. نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 32:

    «و پس از آن خداوند بر آسمان درحالی‌که به صورت دود بود متمکّن و مستقر شد و سیطره و احاطه نمود، و به آسمان و زمین گفت: ”بیایید، خواه از روی رضا و رغبت و خواه از روی عدم رضا و کراهت!“ آسمان و زمین گفتند: آمدیم ما از روی رضا و اطاعت!» [↑](#footnote-ref-26)
27. . امام شناسی، ج 11، ص 315، تعلیقه 2:

    «این حدیث را شیخ صدوق در کتاب خصال در ”أبواب المائة و ما فوقه“ آورده است؛ و این فقره از کلام آن حضرت را که ما در اینجا آوردیم، در ص 613 از طبع مطبعه حیدری است.

    و در وسائل الشیعة، این حدیث را از خصال در حدیث أربع‌مائة با این عبارت آورده است که: قَال: ”لا یَبولَنَّ أحَدُکم فی سَطحِ الهَواءِ و لا یَبولَنَّ فی ماءٍ جارٍ، فإن فَعَلَ ذلک فَأصابَهُ شَی‏ءٌ فلا یَلومَنَّ إلّا نَفسه؛ فإنّ لِلماءِ أهلًا. و إذا بالَ أحَدُکُم فلا یَطمَحَنَّ بِبَولِه و لا یستقبلُ بِبَولِه الرِّیح.“ (از طبع امیر بهادر، ج 1، ص 47، و از طبع حروفی اسلامیه، ج 1، ص 249) در این نسخه نهی از بول کردن در آب جاری شده است، و نهی شده است از آنکه: انسان بولش را به بالا کند و یا در مقابل باد نماید.

    و در مستدرک، ج 1، ص 38 روایاتی را ذکر کرده است که از بول کردن در آب، چه جاری و چه راکد نهی شده است. و از جمله آنکه:

    از غوالی اللئالی از فخرالمحقّقین از رسول خدا آورده است که: ”لا یَبولَنّ أحَدُکُم فی الماءِ الدّائِمِ؛ نباید یک نفر از شما در آبی که دوام دارد مانند چاه و چشمه و جاری بول کند.“

    و نیز از غوالی اللئالی از فخرالمحقّقین آمده است که: در حدیث دیگری است که امیرالمؤمنین علیه السّلام گفته‏اند: ”و الماءُ له سُکّانٌ فلا تُؤذوهُم بِبَولٍ و لا غائِطٍ؛ برای آب ساکنانی است، آنها را به بول و غائط آزار مدهید.“

    و نیز از فخر آمده است که: ”و روی أنّ البَول فی الماء الجاری یورِثُ السَّلَسَ و فی الرّاکِدِ یورثُ الحَصْر؛ بول کردن در آب جاری موجب ریختن ادرار بدون اختیار می‏شود، و بول کردن در آب راکد موجب بند آمدن ادرار می‏شود.“

    و در تهذیب، شیخ طوسی، طبع نجف، ج 1، ص 34، در باب الاحداث، خبر 91 با سند متصل خود روایت می‏کند: از فضیل، از مِسمَع از حضرت صادق علیه السّلام که امیرالمؤمنین علیه السّلام گفته‏اند: ”إنّه نَهَی أن یَبولَ الرّجُلُ فی الماء الجاری إلّا مِن ضَرورةٍ؛ و قال: إنّ لِلماءِ أهلًا.“» [↑](#footnote-ref-27)
28. . امام شناسی، ج 11، ص 316:

    «در دعای بیست و هفتم از صحیفه کامله سجّادیّه، آن حضرت بر اهل ثغور و مأمورین مرزهای کشور اسلام دعا می‏کند و سپس کفار را نفرین می‏نماید: ”خداوندا آب‏های آنها را به وبا آلوده گردان‏.“» [↑](#footnote-ref-28)
29. . من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 357. ترجمه:

    «امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ”از شخص مبتلا به جذام بگریز، چنان‌که از شیر می‌گریزی.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-29)
30. . نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 337:

    «جرجی زیدان شرحی از رنج‌های پیغمبر را بیان می‌کند، تا می‌رسد به‏ اینجا که می‏گوید:

    پس از مرگ أبوطالب و خدیجه، کار بر پیغمبر دشوار شد و قوم قریش از هر سو بر وی تاختند؛ به‌خصوص أبولهب و حَکَم بن [أبی‏]‌عاص و عُقبة بن أبی‌مُعَیط همسایگان پیامبر زیادتر از سایرین او را آزار می‌دادند و غالباً هنگام نماز، شکنبه بر سر و روی پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم خالی می‌کردند و خوراکش را آلوده می‏ساختند.

    پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از مکّه به طائف رفت تا مگر در آنجا یار و یاوری بیابد، ولی در آنجا نیز چیزی جز دشنام و آزار ندید؛ تا آنجا که مردم طائف دسته‏ای از نادانان و اراذل خود را به طرف حضرت رسول می‌فرستادند که با او ستیزه کنند و به رویش داد زنند، و همین‌که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از آنان کناره می‌گرفت و به گوشه‏ای پناه می‏برد، عده‏ای می‏آمدند و فرومایگان را می‌راندند.

    پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم تمام این رنج‌ها را تحمّل می‌کرد و دعوت خود را ادامه داده، فقط پیش خداوند خویش از نادانی مردم شکوه می‌کرد.

    باری، حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم از طائف به مکّه برگشت و دشمنان خویش را بدتر از سابق دید؛ به قِسمی که هر کس از دور و نزدیک با او به ستیزه برمی‌خاست و او را تهدید می‌کرد. پیغمبر با ارادۀ ثابت و محکم بر این مصیبت‏ها صبر می‌کرد؛ درصورتی‌که حتم داشت اگر از دعوت خود دست بردارد، همه نوع با او همراهی و مهربانی خواهد شد؛ ولی رسول خدا از دعوت باز نمی‌گشت، چون به نبوت خود ایمان کامل داشت و می‌دانست از طرف خدا مأمور به این دعوت می‏باشد.\*

    داستان رفتن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به طائف و مرارت‌های حاصل از این سفر بسیار تکان دهنده است. طبری در تاریخ آورده است که:

    رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در مکّه پیوسته مردم را در آشکارا و پنهانی به خدا دعوت می‌کرد و بر آزار و اذیّت و تکذیب و استهزاءِ ایشان صبر می‌کرد؛ تا به جایی‌که [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-30)
31. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یکی از کفّار هنگامی که آن حضرت مشغول نماز بود، رَحِم گوسفند (مشیمه و بچه‌دان که در شکم گوسفند، بچه در آن قرار دارد و آغشته به خون و کثافات است) را بر پیامبر افکند، و در وقتی‌که ظرف غذای پیامبر بر روی آتش در حال پختن بود نیز بچه‌دان گوسفند را در آن انداخت و آلوده ساخت. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم چون از منزل خارج می‏شد، آن مشیمه و رحمِ افکنده شده در خانه خود را با خود می‏آورد، و بر در خانه آن افکننده (که همسایه او و از ارحام او بود) می‏ایستاد و می‌گفت: ”یا بَنِی عَبدِمَنافٍ! أیُّ جِوارٍ هَذا؛ ای فرزندان عبد مناف!\* این چگونه همسایه‌داری است؟!“ و سپس آن بچه‌دان را به دور می‏افکند.

    از این گذشته، أبوطالب و خدیجه هر دو در یک‌سال درگذشتند؛ و این، سه سال قبل از هجرت بود. و درگذشتن آنها مصیبت عظیمی را بر رسول خدا وارد کرد؛ زیرا قریش توانستند پس از رحلت أبوطالب علیه السّلام اذیّت‏های تازه‏ای را بر آن حضرت وارد سازند که پیش از آن قدرت نداشتند؛ حتّی بعضی از آنها خاک بر سر آن حضرت پاشید.

    رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم با آن حال داخل خانه خود شد و خاک‌ها بر سرش بود.

    یکی از دختران او برخاست تا خاک‌ها را بشوید و درحالی‌که به شستن اشتغال داشت گریه می‌کرد، و رسول خدا به او می‌گفت: ”یا بُنَیَّةُ! لا تَبکِی؛ فإنَّ اللَهَ مانِعٌ أباکِ!؛ ای نور دیدۀ من! گریه مکن؛ زیرا خداوند پدرت را حفظ می‏کند.“

    رسول خدا می‏فرمود: ”آزارها و شدائدی که قریش بر من وارد ساختند، عمدۀ آنها پس از مرگ أبوطالب بود؛ ما نالَت مِنِّی قُرَیشٌ شَیئًا أکرَهُهُ حَتَّی ماتَ أبوطالِبٍ.“»\*\*

    \* تاریخ تمدّن اسلام (تألیف جرجی زیدان، ترجمه علی جواهرکلام)، ص 23 و 24.

    \*\* عبدمناف جدّ اعلای رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم است: محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلّب بن هاشم بن عبدمناف.

    نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 339، تعلیقه:

    «آقای محمّد قزوینی در نامه‏ای که برای آقای علی‌اصغر حکمت به‌عنوان تقریظ بر کتاب ایشان ـ که دربارۀ شرح و ترجمه احوال جامی می‏باشد نوشته‏اند، مطالبی را در تعصّب جامی در سنّی‌گری او، و در شواهد و ادلّۀ متقنه در ایمان حضرت أبوطالب علیه السّلام آورده‏اند که شایان ملاحظه است. این نامه در آخر کتاب جامی تألیف علی‌اصغر حکمت، از صفحه 395 تا صفحه 407 آورده شده است. از جمله این نامه است که:

    أبولهب در تمام مدّت عمر خود بعد از بعثت حضرت رسول، از بزرگ‌ترین مستهزئین و آزارکنندگان حضرت رسول بود. و همیشه کثافات و نجاسات بر در خانۀ آن حضرت می‏افکند. و هر شخص یا قبیله را که آن حضرت به اسلام دعوت می‌نمود، أبولهب فریاد می‏زد که:

    ”سخن او را باور نکنید! این جوان برادرزادۀ من است و من او را بزرگ کرده‏ام؛ وی دیوانه است!“

    و زن أبولهب (امّ‌جمیل بنت حَرْب، خواهر أبوسفیان معروف) نیز در عداوت و ایذاءِ حضرت رسول نیز کمتر از شوهر ملعون خود نبود. و همیشه بوته‏های خار می‏آورد و بر سر راه حضرت رسول می‏نهاد. و به همین مناسبت خداوند در قرآن او را ﴿حَمَّالَةَ ٱلۡحَطَبِ﴾ خوانده است.

    ولی چنان‌که گفتیم: حضرت أبوطالب چهل‌و‌دو سال با تمام قوا از رسول خدا حمایت کرد؛ و رسول خدا دربارۀ أبوطالب فرمود: ”ما نالَتْ مِنِّی قُرَیشٌ شَیئًا أکرَهُهُ حَتّی ماتَ أبوطالِبٍ.“ و نیز فرموده: ”ما زالَت قُرَیشٌ کاعَةً عَنِّی حَتّی ماتَ عَمِّی أبوطَالِبٍ.“ ـ انتهی موضع حاجت از کلام آقای محمّد قزوینی، رحمة الله علیه.

    أقول: کائع: ترسنده از چیزی و بددل شونده است؛ جمعش: کَاعَة. (منتهی الأرب)» [↑](#footnote-ref-31)
32. . سوره بقره (2) آیه 1 و 2. ترجمه:

    «به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیّت و رحیمیّت است. \* الم \* ای پیامبر، آن است کتاب منزل آسمانی، که در آن شک و ریبی نیست؛ و کتاب هدایت است برای پرهیزگاران.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-32)
33. . سوره نجم (53) آیه 3 و 4. مهر تابان، ص 312، تعلیقه:

    «و رسول خدا از روی میل و هوای نفسانی خود سخن نمی‌‏گوید. \* نیست سخن او مگر وحی خداوندی که به او وحی شده است.» [↑](#footnote-ref-33)
34. . سوره حاقة (69) آیه 40 ـ 47. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 13:

    «این آیات نازلۀ قرآنیّه، گفتار فرستاده‏ای است بزرگوار و گرامی (که از جانب خداوند، به صورت وحی بر پیغمبر فرا می‌خواند). \* و آن گفتار شاعری نیست؛ و بسیار کم است ایمانی که شما بدین مطلب می‌آورید. \* و گفتار کاهن و غیب‌گویی که با جنّیان و نفوس خبیثه مرتبط باشد، نیست؛ و بسیار کم است تذکّر و توجّهی که شما بدین حقیقت دارید. \* این قرآن از جانب پروردگار و خالق جهانیان فروفرستاده شده است. \* و اگر این رسول ما، محمّد، از نزد خودش بعضی از گفتارها را بسازد و بپردازد و سپس به ما نسبت دهد، \* ما وی را با دست قدرت و قهر خودمان درمی‌گیریم. \* و پس از آن البتّه رگ قلب او را که حیاتش بدان بسته است می‌بُریم. \* و در این‌صورت هیچ یک از شما چنان نیرویی را ندارد که بتواند مانع از این کار شود و میان ما و میان این عمل حاجز و مانع گردد.» [↑](#footnote-ref-34)
35. . سوره حجر (15) آیه 9. نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 317:

    «ما حقّاً و تحقیقاً قرآن را که ذکر است فرو فرستادیم، و ما حقّاً و تحقیقاً حافظ و نگهبان آن می‌‏باشیم.» [↑](#footnote-ref-35)
36. . سوره صف (61) آیه 6. ترجمه:

    «و زمانی که عیسی بن مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل، حقّاً که من فرستادۀ خدا به سوی شما هستم؛ درحالی‌که‏ آنچه از قبل در برابر من است از تورات، تصدیق کننده‏ام ‏و به فرستاده‏ای که پس از من می‌‏آید و نام او احمد است بشارت دهنده‏ام. پس هنگامی که‏ بیّنات و ادلّۀ روشن و قاطع بدان‌ها رسید، گفتند: این سحری آشکار است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-36)
37. . سوره بقره (2) آیه 79. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 2، ص 76:

    «پس وای برای کسانی است که کتاب (تورات) را با دست‌های خود می‌‏نویسند (تحریف می‌‏کنند) سپس می‌‏گویند: این نوشته از طرف خداست.» [↑](#footnote-ref-37)
38. . سوره نساء (4) آیه 46. امام شناسی، ج 10، ص 47:

    «بعضی از کسانی که یهودی هستند، کلمات خداوند را از جای خود تغییر می‌‏دهند.» [↑](#footnote-ref-38)
39. . أنوار الملکوت، ج 2، ص 79:

    «اُسرا را که وارد مجلس یزید کردند، حضرت سجاد را به غل‌جامعه بسته بودند، و دوازده تن از [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-39)
40. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اُسرا را به یک ریسمان بسته بودند. آنها را با حالتی فجیع و فظیع داخل مجلس نمودند. یزید رو کرد به حضرت سجاد و گفت: ”حمد خدایی را که کشت پدر تو را!“

    حضرت فرمود: ”لعنت بر کسی باد که پدر مرا کشت!“

    یزید این آیه را خواند: ﴿وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ﴾.

    حضرت فرمود: ”این آیه دربارۀ ما وارد نشده است؛ آن آیه‏ای که درباره ما وارد شده است، این آیه است: ﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَهِ يَسِيرٞ﴾.“

    یزید فرمان داد در این حال سر مبارک سیّدالشّهدا را در جلوی او در طشتی گذاردند. در روایت است که چون نظر حضرت سجاد به آن سر افتاد، دیگر تا آخر عمر از سر گوسفند غذا نخورد. و چون نظر حضرت زینب بر آن سر افتاد بی‏طاقت شد و گریبان پاره کرد و با ناله محزونی که دل‌ها را مجروح می‏نمود صدا می‏زد: ”وا حُسَینا! یا حَبِیبَ رَسُولِ اللهِ! یا بنَ مَکَّة و مِنَی! یا بنَ زَمزَمَ و صَفا! یا بنَ فاطِمَة الزَّهراءِ! یا بن سَیِدَة النِّساءِ! [یا بنَ بِنتِ المُصطَفَی‏]!“

    یزید در نهایت مستی و غرور و خوشی، باده می‏خورد و ابداً به ناله جگرگوشۀ زهرا، زینب کبری توجّهی نکرد و مشغول خواندن این اشعار شد:

    1. لَیتَ أشیاخِی بِبَدرٍ شَهِدُوا \*\* وَقعَة الخَزرَجِ مِن وَقعِ الأسَلِ

    2. لَعِبَت هاشِمُ بِالمُلکِ فلا \*\* خَبَرٌ جاءَ و لا وَحیٌ نَزَلَ

    3. لَستُ مِن خِندِف إن لَم أنتَقِم \*\* مِن بَنی أحمَدِ ما کان فَعَل

    4. قَد أخَذنا مِن عَلیٍّ ثارَنا \*\* و قَتَلنا الفارِسَ اللَّیثَ البَطَلَ

    5. و قَتَلنا القَرنَ مِن ساداتِهِم \*\* و عَدَلناهُ بِبَدرٍ فانعَدَلَ

    6.فَجَزَیناهُم بِبَدرٍ مِثلِها \*\* وَ بِأحُدٍ یَومَ أحُدٍ فاعتَدَلَ‏

    7. لَو رأوهُ فاستَهَلّوا فَرِحًا \*\* ثُمّ قالوا یا یَزیدُ لا تَشَل

    8. و کَذاکَ الشَّیخُ أوصانِی بِهِ \*\* فاتَّبَعتُ الشَّیخَ فِیما قَد سألَ

    [1) ای کاش بزرگان و پیران قوم من که در جنگ بدر حاضر بودند و حوادث آن روز را از نزدیک دیده بودند، امروز حاضر بودند و حادثۀ خزرج (واقعۀ کربلا) که شمشیرهای کشیده شده از غلاف ما کارساز شدند را می‏دیدند.

    2) فرزندان هاشم، چند روزی با سلطنت بازی کردند، پس بدانید که نه خبری از عالم غیب هست و نه وحیی بر پیغمبر نازل شده است.

    3) از قبیله خِندف نیستم اگر انتقام حوادث گذشته را از فرزندان احمد نگیرم.

    4) ما از علی انتقام خود را گرفتیم و آن تک‌سوار شیر بیشۀ شجاعت را از پای درآوردیم.

    5) و ما آن سرور و رئیس بزرگان آنان را کشتیم و انتقام کشته‏های خود را در جنگ بدر گرفتیم و اینک کفۀ ترازو مساوی گردید.

    6) و ما آنان را به کشته‏های جنگ بدر و جنگ احد معاوضه نمودیم و اینک برابر شد.

    7) اگر بزرگان قبیلۀ من می‏دیدند آنچه را که بر سر حسین آوردم از خوشحالی هلهله سر می‏دادند و می‏گفتند: ای یزید، هیچ‌گاه دستانت بیمار نگردد و از کار نیفتد.

    8) و این‌چنین شیخ و پیر ما به من سفارش نموده است و من متابعت پیر و بزرگ خود را نمودم و درخواست او را برآورده نمودم (منظورش أبی‌سفیان بود). مترجم‏]

    این اشعار را می‏گفت و با خیزران خود بر لب و دندان حضرت می‏زد و می‏گفت: ”ای حسین چه خوش لب و دندانی داری!“

    أبوبُرزِه سلمی که حاضر مجلس بود و از صحابه حضرت رسول الله است گفت: وای بر تو یزید، چوبت را از این لب و دندان بردار! شهادت می‏دهم که رسول الله این لب و دندان را می‏بوسید، و می‏مکید لب و دندان او و برادرش حسن را و می‏فرمود: ”شما دو نفر سیّد جوانان اهل بهشتید؛ خدا بکشد کشندۀ شما را و مهیّا نماید برای آنها دوزخ را!“» [↑](#footnote-ref-40)
41. . سوره أعراف (7) آیه 27. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 148 و الله شناسی، ج 3، ص 138:

    «ای فرزندان آدم! البته نباید شیطان شما را به فتنه اندازد؛ هم‌چنان‌که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون نمود، به‌طوری‌که لباس آنها را از تنشان جدا کرد تا اینکه زشتی‌ها و قبائح آنها را به ایشان بنمایاند. تحقیقاً او و قبیلۀ او می‌‏بینند شما را از آنجایی که شما آنها را نمی‌بینید. ما شیاطین را، اولیاء و سرپرستان و رفقای کسانی قرار داده‏ایم که ایمان نمی‌‏آورند.» [↑](#footnote-ref-41)
42. . جهت اطّلاع بیشتر پیرامون یکی از مهم‌ترین تحریفات موجود در تورات رجوع شود به الله شناسی، ج 3، ص146؛ نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 179. [↑](#footnote-ref-42)
43. . سوره أعراف (7) آیات 19 ـ 23. ترجمه:

    «و ما گفتیم که: ”ای آدم! تو با جفتت در بهشت منزل گزینید؛ پس از هرجا که می‌خواهید بخورید، و به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد!“ \* پس شیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را که از (عیوب و قبائح و) عورت‌هایشان بر ایشان پوشیده مانده بود، برای آنان پدیدار گرداند و گفت: ”پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، مگر برای‏ آنکه (مبادا) دو فرشته شوید یا از زمرۀ جاودانگان گردید.“ \* و برای آن دو سوگند یاد کرد که: ”هرآینه من برای شما از خیرخواهان هستم!“ \* پس آن دو را به‌واسطۀ فریب فرود آورد و به سقوط کشانید. پس چون آن دو از (میوۀ) آن درختِ (ممنوعه) چشیدند،‏ (لباس‌های بهشتی از تنشان دور شد و عیوب و قبائح و) عورت‌های آن دو پدیدار گشت، و شروع کردند تا از برگ‌های بهشت چیده و بر روی عورت‌های خود ساتری بنهند؛ (دراین‌حال) پروردگارشان بر آن دو بانگ زد: ”مگر شما را از این درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که حقّاً و حقیقتاً شیطان برای شما دشمنی آشکار است‏؟!“ \* گفتند: ”پروردگارا! ما بر نفس خود ظلم کردیم، و اگر تو ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی، مسلّماً از زیانکاران خواهیم بود.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-43)
44. . سوره طه (20) آیات 115 ـ 124. ترجمه:

    «و ما با آدم عهدی بستیم (که فریب شیطان را نخورد) پس فراموش کرد و ما او را ثابت قدم و استوار نیافتیم. و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: ”به آدم سجده کنید“ و سجده کردند مگر ابلیس که ابا و امتناع ورزید. \* و آنگاه گفتیم: ”ای آدم! این شیطان دشمن تو و دشمن جفتت می‌‏باشد؛ متوجّه باش که شما را نفریبد و از بهشت بیرونتان ننماید که در آن صورت دچار سختی و مشکلات خواهید شد! \* از برای تو در بهشت (همه چیز مهیّاست) جایی است که گرسنه نمی‌شوی و برهنه نمی‌‏گردی! و حقّاً تو در آنجا تشنه نمی‌شوی، و آفتاب گرم بر تو اثری نمی‌گذارد!“ \* با همه این سفارش‌ها شیطان در آدم وسوسه کرد و گفت: ”ای آدم، آیا (دوست داری) تو را بر شجرۀ خلود و درخت ابدیّت که هیچ‌گاه کهنه و فرسوده نگردد دلالت نمایم؟!“ \* (آدم از شیطان پرسید: ”آن درخت کدام است؟“ گفت: ”همان شجره‏ای که خدا تو را از آن منع کرد؛ از آن تناول کن تا عمر ابد بیابی!“) پس آدم و جفتش از آن درخت (به فریب شیطان) خوردند، و بدین جهت (لباس‌های بهشتی از تنشان دور شد و عیوب و قبائح و) عورت‌های آن دو پدیدار گشت و شروع کردند تا از برگ‌های بهشت چیده و بر روی عورت‌های خود ساتری بنهند. و آدم نافرمانی پروردگارش را نمود و گمراه شد. \* سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و وی را هدایت نمود. \* فرمود: ”همگی از آن (مقام) فرود آیید، درحالی‌که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است؛ پس ای آدم و حوّایی که به زمین نزول نموده‏اید، اگر به سوی شما از جانب من هدایتی برسد، هر کس که از هدایت من پیروی کند، هیچ‌گاه گمراه نمی‌گردد و بدبخت و تهی‌دست نخواهد شد. \* و کسی که از ذکر من و از یاد من روی گرداند، پس در اثر این إعراض، زندگانی او ناگوار و سخت می‌شود و ما او را در روز قیامت نیز کور محشور خواهیم نمود.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-44)
45. . التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السّلام، ص 222. [↑](#footnote-ref-45)
46. . Sarandib [↑](#footnote-ref-46)
47. . Adam's peak [↑](#footnote-ref-47)
48. . Adam's bridge [↑](#footnote-ref-48)
49. . بحار الأنوار، ج 44، ص 245 و نفس المهموم، ص 51، با اختلاف:

    «و رَوَی صاحِبُ الدُّرِّ الثَّمِینِ فی تفسیرِ قَولهِ تَعالَی: ﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ﴾: أنَّهُ رأیٰ ساقَ العَرشِ و أسماءَ النَّبیِّ و الأئِمَّةِ علیهمُ السّلامُ فَلَقَّنَهُ جَبرَئیلُ قُل: ”یا حَمیدُ بِحَقِّ مُحَمّدٍ، یا عالِیُ بِحَقِّ عَلِیٍّ، یا فاطِرُ بِحَقِّ فاطِمَةَ، یا مُحسِنُ بِحَقِّ الحَسَنِ و الحُسَینِ و مِنکَ الإحسان“... .»

    ترجمه: «صاحب کتاب الدّر الثمین در تفسیر آیه ﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ﴾ روایت می‌کند که: حضرت آدم علی نبیّنا و آله و علیه السّلام اسماء پیغمبر اسلام و ائمّه علیهم السّلام را در ساق عرش مشاهده نمود؛ پس جبرئیل به او تلقین کرد تا بگوید: ”یا حمیدُ بحقِّ محمّد، یا عالیُ بحقِّ علیّ، یا فاطرُ بحقِّ فاطمة، یا محسنُ بحقّ الحسن و الحسین و منک الإحسان.“» [↑](#footnote-ref-49)
50. . همان. ترجمه:

    «ای آدم، ای کاش او را می‌دیدی که می‌گوید: ”وای از تشنگی! وای از کمی یار و یاور!“ تا آنجا که تشنگی چون دود، بین او و آسمان حائل گردد! کسی جوابش را نمی‌دهد مگر با شمشیر و نوشیدن جرعۀ مرگ! پس او را نظیر ذبح کردن گوسفند، از قفا سر می‌برند، و دشمنانش بار و بنۀ او را به یغما می‌برند، و سر مبارک وی و یارانش را ـ همراه با زنان ـ در شهرها می‌گردانند؛ این‌چنین در علم خدای واحدِ منّان گذشته است.» [↑](#footnote-ref-50)
51. . سوره أنبیاء (21) آیه 26 و 27. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 403:

    «بلکه فرشتگان بندگان گرامی و معزّز خدا هستند، که در انجام مأموریّتِ خود به گفتار از خدا پیشی نمی‌گیرند و به امر خدا عمل می‌نمایند.» [↑](#footnote-ref-51)
52. . الله شناسی، ج 1، ص 185، تعلیقه 2:

    «شرح منازل السّائرین، انتشارات بیدار، ص 34، باب الیقظة: ”کما قال علیه السَّلامُ: النّاسُ نیامٌ.“

    و مرصاد العباد، ص 468، تعلیقه 7: ”النّاسُ نیامٌ فإذا ماتُوا انتَبَهوا.“ و در ص 660 در توضیحش آورده است که:

    روایتی است که در زهر الآداب به حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم، و در شرح تعریف به حضرت علی علیه السّلام منسوب است. ر . ک: احادیث مثنوی، ص 81.

    و در الإنسان الکامل عزیزالدّین نسفی، در دو جا آمده است: ص 271 و ص 426؛ و در احادیث مثنوی نیز در دو جا:

    اوّل در ص 81، شماره 222:

    این جهان وهم است، اندر ظنّ مه‌ایست \*\* گر رود در خواب دستی باک نیست‏

    مناسب است با مضمون این روایت: النّاسُ نیامٌ فإذا ماتُوا انتَبَهوا. که در زهر الآداب طبع مصر، ج 1، ص 60، منسوب به حضرت رسول صلّی الله علیه و آله؛ و در شرح تعریف، ج 3، ص 98 منسوب است به مولای متقیان علی علیه السّلام.

    و دوّم در ص 141، شماره‏ 834:

    تا برآید ناگهان صبح اجل \*\* وا رهد از ظلمت ظنّ و دغل

    مستفاد است از مضمون روایت: الناسُ نیامٌ فإذا ماتوا انتَبَهوا. که شرحش در ذیل شماره 222 مذکور است.» [↑](#footnote-ref-52)
53. . توحید علمی و عینی، ص 149، تعلیقه 3:

    «این جمله متن عبارت روایتی است مرسله، ولی به مضمون آن در خطبه 201 از نهج البلاغة آمده است که: ”و أخرِجوا مِن الدُنیا قُلوبَکُم قَبلَ أن تَخرُجَ مِنها أبدانُکم.“

    سیّد حیدر آملی در جامع الأسرار، طبع سنۀ 1347، ص 378 و ص 379 گوید که:

    فَحینَئذٍ یَکونُ الإنسانُ مَیِّتًا بِالإرادَةِ، حَیًّا بِالطَّبیعَةِ؛ کَما قیلَ: مُتْ بَالإرادَةِ تَحْیَ بِالطَّبیعَةِ (و) کما روی: ”مَن أماتَ نفسَهُ فی الدّنیا أحیاها فی الآخِرَةِ.“

    و این گفتار بعضی از حکما بود. سپس گوید:

    و بِالحَقیقَةِ عَن هَذا المَوتِ أخبَر النّبیُّ صلّی الله علیه و آله فی قوله: ”مُوتوا قَبلَ أن تَمُوتوا.“ و کذلک أمیرُالمؤمنین علیه السّلام فی قوله: ”قَد أحیا عقلَه، و أمات نفسَه، حَتّی دَقَّ جَلیلُهُ، و لَطُفَ غَلیظُه، و بَرِقَ له لامِعٌ کَثیرُ البَرقِ، فَأبانَ لَه الطَّریقَ، و سَلَکَ به السَبیلَ، و تَدافَعتْه الأبوابُ إلی بابِ السَلامَةِ و دارِ الإقامَةِ، و ثَبَتتْ رِجلاهُ بطُمَأنینةِ بَدنِهِ فی قَرارِ الأمنِ و الرّاحَةِ بما استَعمَلَ قلبَه و أرضَی رَبَّه.“

    و این کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام در خطبه 218 از نهج البلاغة است؛ و شیخ نجم‌الدین رازی در مرصاد العباد از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله ص 359 ذکر نموده است؛ و هم‌چنین در ص 364 و ص 384 به عنوان استشهاد آن را آورده است.» [↑](#footnote-ref-53)
54. . معاد شناسی، ج 5، ص 106:

    «بمیرید قبل از اینکه بمیرید.» [↑](#footnote-ref-54)
55. . عوالی اللئالی، ج 4، ص 113، با قدری اختلاف. رسالۀ لب اللباب، ص 39:

    «از امام صادق علیه السّلام روایت شده: اگر شیاطین گرداگرد دل‏های فرزندان آدم گردش نمی‌کردند، هرآینه آنها ملکوت آسمان‏ها و زمین را می‌دیدند.» [↑](#footnote-ref-55)
56. . مثنوی معنوی، دفتر سوّم. [↑](#footnote-ref-56)
57. . سوره طه (20) آیه 121. الله شناسی، ج 3، ص 148:

    «و آدم نافرمانی (پروردگارش را) نمود.» [↑](#footnote-ref-57)
58. . سوره أعراف (7) آیه 190. ترجمه:

    «پس چون خداوند به آدم و حوّا فرزندی صالح (سالم و تندرست) عنایت فرمود، برای خدا، در آنچه به آنها عطا کرده بود، شریکانی قرار دادند.» ‏(محقّق) [↑](#footnote-ref-58)
59. . سوره فتح (48) آیه 2. نور ملکوت قرآن، ج 4، ص315:

    «برای آنکه خداوند گناهان مقدّم و مؤخّرت را بیامرزد.» [↑](#footnote-ref-59)
60. . مثنوی معنوی، دفتر چهارم. [↑](#footnote-ref-60)
61. . رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص 118، تعلیقه 3:

    «عبارت ”حسنات الأبرار“ مضمون روایتی نیست؛ گرچه حکمی است صحیح و مطلبی است واقعی و حقیقی. در تفسیر المیزان این عبارت را به مشهور نسبت می‌دهد؛ لیکن در کشف الخفاء للعجلونی، ج 1، ص 357 این عبارت را به أبی‌سعید خرّاز که از اکابر صوفیّه (متوفّی 280ه‍ . ق) بوده است نسبت می‌دهد.» [↑](#footnote-ref-61)
62. . رساله لبّ اللباب، ص 37؛ اسرار ملکوت، ج 2، ص 112. بحار الأنوار، ج 79، ص 243: «قال صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”لی مع اللهِ وقتٌ لا یَسعنی ملکٌ مقرّبٌ و لا نبیٌّ مرسلٌ.“ ـ الخبر.»

    کلمات مکنونة، ص 114، از امام صادق علیه السّلام: «أنّه قال: ”لنا حالاتٌ مع اللهِ هو فیها نحنُ، و نحنُ فیها هو، مع‌ذلک هو هو و نحن نحن.“»

    ملاّ علی نوری در تعلیقۀ اسفار، ج 2، ص 88: «و فی الکافی: ”لَنا حالاتٌ مَعَ الله نحن هو و هو نحن.“» [↑](#footnote-ref-62)
63. . اسرار ملکوت، ج 2، ص 117:

    «برای من در وقت حضور در مقام عزّ و جلال حضرت حق، یک موقعیّتی است که هیچ ملکی از ملائکه مقرّب و نه پیامبری از مرسلین، تحمّل آن مقام را نمی‏تواند بکند.» [↑](#footnote-ref-63)
64. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”ای خدای من! چگونه تو را بخوانم درحالتی‌که معصیت تو را نموده‌ام، و چگونه تو را نخوانم درحالتی‌که تو را شناخته‌ام؟! محبّت تو در دل من است و اگرچه گناه‌کارم. بلند کردم به سوی تو دستی را که سرشار از گناه است، و دوختم به تو چشمی را که کشیده شدۀ به امید است. ای مولای من! تو بزرگ بزرگانی و من گرفتار گرفتاران؛ من گرفتارم به گناه خودم و گروگانم به جرم خودم. ای خدای من! هرآینه اگر مطالبه کنی از من به دستاویز گناهم هرآینه مطالبه می‌کنم از تو به دستاویز کَرَمت، و اگر مطالبه کنی از من به دستاویز جریره‌ام هرآینه مطالبه می‌کنم از تو به دستاویز عَفوت، و اگر مرا امر به سوی آتش کنی هرآینه به اهل آن اعلام خواهم نمود که من حقّاً گویندۀ لا إله إلّا الله محمّد رسول الله بوده‌ام. بار پروردگار من! طاعت تو را خشنود می‌سازد و معصیت به تو ضرری نمی‌رساند؛ پس عنایت کن به من آنچه تو را خشنود کند و بیامرز بر من آنچه تو را ضرری نمی‌رساند، ای أرحم الرّاحمین.“»

    معاد شناسی، ج 7، ص 240:

    «و هم‌چنین مؤلّف مزار کبیر که سیّد فخارُ بنُ مَعد موسوی و یا بعضی از بزرگان افاضل معاصرین او می‌باشد، می‌گوید:

    برای من روایت کرد شریف أبوالمکارم حمزة بن علی بن زهرة علوی ـ أدام الله عزّه ـ و با الفاظ خود در شهر کوفه در سنۀ پانصد و هفتاد و چهار برای من املاء نمود، از پدرش، از جدّش، از شیخ أبی‌جعفر محمّد بن بابَوَیه ـ رضی الله عنه ـ از حسن بن علی بیهقی، از محمّد بن یحیی صَولی، از عَون بن محمّد کِندی، از علی بن میثم ـ رضی الله عنه ـ از میثم تمّار که او گفت:

    شبی از شب‏ها مولای من امیرالمؤمنین علیه السّلام مرا با خود از کوفه به خارج آن برد، و به سوی صحرا می‌رفتیم؛ تا آنکه چون به مسجد جُعفی رسید، رو به قبله نمود و چهار رکعت نماز گذارد، و چون سلام داد و تسبیح گفت، دست‏های خود را برای دعا گشود و چنین گفت:

    ”إلَهِی کَیفَ أدعوکَ و قَد عَصَیتُکَ، و کَیفَ لا أدعوکَ و قَد عَرَفتُکَ و حُبُّکَ فی قَلبی مَکینٌ؟! مَدَدتُ إلَیکَ یَدًا بِالذُّنوبِ مَملوَّةً و عَینًا بِالرَّجَاءِ مَمدُودَةً. إلَهی أنتَ مالِکَ العَطایا و أنا أسیرُ الخَطایا، و مِن کَرَمِ العُظَماءِ الرِّفقُ بِالاسَراءِ و أنا أسیرٌ بجُرمی مُرتَهَنٌ بِعَمَلِی. إلَهی ما أضیَقُ الطَّریقَ عَلَی مَن لَم تَکُن دَلیلَهُ، و أوحَشَ المَسلَکَ عَلَی مَن لَم تَکُن أنیسَهُ!\*“ ـ تا آخر دعائی که خواندند.

    و سپس صدای خود را کوتاه کردند و به حال إخفات دعائی کردند، و سپس سجده نمودند و چهرۀ خود را به خاک می‏مالیدند و صد مرتبه در آن حال العَفوَ العَفوَ گفتند، و سپس برخاستند و از مسجد جُعفی بیرون آمدند و راه صحرا را در پیش گرفتند... .

    \* این دعا طویل است و قریب یک صفحه از صفحات کتاب بحار الأنوار طبع کمپانی است، و معنای این فقرات ذکر شده این است:

    ”خدای من! چگونه تو را بخوانم درحالی‌که معصیت تو را کرده‏ام، و چگونه تو را نخوانم درحالی‌که تو را شناخته‏ام و محبّت تو در دل من جای گرفته است؟! من دست‌های پر از گناهان خود را به سوی تو گشوده‏ام، و چشمان پر از امید را به سوی تو دوخته‏ام. پروردگار من، تو مالک بخشش‏ها هستی و من اسیر لغزش‌ها، و از اخلاق کریمانۀ بزرگان است که با اسیران مدارا می‌کنند و من اسیر جرم و جنایت خود هستم و گروگان عمل. خدای من! چقدر تنگ است آن راهی که تو راهبرش نباشی، و چقدر ترسناک است آن طریقی که تو در آن مونس نباشی‏!» [↑](#footnote-ref-64)
65. . سوره آل‌عمران (3) آیه 33. امام شناسی، ج 15، ص 321:

    «حقّاً خداوند برگزیده است آدم و نوح و آل‌ابراهیم و آل‌عمران را بر عالمیان.‏» [↑](#footnote-ref-65)
66. . سوره طه (20) ذیل آیه 121. الله شناسی، ج 3، ص 149:

    «و آدم نافرمانی پروردگارش را نمود و گمراه شد.» [↑](#footnote-ref-66)
67. . سوره فتح (48) آیه 2. نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 315:

    «برای آنکه خداوند گناهان مقدّم و مؤخّرت را بیامرزد.» [↑](#footnote-ref-67)
68. . الله شناسی، ج 1، ص 221، تعلیقه:

    «شرح منازل السائرین، ملاّ عبدالرّزّاق کاشانی، انتشارات بیدار، ص 105: ”و لِهَذا قال رسولُ اللهِ صَلَّی اللَهُ علیه و آلِهِ و سَلَّمَ: إنَّهُ لَیُغانُ عَلَی قَلبی؛ و إنّی لأستَغفِرُ اللَهَ فی الیومِ سَبعینَ مَرَّةً.“

    و در تعلیقه آورده است: ”حسین بن سعید در کتاب زهد، باب توبه، ص 73 از حضرت امام أبوعبدالله جعفرٌ الصّادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: ... و کانَ رَسولُ اللَهِ صَلَّی اللَهُ علیه و آلِهِ یَتوبُ إلَی اللَهِ فی کلِّ یومٍ سَبعینَ مَرَّةً مِن غَیرِ ذَنبٍ.“

    و تِرمِذی در کتاب تفسیر، باب 48، ج 5، ص 283 از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله تخریج حدیث کرده است که فرمود: ”إنّی لأستَغفِرُ اللَهَ فی الیومِ سَبعینَ مَرَّةً.“

    و ابن‌ماجَه در کتاب الأدب، باب الإستغفار، ج 2، ص 1254 تخریج حدیث نموده است که: ”إنّی لأستَغفِرُ اللَهَ و أتوبُ إلَیهِ فی الیومِ سَبعینَ مَرَّةً.“

    و بخاری در کتاب الدّعوات، ج 8، ص 83، تخریج کرده است که: ”و إنّی لأستَغفِرُ اللَهَ و أتوبُ إلَیهِ ـ خ فی الیومِ أکثَرَ مِن سَبعینَ مَرَّةً.“

    ایضاً أحمد در مسند، ج 2، ص 282 روایت نموده است.

    و مسلم در کتاب الذّکر، باب الإستغفار، ج 4، ص 2075 تخریج کرده است که: ”إنَّه لَیُغانُ عَلَی قَلبی، و إنّی لأستَغفِرُ اللَهَ فی الیَومِ مِائَةَ مَرَّةٍ.“

    و در مرصاد العباد، ص 257 گوید: ”چنان‌که خواجه علیه الصّلاة در کمال مقام محبوبی و دولتِ ﴿لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ هنوز توبه را کار می‌فرمود و می‏گفت: إنَّهُ لَیُغانُ عَلَی قَلبی، و إنّی لأستَغفِرُ اللَهَ فی کُلِّ یَومٍ سَبعینَ مَرَّةً.“

    و در ص 326 گوید: ”آنچه خواجه علیه‌ السّلام می‌فرمود: إنَّهُ لَیُغانُ عَلَی قَلبی ـ تا آخر، یعنی از اختلاط خلق و تبلیغ رسالت و اشتغال به معاملات بشری، هر نفس وجودی می‏زاید و ابر کردار در پیش آفتاب حقیقی می‏آید؛ من به استغفار، نفی آن وجود می‌کنم روزی هفتاد بار.“

    و در ص 624 در تعلیقه آورده است که: ”این حدیث در کشف المحجوب هُجویری و صحیح مسلم و صحیح بخاری موجود است.“

    و سمعانی در رَوح الأرواح، ص 412 با عبارت: ”و إنَّهُ لَیُغانُ عَلَی قَلبی“ ذکر نموده است و معلّق آن، نجیب مایل هروی، در ص 679 گفته است: ”حدیث نبوی است.“

    ابن‌أثیر در نهایة، ج 3، ص 403 ذیل مادّۀ غین به همین حدیث استناد جسته و گفته است: ”الغین: الغیم. أراد ما یَغشاهُ مِن السّهو الّذی لا یخلو منه البشرُ؛ لأنّ قلبَه أبدًا کان مشغولًا بالله تعالی، فإنْ عَرض له وقتًا مّا عارضٌ بشریٌّ یَشغلُه، مِن أُمور الأُمّة و الملّة و مَصالِحها، عَدَّ ذلک ذنبًا و تقصیرًا فیَفزَعُ إلی الإستغفار.“

    و ایضاً در مختار الصّحاح ذیل غین، و در الأصول العشرة، ص 88، و لوائح منسوب به عین القضاة، ص 126 وارد است.

    و در احادیث مثنوی، تحت شماره 425، این بیت مولانا را آورده است‏:

    همچو پیغمبر ز گفتن وز نثار \*\* توبه آرم روز، من هفتاد بار

    و گفته است: ”ناظر است به حدیث ذیل: واللَهِ إنّی لأستَغفِرُ اللَه و أتوبُ إلَیهِ فی الیَومِ سَبعینَ مَرَّةً، که در صحیح بخاری و مسند أحمد و جامع صغیر با اندک تفاوتی موجود است.“» [↑](#footnote-ref-68)
69. . سوره یوسف (12) آیه 24. ترجمه:

    «و هرآینه آن زن آهنگ وی کرد، و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌نمود. این‌چنین کردیم تا هرگونه زشتی و بدی و عمل شنیعی را از او دور گردانیم.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-69)
70. . مجمع البیان، ج 5، ص 344:

    «إنّه النبُوَّةُ المانِعَةُ مِن ارتِکابِ الفَواحِشِ و الحِکمَةُ الصارِفَةُ عَن القَبائِحِ. رُوِیَ ذلکَ عَن الصادقِ علیه السَلام.» [↑](#footnote-ref-70)
71. . رجوع شود به همین مجلد ص 33، تعلیقه. [↑](#footnote-ref-71)
72. . سوره مائده (5) آیه 90 و 91. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 484:

    «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، استعمال خمر و شراب و قمار زدن، و برای بت‌ها قربانی کردن، و شتر را به‌طور قرعه و قمار قسمت کردن، پلید است و از عمل شیطان است؛ پس اجتناب کنید به امید آنکه به فلاح و رستگاری فائز گردید! \* این است و غیر از این نیست که شیطان به‌واسطۀ خمر و قمار می‌خواهد در میان شما تخم عداوت و کینه و دشمنی را بپاشد، و شما را از یاد خدا و ذکر او و از نماز باز دارد؛ آیا در این‌صورت از شراب‌خواری و قمار دست بر می‌دارید؟!» [↑](#footnote-ref-72)
73. . ترجمه: «عذاب مضاعف و شقاوت از آن چه کسی است؟ آن کیست که دائم مخاصمه و مشاجره به‌پا می‌کند و بی‌جهت زخمی می‌شود و چشمانش قرمز و تار می‌گردد؟ \* کسی که پیوسته شرب خمر می کند و به دنبال میگساری می‌رود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-73)
74. . ترجمه: «پس فریفتۀ شراب گلگونی که در جام به تو چشمک می‌زند و به ملائمت از گلویت پایین می‌رود، مشو و بدان نگاه مکن!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-74)
75. . ترجمه: «(زیرا) مانند مار کشنده تو را نیش خواهد زد و همچون افعی تو را خواهد گزید!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-75)
76. . رجوع شود به همین مجلّد ص 33 تعلیقه. [↑](#footnote-ref-76)
77. . سوره آل‌عمران (3) آیه 110. امام شناسی، ج 13، ص 310:

    «شما بهترین امّتی بودید که برای مردم برگزیده شد، که به شایستگی و نیکی و امور شناخته شده و پسندیده امر می‌کردید، و از زشتی و پلیدی و امور ناشناخته و نکوهیده نهی می‌نمودید و ایمان به خدا می‌آوردید.» [↑](#footnote-ref-77)
78. . سوره آل‌عمران (3) آیه 104. امام شناسی، ج 13، ص 310:

    «و باید در میان شما امّتی باشند که به سوی خیر بخوانند، و امر به معروف کنند و نهی از منکر بنمایند، و آنها هستند آنان که البتّه رستگارند.» [↑](#footnote-ref-78)
79. . تهذیب الأحکام، ج 6، ص 181. ترجمه:

    «از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرمود: ”کسی که امر منکر و زشت را با قلب و دست و زبانش انکار ننماید، مرده‏ای است بین زندگان!“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-79)
80. . گلستان سعدی، باب اول. [↑](#footnote-ref-80)
81. . تهذیب الأحکام، ج 6، ص 181. ترجمه:

    «از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ”پیوسته امر مردم بر خیر و صلاح خواهد بود تا وقتی‌که امر به معروف و نهی از منکر نمایند و به یکدیگر در کار نیک و تقوا یاری رسانند؛ هرگاه این عمل را ترک کنند، برکت‏ها از آنها گرفته می‌شود، و بعضی از آنها بر بعضی مسلّط می‌گردند درحالی‌که هیچ یاوری برای آنها در آسمان و زمین نخواهد بود.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-81)
82. . سوره آل‌عمران (3) آیات 102 ـ 105. امام شناسی، ج 13، ص 309 و 310:

    «ای کسانی که ایمان آورده‏اید، تقوای خدا را آن‌طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست بجای آورید؛ و مبادا مرگ شما را فراگیرد، مگر آنکه شما در درجۀ أعلای اسلام و تسلیم باشید! \* همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و تفرقه نکنید، و نعمت خداوند را که بر شما ارزانی داشت به خاطر بیاورید در آن زمانی که شما دشمنِ هم بودید و خداوند در میان دل‌های شما الفت افکند و بنابراین در سایۀ نعمت خدا برادر شدید؛ و شما در لب پرتگاه گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن برگرفت. این‏طور ای پیامبر، خداوند آیاتش را بر شما مردم، روشن و مبیّن می‌دارد به امید آنکه شما راه را پیدا کنید! \* و باید در میان شما امّتی باشند که به سوی خیر بخوانند، و امر به معروف کنند و نهی از منکر بنمایند، و آنها هستند آنان که البتّه رستگارند. \* و نباید بوده باشید مانند آنان که تفرّق پیدا کردند، و اختلاف نمودند پس از آنکه بیّنات و ادلّۀ واضح و آشکارا بدان‌ها رسید؛ و آن جماعت برای ایشان است عذاب عظیم.» [↑](#footnote-ref-82)
83. . من ‏لا یحضره ‏الفقیه، ج 4، ص 405 با قدری اختلاف. ترجمه:

    «ای موسی! من به تو چهار چیز می‌آموزم که تمام خیر در آن نهفته است؛ اوّلی از آن من، و دوّمی برای تو، و سومی مربوط به من و تو، و چهارمی در مورد تو و مردم است.

    امّا آنچه که از آن من است اینکه: مرا پرستش کن و چیزی را شریک من قرار مده. و امّا آنچه که برای تو است اینکه: همانا تو در مقابل عمل خود جزا داده می‌شوی؛ پس هر کاری می‌خواهی انجام بده. امّا آنچه که مربوط به من و تو است اینکه: بر تو باد به دعا نمودن و بر من است که اجابت کنم. امّا آنچه که در مورد تو و مردم است اینکه: برای مردم بپسند آنچه را که برای خود می‌پسندی، و برای آنها مکروه و ناگوار بدار آنچه را که برای نفس خود مکروه می‌داری.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-83)
84. . الکافی، ج 4، ص 574. ترجمه:

    «شهادت و گواهی می‌دهم که تو نماز را بپاداشتی و زکات را پرداخت نمودی و امر به معروف و نهی از منکر فرمودی.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-84)
85. . سوره نساء (4) آیه 135. ترجمۀ رسالۀ بدیعه، ص 190:

    «ای مردم با ایمان، بپادارندگان عدل و داد، و شاهدان برای خدا باشید؛ گرچه به ضرر شما یا پدر و مادر و خویشان شما باشد.» [↑](#footnote-ref-85)
86. . ذیل آیۀ شریفۀ: ﴿وَيَقۡتُلُونَ ٱلَّذِينَ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡقِسۡطِ﴾ رجوع شود به احکام القران، ج 4، ص 40؛ تفسیر آیات الأحکام، ص 364؛ زبدة التفاسیر، ج 2، ص 229؛ محاسن التأویل، ج 4، ص 78. [↑](#footnote-ref-86)
87. . سوره نساء (4) آیه 114. ترجمه:

    «در بسیاری از نجواهایشان هیچ خیری وجود ندارد؛ مگر کسی که (از این طریق) به صدقه یا کار پسندیده یا اصلاح میان مردم، فرمان دهد. و هر کس برای به‌دست آوردن رضای خدا چنین کند، پس البته به زودی به وی اجر و پاداش عظیمی عنایت خواهیم نمود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-87)
88. . جامع السعادات، ج 2، ص 241. ترجمه:

    «به رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفته شد: ”آیا ممکن است قریه‌ای نابود شود درحالی‌که در آن افراد صالحی وجود دارند؟!“ حضرت فرمودند: ”بله!“ گفته شد: ”به‌واسطۀ چه چیزی، ای رسول خدا؟!“ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ”به‌سبب تهاون و سکوت آنها در برابر معاصی خداوند.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-88)
89. . الکافی، ج 5، ص 56. ترجمه:

    «رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: باید همۀ شما امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه خداوند بَدان شما را بر خوبانتان مسلّط می‌نماید و بر اساس این اهمال، هرچه خوبان دعا کنند دعایشان مستجاب نمی‌گردد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-89)
90. . الکافی، ج 5، ص 56. ترجمه:

    «امام باقر علیه السّلام فرمود: خداوند متعال به شعیب نبی علیه السّلام وحی کرد که: ”من از قومت صد هزار نفر را عذاب می‌کنم: چهل هزار نفر از اشرار و بدان و شصت هزار نفر هم از اخیار و خوبان.“ حضرت شعیب عرض کرد: ”پروردگارا! آنان را که عذاب می‌کنی اشرارند، پس آخر چرا اخیار عذاب می‌شوند؟“ خداوند عزّ‌و‌جلّ به او وحی کرد که: ”آنها با اهل معصیت مداهنه و سستی نمودند و به خاطر غضب و خشم من خشمگین نشدند.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-90)
91. . الکافی، ج 5، ص 62. ترجمه:

    «از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: کسی که رضا و پسند مردم را به چیزی طلب کند که موجب سخط و غضب خدای عزّوجلّ شود، مدح‌کنندگان و ستایشگران او از مردم، در مقام مذمّت و نکوهش او برمی‌آیند؛ و کسی که طاعت خدای عزّوجلّ را به چیزی ترجیح دهد که موجب غضب و ناراحتی مردم شود، خداوند او را از دشمنی هر دشمنی و حسادت هر حسودی و ستم هر ستمکاری کفایت می‌کند، و پیوسته خداوند یاور و پشتیبان وی خواهد بود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-91)
92. . الکافی، ج 5، ص 59. ترجمه:

    «از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق از مخلوقات خداوند هستند؛ پس هر کس آن دو را نصرت و یاری کند خداوند او را عزیز گرداند، و هر کس آن دو را خوار و زبون سازد خداوند او را خوار نماید.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-92)
93. . بحار الأنوار، ج 36، ص 284. امام شناسی، ج 8، ص 266:

    «از اسلام جز اسمی، و از قرآن جز رسمی و درسی باقی نماند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-93)
94. . جامع السعادات، ج 2، ص 241. ترجمه:

    «”چگونه است حال شما هنگامی که زنان شما فاسد شوند و جوانانتان فاسق گردند و امر به معروف نکنید و نهی از منکر ننمایید؟“ گفتند: ”ای رسول خدا، آیا این‌گونه خواهد شد؟!“ فرمود: ”آری، و بدتر از این؛ چگونه است حال شما آنگاه که امر به منکر کنید و نهی از معروف نمایید؟“ گفتند: ”ای رسول خدا، آیا این‌گونه خواهد شد؟!“

    فرمود: ”آری، و بدتر از این؛ چگونه است حال شما وقتی‌که معروف را منکر، و منکر را معروف ببینید؟!“ و در روایتی ادامۀ مطلب این‌گونه آمده است: ”و در آن موقع مردم دچار امتحانی می‌شوند که در آن شخص حکیم، حیران و سرگردان می‌گردد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-94)
95. . سوره نحل (16) آیه 125. الله شناسی، ج 3، ص 287:

    «ای پیغمبر، بخوان به سوی راه پروردگارت با حکمت و موعظۀ حسنه، و با آنان با طریقه‏ای که از همۀ راه‌ها و طریقه‏ها نیکوتر است، به مباحثه و مجادله در گفتار قیام کن!» [↑](#footnote-ref-95)
96. . رجوع شود به همین مجلّد، ص 102. [↑](#footnote-ref-96)
97. . سوره توبه (9) ‎‎آیه 67 و 68. ترجمه:

    «مردان و زنان منافق، بعضی از آنها از جنس بعضی دیگرند؛ مردم را به کار منکر و زشت امر می‌کنند و از کار معروف و پسندیده نهی می‌نمایند، و دست‌های خود را (از انفاق) فرو می‌بندند. ایشان خدا را فراموش کردند، و خداوند هم بر اثر این فراموشی خودشان را از یادشان برد؛ به‌درستی‌که منافقان حقیقتاً از گروه فاسقان و متجاوزان می‌باشند. \* خدا به مردان و زنان منافق و کافران، آتش جهنّم را وعده داده است که در آن به‌طور جاودان و دوام زیست خواهند نمود؛ همان برای ایشان کافی است، و خدا آنها را مورد لعنت و دورباش از رحمت خود قرار داده و از برای آنان عذابی ابدی و پیوسته است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-97)
98. . سوره توبه (9) ‎‎آیه 71 و 72. ترجمه:

    «مردان مؤمن و زنان مؤمنه، بعضی از ایشان اولیاء بعضی دیگرند (صاحب امر و نهی و متولّی تربیت دیگرانند)؛ مردم را امر به کار پسندیده می‌کنند و از ورود در افعال زشت و قبیح برحذر می‌دارند، و إقامۀ نماز می‌کنند، و زکات می‌دهند، و از خدا و رسولش اطاعت می‌نمایند. خداوند البته ایشان را به زودی مورد رحمت واسعه و زائدۀ خود قرار خواهد داد؛ حقّاً خداوند دارای مقام عزّت و اقتدار و دارای حکمت و استواری بی‌پایان است. \* خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمنه وعده داده است که آنان را در بهشت‏هایی که در زیر درختانش نهرهایی جریان دارد، وارد کند که در آن به‌طور مخلّد و ابدی می‌مانند؛ و در منازل و مسکن‏های پاک و طیّب سکنی دهد در بهشت‏های عَدن. و رضای خداوند شامل حال آنان گردد که آن، از آن بهشت‌ها بزرگ‌تر است؛ و این است رستگاری و فوز بزرگ.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-98)
99. . الکافی، ج 5، ص 55. ترجمه:

    «از جابر از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که: ”در آخرالزمان مردمی خواهند بود که در بین آنان افرادی پیدا می‌شوند متظاهر و ریاکار (خ ل: که در بین آنان افرادی متظاهر و ریاکار مورد پیروی قرار می‌گیرند)“ـ ‌تا آنجا که می‌فرماید:

    ”و اگر نماز هم مایۀ ضرر به سایر کارهای آنان شود و به اموال و ابدان آنان آسیب رساند، هرآینه آن را نیز ترک می‌نمایند؛ همان‌گونه که والاترین و شریف‌ترین واجبات (امر به معروف و نهی از منکر) را ترک نمودند. به‌درستی‌که امر به معروف و نهی از منکر فریضۀ بزرگی است که فرائض و واجبات دیگر بدان اقامه می‌گردد.

    در این هنگام غضب خداوند عزّوجلّ بر آنان تمام گشته و عقوبت الهی همه را در بر می‌گیرد، و در نتیجه ابرار در دارِ اشرار و صغار در دارِ کبار هلاک می‌گردند. به‌درستی‌که امر به معروف و نهی از منکر راه انبیاء و منهاج و رویّۀ صالحان است؛ فریضۀ بزرگی است که به‌واسطۀ آن فرائض دیگر اقامه می‌شود، و راه‌ها امن می‌گردد، و کسب‌ها حلال می‌شود، و مظالمِ مردم باز می‌گردد، و زمین آباد می‌شود، و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود، و امور استوار می‌گردد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-99)
100. . جهت اطّلاع بیشتر پیرامون صبر و تحمّل پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بر اذیت و آزار‌های کفّار قریش رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 338. (محقّق) [↑](#footnote-ref-100)
101. . المناقب، ج 3، ص 400:

     «أنّ الحسنَ و الحسینَ مَرّا على شیخٍ یَتوَضَّأُ و لا یُحسِنُ؛ فَأخَذا فی التَّنازُعِ یَقولُ كُلُّ واحِدٍ مِنهُما: ”أنتَ لا تُحسِنُ الوُضوءَ!“ فَقالا: ”أیُّها الشَّیخُ كُن حكَماً بَینَنا یَتوَضَّأُ كُلُّ واحِدٍ مِنّا سویَّةً!“ ثُمَّ قالا: ”أیُّنا یُحسِنُ؟“ قالَ: ”كِلاكُما تُحسِنانِ الوُضوءَ و لَكِنَّ هَذا الشَّیخَ الجاهِلَ هوَ الَّذی لَم یَكُن یُحسِنُ؛ و قَد تَعَلَّمَ الآنَ مِنكُما، و تابَ عَلَى یَدَیكُما بِبَرَكَتِكُما و شَفَقَتِكُما عَلَى أُمَّةِ جَدِّكُما.“»

     ترجمه: «حسنین علیهما السّلام مرورشان بر پیرمردی افتاد که در حال وضو گرفتن بود، ولی به خوبی وضو نمی‌گرفت؛ لذا برای اینکه او را متوجّه نمایند، مشغول وضو گرفتن و منازعه در این امر شدند و هر یک از آنها به دیگری می‌گفت: ”تو خوب وضو نمی‌گیری!“ آنگاه به آن پیرمرد گفتند: ” ای پیر مرد، تو بین ما حکَم باش و قضاوت کن که کدام‌یک از ما دو نفر درست و صحیح وضو می‌گیرد!“ سپس وضو گرفتند و گفتند: ”حال بگو کدام‌یک از ما خوب وضو می‌گیرد؟“

     پیرمرد (که متوجّه اشتباه خود شده بود) گفت: ”شما هر دو خوب و نیکو وضو ساختید، ولیکن این پیرمرد جاهل کسی است که نیکو وضو نمی‌گرفت؛ و به‌درستی‌که اکنون وضو گرفتن را از شما آموختم، و به دست شما ـ به واسطۀ برکت و شفقّت و مهربانی شما نسبت به امّت جدّتان ـ توبه نمودم.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-101)
102. . جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج 1، مجلس پنجم: لزوم تحصیل خبرویّت و بصیرت در آمرِ به معروف. [↑](#footnote-ref-102)
103. . سوره شمس (91) آیات 7 ـ 10. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 454، و رسالۀ لب اللباب، ص 13، تعلیقه 1:

     «و سوگند به نفس انسان و آن که او را تسویه نمود و خلقتش را بیاراست، \* و سپس راه فجور و فسق و تعدّی، و نیز راه تقوا و پاکی و طهارت را به او الهام کرد. \* به‌راستی‌که هر کس نفس خود را تزکیه کرد به رستگاری رسید، \* و هرکه آن را بیالود زیان‌بار گشت‏.» [↑](#footnote-ref-103)
104. مثنوی معنوی، دفتر سوم. [↑](#footnote-ref-104)
105. . این روایت شریف در مجامع روایی با قدری اختلاف به نقل از امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده است. علل الشرائع، ج 1، ص 4:

     «أبِی ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ قالَ: حَدَّثَنا سَعدُ بنُ عَبدِاللَه،ِ عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عِیسَی، عَن عَلِیِّ بنِ الحَکَمِ عَن عَبدِاللهِ بنِ سِنانٍ، قالَ:‏ سَألتُ أباعَبدِاللهِ جَعفَرَ بنَ مُحَمَّدٍ الصادِقَ علیه السّلام، فَقُلتُ: المَلائِکَةُ أفضَلُ أم بَنُو آدَمَ؟ فَقالَ: قال أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام: ”إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ رَکَّبَ فی المَلائِکَةِ عَقلًا بِلا شَهوَةٍ، و رَکَّبَ فی البَهائِمِ شَهوَةً بِلا عَقلٍ، و رَکَّبَ فی بَنی آدَمَ کِلَیهِما؛ فَمَن غَلَبَ عَقلُهُ شَهوَتَهُ فَهُوَ خَیرٌ مِنَ المَلائِکَةِ، و مَن غَلَبَت شَهوَتُهُ عَقلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ البَهائِم.“»

     ترجمه: «شیخ صدوق در علل الشرایع روایت کرده است از پدرش با اسناد خود از عبدالله بن سِنان که او گفت: از حضرت أباعبدالله، امام جعفر صادق علیه السّلام سؤال کردم که ملائکه افضل هستند یا بنی‌آدم؟ آن حضرت فرمود که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ”خداوند عزّوجلّ برای ملائکه عقل را بدون شهوت، و برای حیوانات شهوت را بدون عقل، و برای بنی‌آدم هم عقل و هم شهوت را قرار داده است؛ پس هر کس که عقلش بر شهوتش غالب گردد، از ملائکه بهتر و افضل است، و هر کسی شهوتش بر عقلش زیادتی کند از حیوانات بدتر و پست‏تر است‏.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-105)
106. .‌ کشف المراد، ص 488:

     «و هو أفضل مِنَ الملائکةِ و کذا غیرُه مِنَ الأنبیاء علیهم السّلام؛ لِوُجودِ المُضادِّ لِلقُوَّةِ العَقلیَّةِ و قَهرِه عَلَی الإنقیادِ علیها.»

     ترجمه: «و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و هم‌چنین سایر انبیاء علیهم السّلام از ملائکه افضل و برتر می‌باشند؛ به دلیل وجود تضاد بین قوّۀ عاقله با سایر قُوا و سلطنت عقل بر قوای دیگر برای تبعیّت از آن.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-106)
107. . مثنوی معنوی، دفتر چهارم. [↑](#footnote-ref-107)
108. . سوره إسراء (17) آیه 7. نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 301:

     «اگر نیکی کنید، برای خودتان نیکی کرده‌اید! و اگر بدی کنید، برای خودتان بدی کرده‌اید!» [↑](#footnote-ref-108)
109. . سوره طه (20) آیه 123. ترجمه:

     «خداوند به آدم و حوّا فرمود: هر دو با هم از آن مقام بهشتی فرود آیید، درحالی‌که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر خواهید بود؛ پس اگر از جانب من به سوی شما هدایتی برسد، هر کس که از هدایت من پیروی کند، هیچ‌گاه گم و گمراه نمی‌گردد و بدبخت و تهی‌دست نخواهد شد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-109)
110. . سوره حجر (15) آیه 29. معاد شناسی، ج 3، ص 166:

     «و من از روح خودم در او دمیدم‏.» [↑](#footnote-ref-110)
111. . الوافی، ج 1، ص 116:

     «رَحِمَ الله امرَءًا أعَدَّ لِنَفسِه و استَعَدَّ لِرَمسِه، و عَلِمَ مِن أینَ و فی أینَ و إلی أینَ.»

     ترجمه: «خدا رحمت کند کسی را که برای نفس خویشتن آنچه را که لازم است مهیا نموده و برای قبر خویش، خود را آماده ساخته؛ و بداند از کجا آمده و الآن در کجاست و به کجا خواهد رفت‏!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-111)
112. .‌ مثنوی معنوی، پایان دفتر چهارم. [↑](#footnote-ref-112)
113. . سوره بقره (2) آیه 156. امام شناسی، ج 3، ص 134:

     «ما مِلک خدا هستیم و به سوی او بازگشت می‏کنیم.‏» [↑](#footnote-ref-113)
114. . سوره حجر (15) آیه 44. معاد شناسی، ج 10، ص 100:

     «از برای دوزخ هفت در است، و از برای هر دری، از کافران و معاندان مقدار قسمت شده‌ای معیّن گردیده است.» [↑](#footnote-ref-114)
115. . آغاز و انجام، خواجه نصرالدّین طوسی، فصل 14، ص 57. [↑](#footnote-ref-115)
116. . مرحوم علاّمه طهرانی ـ قدّس سرّه ـ در معاد شناسی، ج 10، ص 103، روایتی را از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به عثمان بن مظعون پیرامون هشت در داشتن بهشت، و هفت در داشتن جهنّم آورده‌اند. (محقّق) [↑](#footnote-ref-116)
117. . سوره بقره (2) آیه 6 و 7. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 209:

     «حقّاً و تحقیقاً آنان که بدین گفتار ما (از ایمان به غیب و اقامۀ نماز و ایتاء زکات و ایمان به تمام آنچه را که بر تو و بر پیامبران پیش از تو فرود آمده است، و به آخرت و عالم علوی و فرشتگان) یقین ندارند، کسانی می‌باشند که کفر ورزیده‏اند؛ و برای آنها تفاوتی ندارد که تو آنها را بترسانی و یا نترسانی، آنها ایمان نخواهند آورد. \* خداوند بر دل‌ها و بر گوش آنان مُهر زده است و بر روی دیدگانشان پرده و حائل فراگرفته، و از برای ایشان عذاب عظیمی است.» [↑](#footnote-ref-117)
118. . معاد شناسی، ج 2، ص 290، تعلیقه 2:

     «در مناقب ابن شهرآشوب، طبع سنگی، ج دوّم، ص 276 آورده است:

     قال أبوبصیر لِلباقِرِ علیه السَّلامُ: ”ما أکثَرَ الحَجیجَ و أعظَمَ الضَّجیجَ!“ فَقال: ”بَل ما أکثَرَ الضَّجیجَ و أقَلَّ الحَجیجَ! أ تُحِبُّ أن تَعلَمَ صِدقَ ما أقولُهُ و تَراهُ عَیانًا؟“ فَمَسَحَ عَلَی عَینَیهِ و دَعا بِدَعَواتٍ فَعادَ بَصیرًا، فَقال: ”انظُر یا أبابَصیرٍ إلَی الحَجیجِ!“

     قال: ”فَنَظَرتُ فإذا أکثَرُ النّاسِ قِرَدَةٌ و خَنازیرُ، و المُؤمِنُ بَینَهُم کالکوکبِ اللّامِعِ فی الظَّلماءِ!“ فَقال أبوبَصیر: ”صَدَقتَ یا مَولایَ، ما أقَلَّ الحَجیجَ و أکثَرَ الضَّجیجَ!“ ثُمَّ دَعا بِدَعَواتٍ فَعادَ ضَریرًا.

     فَقال أبوبَصیر فی ذَلِک، فَقال علیه السَّلامُ: ”ما بَخِلنا عَلَیک یا أبابَصیرٍ، و إن کانَ اللَهُ تَعالَی ما ظَلَمَک و إنَّما خارَ لَک، و خَشینا فِتنَةَ النّاسِ بِنا و أن یجهَلوا فَضلَ اللَهِ عَلَینا، و یجعَلونا أربابًا مِن دونِ اللَهِ و نَحنُ لَهُ عَبیدٌ لا نَستَکبِرُ عَن عِبادَتِهِ و لا نَسأمُ مِن طاعَتِهِ و نَحنُ لَهُ مُسلِمونَ.“

     و این روایت را مجلسی در بحار الأنوار، ج 46، ص 261 از طبع حروفی از مناقب نقل کرده است.

     أبوبصیر به حضرت امام محمّدباقر علیه السّلام عرض کرد: ”چقدر حاجی زیاد است و چقدر ناله و فریاد بسیار است!“ حضرت فرمود: ”بلکه چقدر ناله و فریاد بسیار است و چقدر حاجی کم است! آیا دوست داری که راستی گفتار مرا دریابی و آنچه را که گفتم با دیدگان خود ببینی؟!“ حضرت دست به چشمان او مالیدند و دعائی خواندند، چشمان أبوبصیر که سابقاً نابینا بود بینا شد؛ حضرت فرمودند: ”ای أبوبصیر، نگاه کن به سوی حاجی‌ها!“

     أبوبصیر می‌گوید: ”من نگاه کردم و دیدم که اکثر مردم از میمون‏ها و خوک‏ها هستند، و مؤمن در میان آنها همچون ستارۀ تابان در شب تاریک می‌درخشید.“ أبوبصیر گفت: ”راست گفتی ای مولای من! چقدر حاجی کم است و چقدر ناله و فریاد بسیار است!“ و پس از آن حضرت دعائی خواندند و چشمان أبوبصیر به حالت اوّلیه درآمد و نابینا شد.

     أبوبصیر از علّت نابینایی خود سؤال کرد؛ حضرت فرمودند: ”ما بر تو بخیل نیستیم، و خدا به تو ستم ننموده است و این‌طور دربارۀ تو پسندیده است؛ و ما ترسیدیم که مردم در فتنه بیفتند و فضل خدا را بر ما نادیده گیرند و ما را ارباب خود شمرند و خدا را فراموش کنند، و حال آنکه ما بندگان خدا هستیم و از عبادت او استکبار نداریم و از اطاعت او ملول نمی‏شویم و سر تسلیم فرود آورده‏ایم‏.“» [↑](#footnote-ref-118)
119. . سوره أعراف (7) آیه 100. ترجمه:

     «اگر ما بخواهیم، آنان را به گناهانشان می‌گیریم و مأخوذ می‌داریم، و بر دل‌هایشان مُهر می‌زنیم تا دیگر نشنوند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-119)
120. . محجة البیضاء، ج 1، ص 277‏. ترجمه:

     «از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرمود: ”به‌درستی‌که ایمان در قلب به‌صورت یک نقطۀ سفید و نورانی ظاهر می‌شود، و چون بنده اعمال صالحه انجام دهد، این نقطه افزایش و گسترش می‌یابد تا اینکه سراسر قلب او را فرا می‌گیرد؛ و به‌درستی‌که نفاق به‌صورت یک نقطۀ سیاه در قلب پیدا می‌شود، و چون عبد هتک محرّمات الهی کند، این سیاهی گسترش می‌یابد تا بر تمام قلب مستولی می‌گردد و بر قلب او مهر زده می‌شود؛ و این است معنای ”ختم“ که در قرآن می‌فرماید: ﴿خَتَمَ ٱللَهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞ﴾.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-120)
121. . بحار الأنوار، ج 15، ص 37 به نقل از معانی الأخبار؛ الکافی، ج 2، ص 423. ترجمه:

     «از امام باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود: ”قلب‌ها سه گونه‏اند: قلبی وارونه که هیچ خیری در آن جای نگیرد، و آن قلب کافر است؛ و قلبی که در آن نقطۀ سیاهی است و همواره خیر و شر در آن در حال جنگ و کشمکشند، پس این قلب با هریک از آن دو همراه باشد، بر دیگری غلبه می‌یابد؛ و دیگر قلبی است باز و گشاده که در آن چراغ‌های پرفروغی است که تا روز قیامت خاموش نگردد، و آن قلب مؤمن است.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-121)
122. . مجمع البحرین، ج 2، ص 147. ترجمه:

     «قلب‌ها چهار گونه‌اند: قلبی که در آن نفاق و ایمان است، درصورتی‌که مرگ صاحب این قلب را در حال نفاق دریابد هلاک گشته و اگر در حال ایمان دریابد نجات یافته است؛ و قلبی که وارونه است و آن قلب شخص مشرک است؛ و قلبی که بر آن مهر خورده و آن قلب منافق است؛ و دیگر قلبی تابناک که در آن چیزی چون چراغ می‌درخشد، و آن قلب مؤمن است که اگر خداوند به او عطائی دهد شکر گزارد و اگر مبتلا و گرفتارش سازد صبر نماید.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-122)
123. . مَوسوعَة کلمات الإمام الحسین علیه السّلام، ص 617 با اختلاف؛ اسرار الشهادة، آخوند فاضل دربندی، منشورات اعلمی طهران، طبع خطی، ص 426. ترجمه:

     «شمر بر روی سینۀ حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام نشست؛ حضرت فرمود: ”اگر چاره‌ای جز کشتن من نیست، پس مرا به جرعه‌ای آب سیراب نما!“ گفت: ”هیهات! محال است جرعه آبی بچشی مگر اینکه مرگ را جرعه‌جرعه و به‌صورتی دردناک بچشی!“ گفت: ”ای پسر أبوتراب، آیا این‌گونه نیستی که گمان می‌کنی پدرت بر حوض کوثر ایستاده و آب می‌نوشاند به کسی که دوست دارد؟! صبر کن تا پدرت تو را آب بنوشاند!“

     حضرت فرمود: ”تو را به خدا سوگند می‌دهم که لثام و روبند خود را از چهره بگشا تا تو را ببینم!“ پس شمر لثام از چهره کشید و صورت خود را نمایان کرد، که روی او دچار برص و پیسی بود و پوزه‌ای چون پوزۀ سگ، و مویی چون موی خوک داشت!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-123)
124. . سوره حجر (15) آیه 29. افق وحی، ص 157:

     «زمانی که از جهت خلقت مادی و معنوی او را استوار نمودم و به مرتبۀ استواء تام رسانیدم و از روح و ذات خود در آن دمیدم، آنگاه در برابر او سجده آرید.» [↑](#footnote-ref-124)
125. . سوره بقره (2) آیه 29. نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علاّمه طهرانی، ص 499:

     «خدا آنچه در روی زمین است برای شما خلق کرده.» [↑](#footnote-ref-125)
126. . سوره طلاق (65) آیه 12. امام شناسی، ج 11، ص 20:

     «خداست آن که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آن آسمان‌ها بیافرید؛ امر خود را پیوسته در میان آسمان‌ها و زمین‏ها نازل می‌کند، تا شما بدانید.» [↑](#footnote-ref-126)
127. . دیوان الامام علی علیه السّلام، ص 178. معاد شناسی، ج 2، ص 172:

     «1) دوای تو ای انسان در خود توست، و لیکن نمی‏فهمی؛ و درد تو از خود توست، و لیکن نمی‏بینی.

     2) تو چنین می‏پنداری که جِرم کوچک و تنها بدنی هستی؛ در‌حالی‌که عالم اکبر پروردگار در تو گنجانیده شده است.

     3) تو آن‌چنان کتاب آشکارای خدای خود هستی که به یک‌یک از حروفش، حقائق و اسراری را نشان می‌دهد.

     4) بنابراین تو به خارج از وجود خودت نیازی نداری تا بدان‌چه‏ در تو قلم پروردگار نوشته است، تو را آگاه کند.» [↑](#footnote-ref-127)
128. . سوره زخرف (43) آیه 71. معاد شناسی، ج 10، ص 133:

     «در آن بهشت‏ها از هر چیزی که نفوس بخواهند و اشتها کنند، و دیدگانشان از آن لذّت بَرد، موجود است.» [↑](#footnote-ref-128)
129. . سوره مجادله (58) آیه 11. نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 227:

     «خداوند مقام و منزلت افرادی را که از شما ایمان آورده‏اند، به یک درجه، و افرادی را که به ایشان علم داده شده است، به چندین درجه بالا می‌برد!» [↑](#footnote-ref-129)
130. . سوره طلاق (65) آیه 12. امام شناسی، ج 11، ص 20:

     «خداست آن که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آن آسمان‌ها بیافرید؛ امر خود را پیوسته در میان آسمان‌ها و زمین‏ها نازل می‌کند، تا شما بدانید.» [↑](#footnote-ref-130)
131. . گرشاسب نامه. [↑](#footnote-ref-131)
132. . «علم در بدن، همانند آب در زمین است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-132)
133. . سوره فاطر (35) آیه 28. نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 53:

     «فقط از میان بندگان خداوند، علما و دانشمندان هستند که از وی خوف و خشیت دارند.» [↑](#footnote-ref-133)
134. . سوره عنکبوت (29) آیه 43. الله شناسی، ج 3، ص 42، تعلیقه 5:

     «این مثال‌‌ها را ما برای آدمیان می‌زنیم و لیکن آنها را تعقّل نمی‌کنند مگر عالمان.» [↑](#footnote-ref-134)
135. . الکافی، ج 1، ص 34. افق وحی، ص 51:

     «امام صادق از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل می‌کنند که فرمودند: ”کسی که راهی را انتخاب کند که به معرفت و علم منتهی شود، خداوند راه بهشت را برای او هموار خواهد ساخت. و به‌درستی‌که ملائکه بال‌های خود را برای جویندگان معرفت و بینش می‏گسترانند؛ زیرا به این مسئله رضایت دارند و این راه را می‏پسندند. و به‌درستی‌که هر آنچه در آسمان و زمین است، برای جویندۀ علم طلب مغفرت و آمرزش می‏کنند؛ حتّی ماهیان در قعر دریا. و برتری عالم بر عابد همچون برتری ماه تمام است بر ستارگان در شب چهاردهم. و به‌درستی‌که علماء وارثان پیامبرانند، و پیامبران درهم و دینار از خود به جای نگذاردند، و لکن علم و معرفت از خود به یادگار نهادند؛ پس هرکه از علم و دانش نصیبی برده باشد، حظ و بهره‌اش بسیار عالی و افزون خواهد بود.“» [↑](#footnote-ref-135)
136. . گلستان سعدی، ص 101، حکایت 40. [↑](#footnote-ref-136)
137. . الأمالی للصدوق، ص 615. ترجمه:

     «اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل می‌کند که فرمودند: ” علم و دانش را بیاموزید که آموختن آن حسنه و نیکی، و مذاکره و گفتگو دربارۀ آن تسبیح خدا، و بحث و بررسی آن جهاد در راه خدا، و تعلیم آن به کسی که آن را نمی‌داند صدقه است. و علم برای دارندگانش موجب تقرّب و نزدیکی به خداوند است؛ چراکه علم معیار شناسایی حلال و حرام است و طالبش را به راه نجات رهنمون می‌باشد. و علم انیس و همدمی است در وحشت و هراس، و مصاحب و همنشینی است در تنهایی، و سِلاحی است برای مقابله با دشمنان، و زیور أخلاّء و دوستان است. خداوند به جهت علم، مردمی را رفعت بخشیده تا جایی که آنان را در امور خیر پیشوایانی قرار می‌دهد که از ایشان پیروی شود؛ به کارهایشان نگریسته می‌شود و مورد توجه مردم قرار می‌گیرند؛ آثارشان اقتباس و بهره برده می‌شود؛ ملائکه راغب و خواهان دوستی با ایشان هستند؛ ملائکه هنگام نماز خواندن آنان، بال‌هایشان را به ایشان می‌مالند؛ زیرا علم مایۀ حیات قلوب از جهل، و روشنی دیده‏ها از کوری، و توانایی ابدان از ضعف و ناتوانی است، و خداوند حامل آن را در منازل ابرار فرود می‌آورد و مجالست اخیار و برگزیدگان را نصیب او می‌گرداند. به‌وسیلۀ علم، خداوند اطاعت و عبادت می‌شود، و به سبب علم خدا شناخته و یگانه بودنش ثابت می‌گردد، و به‌وسیلۀ علم صلۀ رحم انجام می‌گیرد، و بدان حلال و حرام شناخته می‌شود. و علم، امام و پیشوای عقل است و عقل پیرو آن؛ خداوند آن را به سعداء الهام نموده و از اشقیاء محروم می‌نماید.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-137)
138. . سوره علق (96) آیات 1ـ 5. امام شناسی، ج 12، ص 151:

     «بخوان به اسم پروردگارت، آن کسی که خلق کرده است. \* انسان را از خون منجمد و بسته شده خلق نموده است. \* بخوان و پروردگار تو بخشنده‏تر و عطایش از همه افزون‏تر است. \* آن کسی که با قلم تعلیم نمود. \* و به انسان تعلیم نمود آنچه را که نمی‌دانست.» [↑](#footnote-ref-138)
139. . سوره آل‌عمران (3) آیه 18. امام شناسی، ج 11، ص 11:

     «گواهی می‌دهد خداوند سبحانه درحالی‌که قیام به قسط و عدل دارد، بر آنکه هیچ معبودی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان علم نیز شهادت به وحدانیّت او می‌دهند.» [↑](#footnote-ref-139)
140. . سوره زمر (39) آیه 9. امام شناسی، ج 11، ص 137:

     «بگو (ای پیامبر) آیا مساوی هستند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟! این است و غیر از این نیست که صاحبان خرد و عقل متذکّر می‌شوند و از آیات خدا مطلب را ادراک می‌کنند و فرا می‌‏گیرند.» [↑](#footnote-ref-140)
141. . رسالۀ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص 140، تعلیقه:

     «بدان‌که روایت ”طلبُ العلمِ فریضةٌ علی کلِّ مُسلم“ از روایات مشهوره و مستفیضه است؛ ولیکن با لفظ «مُسلِمَة» عطف بر لفظ «مسلم»، فقط در چند مورد معدودی مرفوعاً روایت شده است.

     اول: در مصباح الشریعة در دو مورد:

     یکی در باب سوّم که فرموده است: ”قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: طَلَبُ العِلمِ فَریضَةٌ عَلی کلِّ مُسلِمٍ و مُسلِمَةٍ؛ و هو علم النفس.“

     و دیگری در باب شصت‌ودوّم که فرموده است: ”قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: طَلَبُ العِلمِ فَریضَةٌ علی کلِّ مُسلِمٍ و مُسلِمَةٍ؛ أی علم التقویٰ و الیقین.“

     دوّم: در مقدمه کتاب معالم الأصول که از کلینی روایت می‏نماید، ولی معلوم نیست که این لفظ را نسّاخ اضافه کرده‏اند یا به خطّ خود صاحب المعالم بوده است؛ زیرا در نسخه‏های کافی بدون لفظ «مسلمة» روایت شده است.

     سوّم: در ج 1، ص 4، از محجة البیضاء از غزالی نقل کرده است؛ گرچه در خود إحیاء العلوم، ج 1، ص 3، از این لفظ خالی است.

     چهارم: روایتی است که در ج 1، بحار الأنوار، ص 57، از غوالی اللئالی نقل کرده است که: ”قال النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم: طَلَبُ العِلمِ فَریضَةٌ عَلی کلِّ مُسلِمٍ و مُسلِمَةٍ.“

     پنجم: در صفحه اوّل از مقدمۀ تفسیر مجمع البیان گوید: ”و قد صحّ عن النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم فی ما رواه لنا الثّقات بالأسانید الصحیحة مرفوعًا إلی إمام الهدی و کَهفِ الوری أبی‌الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام، عن آبائه سیدٍ عن سیّد و إمامٍ عن إمام إلی أن اتّصل به علیه و آله السّلام إنّه قال: طَلَبُ العِلمِ فَریضَةٌ عَلَی کُلِّ مُسلِمٍ و مُسلِمَةٍ فاطلُبُوا العِلمَ مِن مَظانِّه ـ الحدیث.“

     و امّا‌ طرق دیگر از این روایت، از لفظ «مسلمة» خالی است؛ چنان‌که در همین جلد از کتاب بحار الأنوار، در ص 55 از امالی شیخ با اسناد خود از حضرت رضا از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که: ”قال: سَمِعتُ رَسُولَ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم یقولُ: طَلَبُ العِلمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسلِمٍ فاطلُبُوا العِلمَ مِن مظانّه ... الحدیث.“ و ظاهراً متن این روایت متن همان روایتی است که از تفسیر مجمع البیان آوردیم، ولیکن در آنجا با عطف کلمه و مُسلِمَةٍ آمده است و در اینجا بدون عطف.

     و در ص 56 از امالی شیخ با سند مجاشعی از حضرت صادق، از پدرانش، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده‏اند: ”قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: العالِمُ بَینَ الجُهالِ کالحَیِّ بَینَ الأمواتِ ... ـ الی أن قال: و إنَّ طَلَب العِلمِ فَریضَةٌ عَلی کلِّ مُسلِمٍ.“

     و در همین صفحه از بصائر الدرجات روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام، قال: ”قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: طَلَبُ العِلمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسلِمٍ. ألا إنّ اللهَ یُحِبُّ بُغاة العِلمِ.“

     و در همین صفحه از بصائر الدرجات ایضاً نقل می‏کند از حضرت صادق علیه السّلام: ”قال أمیرالمؤمنین علیه السّلام: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: طَلَبُ العِلمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسلِمٍ.“

     و ایضاً در ص 14 از روضة الواعظین، از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت می‏کند، قال: ”الشّاخِصُ فی طَلَبِ العِلمِ کالمُجاهِدِ فِی سَبِیلِ اللهِ. إنَّ طَلَبَ العِلمِ فَریضَةٌ عَلَی کُلِّ مُسلِمٍ ... .“

     و ایضاً در ص 51 از روضة الواعظین، از رسول الله روایت می‏کند که فرمود: ”اطلُبوا العِلمَ و لَو بِالصِّینِ؛ فإنَّ طَلَبَ العِلمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسلِم.“

     باری، با آنکه در این روایات لفظ «مسلمة» نیامده است، ولیکن به‌طور مسلّم، مراد زن‌های مسلمان نیز هستند؛ چون لفظ «مسلم» برای جنس آمده است در مقابل کافر، نه آنکه مراد مرد مسلمان باشد در قبال زن مسلمان. و البته در این قسم تعبیر که جنس مراد است، نظر به تذکیر ندارد؛ چنان‌که در اشباه و نظایر آن ـ که احکام شریعت را بر موضوع جنس آورده است ـ همین معنی مراد است. مثل آنکه می‏فرماید: ”المُسلِمُ مَن سَلِمَ المُسلِمُونَ مِن لِسانِهِ و یَدِه“ یا آنکه می‏فرماید: ”المُهاجِرُ مَن هَجَرَ السَّیِئاتِ“، که نظر به تمام افراد جنس مسلمان و مهاجر است بدون مدخلیّت ذکوریّت و إناثیّت.‏» [↑](#footnote-ref-141)
142. . شاهنامۀ فردوسی. [↑](#footnote-ref-142)
143. . نهج البلاغة (عبده)، ج 4، ص 157. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 2، ص 56:

     «نزدیک‌ترین مردم به انبیاء (کسی که به انبیاء ولایتش بیشتر است و مقرّب‌تر است) آن کسی است که داناترین مردم است به آنچه که پیغمبران آورده‏اند.» [↑](#footnote-ref-143)
144. . الکافی، ج 1، ص 35. ترجمه:

     «اگر مردم می‌دانستند که چه فضیلتی را در طلب علم حائز می‌گردند، هرآینه آن را طلب می‌کردند؛ گرچه مستلزم ریختن خون‌ها با شمشیر و امثال آن، و فرورفتن در گرداب‌های ژرف دریاها باشد. خداوند تبارک و تعالی به دانیال وحی فرمود که: ”مبغوض‌ترین بندگانم نزد من، جاهل و نادانی است که حقّ اهل علم را سبک شمرد و از ایشان پیروی نکند؛ و محبوب‌ترین بندگانم نزد من، فرد با تقوایی است که طالب ثواب جزیل و ملازم علماء و پیرو حلماء و پذیرندۀ حکماء باشد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-144)
145. . الکافی، ج 1، ص 33. ترجمه:

     «عالمی که از علمش نفع برند، از هفتاد هزار عابد افضل است‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-145)
146. . الکافی، ج 1، ص 32:

     «محمّدُ بن الحسنِ و علیُّ بنُ محمّدٍ عن سهلِ بن زیادٍ، عَن محمّدِ بن عیسَی، عَن عُبَیدِ اللَهِ بن عبدِ اللَهِ الدِّهقانِ، عَن دُرُستَ الواسِطِیِّ، عَن إبراهِیمَ بنِ عبدِ الحَمیدِ، عَن أبِی‌الحسنِ مُوسَی علیه السّلام، قال: دَخَلَ رَسُولُ اللَهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم المَسجِدَ، فإذا جَماعَةٌ قَد أطافُوا بِرَجُلٍ فَقال: ”ما هَذا؟“ فَقِیلَ: عَلّامَةٌ! فَقال: ”و ما العَلّامَةُ؟“ فَقالُوا لَهُ: أعلَمُ النّاسِ بِأنسابِ العَرَبِ و وَقائِعِها و أیّامِ الجاهِلِیَّةِ و الأشعارِ العَرَبِیَّةِ. قال: ”فَقال النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ذاکَ عِلمٌ لا یَضُرُّ مَن جَهِلَهُ و لا یَنفَعُ مَن عَلِمَهُ.“ ثُمَّ قال النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”إنَّما العِلمُ ثَلاثَةٌ: آیَةٌ مُحکَمَةٌ أو فَرِیضَةٌ عادِلَةٌ أو سُنَّةٌ قائِمَةٌ و ما خَلاهُنَّ فَهُوَ فَضلٌ.“»

     ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 2، ص 238:

     «رسول خدا داخل مسجد شدند و دیدند گروهی از مردم گرداگرد مردی را گرفته، به دور او اجتماع کرده‏اند. حضرت فرمودند: ”این چیست؟!“ گفتند: علاّمه است! حضرت فرمودند: ”علاّمه چیست؟“ گفتند: داناترین مردم است به انساب عرب و تاریخ و وقایع آنها و جریاناتی که در عصر جاهلیّت واقع شده است، و به اشعار عرب. حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام فرمودند: ”در این حال رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: این علمی است که با ندانستن آن کسی را ضرری نمی‌رسد، و با دانستن آن کسی را منفعتی عائد نخواهد شد. سپس رسول خدا فرمودند: علم منحصر در سه چیز است: آیۀ محکم، و یا فریضۀ عادله، و یا سنّت قائمه؛ و غیر از این سه چیز، هرچه باشد زیادی است‏.“» [↑](#footnote-ref-146)
147. . نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 227:

     «در اینجا لازم است مدح و تمجیدی را که آیۀ الهی در ادبیّت و عربیّت و فقه و اصول و حکمت، نادرۀ زمان، آیة الله حاج میرزا أبوالفضل طهرانی، فرزند آیة الله میرزا أبوالقاسم کلانتر (صاحب تقریرات مباحث الفاظ شیخ انصاری) و پدر آیة الله حاج میرزا محمّد ثقفی (صاحب تفسیر فارسی روان جاوید) ـ أعلی اللهُ مقامَهم ـ در کتاب نفیس و پر مایۀ خود: شفاء الصّدور فی شرح زیارة عاشور در ذیل فقرۀ: ”و العَن یَزیدَ بنَ مُعاویَةَ در ص 304 و 305 بالمناسبه دربارۀ خواجه نصیرالدین طوسی ذکر کرده است، بیاوریم؛ تا حال خواجه که یکی از فلاسفۀ اسلام است؛ روشن گردد. او می‌گوید:

     استاد البشر خواجه نصیر ـ رضی الله عنه ـ مؤالف و مخالف طوعاً و کرهاً او را به استادی [ادامه در صفحه بعد]‏ [↑](#footnote-ref-147)
148. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مسلّم دارند. گاهی افضل المحقّقین لقبش می‌دهند، و وقتی عقل حادی‌عشرش می‌خوانند، و جایی سلطان الفقهاء و الحکماء و الوزرائش می‌نامند؛ چنانچه در اجازۀ شهید ثانی برای حسین بن عبدالصّمد والد شیخ بهائی است. و موضعی در حقّ او می‌گویند: ”أفضلُ أهلِ عَصرِه فی العُلومِ العَقلیّةِ و النَّقلیَّة“؛ چنانچه علاّمه و محقّق ثانی در حقّ وی شهادت داده‏اند. و گاهی دربارۀ او می‌گویند: ”أفضلُ مَن شاهَدناه فی الأخلاق“؛ چنانچه علاّمه در اجازه بنی‌زُهره فرموده.

     و مصنّف زیج خاقانی ـ که به نام میرزا اُلُغ بیک تصنیف کرده ـ ثنایی بلیغ بر او کرده که علم و علماء را از خود مسرور و خرسند نموده. و چه خوب می‌گوید استاد اعظم آقای بهبهانی (قدّه) در تعلیقۀ رجال میرزا: ”لا یَحتاجُ إلَی التّعریفِ، لِغایةِ شُهرتِه؛ مَعَ أنّ کلَّ ما یُقالُ فیه فهوَ دونَ رُتبَتِه.“

     و الحق هزار غزالی و بهتر از غزالی، خوشه‌چین خرمن تحقیقات آن محقّق نامدار و علاّمۀ بزرگوار باید باشند. بلکه اگر به انصاف نظر کنی و عصبیّت را به جانبی بگذاری توانی گفت که: حضرت خواجه ـ رضی الله عنه ـ افضل علمای بنی‌آدم است از بَدو دنیا إلی یومِنا هذا.

     و بس است در فضل او که علمای فرنگ در ردّ اسلام و انکار اعجاز قرآن به‌جهت عجز از اتیان به مثل او، نقض کرده‏اند که مثل خواجه در مِجَسْطی نیامده.

     و در کشف الظّنون و غیر او، وی را اوّل مرتبۀ طبقۀ اولَی از مصنّفین قرار داده؛ و اعتراف کرده که او را بر جمیع اهل علم از هر ملّتی، حقی است ظاهر که رعایت او واجب است.

     و درجۀ فضل و تحقیق او به جایی رسیده که به یک اشکال بر عبارت تجرید او در مبحث ماهیّت که توهّم کرده‏اند، ملاّسعد تفتازانی راضی نشده که کلمۀ مخالفِ تحقیق از او صادر شود، و می‌گوید: ”این مصدِّق نسبت این کتاب است به غیر آن محقّق؛ با اینکه شأن کتاب تجرید اجلّ از آن است که منسوب به غیر او شود.“ این کلام تفتازانی است با ظهور عداوت و منافست او با حضرت خواجه که هنوز أتباع او از صدمۀ بنان و بیان و ضرب سیف و سنان او در ناله و خروشند؛ و الحَمدُ لِلَّه علَی وُضوحِ الحُجّة.

     و صفدی در شرحُ لامیّةِ العجم خواجه را از کسانی شمرده که هیچ‌کس به رتبۀ ایشان نرسیده در فنّ مِجسطی؛ و تخصیص به جهت عناد است‏.

     خجسته رهنمونی ذو فنونی \*\* که در هر فن بود چون مرد یک فن

     لِمؤلّفِه‏

     فی کُلِّ فَنٍّ بارِعٌ کَأنَّهُ \*\* لَم یَتَّخِذ سَواءٌ إلّا فَنَّهُ‏

     بالجمله فضائل این بحر موّاج که در ظلمات جهالت سراج وهّاج است، بیش از آن است که در این صفحه بگنجد:

     و یا عَجبًا مِنّی احاوِلُ وَصفَهُ \*\* و قَد فَنیَت فیه القَراطیسُ و الصُّحُفُ

     و نِعمَ ما قیلَ:

     کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست \*\* که تر کنی سرانگشت و صفحه بشماری» [↑](#footnote-ref-148)
149. . مجالس المؤمنین (طبع اسلامیه) ج 1، ص573؛ قصص العلماء، ص 358:

     «در کتاب مجالس (المؤمنین) قاضی نورالله مذکور است و در السنه و افواه مشهور است که:

     یکی از علماء اهل سنّت که در بعضی از فنون علمی استاد علاّمه بود، کتابی در ردّ مذهب شیعۀ امامیه نوشته بود و در مجلس، آن را برای مردمان می‌خواند و ایشان را اضلال و گمراه می‌کرد؛ و از بیم اینکه مبادا کسی از علماء شیعه ردّ آن نماید به کسی نمی‌داد که استنساخ نماید، و علاّمه همیشه حیله می‌انگیخت که آن را به‌دست آورد تا ردّ آن نماید.

     لاجرم علاّمۀ استاد شاگردی را وسیلۀ التماس خود کرده، عاریه کتاب مذکور نمود. چون آن شخص نخواست که یک‌باره دست رد بر سینۀ التماس او نهد، گفت که: سوگند یاد کرده‌ام که این کتاب را زیاده از یک شب پیش کسی نگذارم.

     علاّمه همان‌قدر را نیز غنیمت دانسته، کتاب را بگرفت و به خانه برد که در آن شب به قدر امکان از آنجا نقل نماید. و چون به کتابت آن اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت، خواب بر جناب علاّمه غلبه نمود؛ پس ناگاه حضرت صاحب‌الأمر علیه السّلام پیدا شد و به علاّمه فرمود: ”کتاب را به من واگذار و تو خواب کن!“ پس علاّمه به خواب شد؛ چون بیدار شد، آن نسخه به کرامت حضرت صاحب الأمر علیه السّلام تمام شده بود!

     و مؤلّف، این حکایت را از والد ماجدم و بعضی دیگر بدین قسم شنیدم که: مؤلّف آن کتاب، یکی از معاصرین علاّمه بود و از عامه. و علاّمه به یکی از تلامذۀ خود فرمود که در نزد آن عالم سنی تلمّذ کرده تا اطمینان از او حاصل کرده و یک شب کتاب را به او عاریه داد. و علاّمه در استنساخ و یا رد آن شروع نمود تا وقت سحر شد که بی‌اختیار او را خواب ربوده و قلم از دست او افتاد. چون صبح شد بیدار شد و افسوس بسیار خورد که چرا خوابید و کتاب را ا نجام نداد، و چون به کتاب نگاه کرد دید که مجموع کتاب نوشته شده و در آخر آن نوشته است: ”کَتَبَهُ م ح م د ابن الحسن العسکری علیه السّلام صاحب‌الزمان.“» [↑](#footnote-ref-149)
150. . أبوعبدالله، شمس‌الدین، محمّد بن مکی بن محمّد شامی عاملی جزینی، معروف به شهید اوّل در سال‏734 هجری در جِزین، از قرای جبل عامل متولد شد؛ شهید اوّل و ثانی، هر دو از آن منطقه هستند. هنگامی که در اصطلاح فقها کلمۀ «شهید» بی‏قرینه ذکر گردد، مقصود همان شهید اوّل است.

     شهید اوّل شاگرد فخرالمحققین (فرزند علاّمۀ حلی) بوده است. ایشان، از بزرگان فقهای امامیه و از اعاظم مجتهدان تاریخ اسلام می‏باشد. عالم عامل، محدّث، رجالی، اصولی، ادیب و شاعر و در اصطلاح رجال «امام الفقه» نامیده شده است. شاید از نظر نداشتن همتا و نظیر در رتبه و منزلت فقهی و علمی، او را شهید اوّل گفته‏اند؛ و الاّ در سلسلۀ علماء، شهدای بسیاری وجود دارند که از حیث تاریخی وی از آنها بسیار عقب‌تر است.

     ایشان پس از محقّق اوّل به‌عنوان سرآمد فقها است و اهل فن در استادی و فقاهتش کوچک‏ترین تردیدی به خود راه نداده‏اند. همۀ کتاب‏های شهید ـ بالأخص اللمعة الدمشقیة ـ از آثار ارزشمند فقهی محسوب می‏شوند.

     خاندان ایشان خاندان علم و فضل است. شهید سه پسر داشت که هر سه از علماء و فقهاء بوده‏اند و همسرش ام‌علی و دخترش ام‌الحسن نیز فقیهه بوده‏اند. وی زنان را در پاره‏ای از مسائل، به این دو بانوی فاضله ارجاع می‏داده است. در ریحانة الأدب آمده است:

     برخی از بزرگان، فاطمه دختر شهید را «ستة المشایخ» و برخی «ست المشایخ» یعنی «سیدة المشایخ» لقب داده‏اند.\*

     ایشان علاوه بر مشایخ خود در بین علمای شیعه، از حدود 40 نفر از علمای اهل سنّت نیز اجازۀ روایت دریافت کرده است؛ مانند شیخ محمّد بن یوسف قرشی شافعی که از قاضی عضدالدین ایجی روایت نقل می‏کند.

     سرانجام ایشان در روز پنج‏شنبه، نهم جمادی الأولی سال ‏786 هجری قمری در عهد سلطنت برقوق، با فتوای قاضی برهان‌الدین مالکی و عباد بن جماعه شافعی، پس از تحمّل یک سال حبس و زندان در قلعۀ شام به شهادت رسید. در همان ایام حبس بود که کتاب ارزشمند اللمعة الدمشقیة را در مدّت 7 روز تألیف کرد؛ درحالی‌که از منابع فقه تنها المختصر النافع را در اختیار داشت. به دلیل کینه‏ها و عداوت‏های دیرینه‏ای که از تشیّع و علمای شیعه و آن بزرگوار داشتند، بدن شریفش را به دار کشیده و سنگسار کردند و مورد اهانت‏ها قرار دادند. (محقّق)

     \* ریحانة الادب، ج 8، ص 297. [↑](#footnote-ref-150)
151. . شیخ زین‌الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، معروف به شهید ثانی، در سیزدهم شوال ‏911 هجری قمری در خانوادۀ علم و فقاهت زاده شد. ایشان از اعیان و مفاخر فقهای نامدار شیعه و اکابر متبحّر در علوم اسلامی و استوانه‏های فقهی و اجتهادی در طول ادوار فقه اسلامی می‏باشد که از نظر آثار و برکات وجودی کم‏نظیر است.

     شهید ثانی با مسافرت‌های متعدد، در صدد یافتن اساتیدی بود که بتواند بیشترین بهره‏های علمی را از محضر آنان به‌دست آورد؛ و بر این اساس از محضر درس اکثر اساتید برجسته در مذاهب پنج‌گانه اسلامی استفاده کرده است. ایشان پس از سفرهای متعدد تحصیلی در سال 953 هجری قمری به جبع بازگشت و اقامت دائمی در موطن اصلی خویش را برگزید و در آنجا به تدریس و تألیف آثار علمی مشغول گردید.

     فضلای آن دیار از دوردست‏ترین بلاد برای استفاضۀ علمی به محضر او روی آورده و از برکات علمی و اخلاقی او بهره می‏گرفتند. وی در بعلبک، تدریس جامعی را آغاز کرد؛ به این معنی که چون نسبت به مذاهب پنج‏گانه (جعفری، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی) از لحاظ علمی کاملاً محیط و مسلّط بود، بر اساس تمام این مذاهب پنج‏گانه تدریس می‏نمود، و در حقیقت فقه مقارن و عقائد تطبیقی را تدریس می‏کرد.

     صاحب روضات الجنات دربارۀ شهید ثانی چنین می‏گوید:

     تا کنون در جمع دانشمندان بزرگ و برجستۀ شیعه، کسی را به یاد ندارم که از لحاظ شکوه شخصیت، سعۀ صدر، خوش فهمی، حسن سلیقه، داشتن نظم و برنامۀ تحصیلی، کثرت اساتید، ظرافت طبع، معنویت سخن و پختگی و بی‌نقص بودن آثار علمی به پای او برسد؛ بلکه در تخلّق به اخلاق الهی و قرب منزلت، چنان می‏نمایاند که تالی‌تلو معصوم است.\*

     شهید ثانی با داشتن چنین مقام و شخصیتی در تأمین پاره‏ای از ضروریات معاش شخصاً تلاش می‏کرد؛ از جمله نوشته‏اند:

     وقتی هوا تاریک می‏شد و شب فرا می‏رسید، با الاغی که مرکب سواری او بود، به خارج شهر می‏رفت و هیزم مورد نیاز خانواده‏اش را فراهم می‏کرد.\*\*

     در أمل الآمل آمده است که:

     شهید ثانی پس از شهادت، دو هزار جلد کتاب از خود به‌جای گذاشت که دویست عدد آن به خط خود ایشان بوده و تعدادی از آنها از آثار علمی او و مقداری نیز از مؤلّفات دیگران بوده است.

     تألیفات شهید ثانی از لحاظ تاریخ تألیف از روض الجنان آغاز و به الروضة البهیّة پایان می‏گیرد. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-151)
152. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] باید گفت که این کتب همچون روضه و بوستانی است که طالب علوم دینی را با مناظر دل‏انگیز خود بر سر نشاط آورده تا گم‌شدۀ خود را در میان آنها بیابد و قلب خود را با آبشخورهای آن سیراب گرداند و نسیم ایمان و عقیده را در سطور این تألیفات استنشاق نماید.

     شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی، پدر شیخ بهایی می‏گوید:

     روزی بر شهید ثانی وارد شدم و او را متفکر و در خویشتن فرو رفته یافتم. علت این حالت را از او جویا شدم؛ به من گفت: «برادرم! چنین می‏پندارم که من دومین شهید باشم؛ زیرا در عالم رؤیا سیّد مرتضی علم‌الهدی را دیدم که مجلس ضیافتی تشکیل داده و علماء و دانشمندان امامیه و شیعه در آن شرکت داشتند. وقتی من وارد مجلس شدم، سیّد مرتضی از جا برخاست و به من تهنیت گفت و دستور داد که در کنار شهید اوّل بنشینم.»

     شهید ثانی نیز قربانی مطامع دنیوی فردی فرومایه گشت. جریان چنین بود که: دو نفر از مردم جبع برای مرافعه و محاکمه به شهید ثانی مراجعه کردند. او نیز طبق موازین دینی و ضوابط شرعی، دعوا را فیصله داد. شخص محکوم از این داوری به خشم آمد و نزد قاضی صیدا رفت و شهید ثانی را به رافضی و شیعه بودن متّهم نمود.

     قاضی جریان را به سلطان سلیم، حاکم روم (عثمانی) اطّلاع داد و از طرف او شخصی برای دستگیر کردن شهید مأمور گردید؛ امّا‌ موفّق به یافتن ایشان نشد. سلطان سلیم وزیرش رستم پاشا را برای دستگیری شهید مأمور ساخت و گفت: «باید او را زنده دستگیر کنی و به اینجا بیاوری تا مذهب او برای ما روشن گردد.»

     رستم پاشا که مطلع شد شهید ثانی به سفر حج رفته به طرف مکّه رفت و در اثناء راه مکّه به شهید ثانی رسید و او را دستگیر کرد. شهید ثانی از او برای انجام سفر حج مهلت خواست و او هم موافقت نمود.

     در راه وقتی وارد کشور روم شدند، رستم پاشا به‌واسطۀ تحریک شخصی در کنار دریا ایشان را شهید کرد و سر بریدۀ او را به حضور سلطان آورد. سلطان بر او برآشفت و سخت او را مورد توبیخ قرار داد. امّا‌ خون شیخ شهید هدر نشد و با تلاش سیّد عبدالرّحیم عبّاسی، رستم پاشا به جرم این قتل بزرگ محکوم به مرگ گردید.

     جریان شهادت آن بزرگوار در سال ‏966 هجری قمری رخ داد که البته بزرگانی همچون سیّد محسن امین در اعیان الشیعه تاریخ شهادت ایشان را 965 هجری دانسته‏اند. مدّت سه روز جسد ایشان بر روی زمین ماند و سرانجام پیکر شریفش را به دریا افکندند. (محقّق)

     \* روضات الجنات، ج 3، ص 352.

     \* همان. [↑](#footnote-ref-152)
153. . متکلّم، مفسّر، فقیه، اصولی، شاعر و ادیب، آیة الله محمّدجواد بلاغی در سال 1282 هجری قمری در نجف اشرف چشم به جهان گشود.

     مرحوم علاّمه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ـ قدّس الله نفسَه الزَّکیة ـ در تعلیقۀ کتاب شریف نور ملکوت قرآن، ج ‏2، ص 96 می‌فرمایند:

     علاّمه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی در اعلام الشیعة در قسمت نقباء البشر، ج 1، ص 323 تا 326 در تحت شمارۀ 663 ترجمۀ احوال او را مفصّلاً آورده است، و ما در اینجا مختصر از آن را می‌آوریم:

     ”حیاتش بین سنۀ 1282 تا 1352 هجری قمری بوده است؛ از أعلام علماء اسلام در عصر خود و مجاهدی کبیر و مؤلّفی کثیر التّألیف بوده است. از افراد نادر دهر بوده است که حیات خود را وقف خدمت به دین و حقیقت نموده‏اند.

     چنان در برابر مسیحیان و موج غرب ایستاد و علوّ اسلام را بر جمیع ملل عالم به ثبوت رسانید که در میان علماء نصاری و فضلای آنها دارای شأنی عظیم و مکانی رفیع گردید.

     بزرگان از اروپا در مشکلات علمی و دینی خود به او مراجعه می‌نمودند؛ و بزرگان لورندره و غیر آنجا، ملجأ و پناهشان در مسائل مشکله شیخ محمّدجواد بلاغی بود.

     مستر خالد شردراک در مشکلات خود به او رجوع می‌کرد. بسیاری از مؤلّفات او را در زمان حیات او به انگلیسی ترجمه و طبع کردند؛ چون مورد نیاز مسیحیان غرب بود.

     از مؤلّفاتش: الهَدی إلی دینِ المصطفی، و انوار الهدی، و الرِّحلةُ المَدرسیّة، و نصائح الهُدی، و أعاجیب الأکاذیب، و التوحید و التثلیث، و إبطالُ فتوی الوهابیّین بهَدمِ قبور البقیع، و رسالۀ دیگری نیز در ابطال فتوای وهابی‌ها، و البلاغُ المُبین در الهیّات، و تفسیر آلاء الرّحمان و بسیاری از کتب دیگر است که مطبوع است.“

     و امّا آنچه که طبع نشده است نیز بسیار است که نام آنها را مرحوم علاّمه [حاج شیخ آقا بزرگ] طهرانی ذکر کرده است.

     بالجمله وفاتش در 22 شعبان واقع شد، و عالم تشیّع و اسلام و حوزۀ نجف را به فقدان خود در سوگ نشاند. رحمةُ الله علیه رحمةً واسعةً!پدر ایشان شیخ حسن بلاغی، چنان‌که ایشان در نامه‌ای به صاحب اعیان الشیعه می‌نویسد، از اهل علم و دانش بوده است. خانواده بلاغی از خانواده‌های مشهور به فضل و علم، و اجداد او همه از مردان علم و ادب شناخته شده است که از جمله آنها مؤلّف کتاب مشهور تنقیح المقال است.

     علاّمۀ بلاغی در زادگاهش، به خوشه‌چینی معارف از محضر بزرگان حوزۀ علمیۀ نجف اشرف [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-153)
154. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] پرداخت. دروس مقدماتی را در آنجا فرا گرفت و در سن بیست و چهار سالگی (1306 هجری قمری) به کاظمین رفت و شش سال در آنجا ماند. در این مدّت به خاطر ارتباط با پیروان ادیان و مکاتب مختلف، با افکار آنها آشنا شد.

     در سال 1312 هجری قمری به حوزۀ نجف برگشت. دورۀ اقامت دوبارۀ ایشان در نجف چهارده سال به درازا کشید؛ سپس راهی شهر سامرا شد تا در حوزۀ درس میرزای شیرازی، توشۀ علم و عمل را به نهایت برساند. او ده سال در سامرا ماند و در این مدّت به تحقیق و تألیف پرداخت و بخشی از آثار گرانسنگ خود را در این شهر نگاشت.

     این شهر به دست نیروهای انگلیسی اشغال شد؛ از این‌رو ایشان دوباره به کاظمین رفت و در آنجا مبارزه عملی خود را در جهت مقابله با اشغال‌گران آغاز نمود. پس از دو سال جهاد علمی بر ضد استعمار انگلیس به شهر نجف برگشت و تا پایان عمر به دفاع از ارکان دین اسلام در برابر مخالفان مسیحی، یهودی، مادی‌گراها و فرقه‌های انحرافی قادیانیّه، بهائیّه، بابیّه و وهابیّه پرداخت و علوم اسلامی را تبیین و ترویج نمود.

     از علاّمه بلاغی در علوم مختلف اسلامی: فقه، اصول، تفسیر، کلام و عقاید، و ادیان و مذاهب، آثار ذی‌قیمتی باقی مانده است که به بیش از شصت کتاب و رساله می‌رسد. در این مختصر به ذکر کتاب‌هایی می‌پردازیم که در موضوعات ادیان، فرق و مکتب‌های مادیگری نگارش یافته است:

     1) الهدی الی دین المصطفی: این کتاب از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که در گفتگوی ادیان نگاشته شده است. ایشان در نقد و بررسی چند کتاب مسیحیان بر ضد اسلام ـ که در آنها بدون حفظ ادب و تحقیق نسبت‌های ناروا به اسلام داده و اعتراضاتی به قرآن کریم کرده بودند ـ این کتاب را نگاشته است.

     روش برهانی در این کتاب به بدیهیات عقلی و مسلّمات نزد خود آنها منتهی می‌گردد و حتّی‌ از سخنانی که افراد خاصی از پیروان ادیان به آن معتقدند، استفاده نشده است. این کتاب گواهی روشن بر تبحّر مرحوم بلاغی در مباحث ادیان، رموز و اصطلاحات آن است.

     2) الرحلة المدرسیة أو المدرسة السیّارة: این کتاب به صورت مناظره‌ای تحریر شده است که در آن با رد ادیان دیگر به صورت استدلالی، حقانیت دین اسلام با بیانی روشن اثبات گردیده است. این شیوه یکی از ابتکارات ایشان در این فن محسوب می‌شود. این کتاب به قلم خود مرحوم بلاغی به فارسی به نام مدرسۀ سیار ترجمه شده است.

     3) أعاجیب الأکاذیب: این کتاب نیز در ابطال دین مسیحیت و بیان دروغ‌های آنها نگاشته شده [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-154)
155. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] است، و به فارسی با نام شگفت‌آور دروغ به‌وسیلۀ عبدالله ایرانی ترجمه شده است که ظاهراً نام مستعار خود ایشان است.

     4) التوحید و التثلیث: رساله‌ای است که در پاسخ به رسالۀ یکی از مسیحیان سوریه نوشته شده است.

     5) داعی الإسلام و داعی النصاری: این کتاب نیز در ابطال ادعاهای مسیحیّت و اثبات حقانیت دین مقدّس اسلام نگاشته شده است.

     6) رسالة فی الرد علی ینابیع الاسلام: نقد کتابی است که مسیحیان با همین نام نوشته‌اند.

     7) المسیح و الأناجیل: در ردّ مسیحیّت کنونی نوشته شده است.

     8) رسالة فی الرد جرجیس سایل و هاشم العربی: در رد مسیحیّت است.

     9) نصایح الهدی: این کتاب در نقد و ردّ فرقۀ ضالّۀ بابیّه نگاشته شده است که به فارسی نیز با نام نصیحت به فریب‌خوردگان باب و بها ترجمه شده است.

     10) الشهاب: این کتاب در نقد کتاب حیاة المسیح قادیانی‌ها است.

     11) المصابیح: در ردّ فرقۀ قادیانیّه، بابیّه و بهائیّه است.

     12) الرد علی الوهابیّة: در ابطال مذهب وهابیّت.

     13) دعوی الهدی إلی الورع فی الأفعال و الفتویٰ: در نقد فتوای علمای وهابی به انهدام قبرهای امامان علیهم السّلام در بقیع است.

     14) أنوار الهدی: این کتاب در اثبات وجود خدا و رد مادی‌گراها است.

     15) البلاغ المبین: در بیان اعتقادات و مباحث اعتقادی است.

     آنچه گذشت مختصری بود در ذکر کتب ایشان در موضوعات ادیان و فرق؛ امّا در موضوع تفسیر، مرحوم علاّمۀ طهرانی ـ قُدّس سرُّه العزیز ـ در کتاب شریف امام شناسی، ج ‏14، ص 176 می‌فرمایند:

     فقیه علیم و عالم عَیْلم علاّم در عصر أخیر ما، افتخار شیعه و جامعۀ انسانیّت، آیة الله معظّم، شیخ جواد بلاغی نجفی، بحثی بسیار نفیس و جامع و گسترده در اطراف و جوانب تحریف قرآن فرموده است؛ و چون بحث ما پیرامون این موضوع می‏باشد، دریغ است که صفحات این نوشته را به تحریر و ایراد آن مطالب زرافشان که پس از سال‌ها هنوز چون اشعۀ خورشید تابان بر صفحات افق و آسمان نیلگون علم و معرفت می‏تابد، آراسته ننمائیم، و از باب و خِتامُهُ مِسک به مشام جان از رائحۀ طیّبۀ این شراب بهشتی با این طعم خاص و ذوق مخصوص چیزی واصل و عائد نگردد. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-155)
156. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یکی از ویژگی‌های ایشان اخلاص در نیت و عمل بود. این ویژگی به گونه‌ای ظهور و نمود داشت که ایشان راضی نمی‌شد نامش بر کتاب‌هایش نوشته شود، و همواره می‌گفت:

     هدفی جز دفاع از حق ندارم! برایم تفاوت نمی‌کند که به نام من باشد یا به نام کسی دیگر.\*

     ویژگی دیگر تواضع و فروتنی ایشان است. با اینکه یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های جهان اسلام بود، برای خرید ضروریات زندگی به بازار می‌رفت و به کسی اجازه نمی‌داد به ایشان کمک کند.

     ویژگی دیگر، تلاش علمی کم نظیر ایشان است؛ به گونه‌ای که در روزهای پایانی عمر که از بیماری سختی رنج می‌برد، از تحقیق و تألیف دست نکشید. در نامه‌ای به سیّد محسن امین دربارۀ تفسیر قرآن کریم، می‌گوید:

     آنچه مرا وادار می‌کند به سرعت دادن در تفسیر قرآن، ضعف جسمانی، بسیاری بیماری‌ها و تنها بودن در جستجو، تصحیح روایات، نوشتن نامه‌ها و انجام دادن امور معاش است. این را بیان کردم به امید دعای شما برای توفیقم!

     مرحوم علاّمه طهرانی ـ قُدّس سرُّه الشریف ـ در کتاب شریف مهر تابان، ص 99 می‌فرمایند:

     مرحوم آیة الله شیخ جواد بلاغی نجفی که فخر اسلام بود و علوم و مؤلّفات او جهان دانش را روشن کرد، در نجف اشرف در خانۀ محقّری روی حصیر زندگی می‏کرد و برای طبع کتاب‌های خود علیه مادیّین و طبیعیّین و یهودیان و مسیحیان ـ که حقّاً سند مباهات و افتخار عالم اسلام بود ـ مجبور می‏گردد خانۀ مسکونی خود را بفروشد.

     این فاضل معاصر در عصری می‌زیست که جامعه اسلامی با مشکلات گوناگون درونی و بیرونی درگیر بود: از یک سو بیشتر کشورهای اسلامی در اشغال و استعمار غربی‌ها بود، و از سوی دیگر مردم مسلمان در غفلت، اختلاف و نادانی بسر می‌بردند و به لحاظ علمی نسبت به جوامع غربی در وضعیت اسفناکی قرار داشتند. مهاجمان غربی با استفاده از این اوضاع آشفته، تلاش گسترده‌ای را برای از بین بردن هویت دینی و فرهنگی مسلمانان آغاز کردند؛ و به این منظور مبلّغان مسیحی به سراسر سرزمین‌های پهناور اسلامی پراکنده شدند و با بهره‌گیری از قدرت سیاسی و تبلیغاتی به خدشه‌دار کردن و از بین بردن مبانی فکری و باورهای دینی مسلمانان پرداختند. در این جهت دروغ‌ها و شبهه‌های بسیاری را دربارۀ اسلام و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نشر کردند تا اعتقاد جامعۀ اسلامی را نسبت به دین و باورهای دینیشان متزلزل و زمینۀ تسلط فرهنگی را برای همیشه فراهم کنند.

     مرحوم بلاغی خطر اصلی برای جامعۀ اسلامی را از بین رفتن هویت فرهنگی و دینی مردم مسلمان احساس کرد؛ فلذا با تمام وجود در برابر این خطر و توطئه ایستاد و تا پایان عمر برای اسلام خدمت کرد.

     سرانجام، این فخر اسلام و تشیّع، پس از عمری جهاد و تلاش شب دوشنبه بیست و دوّم شعبان 1352 هجری قمری ندای حضرت دوست را لبیک گفت، و مرغ جانش به سرای ابدی پرکشید و پس از تشییع باشکوهی در صحن مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام به خاک سپرده شد. رحمةُ الله علیه رحمةً واسعة! (محقّق)

     \* نقباء البشر، ج 1، ص 324. [↑](#footnote-ref-156)
157. . المحاسن، ج 1، ص 233. ترجمه:

     «از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت شده است که: امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرمود: ”به‌درستی‌که از جمله حقوق عالِم آن است که از او زیاد سؤال نکنی، و جامۀ او را نگیری (و در طلب خود الحاح نورزی)، و چون بر او وارد شدی و عدّه‌ای نزدش بودند بر همۀ آنان سلام کنی و علاوه بر این او را بر ایشان به تحیّتی مخصوص گردانی، و پیش روی او بنشینی نه پشت سرش، و در نزد او با گوشۀ چشم و با دستت اشاره مکنی، و پُرگویی مکنی که فلانی و فلانی بر خلاف نظر او چنین گفته‏اند، و از طول صحبت و مجالست با او منضجر و ملول نشوی؛ زیرا تحقیقاً مَثل عالِم مَثل درخت خرماست که باید در انتظار باشی تا چیزی از آن بر تو فروریزد. و پاداش عالم از روزه‏دارِ شب‏زنده‏داری که در راه خدا جهاد کند بیشتر است. و هرگاه عالمی از پویندگان طریق هدایت و مکتب راستین اهل بیت عصمت (آنان که در وصفشان امام أبی‌جعفر الصادق علیه السّلام فرمود: ”أنتم والله نورٌ فی ظُلُماتِ الأرضِ؛ شما قسم به خدا نور الهی و چراغ هدایتید در تاریکی‌های عالم ماده و ظلمات کثرات دنیا.“) بمیرد، شکافی در اسلام پدید آید که هیچ‌گاه ترمیم و اصلاح نخواهد شد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-157)
158. . رجوع شود به مطلع انوار، ج 3، ص 281 ـ 391. (محقّق) [↑](#footnote-ref-158)
159. . امام شناسی، ج 8، ص 161؛ مطلع انوار، ج 12، ص 265. [↑](#footnote-ref-159)
160. . امام شناسی، ج 8، ص 263:

     «زبیر بن بکار می‏گوید: شنیدم که مدائنی می‏گفت: مُطرف بن مُغیرة بن شُعبه گفت:

     من با پدرم مغیرة بن شعبه به‌عنوان ورود و میهمان بر معاویه وارد شدیم. پدرم نزد معاویه می‏رفت و با هم گفتگو داشتند، و پس از آن به نزد من می‏آمد و مطالب گفته شده نزد معاویه را برای من می‏گفت؛ و از عقلش سخن می‏گفت و از سخنانی که از او شنیده بود در شگفت می‏ماند. تا شبی پدرم از نزد معاویه بازآمد و از خوردن شام امتناع کرد. من او را غمگین یافتم و ساعتی به انتظار ماندم و چنین می‏پنداشتم که غصّۀ او دربارۀ ما و یا عملی است که از ما سر زده است. من به او گفتم: ای پدر، چرا تو را از شب تا به حال غمناک می‏نگرم؟!

     گفت: ای فرزند من، من از نزد خبیث‏ترین و فاسدترین مردم آمده‏ام!

     گفتم: چگونه!

     گفت: من درحالی‌که با او خلوت کرده بودم، به او گفتم: ای امیر مؤمنان، مرتبه و مقام تو از میان ما به درجه و منزلت عالی رسیده است که از هر جهت در ما تأثیر شدید داری! چه خوب بود که اینک عدل و داد خود را نمایان می‏نمودی و خیر خود را گسترده می‏کردی؛ زیرا که در این وقت تو پیر شده‏ای! و چه خوب بود که به برادران خودت از بنی‌هاشم نظر محبّت می‏کردی و صلۀ رحم می‏نمودی! سوگند به خدا که امروز چیزی در دست ایشان نیست که تو از آن ترس داشته باشی‏! معاویه در پاسخ من گفت:

     هَیهاتَ هَیهاتَ! مَلَک أخُو تَیمٍ، فَعَدلَ و فَعَلَ ما فَعَلَ؛ فَو اللهِ ما عَدا أن هَلَک، فَهَلَک ذِکرُهُ إلّا أن یقُولَ قائِلٌ: أبُوبکرِ. ثُمَّ مَلَک أخُو عَدی، فاجتَهدَ و شَمَّرَ عَشرَ سِنینَ؛ فَوَ اللهِ ما عَدا أن هَلَک فَهَلَک ذِکرُهُ إلّا أن یقُولُ قائِلٌ: عُمَرُ. ثُمَّ مَلَک أخُونا عُثمانُ، فَمَلَک رَجُلٌ لَم یَکُن أحَدٌ فِی مِثلِ نَسَبِهِ، فَعَمِلَ ما عَمِلَ (وَ عُمِلَ بِهِ)؛ فَوَ اللهِ ما عَدا أن هَلَک فَهَلَک ذِکرُهُ و ذِکرُ ما فُعِلَ بِهِ. و إنَّ أخا هاشِمٍ یَصرَخُ بِهِ فِی کلِّ یومٍ خَمسَ مَرّاتٍ: أشهَدُ أنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ. فأیُّ عَمَلٍ یَبقَی مَعَ هَذا؟ لا أمَّ لَک! واللَهِ إلّا دَفنًا دَفنًا!\* [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-160)
161. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] «دور است، دور است (باقی ماندن نام من در این حال، و یا صلۀ رحم کردن با بنی‌هاشم). برادر تیمی ما (أبوبکر) حکومت کرد و در بین مردم به عدالت رفتار کرد و بجا آورد آنچه را بجا آورد؛ و سوگند به خدا همین‌که مُرد، یاد او و نام او هم مُرد مگر اینکه گوینده‏ای در وقتی نام او را ببرد و أبوبکر بگوید. و پس از آن برادر بنی‌عدی ما (عُمر) حکومت کرد، کوشش کرد و ده سال کمر بست؛ و سوگند به خدا همین‌که مُرد، یاد او و نام او هم مُرد مگر اینکه گوینده‏ای در وقتی نام او را ببرد و لفظ عُمَری بر زبان آرد. و سپس برادر ما عثمان حکومت کرد، و هیچ کس در نَسَب هم‌طراز و همانند او نبود و کرد آنچه را که کرد، (و نیز گذشت آنچه که دیگران با او کردند)؛ و سوگند به خدا همین‌که مُرد، یاد او و نام او هم مُرد و یاد آنچه بر او بجای آوردند نیز مُرد. ولی این برادر هاشمی ما (مراد رسول الله است) در هر روز پنج مرتبه با صدای بلند نامش را به ”أشهَدُ أنَّ محَمَّدًا رَسولُ الله“ می‏برند. کدام عملی من انجام دهم که با وجود این اعلان و این بانگ محمّد رسول الله، برای من باقی بماند! ای بی‌مادر! سوگند به خدای که من از پای نمی‏نشینم تا این نام را در اعماق زمین دفن کنم!»

     یعنی با وجود این صدا و این بانگ، هر عمل خیری من انجام دهم، نامم نمی‏ماند و با مُردن من می‏میرد. من تمام کوشش و همّت خود را مصروف داشته‏ام که نام محمّد را از روی زمین بردارم، و با وجود بقاءِ نام او برای کسی در دنیا ارج و ارزشی نیست و در برابر این ندا هیچ کردار خیری ظهور ندارد. و برداشتن این نام از فراز مأذنه‏های مساجد، متوقّف است بر سخت‌گیری بر بنی‌هاشم و آنها را از قید حیات ساقط کردن و از حس و نفَس انداختن.

     ابن‌أبی‌الحدید پس از بیان صلح امام حسن علیه السّلام با معاویه گوید:

     اعمش از عَمرو بن مُرَّه، از سعید بن سُوَید، روایت کرده است که: معاویه در نُخَیله نماز جمعه خواند و در خطبه چنین گفت:

     إنِّی واللهِ ما قاتَلتُکم لِتُصَلُّوا و لا لِتُصوموا و لا لِتَحُجّوا و لا لِتُزَکّوا؛ إنَّکم لَتَفعَلونَ ذَلِک! إنَّما قاتَلتُکم لِأتأمَّرَ عَلَیکم و قَد أعطانِی اللهُ ذَلِک و أنتُم کارِهُونَ.

     ”سوگند به خدا، من با شما جنگ نکردم برای اینکه نماز بخوانید و نه برای اینکه روزه بگیرید و نه برای اینکه حج کنید و نه برای اینکه زکات دهید؛ شما اینها را انجام می‏دهید! فقط‌وفقط من با شما جنگ کردم برای آنکه امارت و حکومت شما را داشته باشم، امیر شما باشم، و خداوند با وجودی که شما این را مکروه داشتید، به من عطا کرد.“

     عبدالرّحمن بن شریک، هروقت این قضیه را بیان می‏کرد، می‏گفت: ”واللَهِ هَذا هُوَ التَّهَتُّک؛ سوگند به خدا، این کلمات پرده‏دری حجاب خداست.“

     معاویه در روزی که مردی به او جملات تندی گفت و او در مقام تلافی برنیامد، چون به او ایراد کردند، گفت: ”ما با مردم کاری نداریم، تا زمانی که آنها با ریاست و امارت ما کاری ندارند.“\*\*

     از آنچه گفته شد به‌دست آمد که معاویه بر اساس سنّت عمر، نبوّت رسول الله را به حکومت و امارت تبدیل کرد و تمام مقدّسات را به‏ دیدۀ تمسخر نگریست، و بعد از آن طبق رویۀ پادشاهان، یزید را به امارت نشانده و برای او از مردم بیعت گرفت. و اسلامی را که با جهاد رسول الله و افرادی همانند حمزه و جعفر و علی بن أبی‌طالب علیه السّلام بر پا ایستاده بود، منهدم و مضمحل کرد و به کلّی آئین محمّدی و سنّت احمدی را برانداخت. و طبق گفتار خودش روزه و نماز و حج و زکات را برای مردم دانست، و سیاست امپراطوری و کسرائی را بر عرب و عموم مسلمین جاری ساخت. و حتّی کار به جایی رسید که نه تنها مردم شرف و فضل علی را نمی‏شناختند و سوابق او را در اسلام نمی‏دانستند، بلکه او را یک مرد متجاوز و متعدّی تلقّی کرده و به دیدۀ مُنکَر بر او می‏نگریستند. حقیقت نبوّت که در ولایت متجّلی بود، دستخوش نسیان شد و از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی و درسی باقی نماند. یعنی در واقع امر، زمینه این‌طور پیش می‏رفت که اسلام به‌صورت یک پدیده و حادثۀ تاریخی آمده و به مرور زمان محو شده و اثر خود را از دست داده است.»

     \* مروج الذهب، ج 4، ص 40 و ص 41.

     \*\* بحار الأنوار، ج 44 ص 48؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج 16 ص 45. [↑](#footnote-ref-161)
162. . جهت اطّلاع بر برخی حالات امام حسن علیه السّلام رجوع شود به مطلع انوار، ج 9، ص 233؛ انوار الملکوت، ج 2، ص 30:

     «محمّد بن یعقوب کلینی گوید بإسناد خود نقلًا از محمّد بن مسلم، قال: سَمِعتُ أباجَعفَرٍ علیه السّلامُ یقُولُ: لَما حَضَرَ الحَسَنَ بنَ عَلِیٍّ علیهما السّلامُ الوَفاة، قال لِلحُسَینِ علیه السّلامُ: ”یا أخِی، إنِّی أوصِیک بِوَصِیة فاحفَظها! إذا أنا مِتُّ فَهَیِّئنِی ثُمَّ وَجِّهنِی إلَی رَسُولِ اللهِ صَلّی الله علیه و آلِه و سَلّم لأُحدِثَ بِهِ عَهدًا؛ ثُمَّ اصرِفنِی إلَی أُمِّی؛ ثُمَّ رُدَّنِی فادفِنِّی بِالبَقِیعِ. واعلَم أنَّهُ سَیصِیبُنِی مِن عائِشَة ما یعلَمُ اللهُ و النّاسُ [صَنِیعُها] من بُغضِها و عَداوَتُها لِلَّهِ و لِرَسُولِهِ و عَداوَتُها لَنا أهلَ البَیتِ.“ ـ الحدیث.\*

     و روایت کرده صدوق در کتاب امالی بإسناده عن علی بن الحسین علیه السّلام:

     أنَّ الحسینَ بن علیّ بن أبی‏طالب دخل علی الحسنِ؛ فَلَمّا نَظَرَ إلَیهِ بَکی، فَقال: ”ما یُبکیک یا أباعَبدِاللهِ؟“ فقال: أبکی لِما صُنِعَ بِک. فَقال لَهُ الحَسَنُ: ”إنَّ الَّذِی یؤتَی لی فسَمٌّ یدَسُّ لی فأُقتَلُ به؛ و لکن لا یومَ کیومِک یا أباعَبدِاللهِ! یزدَلِفُ إلَیک ثَلاثُونَ ألفَ رَجُلٍ یدَّعُونَ أنَّهُم مِن أُمَّة جَدِّنا مُحَمَّدٍ [صلّی الله علیه [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-162)
163. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و آله و سلّم‏] و ینتَحِلُونَ دِینَ الإسلامِ فَیجتَمِعونَ عَلَی قَتلِک و سَفک دَمِک و انتِهاک حُرمَتِک و سَبیِ ذَرارِیک و نِسائِک و انتِهابِ ثِقلِک.“ ـ الحدیث.\*\*

     و قال فی المناقب ابن‌شهرآشوب:

     و قال الحسین لمّا وضع الحسنَ فی لحده:

     1) أ أدهُنُ رأسِی أم تَطِیبُ مَحاسنِی \*\* و رأسُک مَعفُورٌ و أنتَ سَلِیبٌ

     2) فَلا زِلتُ أبکی ما تَغَنَّت حَمامَة \*\* عَلَیک و ما هَبَّت صَبًا و جَنُوبٌ‏

     3) بُکائِی طَوِیلٌ و الدُّمُوعُ غَزِیرَة \*\* و أنتَ بَعِیدٌ و المَزارُ قَرِیبٌ‏

     4) فَلَیسَ حَرِیبًا مَن أُصِیبَ بِمالِهِ \*\* و لَکنَّ مَن وارَی أخاهُ حَرِیبٌ»\*\*\*\* انوار الملکوت، ج 2، ص 30، تعلیقه 1:

     «شنیدم از امام باقر علیه السّلام که می‏فرمود: هنگام رحلت امام حسن علیه السّلام حضرت به برادرش امام حسین علیه السّلام فرمود: ”ای برادر، من تو را وصیّت می‏کنم به امری که باید در حفظ و رعایت آن اهتمام ورزی! وقتی‌که من از دنیا رفتم مرا تجهیز کن، سپس به سوی قبر رسول خدا حرکت بده تا اینکه دیدارم را با او تازه کنم؛ سپس مرا به سوی قبر مادرم برگردان؛ آنگاه به سوی بقیع حرکت ده و در آنجا دفن کن. و بدان عن‌قریب از عایشه به‌واسطۀ بغض و کینه‏ای که در دل نسبت به خدا و رسولش و دشمنی که با ما اهل بیت دارد، حادثه‏ای برای من پیش خواهد آمد که خدا می‏داند و مردم.»

     \*\* انوار الملکوت، ج 2، ص 31، تعلیقه 1:

     «سیّدالشّهدا علیه السّلام بر امام حسن علیه السّلام وارد شد و تا چشمش به برادر افتاد گریست؛ امام مجتبی فرمود: ”از چه گریه می‏کنی؟“ عرض کرد: به جهت این حادثه‏ای که برای شما پیش آورده‏اند. امام مجتبی فرمود: ”این حادثه‏ای که پیش آمده است به‌واسطۀ سمّی است که با حیله به من خورانیدند، و من با آن سمّ از دنیا می‏روم؛ امّا هیچ روزی مانند روز تو نخواهد بود! روزی که سی‌هزار سوار شمشیر زن برای نابودی تو گرد آیند و همه ادّعا می‏کنند که از امّت جدّ ما رسول خدا هستند و به دین اسلام مسلمان می‏باشند؛ اینان بر کشتن و ریختن خون تو بر زمین اجتماع می‏کنند و برای شکستن حرمت و اسارت ذرّیه و زنان تو و تاراج نمودن اموال تو به حرکت در می‏آیند.“»

     \*\*\* انوار الملکوت، ج 2، ص 31، تعلیقه 4:

     «1) آیا روغن به سر بمالم و محاسنم را به بوی خوش معطّر نمایم، درحالی‌که سر تو را بر خاک گذارده و کفن بر بدنت پوشانده‏اند.

     2) پیوسته بر فراق تو گریه کنم تا وقتی‌که کبوتری بنالد و نسیم صبا و وزش باد در جریان باشد.

     3) گریه من طولانی و اشک چشمانم سرازیر خواهد بود، درحالی‌که تو از ما فاصله گرفتی ولی دیدار ما نزدیک خواهد بود.

     4) غارت‌زده آن نیست که مالش را برده باشند، بلکه غارت‌زده آن است که برادری چون تو را درون خاک می‏گذارد.» [↑](#footnote-ref-163)
164. . لهوف، ص 115:

     «قال الرّاوی: و خَرجَ غُلامٌ کَأنّ وَجهَهُ شُقَّةُ قَمَرٍ، فَجَعلَ یُقاتِلُ، فضربَهُ ابنُ‌فُضَیلِ الأزدی على رَأسِهِ فَفَلَقَهُ، فوَقَعَ الغُلامُ لِوَجهِهِ و صاحَ: ”یا عَمّاه!“ فَجَلَى الحسینُ علیه السّلام کما یَجلی الصَّقرُ، ثمّ شَدَّ شِدَّةَ لَیثٍ أغضَبَ، فَضَرَبَ ابنَ‌فضیلَ بالسیفِ فَأتقاها بِالسّاعِدِ فَأطَنَّهُ مِن لَدُن المِرفَق، فَصاحَ صَیحَةً سَمِعَهُ أهلُ العَسکَرِ، و حمَل أهلُ الکوفَةِ لِیَستَنقِذوهُ، فَوَطِئَتهُ الخَیلُ حَتّى هَلَکَ.

     قالَ: و انجَلَت الغُبرَةُ فَرَأیتُ الحسینَ علیه السّلام قائمًا على رَأسِ الغُلامِ‏، هو یَفحَصُ بِرِجلَیهِ و الحُسینُ علیه السلام یقول: ”بُعدًا لِقَومٍ قَتَلوک، و مَن خَصمُهُم یَومَ القیامَةِ فیک جَدُّکَ و أبوک!“ ثمّ قالَ: ”عزَّ والله على عَمّک أن تَدعوه فلا یُجیبُکَ أو یُجیبُکَ فلا یَنفَعُکَ صَوتُهُ هذا یومٌ واللهِ کَثُرَ واتِرُهُ و قَلَّ ناصِرُه.“ ثمّ حَمَلَ علیه السّلام الغلامَ على صَدرِهِ حَتّى ألقاهُ بینَ القَتلىٰ مِن أهلِ بَیته.»

     «راوی گوید: نوجوانی که گویا صورتش چون پارۀ ماه می‏درخشید بیرون آمد و به قتال پرداخت، ابن‌فضیل ازدی ضربتی بر سر مبارکش فرود آورده و آن را بشکافت، نوجوان با صورت به زمین افتاده و فریاد زد: ”یا عمّاه!“

     حسین علیه السّلام همچون باز شکاری، تیز نگاه کرد و همانند شیر خشمگین شتاب نمود، ضربت شمشیری بر ابن‌فضیل وارد آورد و او دستش را سپر جان کرد و شمشیر امام دستش را از آرنج قطع نمود، ابن‌فضیل فریادی برآورد، لشکر فریادش را شنیده و حمله نمودند تا نجاتش دهند، در این هنگام بدن ابن‌فضیل زیر سم اسب‌ها قرار گرفت تا کشته شد.

     گوید: بعد از فرو نشستن غبار جنگ، حسین علیه السّلام را دیدم که بر بالین وی ایستاده و آن نوجوان پایش را بر زمین می‌کشید، در این هنگام امام علیه السّلام می‏فرمود: ”دور باشند از رحمت خدا آنان که تو را کشتند، آنان که روز قیامت جدّت با آنان مخاصمه کند.“

     بعد فرمود: ” به خدا قسم بر عمویت ناگوار است که او را بخوانی لیکن نتواند جوابت بدهد، یا پاسخت را بدهد ولی سودی برایت نداشته باشد! به خدا این روزی است که دشمن او زیاد، و یاور او اندک است.“

     بعد نوجوان را به سینه‏اش گرفته و حملش نموده و در میان شهدای اهل بیت قرار داد.» [↑](#footnote-ref-164)
165. . سوره فاطر (35) آیه 28. نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 53:

     «آری، این‌چنین است که فقط از میان بندگان خداوند، علماء و دانشمندان هستند که از وی خوف و خشیت دارند.» [↑](#footnote-ref-165)
166. . سوره حجرات (49) آیه 13. نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 136:

     «حقّا و حقیقتاً گرامی‌ترین فرد از افراد شما در نزد خداوند، آن کسی است که تقوای او افزون‏تر باشد.» [↑](#footnote-ref-166)
167. . الکافی، ج 1، ص 36. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: ”مراد از علماء در آیۀ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَـٰٓؤُاْ﴾، کسی است که فعل او، قول او را تصدیق کند؛ پس کسی که کردارش، گفتارش را تصدیق نکند، عالم نیست.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-167)
168. . الکافی، ج 1، ص 44. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمودند: ”علم قرین و عدیل عمل است؛ پس هر کس که بداند عمل می‌کند، و هر کس که عمل کند می‌داند.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-168)
169. . نهج البلاغة (عبده)، ج 4، ص 221. ترجمه:

     «علم قرین و ملازم عمل است؛ پس هر کس که بداند، عمل می‌کند. و علم عمل را با صدای بلند می‌خواند؛ اگر پاسخ داد و پذیرفت (علمش برقرار می‌ماند)، و گرنه کوچ می‌کند و می‌رود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-169)
170. . مواعظ، سعدی شیرازی. [↑](#footnote-ref-170)
171. . مجموعة ورام، ج 1، ص 84 (با قدری اختلاف). ترجمه:

     «از حضرت امام صادق علیه السّلام در تفسیر این کلام رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”نگاه کردن به صورت عالم عبادت است“، روایت شده است که فرمودند: ”مقصود آن عالمی است که هرگاه به او نگاه کنی، تو را به یاد آخرت بیندازد؛ و هر کس که بر خلاف این مسئله باشد، نگاه کردن به او فتنه و فساد است‏.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-171)
172. . دیوان پروین اعتصامی. [↑](#footnote-ref-172)
173. . الکافی، ج 1، ص 47. ترجمه:

     «از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: ”هرکه طلب علم کند برای اینکه بر علماء مباهات نماید، یا بر سفهاء و فرومایگان مِرآء و مجادله کند، یا وجوهِ مردم را متوجّه خود کند، پس فرض است که نشیمنگاه خود را از آتش اتّخاذ کند؛ همانا ریاست جز برای اهلش شایسته نیست.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-173)
174. . در الکافی، ج 1، ص 46 و مرآة العقول، ج 1، ص 149 در این قسمت از روایت، عبارت «صلّی الله علیه و آله و سلّم» آمده که بیانگر آن است که ادامۀ عبارت از حضرت رسول می‌باشد؛ لکن در سایر نسخ یا هیچ نیامده و یا عبارت «علیه السّلام» مذکور است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-174)
175. . الکافی، ج 1، ص 46. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: ”هرگاه دیدید که عالِمی محب و دوستدار دنیا است، او را نسبت به دینتان متّهم سازید؛ زیرا هر کسی که چیزی را دوست بدارد، برگِرد محبوب خود می‌گردد و از آن صیانت و مراقبت می‌نماید.“ و فرمود: ”خدا به داود علی نبینا و آله و علیه السّلام وحی فرمود که: میان من و خودت عالِم مفتون و فریفته به دنیا را واسطه قرار مده تا تو را از طریق محبّت من بازدارد؛ زیرا شأن آنها شأنِ قطّاعُ‌الطریق و دزدان چاپنده‌ای است که راه را بر مریدین و سالکین راه قرب من می‌بندند. همانا کمتر کاری که من دربارۀ آنها انجام می‌دهم این است که حلاوت و شیرینی مناجات با خود را از قلوب آنها می‌گیرم.“»‏ (محقّق) [↑](#footnote-ref-175)
176. . سوره قصص (28) آیه 83. امام شناسی، ج 8، ص 130:

     «ما این خانه و سرای آخرت را قرار می‌دهیم برای آن کسانی که در روی زمین راه علوّ و سرکشی و فساد و فتنه‏جویی را نمی‌پیمایند، و دارِ عاقبت برای پرهیزگاران است.» [↑](#footnote-ref-176)
177. . سوره توبه (9) آیه 111. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 160:

     «به‌درستی‌که خداوند از مؤمنین جان‌هایشان را و مال‌هایشان را خریداری کرده است که در مقابل آن به ایشان بهشت عطا نماید.» [↑](#footnote-ref-177)
178. . الکافی، ج 1، ص 46. ترجمه:

     «از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: ”کسی که حدیث را برای منفعت دنیا بخواهد، دیگر در آخرت برای او هیچ نصیب و بهره‏ای نخواهد بود؛ و کسی که آن را برای خیر آخرت بخواهد، خداوند خیر دنیا و آخرت را به او عطاء می‌نماید.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-178)
179. . مثنوی معنوی، دفتر دوّم. [↑](#footnote-ref-179)
180. . سوره بقره (2) آیه 44. امام شناسی، ج 16، ص 314، تعلیقه 1:

     «آیا شما مردم را امر به نیکی می‌کنید و خودتان را فراموش می‌کنید؟!» [↑](#footnote-ref-180)
181. . شرح نهج البلاغة ابن أبی‌الحدید، ج 20، ص 287، (حکمت 279 از حِکَم منسوب به امیرالمؤمنین علیه السّلام). ترجمه:

     «هنگامی که سخن و موعظه از دل بیرون آید، بر دل می‌نشیند؛ و آن‌گاه که از زبان بیرون آید، از گوش‌ها تجاوز نمی‌کند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-181)
182. . الکافی، ج 1، ص 44. ترجمه:

     «از حضرت امام سجاد علیه السّلام روایت شده است که بعد از کلامی چنین فرمودند: ”همانا اگر به علم عمل نشود، برای صاحب آن جز کفر و ضلالت و جز دوری از خدا چیزی نمی‌افزاید.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-182)
183. . نهج البلاغة (عبده)، ج 4، ص 156. ترجمه:

     «وضیع‌ترین علم آن است که بر زبان بایستد (و به عمل مؤدّی نگردد)؛ و رفیع‌ترین علم آن است که در اعضاء بدن و ارکان آن (چون قلب و مغز)، ظاهر و هویدا گشته است‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-183)
184. .گرچه این عبارت کلامی صحیح و مطابق حکمت و تجربه است، و لیکن در مجامع روایی شیعه با این لفظ از ائمّه طاهرین علیهم السّلام وارد نشده است. در شرح غُرَر الحکم و دُرَر الکلم، ج 4، ص 109 از امیرالمؤمنین علیه السّلام تعبیر: «زَلَّةُ العالِمِ تَفسُدُ العالَمَ.» و در بحار الأنوار، ج 74، ص 140 عبارت: «و قِیلَ: أیُّ النّاسِ شَرٌّ! قَال صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”العُلَماءُ إذا فَسَدوا.“» وارد شده است.

     ترجمه: «هنگامی که عالِمی فاسد شود، عالَمی فاسد و تباه می‌گردد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-184)
185. . نهج البلاغة (عبده)، ج 4، ص 224. ترجمه:

     «امیرالمؤمنین علیه السّلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: ”ای جابر! قوام و دوام دنیا به چهار امر است: عالمی که علم خود را به کار گیرد؛ و جاهلی که نسبت به تعلّم و فراگیری علم استنکاف ننماید؛ و جواد و بخشنده‏ای که در نیکی و احسان خود، بخل نورزد؛ و فقیری که آخرتش را به دنیای خویش نفروشد. پس هرگاه عالم، علم خود را ضایع و تباه سازد و بدان عمل نکند، جاهل از فراگیری علم استنکاف نماید؛ و هرگاه فرد غنی و بی‌نیاز در نیکی و احسان خویش بخل ورزد، فقیر آخرتش را به دنیا بفروشد. ای جابر! هر آن کسی که نعمت خدا بر او بسیار باشد، حوائج و نیازهای مردم نیز به او بسیار است؛ پس هر کسی که در آن نعمت‌ها به امور واجب و مورد رضای الهی قیام نماید، آن نعمت‌ها را در معرض دوام و بقاء قرار داده است؛ و هر کسی که در آن نعمت‌ها به امور واجب و مورد رضای الهی قیام ننماید، آن نعمت‌ها را در معرض زوال و فناء قرار داده است.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-185)
186. . نهج البلاغه (عبده)، ج 4، ص 174:

     «و قالَ علیه‏ السّلام لِرَجُلٍ سَألَهُ أن یَعِظَهُ:

     ”لا تَکُن مِمَّن یَرجُو الآخِرَةَ بِغَیرِ العَمَلِ و یُرَجِّی التَّوبَةَ بِطُولِ الأمَلِ. یَقولُ فِی الدُّنیا بِقَولِ الزّاهِدِینَ و [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-186)
187. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یَعمَلُ فِیها بِعَمَلِ الرّاغِبِینَ. إن أُعطِیَ مِنها لَم یَشبَع و إن مُنِعَ مِنها لَم یَقنَع. یَعجِزُ عَن شُکرِ ما أُوتِیَ و یَبتَغِی الزِّیادَةَ فِیما بَقِیَ. یَنهَی و لا یَنتَهِی، و یَأمُرُ بِما لا یَأتِی. یُحِبُّ الصّالِحِینَ و لا یَعمَلُ عَمَلَهُم، و یُبغِضُ المُذنِبِینَ و هُوَ أحَدُهُم. یَکرَهُ المَوتَ لکَثرَةِ ذُنُوبِهِ و یُقِیمُ عَلَی ما یَکرَهُ المَوتَ لَهُ. إن سَقِمَ ظَلَّ نادِمًا و إن صَحَّ أمِنَ لاهِیًا. یُعجَبُ بِنَفسِهِ إذا عُوفِیَ و یَقنَطُ إذا ابتُلِیَ. إن أصابَهُ بَلاءٌ دَعا مُضطَرًّا و إن نالَهُ رَخاءٌ اعتَرَضَ [أعرَضَ] مُغتَرًّا. تَغلِبُهُ نَفسُهُ عَلَی ما تَظُنُّ و لا یَغلِبُها عَلَی ما یَستَیقِنُ. یَخافُ عَلَی غَیرِهِ بِأدنَی مِن ذَنبِهِ و یَرجُو لِنَفسِهِ بِأکثَرَ مِن عَمَلِهِ. إنِ استَغنَی بَطِرَ و فُتِنَ، و إنِ افتَقَرَ قَنَطَ و وَهَنَ. یُقَصِّرُ إذا عَمِلَ و یُبالِغُ إذا سَألَ. إن عَرَضَت لَهُ شَهوَةٌ أسلَفَ المَعصِیَةَ و سَوَّفَ التَّوبَةَ، و إن عَرَتهُ مِحنَةٌ انفَرَجَ عَن شَرائِطِ المِلَّةِ. یَصِفُ العِبرَةَ و لا یَعتَبِرُ، و یُبالِغُ فِی المَوعِظَةِ و لا یَتَّعِظُ؛ فَهُوَ بِالقَولِ مُدِلٌّ و مِنَ العَمَلِ مُقِلٌّ. یُنافِسُ فِیما یَفنَی و یُسامِحُ فِیما یَبقَی. یَرَی الغُنمَ مَغرَمًا و الغُرمَ مَغنَمًا. یَخشَی المَوتَ و لایُبادِرُ الفَوتَ. یَستَعظِمُ مِن مَعصِیَةِ غَیرِهِ ما یَستَقِلُّ أکثَرَ مِنهُ مِن نَفسِهِ، و یَستَکثِرُ مِن طاعَتِهِ ما یَحقِرُهُ مِن طاعَةِ غَیرِهِ؛ فَهُوَ عَلَی النّاسِ طاعِنٌ و لِنَفسِهِ مُداهِنٌ. اللَّغوُ مَعَ الأغنِیاءِ أحَبُّ إلَیهِ مِنَ الذِّکرِ مَعَ الفُقَراءِ. یَحکُمُ عَلَی غَیرِهِ لِنَفسِهِ و لا یَحکُمُ عَلَیها لِغَیرِهِ، و یُرشِدُ غَیرَهُ و یُغوِی نَفسَهُ؛ فَهُوَ یُطاعُ و یَعصِی. و یَستَوفِی و لا یُوفِی. و یَخشَی الخَلقَ فِی غَیرِ رَبِّهِ و لا یَخشَی رَبَّهُ فِی خَلقِهِ.“

     [قال الرَّضِی رَحِمَه الله تعالی]: ”و لَو لَم یَکُن فی هذا الکتابِ إلّا هذا الکلامُ لَکَفَی به مَوعِظةً ناجِعةً و حِکمةً بالِغةً و بَصِیرةً لِمُبصِرٍ و عِبرةً لِناظِرٍ مُفَکِّرٍ.“»

     ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السّلام به مردی که از آن حضرت تمنّای موعظه نمود چنین فرمود:

     ”از آنان مباش که بدون عمل, به آخرت امیدوار است و به آرزوی دراز، توبه را به تأخیر می‌اندازد. گفتارش دربارۀ دنیا گفتار زاهدان و عملش عمل راغبان به دنیا است. اگر از متاع دنیا به او داده شود سیر نگردد و اگر از آن منع شود قناعت نکند. از شکر آنچه به او داده شده عاجز است و زیادتی را در آنچه باقی مانده و به او داده نشده طلب می‌کند. دیگران را از کار ناپسند نهی کرده و خود از آنچه نهی می‌کند دست برنمی‌دارد، و نیز دیگران را به آنچه خود بجا نمی‌آورد فرمان می‌دهد. صالحان را دوست دارد و عمل آنان را انجام نمی‌دهد، و گناه‌کاران را دشمن می‌دارد و حال آنکه خود یکی از آنهاست. از مرگ به جهت کثرت گناهانش کراهت داشته و بر آنچه (گناهانی) که سبب کراهت از مرگ شده ایستادگی می‌کند. اگر بیمار شود نادم و پشیمان گردد و چون صحّت یابد احساس امنیت کرده و به لهو می‌پردازد. هنگامی که به او عافیت داده شود دچار عُجب و خودپسندی شده و هنگامی که مبتلا و گرفتار شود نومید گردد. اگر بلا و محنت به او برسد در حال اضطرار و بی‌چارگی دعا کند و چون راحتی و خوشی به او دست دهد از روی غرور اعتراض کرده و روی گرداند. نفس او بر اساس آنچه گمان و خیال می‌کند بر او غالب و مسلّط گشته و حال آنکه او بر اساس آنچه یقین دارد بر نفس خویش غالب نمی‌گردد (و به یقین خود عمل نمی‌کند). بر دیگران به گناهی کمتر از گناه خود می‌ترسد و برای خویش بیش از آنچه عمل کرده توقّع دارد. اگر مستغنی و بی‌نیاز شود مدهوش و سرمست شده، در فتنه و گمراهی افتد، و چون فقیر گردد نومید شده، سست و ضعیف‌الاعتقاد گردد. اگر عملی انجام دهد تقصیر و کوتاهی کرده، و هنگامی که سؤال و درخواست کند در آن مبالغه نماید. اگر شهوتی بر او عارض شود معصیت را مقدّم داشته و توبه را به تأخیر اندازد، و اگر محنت و بلایی به او برسد از حدود شریعت و دین دوری گزیند. عبرت گرفتن از دیگران را توصیف و بیان می‌کند و خود عبرت نمی‌گیرد، و در موعظه کردن می‌کوشد و خود موعظه نمی‌پذیرد؛ پس او به سبب گفتارِ خود بر دیگران توفّق و بلند‌منشی نموده و از نظر عمل فقیر و بی‌بهره است. در مورد آنچه فانی و هلاک شدنی است تنافس و سبقت کرده و در اموری که باقی و جاودان است مسامحه و مساهله می‌کند. غنیمت و سود را غرامت و زیان, و غرامت را غنیمت می‌بیند. از مرگ می‌ترسد و پیش از آنکه فرصت را از دست دهد به سوی اعمال صالحه نمی‌شتابد. معصیت و گناه دیگری را بزرگ می‌شمارد درحالی‌که بزرگ‌تر از آن را در مورد خود کوچک به حساب می‌آورد؛ و نیز طاعتی را که از دیگری کوچک می‌شمرد، نسبت به خودش بسیار می‌داند؛ بنابراین او نسبت به مردم طعن می‌زند و ایراد می‌گیرد و نسبت به خود سهل‌انگار است. به لغو گذراندن با أغنیا نزد او از ذکر خدا با فقرا محبوب‌تر است. به نفع خود علیه دیگری حکم می‌کند و هرگز علیه خود به نفع دیگری حکم نمی‌کند. دیگری را ارشاد و راهنمایی می‌کند و نفس خود را گمراه می‌سازد؛ پس دیگران از او پیروی می‌کنند و خود معصیت می‌نماید. حق خود را تمام و کمال می‌ستاند و حق دیگری را تمام نمی‌دهد. از خلق خدا می‌ترسد در غیر امر پروردگارش (از ترس آنان کاری انجام می‌دهد که مورد پسند خداوند نیست) و در امرِ خلقِ او از پروردگار خود نمی‌ترسد.“

     سیّد رضی ـ علیه الرّحمة ـ می‌فرماید: ”اگر در کتاب نهج البلاغه جز این کلام نبود، همان برای موعظۀ نافع و حکمتِ بالغه و بصیرتِ شخصِ بصیر و عبرتِ شخصِ تفکّرکننده، کافی بود.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-187)
188. . سوره منافقون (63) آیه 8. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 74:

     «عزّت با تمام مراتب و درجاتش، اختصاص به خدا و پیغمبرش و مؤمنین دارد.» [↑](#footnote-ref-188)
189. . دعائم الإسلام، ج2، ص 193؛ مستدرک الوسائل، ج 14، ص 155. ترجمه:

     «رهبانیّت و اعتزال در دین اسلام نیست.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-189)
190. . نص این عبارت در مجامع روایی یافت نشد؛ لیکن در تفسیر بیان السعادة، ج 4، ص 100، و ج 4، ص 127 این‌چنین آمده است:

     «إنّ أخی موسی علیه السَّلام کان عَینُهُ الیُمنَیٰ عَمیاءً و إنّ أخی عیسی علیه السَّلام کان عَینُهُ الیُسرَیٰ عَمیاءً و أنا ذُو العَینَینِ.»

     ترجمه: «همانا برادرم موسی چشم راستش نابینا بود و برادرم عیسی چشم چپش نابینا بود؛ و لیکن من دارای هر دو چشم هستم.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-190)
191. . الکافی، ج 2، ص 307. ترجمه:

     «چه‌بسا نزدیک است که فقر و تنگدستی به کفر بینجامد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-191)
192. . عوالی اللئالی، ج 1، ص 40. ترجمه:

     «فقر، روسیاهی در دو دار دنیا و آخرت است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-192)
193. . الکافی، ج 2، ص 130. معاد شناسی، ج 5، ص 89. ترجمه:

     «محبّت دنیا سرمنشأ تمام گناهان است‏.» [↑](#footnote-ref-193)
194. . الکافی، ج 5، ص 70. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: ”زهد در دنیا، به اضاعۀ مال و حرام نمودن حلال نیست؛ بلکه زهد در دنیا آن است که به آنچه در دست داری از آنچه در نزد خداوند است، مطمئن‌تر نباشی.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-194)
195. . الکافی، ج 6، ص 442:

     «علی بن محمَّدِ بنِ بُندار عن أحمَد بنِ أبی‌عَبدِاللهِ، عَن محمّدِ بنِ علی رفعهُ قال: مَرَّ سُفیانُ الثَّورِی فی المَسجد الحَرامِ، فَرأی أباعبدِاللهِ علیه السّلام و علیه ثیابٌ کثیرَةُ القیمَةِ حِسانٌ؛ فَقال: واللهِ لَآتِینَّهُ و لَأُوَبِّخَنَّهُ! فَدَنا مِنهُ، فَقال: ”یا ابنَ رَسُولِ اللهِ، ما لَبِسَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم مِثلَ هَذا اللِّباسِ و لا علیٌّ علیه السّلام و لا أحَدٌ مِن آبائِک!“

     فَقال: لَهُ أبوعبدِاللهِ علیه السّلام: ”کانَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم فِی زَمانٍ قَترٍ مُقتِرٍ، و کانَ یأخُذُ لِقَترِهِ و إقتارِهِ؛ و إنَّ الدُّنیا بَعدَ ذَلِک أرخَت عَزالِیَها، فأحَقُّ أهلِها بِها أبرارُها.“ ثُمَّ تَلا: ” ﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ﴾.\* و نَحنُ أحَقُّ مَن أخَذَ مِنها ما أعطاهُ اللهُ. غَیرَ أنِّی یا ثَورِی ما تَرَی عَلَیَّ مِن ثَوبٍ إنَّما ألبَسُهُ لِلنّاسِ.“

     ثُمَّ اجتَذَبَ یدَ سُفیانَ، فَجَرَّها إلَیهِ، ثُمَّ رَفَعَ الثَّوبَ الأعلَی و أخرَجَ ثَوبًا تَحتَ ذَلِک عَلَی جِلدِهِ غَلِیظًا؛ فَقال: ”هَذا ألبَسُهُ لِنَفسِی و ما رأیتَهُ لِلنّاسِ.“ ثُمَّ جَذَبَ ثَوبًا عَلَی سُفیانَ، أعلاهُ غَلِیظٌ خَشِنٌ و داخِلُ ذَلِک ثَوبٌ لَیّنٌ؛ فَقال: ”لَبِستَ هَذا الأعلَی لِلنّاسِ و لَبِستَ هَذا لِنَفسِک تَسُرُّها.“»

     ترجمه: «مرحوم کلینی به اسناد خود از علی بن محمّد بن بُندار، از احمد بن أبی‌عبدالله، از محمّد بن علی به‌طور مرفوع نقل می‌کند که: سفیان ثوری در مسجد الحرام به امام صادق علیه السّلام رسید و دید آن حضرت لباس‌های گران‌قیمت و زیبایی پوشیده است؛ گفت: به خدا قسم می‌روم و او را توبیخ و سرزنش می‏کنم! پس به حضرت نزدیک شد و گفت: ”یا بن رسول الله، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و علی بن أبی‌طالب علیه ‌السّلام و هیچ‌یک از پدرانت چنین لباسی را نپوشیده‏اند!“

     امام صادق علیه السّلام به او فرمود: ” رسول خدا صلّی الله علیه و آله در زمان فقر و تنگدستی مردم زندگی می‏کرد و به مقتضای همان فقر و تنگدستی، گذران می‏نمود؛ در‌حالی‌که بعد از آن باران نعمت دنیا فزونی یافت و روزگار به وسعت گرایید، و بنابراین سزاوارترین افراد به نعمت‌های دنیا ابرار و نیکان هستند.“ و پس از آن حضرت این آیه را که می‌فرماید: ﴿بگو چه کسی حرام کرده است زینت خداوندی را که برای بندگانش بیرون آورده است﴾، تلاوت نمود و فرمود: ”و ما از هر فردی که از این عطایا و نعمت‌های الهی استفاده می‌کند، سزاوارتریم. ای ثوری، بدان که این لباس‌هایی را که بر تن من می‌بینی لباس‌هایی است که برای مردم پوشیده‌ام.“

     آن‌گاه حضرت دست سفیان را گرفت و به طرف خود کشید و لباس روی خود را کنار زد و لباس غلیظ و ضخیمی را که در زیر آن بر روی پوست پوشیده بود، نشان داد و فرمود: ”این را برای خود و آنچه را که می‌بینی برای مردم پوشیده‌ام.“ سپس لباس سفیان را که در رو لباسی غلیظ و خشن و در زیر لباسی نرم بود، کنار زد و فرمود: ”امّا تو این لباسِ رو را برای مردم و این لباس نرم را برای خوشی نفس خود پوشیده‌ای.“» (محقّق)

     \* سوره أعراف (7) آیه 32. [↑](#footnote-ref-195)
196. . نهج البلاغة (عبده)، ج 1، ص 222:

     «الحَمدُ لِلَّهِ الواصِلِ الحَمدَ بِالنِّعَمِ و النِّعَمَ بِالشُّکرِ. نَحمَدُهُ عَلَی آلائِهِ کَما نَحمَدُهُ عَلَی بَلائِهِ. و نَستَعِینُهُ عَلَی هَذِهِ النُّفُوسِ البِطاءِ عَمّا أُمِرَت بِهِ، السِّراعِ إلَی ما نُهِیَت عَنهُ. و نَستَغفِرُهُ مِمّا أحاطَ بِهِ عِلمُهُ و أحصاهُ کِتابُهُ؛ عِلمٌ غَیرُ قاصِرٍ و کِتابٌ غَیرُ مُغادِرٍ. و نُؤمِنُ بِهِ إیمانَ مَن عایَنَ الغُیُوبَ و وَقَفَ عَلَی [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-196)
197. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] المَوعُودِ؛ إیمانًا نَفَی إخلاصُهُ الشِّرکَ و یَقِینُهُ الشَّکَّ.

     و نَشهَدُ أن لا إلَهَ إلّا اللَه وَحدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ و أنَّ مُحَمَّدًا عَبدُهُ و رَسُولُهُ؛ شَهادَتَینِ تُصعِدانِ القَولَ و تَرفَعانِ العَمَلَ، لا یَخِفُّ مِیزانٌ تُوضَعانِ فیه و لا یَثقُلُ مِیزانٌ تُرفَعانِ عنه.

     أُوصِیکُم عِبادَ اللَه بِتَقوَی اللَه الَّتِی هِیَ الزّادُ و بِها المَعادُ [المعاذ]؛ زادٌ مُبَلِّغٌ و مَعادٌ [معاذ]؛ مُنجِحٌ. دَعا إلَیها أسمَعُ داعٍ و وَعاها خَیرُ واعٍ؛ فَأسمَعَ داعِیها و فازَ واعِیها.

     عِبادَ اللَه! إنَّ تَقوَی اللَه حَمَت أولِیاءَ اللَه مَحارِمَهُ و ألزَمَت قُلُوبَهُم مَخافَتَهُ حَتَّی أسهَرَت لَیالِیَهُم و أظمَأت هَواجِرَهُم؛ فَأخَذُوا الرّاحَةَ بِالنَّصَبِ، و الرِّیَّ بِالظَّمَإ، و استَقرَبُوا الأجَلَ فَبادَرُوا العَمَلَ، و کَذَّبُوا الأمَلَ فَلاحَظُوا الأجَلَ.

     ثُمَّ إنَّ الدُّنیا دارُ فَناءٍ و عَناءٍ و غِیَرٍ و عِبَرٍ. فَمِنَ الفَناءِ أنَّ الدَّهرَ مُوتِرٌ قَوسَهُ، لا تُخطِئُ سِهامُهُ و لا تُؤسَی جِراحُهُ. یَرمِی الحَیَّ بِالمَوتِ، و الصَّحِیحَ بِالسَّقَمِ، و النّاجِیَ بِالعَطَبِ. آکِلٌ لا یَشبَعُ و شارِبٌ لا یَنقَعُ.

     و مِنَ العَناءِ أنَّ المَرءَ یَجمَعُ ما لا یَأکُلُ و یَبنِی ما لا یَسکُنُ ثُمَّ یَخرُجُ إلَی اللَه تَعالَی لا مالًا حَمَلَ و لا بِناءً نَقَلَ.

     و مِن غِیَرِها أنَّکَ تَرَی المَرحُومَ مَغبُوطًا و المَغبُوطَ مَرحُومًا؛ لَیسَ ذَلِکَ إلّا نَعِیمًا زَلَّ و بُؤسًا نَزَلَ.

     و مِن عِبَرِها أنَّ المَرءَ یُشرِفُ عَلَی أمَلِهِ فَیَقتَطِعُهُ حُضُورُ أجَلِهِ؛ فَلا أمَلٌ یُدرَکُ و لا مُؤَمَّلٌ یُترَکُ.

     فَسُبحانَ اللَه ما أغَرَّ [أعَزَّ] سُرُورَها و أظمَأ رِیَّها و أضحَی فَیئَها. لا جاءٍ یُرَدُّ و لا ماضٍ یَرتَدُّ. فَسُبحانَ اللَه ما أقرَبَ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ لِلِحاقِهِ بِهِ، و أبعَدَ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ لِانقِطاعِهِ عَنهُ.

     إنَّهُ لَیسَ شَی‏ءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إلّا عِقابُهُ، و لَیسَ شَی‏ءٌ بِخَیرٍ مِنَ الخَیرِ إلّا ثَوابُهُ. و کُلُّ شَی‏ءٍ مِنَ الدُّنیا سَماعُهُ أعظَمُ مِن عِیانِهِ، و کُلُّ شَی‏ءٍ مِنَ الآخِرَةِ عِیانُهُ أعظَمُ مِن سَماعِهِ؛ فَلیَکفِکُم مِنَ العِیانِ السَّماعُ و مِنَ الغَیبِ الخَبَرُ.

     و اعلَمُوا أنَّ ما نَقَصَ مِنَ الدُّنیا و زادَ فی الآخِرَةِ خَیرٌ مِمّا نَقَصَ مِنَ الآخِرَةِ و زادَ فی الدُّنیا؛ فَکَم مِن مَنقُوصٍ رابِحٍ و مَزِیدٍ خاسِرٍ.

     إنَّ الّذی أُمِرتُم بِهِ أوسَعُ مِنَ الّذی نُهِیتُم عَنهُ، و ما أُحِلَّ لَکُم أکثَرُ مِمّا حُرِّمَ عَلَیکُم؛ فَذَرُوا ما قَلَّ لِما کَثُرَ و ما ضاقَ لِما اتَّسَعَ.

     قَد تَکَفَّلَ لَکُم بِالرِّزقِ و أُمِرتُم بِالعَمَلِ؛ فَلا یَکُونَنَّ المَضمُونُ لَکُم طَلَبُهُ أولَی بِکُم مِنَ المَفرُوضِ عَلَیکُم عَمَلُهُ. مَعَ أنَّهُ واللَه لَقَدِ اعتَرَضَ الشَّکُّ و دَخَلَ الیَقِینُ حَتَّی کَأنَّ الّذی ضُمِنَ لَکُم قَد فُرِضَ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-197)
198. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عَلَیکُم و کَأنَّ الّذی فُرِضَ عَلَیکُم قَد وُضِعَ عَنکُم.

     فَبادِرُوا العَمَلَ و خافُوا بَغتَةَ الأجَلِ؛ فَإنَّهُ لا یُرجَی مِن رَجعَةِ العُمُرِ ما یُرجَی مِن رَجعَةِ الرِّزقِ.

     ما فاتَ الیَومَ مِنَ الرِّزقِ رُجِیَ غَدًا زِیادَتُهُ و ما فاتَ أمسِ مِنَ العُمُرِ لَم یُرجَ الیَومَ رَجعَتُهُ. الرَّجاءُ مَعَ الجائِی و الیَأسُ مَعَ الماضِی ف‍ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ﴾.»

     ترجمه: «تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متّصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌هایش او را حمد می‌کنیم هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کُند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او همۀ آنها را إحصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می‌برد.

     و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثّری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمّد صلّی الله علیه و آله، بنده و فرستاده او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفّۀ میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّۀ میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.

     ای بندگان خدا! من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم، تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت انسان به سوی خدا به سبب آن است؛ تقوا زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنواننده‌ترین دعوت‌کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ‌کنندۀ آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت‌کنندۀ آن، آن را به گوش رساند و حفظ‌کنندۀ آن رستگار گردید.

     ای بندگان خدا! تحقیقاً تقوای الهی اولیاء خدا را از ارتکاب محارم مانع شد و قلوب آنان را ملازم خوف و ترس از خدا نمود تا آنکه خواب شب‌های ایشان را از چشمشان ربود و روزهای گرم آنان را به روزه و تشنگی واداشت؛ بنابراین آسایش آخرت را به رنج و خستگی دنیا و سیرابی آن [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-198)
199. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] روز را به تشنگی در دنیا به‌دست آوردند، و اجل و مرگ را نزدیک دانسته پس به انجام عمل نیکو مبادرت و شتاب نمودند، و آمال و آرزوها را تکذیب کرده و اجل و به‌سر رسیدن عمر را ملاحظه نموده و در نظر گرفتند.

     پس حقّاً که دنیا خانۀ فانی شدن و مصیبت کشیدن و محل تغییر و عبرت گرفتن است.

     و از فناء دنیا همین بس است که روزگار تیرش را به کمان نهاده، تیرهای آن به خطا نمی‌رود و جراحت‌های آن مداوا نمی‌شود. تیر مرگ را به زنده، و تیر بیماری را به صحیح، و تیر هلاکت را به نجات‌یافته می‌اندازد. خورنده‌ای است که سیر نمی‌شود، و نوشنده‌ای است که سیراب نمی‌گردد.

     و از مصائب و مشکلات دنیا همین بس است که انسان گرد می‌آورد چیزی را که نمی‌خورد و می‌سازد خانه‌هایی را که در آن نمی‌نشیند، و پس از آن به سوی خدا بیرون می‌رود درحالی‌که با خودش نه مالی را برده است و نه بنایی را منتقل نموده است.

     و از تغییر و دگرگونی دنیا همین بس است که می‌بینی شخصی را که به او رحم می‌کردند اکنون به او غبطه می‌برند و دیگری را که به او غبطه می‌بردند اکنون به بیچارگی‌اش رحم می‌نمایند؛ این نیست مگر به جهت نعمت‌هایی که به سرعت از بین رفته و سختی‌هایی که نازل گردیده است.

     و از عبرت‌های دنیا همین بس است که انسان بر آرزوی خود نزدیک می‌شود و ناگهان حضور مرگ او را از امیدش قطع می‌کند؛ پس در آن حال نه به آرزویی دست یافته و نه آرزومند رها می‌گردد. پس سبحان الله! سرور و خوشی دنیا چه فریبنده و سیراب شدنش چه عطش‌آور و سایۀ آن چه گرم و سوزنده است! نه آنچه می‌آید رد می‌شود و نه گذشته بازمی‌گردد. پس سبحان الله! چه بسیار نزدیک است زنده به مرده به‌جهت ملحق شدن به او، و چه بسیار دور است مرده از زنده به‌جهت جدایی همیشگی از او!

     تحقیقاً هیچ چیزی از شر و بدی بدتر نیست مگر عقاب آن، و هیچ چیزی خوب‌تر از خوبی نیست مگر ثواب آن. و هر چیزی از امور و شئون دنیا شنیدنش از دیدن آن بزرگ‌تر و هر چیزی از امور آخرت دیدنش از شنیدن آن بزرگ‌تر است؛ پس (اینک در این دنیا) باید به‌جای دیدن امور آخرت، شنیدن آن و به‌جای امور غیب و پنهان، خبر آن، شما را کفایت کند.

     و بدانید که حقّاً آنچه از دنیا کاسته شود و در آخرت افزوده گردد بهتر است از آنچه از آخرت بکاهد و در دنیا افزوده گردد؛ پس چه‌بسا کم‌شده‌ای که سودمند است و چه‌بسا زیادشده‌ای که زیان‌آور است.

     به‌تحقیق آنچه که به آن امر شده‌اید وسیع‌تر و گسترده‌تر است از آنچه که از آن نهی شده‌اید، و آنچه که برای شما حلال گشته بیشتر است از آنچه که بر شما حرام گردیده؛ پس آنچه اندک است را به خاطر آنچه بسیار است و آنچه تنگ و محدود است را به خاطر آنچه وسیع و گسترده است، رها کنید و انجام ندهید.

     حقّاً که خداوند روزی شما را بر عهده گرفته و شما را به عمل صالح امر فرموده؛ پس طلب روزیِ ضمانت شده برای شما، هرگز نباید اولی باشد از بجا آوردن عمل صالح که بر شما فرض و واجب گردیده است. با این‌‌حال سوگند به خدا که شک و تردید بر شما عارض شده و یقین‌تان متزلزل گشته تا به مرتبه‌ای که گویا آنچه که برای شما ضمانت شده (روزی) واجب گردیده و آنچه که بر شما واجب بوده (عمل صالح) ساقط گشته است.

     پس به انجام دادن اعمال صالحه سبقت بگیرید و مبادرت کنید، و از ناگهان رسیدن اجل و مرگ بترسید؛ زیرا که به بازگشت عمر چنان‌که به بازگشت رزق امید است، امیدی وجود ندارد.

     آنچه از روزی امروز فوت شود امید به فزونی آن در فردا است، و آنچه از عمر دیروز انسان گذشت و فوت گردید، امروز امیدی به بازگشت آن وجود ندارد. امیدواری با آینده (روزی فردا) است و نومیدی با گذشته (گذشتن عمر) است؛ بنابراین: ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ﴾\* ”تقوای خدا را آن‌طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست بجای آورید، و مبادا مرگ شما را فرا گیرد مگر آنکه شما در درجۀ اعلای اسلام و تسلیم باشید.“» (محقّق)

     \* سوره آل‌عمران (3) ذیل آیه 102. [↑](#footnote-ref-199)
200. . المناقب، ج 4، ص 65:

     «و قَدمَ أعرابِیٌّ المَدِینَةَ، فَسألَ عَن أکرَمِ النّاسِ بِها؛ فَدُلَّ عَلَی الحُسَینِ علیه السّلام. فَدَخَلَ المَسجِدَ، فَوَجَدَهُ مُصَلِّیًا، فَوَقَفَ بِإزائِهِ و أنشأ:

     لَم یخِبِ الآنَ مَن رَجاک و مَن \*\* حَرَّک مِن دُونِ بابِک الحَلقَة‏

     أنتَ جَوادٌ و أنتَ مُعتَمَدٌ \*\* أبُوک قَد کانَ قاتِلَ الفَسَقَة

     لَو لا الَّذِی کانَ مِن أوائِلِکم \*\* کانَت عَلَینا الجَحِیمُ مُنطَبِقَة

     قال: فَسَلَّمَ الحُسَینُ و قال: ”یا قَنبَرُ هَل بَقِی شَی‏ءٌ مِن مالِ الحِجازِ؟“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-200)
201. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     قال: نَعَم، أربَعَةُ آلافِ دِینارٍ.

     فَقال: ”هاتِها، قَد جاءَ مَن هُوَ أحَقُّ بِها مِنّا!“

     ثُمَّ نَزَعَ بُردَیهِ و لَفَّ الدَّنانِیرَ فِیها و أخرَجَ یدَهُ مِن شَقِّ البابِ حَیاءً مِنَ الأعرابِی و أنشأ:

     خُذها فإنِّی إلَیک مُعتَذِرٌ \*\* و اعلَم بِأنِّی عَلَیک ذُو شَفَقَة‏

     لَو کانَ فِی سَیرِنا الغَداةَ عَصًا \*\* أمسَت سَمانا عَلَیک مُندَفِقَة

     لَکنَّ رَیبَ الزَّمانِ ذُو غِیرٍ \*\* و الکفُّ مِنِّی قَلِیلَةُ النَّفَقَة

     قال: فأخَذَها الأعرابِی و بَکی؛ فَقال لَهُ: ”لَعَلَّک استَقلَلتَ ما أعطَیناک!“

     قال: لا، و لَکن کیفَ یأکلُ التُّرابُ جُودَک!»

     ترجمه: «روایت شده است که یک مرد اعرابی به مدینه آمد و از کریم‌ترین مردم مدینه سؤال کرد؛ پس حسین بن علی علیه السّلام را به او معرفی کردند. او در جستجوی حضرت داخل مسجد شد و آن حضرت را در حال نماز یافت؛ در مقابل ایستاد و این اشعار را انشاء نمود:

     ”1) آن کسی که الآن به تو امید دارد و حلقۀ درب خانۀ تو را حرکت می‌دهد، ناامید و محروم نخواهد شد.

     2) حقّاً که تو جواد و بخشنده هستی و معتمَد و مُتّکای مردم می‌باشی. پدر تو قاتل افراد فاسق و فاجر بود.

     3) اگر نبود دین حقی که از گذشتگان شما وجود دارد و به ما رسیده است، هرآینه آتش جهنّم ما را احاطه می‌نمود.“

     راوی می‌گوید: چون حضرت از نماز فارغ شد و سلام نماز را گفت، به قنبر فرمود: ”ای قنبر، آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده است؟“

     عرض کرد: آری، چهار هزار دینار باقی است.

     فرمود: ”آنها را بیاور که تحقیقاً کسی که از ما به آنها سزاوارتر است، آمده است!“

     سپس حضرت ردای یمانی خود را از تن بیرون آورد و آن دینارها را درون آن پیچید و از روی حیاء از مرد اعرابی، دست مبارک خود را از شکاف در بیرون آورد و این اشعار را انشاء فرمود:

     ”1) این دینارها را بگیر که حقیقتاً من از (کمی آن) به سوی تو شرمنده و عذر خواهم! و بدان که حقّاً من نسبت به تو شفقّت و مهربانی دارم.

     2) اگر امروز ما در سیرِ زندگی خود عصایی در دست داشتیم (و حق ما را نگرفته بودند)، هرآینه آسمان جود و رحمت ما بر تو فرو می‌ریخت.

     3) و لیکن حوادث روزگار امور ما را متغیّر گردانید، و فی‌الحال دست من خالی و قلیلُ‌النفقه است.“

     راوی می‌گوید: اعرابی آن دینارها را گرفت و شروع به گریه کرد؛ حضرت به او فرمود: ”گویا عطای ما را کم به حساب آوردی!“

     عرض کرد: نه، بلکه بر این گریه می‌کنم که چگونه خاک، جود و سخاوت تو را می‌خورد و در خود پنهان می‌نماید!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-201)
202. . سوره ق (50) آیه 19 ـ 22. معاد شناسی، ج 1، ص 87:

     «و سکرات مرگ به حق و واقعیت خود خواهد رسید؛ و این همان است که از او دوری می‌‏گزیدی. \* و در صور دمیده خواهد شد (و اعلان احضار خلایق در پیشگاه مقدّس خدا زده خواهد شد)؛ و این همان میعاد روز معهود و موعود است. \* و هر صاحب نفسی و انسانی در پیشگاه خدا و محضر عدل او بیاید درحالی‌که با او یک راهنما و یک گواه خواهد بود.\* سوگند که حقّاً تو از این مسئله غافل بودی و ما پردۀ غفلت را از برابر دیدگان تو برداشتیم و حجاب بصیرت را کنار زدیم، و امروز دیدگان تو بسیار تیزبین و حساس شده (و بصیرت تو تمام عوالم و منازل و مراحل بعد از مرگ را ادراک می‌‏کند و به حقیقت آنها پی می‌‏برد).» [↑](#footnote-ref-202)
203. . سوره أعراف (7) آیه 34. معاد شناسی، ج 1، ص 53:

     «چون زمان آنها برسد و اجل، آنان را دریابد، نمی‌‏توانند آن اجل و مدّت را به عقب ببرند یا به جلو بیاورند و بالنّتیجه یا خود زودتر از اجل بمیرند یا پس از اجل مرگ را دریابند.» [↑](#footnote-ref-203)
204. . سوره نساء (4) آیه 78. الله شناسی، ج 1، ص 371:

     «هر کجا بوده باشید، مرگ شما را درمی‌‏گیرد و گرچه در قلعه‏ها و قصرهای مستحکم باشید!» [↑](#footnote-ref-204)
205. . سوره أنعام (6) آیه 93 و 94. معاد شناسی، ج 1، ص 264:

     «و ای کاش می‌‏دیدی آن وقتی را که ستمکاران در سکرات و غمرات مرگ فرو رفته و غوطه می‌‏خورند، و فرشتگان قبض روح دست‏های خود را برای ربودن جان آنها باز کرده و به آنها بدین کلمات خطاب می‌‏کنند: ”خارج کنید جان‏های خود را! امروز است که در مقابل گفتار غیر عادلانه‏ای که دربارۀ خدا گفته‏اید و به‌واسطۀ استکبار و بلندپروازی که در برابر آیات الهیّه نموده‏اید، به عذاب سختی که جان شما را ذلیل و حقیر و پست گرداند، جزا داده خواهید شد. \* و به تحقیق که شما به نزد ما تنها آمده‏اید، هم‌چنان‌که در اوّل وهله که شما را خلق کردیم تنها بودید. و آنچه را که ما به شما از روی تفضّل در دنیا عطا کردیم، همه را پشت‌سر انداخته‏اید. و آن یاران و مددکارانی که چنین می‌‏پنداشتید که با شما شرکت می‌‏کنند، نمی‌‏بینیم با شما آمده باشند. به‌تحقیق که بین شما و آنها بریدگی و شکاف ایجاد شد، و آنچه را که گمان می‌‏کردید به فریاد شما برسد، از شما فاصله گرفته و در وادی انفصال و جدایی نابود و گم شد.“» [↑](#footnote-ref-205)
206. . معاد شناسی، ج 2، ص 221:

     «‏داستان عجیبی در همین دنیا اتّفاق افتاده از حضرت آیة الله رئیس الملّة و الدّین، شیخ الفقهاء و المجتهدین، مرحوم آخوند ملاّ محمّدمهدی نراقی أعلی اللهُ تعالی مقامَه الشّریف.

     مرحوم نراقی، از علماء بزرگ و جامع علوم عقلیّه و نقلیّه و حائز مرتبۀ علم و عمل و عرفان الهی [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-206)
207. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بوده، و در فقه و اصول و حکمت و ریاضیّات و علوم غریبه و اخلاق و عرفان از علماء کم‌نظیر اسلام است. مرحوم نراقی جدّ مادریِِ مادربزرگِ ما، یعنی پدرِ مادر مادر مادر مادر حقیر است؛ و فرزند ارجمندش حاج ملاّ احمد نراقی که دایی ما می‌شود، استاد مرحوم شیخ انصاری و از علماء برجسته و صاحب تصانیف عدیده است. شیخ انصاری از عتبات عالیات در هنگام تحصیل به ایران آمد و به اصفهان رفت و سپس به کاشان آمد و چهار سال تمام از محضر و درس آخوند ملاّ احمد نراقی بهره‌مند شد و سپس به نجف اشرف معاودت نمود.

     این داستان در میان علماء و طلاب نجف اشرف مشهور است و در بین اقوام و ارحام مادری ما از مسلمیّات احوالات مرحوم نراقی محسوب می‌‏گردد. مرحوم نراقی در نجف اشرف سکونت داشته و در آنجا وفات می‌‏کند، و مقبرۀ او نیز در نجف متّصل به صحن مطهّر است.

     ایشان در همان ایامِ اقامت در نجف، در ماه رمضانی که بر او می‌‏گذرد، یک‌روز در منزلشان برای صرف افطار هیچ نداشتند؛ عیالش به او می‌‏گوید: ”هیچ در منزل نیست، برو بیرون و چیزی تهیه کن!“ مرحوم نراقی درحالی‌که حتّی یک فَلس پول سیاه هم نداشته است، از منزل بیرون می‌‏آید و یکسره به سمت وادی‌السّلام نجف برای زیارت اهل قبور می‌‏رود؛ در میان قبرها قدری می‌‏نشیند و فاتحه می‌‏خواند تا اینکه آفتاب غروب می‌‏کند و هوا کم‌کم رو به تاریکی می‌‏رود.

     دراین‌حال می‌‏بیند عده‏ای از اعراب جنازه‏ای را آوردند و قبری برای او حفر نموده و جنازه را در میان قبر گذاشتند، و رو کردند به من و گفتند: ”ما کاری داریم، عجله داریم، می‌‏رویم به محلّ خود؛ شما بقیّۀ تجهیزات این جنازه را انجام دهید!“ جنازه را گذاردند و رفتند.

     مرحوم نراقی می‌‏گوید:

     من در میان قبر رفتم که کفن را باز نموده و صورت او را به روی خاک بگذارم و بعد به روی او خشت نهاده و خاک بریزم و تسویه کنم، ناگهان دیدم دریچه‏ای است! از آن دریچه داخل شدم، دیدم باغ بزرگی است؛ درخت‏های سرسبز سربه‌هم‌آورده و دارای میوه‏های مختلف و متنوّع است. از دَرِ این باغ یک راهی است به سوی قصر مجلّلی که در تمام این راه از سنگ‌ریزه‏های متشکّل از جواهرات فرش شده است.

     من بی‌‏اختیار وارد شدم و یکسره به سوی آن قصر رهسپار شدم، دیدم قصر با شکوهی است و خشت‏های آن از جواهرات قیمتی است. از پلّه بالا رفتم، در اطاقی بزرگ وارد شدم، دیدم شخصی در صدر اطاق نشسته و دورتادور این اطاق افرادی نشسته‏اند. سلام کردم و نشستم، جواب سلام مرا دادند. بعد دیدم افرادی که در اطراف اطاق نشسته‏اند، از آن شخصی که در صدر نشسته پیوسته احوال‌پرسی می‌‏کنند و از حالات اقوام و بستگان خودشان سؤال می‌‏کنند و او پاسخ می‌‏دهد، و آن مرد مبتهج و مسرور به یکایک از سؤالات جواب می‌‏گوید. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-207)
208. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] قدری که گذشت ناگهان دیدم که ماری از در وارد شد و یکسره به سمت آن مرد رفت و نیشی زد و برگشت و از اطاق خارج شد. آن مرد از درد نیش مار، صورتش متغیّر شد و قدری به‌هم برآمد، و کم‌کم حالش عادی و به‌صورت اوّلیه برگشت. سپس باز شروع کردند با یکدیگر سخن گفتن و احوال‌پرسی نمودن و از گزارشات دنیا از آن مرد پرسیدن.

     ساعتی گذشت، دیدم برای مرتبۀ دیگر آن مار از در وارد شد و به همان منوال پیشین او را نیش زد و برگشت. آن مرد حالش مضطرب و رنگ چهره‏اش دگرگون شد و سپس به حالت عادی برگشت.

     من در این حال سؤال کردم: ”آقا شما کیستید؟! اینجا کجاست؟! این قصر متعلّق به کیست؟! این مار چیست؟! چرا شما را نیش می‌زند؟!“

     گفت: ”من همین مرده‏ای هستم که هم‌اکنون شما در قبر گذارده‏اید، و این باغ بهشت برزخی من است که خداوند به من عنایت نموده است، که از دریچه‏ای که از قبر من به عالم برزخ باز شده است پدید آمده است. این قصر مال من است؛ این درختان باشکوه و این جواهرات و این مکان که مشاهده می‌‏کنید، بهشت برزخی من است؛ من آمده‏ام اینجا. این افرادی که در اطاق گرد آمده‏اند ارحام من هستند که قبل از من بدرود حیات گفته و اینک برای دیدن من آمده‏اند و از بازماندگان و ارحام و اقربای خود در دنیا احوال‌پرسی نموده و جویا می‌‏شوند، و من حالات آنان را برای اینان بازگو می‌‏کنم.“

     گفتم: ”این مار چرا تو را می‌زند؟!“

     گفت: ”قضیّه از این قرار است که من مردی هستم مؤمن، اهل نماز و روزه و خمس و زکات؛ و هرچه فکر می‌‏کنم از من کار خلافی که مستحقّ چنین عقوبتی باشم سر نزده است ـ و این باغ با این خصوصیّات نتیجۀ برزخی همان اعمال صالحه من است ـ مگر آنکه یک‌روز در هوای گرم تابستان که در میان کوچه حرکت می‌‏کردم، دیدم صاحب دکانی با یک مشتری خود گفتگو و منازعه دارند. من رفتم نزدیک برای اصلاح امور آنها، دیدم صاحب دکان می‌‏گفت: سیصد دینار (شش شاهی) از تو طلب دارم، و مشتری می‌‏گفت: من پنج شاهی بدهکارم. من به صاحب دکّان گفتم: تو از نیم شاهی بگذر، و به مشتری گفتم: تو هم از نیم شاهی رفعِ ید کن و به مقدار پنج شاهی و نیم به صاحب دکّان بده. صاحب دکان ساکت شد و چیزی نگفت؛ ولی چون حق با صاحب دکّان بوده و من به قدر نیم شاهی به قضاوت خود ـ که صاحب دکّان راضی بر آن نبود ـ حقّ او را ضایع نمودم، به کیفر این عمل خداوند عزّ‌و‌جلّ این مار را معیّن نموده که هریک ساعت مرا بدین منوال نیش زند، تا در نفخ صور دمیده و خلائق برای حساب در محشر حاضر شوند، و به برکت شفاعت محمّد و آل محمّد علیهم السّلام نجات پیدا کنم.“

     چون این را شنیدم برخاستم و گفتم: ”عیال من در خانه منتظر است، من باید بروم و برای آنان افطاری ببرم.“ همان مردی که در صدر نشسته بود، برخاست و مرا تا در بدرقه کرد. از در که خواستم بیرون آیم یک کیسۀ برنج به من داد؛ کیسۀ کوچکی بود، و گفت: ”این برنج خوبی است، ببرید برای عیالاتتان.“ من برنج را گرفته و خداحافظی کردم و آمدم بیرون باغ. از دریچه‏ای که داخل شده بودم خارج شدم، دیدم داخل همان قبر هستم و مرده هم به روی زمین افتاده و دریچه‏ای نیست.

     از قبر بیرون آمدم و خشت‏ها را گذارده و خاک انباشتم و به صوب منزل رهسپار شدم و کیسه برنج را با خود آورده و طبخ نمودیم. و مدّت‏ها گذشت و ما از آن برنج طبخ می‌‏کردیم و تمام نمی‌‏شد، و هر وقت طبخ می‌‏کردیم چنان بوی خوشی از آن متصاعد می‌‏شد که محلّه را خوشبو می‌‏کرد. همسایه‏ها می‌‏گفتند: این برنج را از کجا خریده‌اید؟!

     بالأخره بعد از مدّت‏ها یک‌روز که من در منزل نبودم، یک نفر به میهمانی آمده بود، و چون عیال از آن برنج طبخ می‌‏کند و آن را دَم می‌کند، عطر آن فضای خانه را فرا می‌‏گیرد؛ میهمان می‌‏پرسد: ”این برنج از کجاست که از تمام اقسام برنج‏های عنبر بو خوشبوتر است؟!“اهل منزل، مأخوذ به حیا شده و داستان را برای او تعریف می‌‏کنند. پس از این بیان، آن مقداری از برنج که مانده بود، چون طبخ کردند، دیگر برنج تمام می‌‏شود.» [↑](#footnote-ref-208)
209. . سوره ابراهیم (14) آیه 27. امام شناسی، ج 16، ص 230:

     «خداوند استوار می‏دارد کسانی را که ایمان آورده‏اند، به قول ثابت در زندگانی دنیا.» [↑](#footnote-ref-209)
210. . سوره فرقان (25) آیه 24. معاد شناسی، ج 3، ص 4:

     «بهشتیان که امید لقاء ما را داشتند، در آن روز در جای بسیار امن و مطمئن و مستقر آرمیده و در مکان راحت استراحت می‏کنند.» [↑](#footnote-ref-210)
211. . الکافی، ج 3، ص 231؛ تفسیر القمی، ج 1، ص 169؛ تفسیر العیاشی، ج 2، ص 227؛ الأمالی للطوسی، ص 347. معاد شناسی، ج 2، ص 182:

     «حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: در وقتی‌که فرزند آدم می‌‏خواهد از دنیا رحلت کند و آخرین روز از روزهای دنیای او و اوّلین روز از روزهای آخرت اوست، سه چیز برای او به صورت مثالیّۀ خود مجسّم می‌‏گردد: مال او، فرزندان او، و عمل او.

     پس او التفات می‌‏کند و نظر می‌‏نماید به مالش و می‌‏گوید: ”سوگند به خدا که من برای گرد آوردن و جمع‏آوری تو بسیار حریص بودم و نسبت به از دست دادن و رها نمودن تو بسیار بخیل بودم؛ در این هنگامِ تنگدستی و بیچارگی، از دست تو برای من چه بر می‌‏آید؟“ مال در جواب می‌‏گوید: فقط کفن خود را از من می‌‏توانی دریافت کنی.“

     و پس از آن، التفات می‌‏کند و نظر می‌‏نماید به سوی فرزندان خود و می‌‏گوید: ”سوگند به خدا که من نسبت به شما بسیار دوست بودم، و در هر حال مُحامی و محافظ شما بودم از هرگونه گزند و ناراحتی که بر شما وارد می‌‏شد؛ اکنون در این موقع خطیر از دست شما برای من چه کاری ساخته است؟“ آنها در پاسخ می‌‏گویند: ”ما تو را به سوی حفیره و قبرت می‌بریم و در میان خاک پنهان می‌‏کنیم.“

     و سپس نظر می‌‏افکند به سوی اعمال صالحه و حسناتی که انجام داده و می‌گوید: ”من نسبت به بجا آوردن شما بسیار بی‌‏رغبت بودم و شما برای من بسیار سنگین بودید؛ امروز از شما برای نجات من چه کاری ساخته است؟“ عمل در پاسخ می‌‏گوید: ”من رفیق تو و قرین تو هستم در میان قبر تو و در روز حشر تو، و از تو دور نمی‌‏شوم تا من و تو، هر دو در مقام عرض در پیشگاه حضرت پروردگار حاضر شویم.“

     و اگر آن شخصی که در حال احتضار و سکرات مرگ است، مطیع و ولیّ خدا باشد، کسی به نزد او می‌‏آید که از تمام مردم بویش معطرتر و منظرش زیباتر و لباسش فاخرتر است و به او می‌‏گوید: [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-211)
212. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ”بشارت باد تو‌ را به نسیم‏های جان‌فزا که از جانب خدا می‌‏وزد، و گل‏های خوشبو و بهشت پر نعمت؛ وارد شدی به عافیت، قدمت مبارک باد، خوش آمدی!“ ولیّ خدا می‌‏گوید: ”تو کیستی؟“ او در پاسخ می‌‏گوید: ”من عمل نیکوی تو هستم که از دنیا به سوی بهشت می‌‏آیم.“ و او می‌‏شناسد کسی را که او را غسل می‌‏دهد، و قسم می‌‏دهد افرادی را که جنازه او را حمل می‌‏کنند که به سرعت ببرند و زودتر به خاک بسپارند.

     و وقتی‌که او را وارد در قبرش می‌‏کنند، دو ملک به نزد او می‌‏آیند و آن دو، دو فرشتۀ بازپرسی و بازجویی کننده از عقاید و کردار او هستند؛ و به‌طوری به سمت او نزدیک می‌‏شوند که موهای بلند خود را به زمین می‌‏کشند و زمین را با دندان‏های نیشِ خود می‌‏کَنند و شخم می‌‏کنند، و صدای آنها چنان مهیب و زننده است که گویی صدای غرّش تند و شدید آسمان است، و چشمان آنان چنان دهشت‌انگیز و وحشت‏آور است که گویی مانند برقِ زنندۀ ابرهای سیاه آسمان است. و آن دو می‌‏پرسند: ”پروردگار تو کیست؟ و پیغمبر تو کیست؟ و دین تو چیست؟ و امام تو کیست؟“ او در جواب می‌‏گوید: ”پروردگار من الله است خدای واحد، و محمّد پیامبر من است، و دین من اسلام است، و علی بن أبی‌طالب و ائمّه صلوات الله علیهم امامان من هستند.“

     آنها می‌‏گویند: ”خداوند ثابت بدارد تو‌ را به آنچه موجب خشنودی و محبّت تو است.“ و این گفتار آنان، گفتار خداست که می‌‏فرماید: ”ثابت و برقرار می‌‏دارد خداوند کسانی را که ایمان آورده‏اند به گفتار ثابت در دنیا و آخرت.“ پس تا جایی که شعاع چشم او برسد و نور دیدگان او بدانجا راه یابد، قبر او را برای او توسعه می‌‏دهند، و دری را از بهشت به روی او باز می‌‏کنند و به او می‌‏گویند: ”به خوابِ خوش بخواب، با چشم‏های تازه و خنک و شادمان؛ بخواب مانند خوابِ جوان سالم برومند متنعّم.“ و این گفتار آنان، گفتار خداست که می‌فرماید: ”بهشتیان در آن هنگام بهترین جایگاه و بهترین استراحتگاه و خوابگاه را خواهند داشت.“

     و اگر آن شخص تازه مرده، از دشمنان خدا باشد، کسی به نزد او می‌‏آید که از تمام افراد مردم لباسش زننده‏تر و زشت‏تر و بوی بدنش از همه متعفّن‏تر است؛ و به او می‌‏گوید: ”بشارت باد تو را به آشامیدنی‌‏هایی که چون فلزّ گداخته پر حرارت است، و به نزدیک شدن و مَس کردن آتش دوزخ!“ و او نیز کسی را که او را غسل می‌‏دهد می‌‏شناسد، و افرادی را که جنازه او را می‌‏برند سوگند می‌‏دهد که قدری نگه‌دارند و از بردن خودداری کنند.

     پس چون در قبرش وارد گردد، آن دو فرشتۀ واردشونده می‌‏آیند و بندهای کفن او را می‌‏گشایند، و سپس به او می‌‏گویند: ”پروردگار تو کیست؟ و پیغمبر تو کیست؟ و دین تو چیست؟“ او در جواب می‌‏گوید: ”نمی‌‏دانم.“ آنان می‌‏گویند: ”ندانستی و در راه هدایت قدم ننهادی؟!“ و چنان با [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-212)
213. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] گرزِ گران ضربه‏ای به او می‌‏زنند که تمام جنبندگان غیر از جنّ و انس از آن ضربه می‌‏ترسند.

     و سپس خداوند دری از جهنّم به روی او باز می‌‏کند و سپس آن دو ملک به او می‌‏گویند: ”بخواب به بدترین حالات!“ و آن قبر به اندازه‏ای برای او تنگ است و دارای فشار است، مثل تنگی و فشاری که نیزۀ فرورفته در پیکانِ سرِ خود دارد، تا به حدّی که مغز سر او از میان ناخن‏ها و گوشت‏هایش خارج شود، و در این حال نیز مارهای زمین و عقرب‏های زمین بر او دست یابند و سایر گزندگان بر او چیره شوند و پیوسته او را بگزند تا وقتی‌که خدا او را از قبر خارج کرده و برای حساب و کتاب در صحرای قیامت محشور و مبعوث گرداند؛ و او دائماً تمنّا می‌‏کند که زودتر قیامت برپا گردد، و از شدّت گرفتاری خیال می‌‏کند که با برپا شدن قیامت عذاب او تخفیف خواهد یافت.‏

     تا اینجا که ذکر کردیم، این روایت در کتبی که ذکر شد مسطور است، ولی در تفسیر عیّاشی و در کافی یک تتمّه دارد، و آن این است که:

     و قال جابِرٌ: قال أبُو‌جَعفَرٍ علیه السَّلامُ: ”قال النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ علیه و آله: إنِّی کُنتُ أنظُرُ إلَی الإبِلِ و الغَنَمِ و أنا أرعاها؛ و لَیسَ مِن نَبِیٍّ إلّا و قَد رَعَی الغَنَمَ، و کُنتُ أنظُرُ إلَیها قَبلَ النُّبُوَّةِ و هِیَ مُتَمَکِّنَةٌ فی المَکِینَةِ، ما حَولَها شَی‏ءٌ یُهَیِّجُها حَتَّی تَذعَرُ فَتَطِیرُ. فأقُولُ: ما هَذا! و أعجَبُ، حَتَّی حَدَّثَنِی جَبرَئِیلُ علیه السَّلامُ: ”إنَّ الکافِرَ یُضرَبُ ضَربَةً ما خَلَقَ اللَهُ شَیئًا إلّا سَمِعَها و یَذعَرُ لَها إلّا الثَّقَلَینِ.“ فَقُلتُ: ذَلِکَ لِضَربَةِ الکافِرِ! فَنَعُوذُ بِاللهِ مِن عَذابِ القَبرِ!“

     ”و جابر که در سلسلۀ راویان این حدیث است می‌‏گوید: حضرت امام محمّدباقر علیه السّلام فرمودند که: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: عادت من چنین بود که من به شتران و گوسفندان نظاره می‌‏کردم در وقتی‌که آنها را می‌‏چرانیدم؛ و هیچ پیغمبری را خدا مبعوث ننموده است مگر آنکه گوسفند چرانیده است. من نیز قبل از زمان پیغمبری، گوسفند و شتر را به چرا می‌‏بردم، و درحالی‌که آنها در جای محفوظی مستقر و متمکن بودند و در اطراف آنها چیزی نبود که آنها را تهییج کند، چه بسیار می‌‏دیدم که آنها ناگهان می‌‏ترسند و از جای خود جستن می‌‏کنند. با خود می‌‏گفتم: این چه داستانی است! و تعجّب می‌‏نمودم، تا آنکه جبرائیل علیه السّلام برای من خبر آورد که: ”چون کافر از دنیا برود، او را با ضربه‏ای چنان بکوبند که تمام موجوداتی که خداوند آفریده است ـ غیر از جنّ و انس ـ همگی بترسند.“ پس گفتم: آن وحشت و اضطراب شترها و گوسفندان برای همین ضربه‏هایی بوده است که در هنگام مردن بر کافران زده می‌‏شده است! پس پناه می‌‏بریم به خدا از عذاب قبر!“» [↑](#footnote-ref-213)
214. . معاد شناسی، ج 1، ص 150:

     «امیرالمؤمنین خبر دارد که در پس این پرده چه خبر است؛ او امام است؛ عالِم السّر و الخفیّات است؛ عالَم غیب و شهادت مشهود اوست.

     ابن‌حجر هیثمی مکی می‌‏نویسد:

     و کانَ عَلیٌّ فی شَهرِ رَمَضانَ الَّذی قُتِلَ فیهِ یَفطُرُ لَیلَةً عِندَ الحَسَنِ و لَیلَةً عِندَ الحُسَینِ و لَیلَةً عِندَ عَبدِ‌اللهِ بنِ جَعفَرٍ، و لا یَزیدُ عَلیٰ ثَلاثِ لُقَمٍ و یَقولُ: ”أُحِبُّ أن ألقَی اللهَ و أنا خَمِیصٌ.“

     می‌گوید: ”حضرت در ماه رمضانی که در آن ضربت خورده و شهادت یافت، این‌طور بود که یک شب در نزد حضرت امام حسن علیه السّلام افطار می‏نمود، و یک شب در نزد حضرت امام حسین علیه السّلام، و یک شب در نزد عبدالله بن جعفر (که برادرزادۀ آن حضرت و شوهر حضرت زینب بود). و هیچ‌گاه از سه لقمه تجاوز نمی‌‏کرد و می‌‏فرمود: من دوست دارم که در هنگام رحیل گرسنه باشم.“

     فَلَمّا کانَتِ اللَیلَةُ الَّتی قُتِلَ فی صَبیحَتِها [عَلیُّ بنُ أبی‌طالِبٍ] أکثَرَ الخُروجَ و النَّظَرَ إلَی السَّماءِ، و جَعَلَ یَقولُ: واللَهِ ما کَذِبتُ و ما کُذِبتُ؛ و إنَّها اللَیلَةُ الَّتِی وُعِدتُ!

     ”در آن شبی که در صبحش علیّ بن أبی‌طالب ضربت خورده و به شهادت رسید، زیاد از اطاق خارج می‌‏شد و نگاه به آسمان می‌‏کرد و می‌‏فرمود: قسم به خداوند نه من دروغ می‌گویم و نه دروغ به من گفته شده است؛ این شب همان شبی است که به من وعده داده شده است!“

     آری، این شب، شب وصال است؛ شب ملاقات و زیارت محبوب است. حضرت در آن شب بسیار منقلب بود. انقلاب آن حضرت روی سعۀ نفس و عظمت ظرفیّت و استعداد بود. ظرفیّت او همۀ موجودات است؛ چون امام قلب عالم است و بر هر موجودی إفاضۀ وجود از ذات مقدّس پروردگار به‌وسیلۀ او می‌‏شود، بنابراین رحلت او تکان به همۀ موجودات ارضی و سمائی خواهد داد و در سرِّ هر موجودی انقلاب مشهود خواهد بود؛ و این است معنای انقلاب امام در هنگام رحلت.

     سیمای مبارک و چهرۀ مُنیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام حکایت از ظهور همۀ موجودات می‌‏کند، و قلب مبارکش به طپش قلب همۀ موجودات می‌‏طپد. سعه و ظرفیّت هیدجی‌‏ها و طالقانی‌‏ها به اندازۀ ظرفیّت خودشان بوده است؛ همین‌که پیمانه‌شان سرآمد، لبریز می‌‏گردد و از شادی و شَعف در پوست نمی‌‏گنجند، ولی سعۀ امیرالمؤمنین از آسمان‏ها و زمین و تمام قلوب بنی‌‏آدم و قلوب جنّ و ملک بیشتر است. او حائزِ جمیع مقامات مُلک و ملکوت است؛ او دارای مقام ولایت کلیّۀ الهیّه و متصرّفِ در عالم امکان است؛ و چنین حرکتی لرزه به عالم وجود خواهد انداخت.

     ﴿وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾؛\* وسعت تخت حکمرانی پروردگار به اندازۀ آسمان‏ها و زمین است، و این سعه و گشایش نسبت به سعه و گشایش عرش خدا ناچیز است، و عرش خدا دل مؤمن است؛ آن‏هم چه مؤمنی! امیرالمؤمنین علیه السّلام که میوۀ عالم خلقت و نتیجه و عصارۀ آفرینش و جوهرۀ وجود است.

     امیرالمؤمنین می‌‏خواهد رحلت کند، رحلت مطلقه به سوی حبیب؛ در آن شب چه خبر است؟ خدا چه اقتضائی پیش آورده است؟ چه قِسم می‌‏خواهد از یگانه وزیرش و خلیفه‏اش در روی زمین و از افتخار بنی‌‏آدم پذیرایی کند؟ حوریّه‏ها و فرشتگان سماوی در چه حالند؟ در مرغان هوا و ماهی‌‏های دریا و جنبندگان روی زمین، این هیاهو و غوغا چیست؟ سنگ‏ها چرا به‌جای اشک روان، خون می‌‏گریند؟ انبیاء عظام و پیامبران مرسل در چه حالی هستند و چگونه انتظار مقدم علی را دارند؟ حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم در چه حالی است؟

     سخن سربسته گفتی با حریفان \*\* خدا را زین معمّا پرده بردار»

     \* سوره بقره (2) آیه 255. [↑](#footnote-ref-214)
215. . سوره بقره (2) آیه 254. معاد شناسی، ج 9، ص 87:

     «ای کسانی که ایمان آورده‏اید، انفاق کنید از آنچه را که ما روزی شما قرار داده‏ایم قبل از اینکه روزی برسد که در آن روز خرید و فروشی نیست و دوستی و شفاعت هم نیست؛ و کافران ایشانند ستمگران.» [↑](#footnote-ref-215)
216. . وسائل ‏الشیعة، ج 2، ص 433. ترجمه:

     «صدقه بلاء مبرم و قطعی را دفع می‌کند؛ بنابراین به‌واسطۀ صدقه بیماران خود را مداوا نمایید.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-216)
217. . سوره بقره (2) آیه 261. نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 62:

     «مَثل آنان که مال‏های خود را در راه خدا انفاق می‏کنند، مانند دانه‏ای است که از آن هفت خوشه می‏روید، و در هر خوشه‏ای صد دانه است (مجموعاً هفتصد دانه). و خداوند نیز به هر کس که بخواهد بیشتر از این مقدار می‏دهد؛ زیرا رحمت خداوند گسترده و به هر چیز علم و اطّلاع دارد.» [↑](#footnote-ref-217)
218. . قابل ذکر است که در نسخه خطی حضرت علاّمه ـ قدّس سرّه ـ کلمه «فقراء» بر «اغنیاء» مقدم است، لیکن آنچه با متن سازگارتر است تقدیم اغنیاء بر فقراء است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-218)
219. . سوره توبه (9) آیه 111. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 160:

     «به‌‌درستی‌که خداوند از مؤمنین جان‌هایشان را و مال‌هایشان را خریداری کرده است که در مقابل آن به ایشان بهشت عطا نماید.» [↑](#footnote-ref-219)
220. . سوره معارج (70) آیات 19 ـ 26. مهر تابان، ص 181، تعلیقه:

     «به‌درستی‌که انسان بی‌صبر و ثبات و بی‌تحمّل و حریص آفریده شده است. \* زمانی که به او بدی و شرّی اصابت کند، سخت جزع‌کننده و فریاد‌برآورنده است. \* و زمانی که به او خوبی و خیری برسد، به‌شدّت منع‌کننده و باز‌دارنده است. \* مگر نمازگزاران؛ \* آنان که در نماز خود به‌طور پیوسته دوام دارند، \* و آنان که در اموال خود حقّی برای فقیر سائل و فقیر محروم معیّن می‏کنند، \* و آنان که به روز پاداش و جزا تصدیق دارند.» [↑](#footnote-ref-220)
221. . سوره ذاریات (51) آیات 17 ـ 19. رسالۀ لبّ اللباب، ص 130، تعلیقه؛ مهرتابان، ص 181، تعلیقه:

     «و چنین بودند که پاسی کوتاه از شب را می‏خوابیدند، \* و در سحرها استغفار می‏کردند، \* [و] در اموالشان حقّی برای فقیر سائل و فقیر محروم [قرار می‌دادند].» [↑](#footnote-ref-221)
222. . سوره انسان (76) آیات 5 ـ 9. ترجمه:

     «به‌درستی‌که ابرار از کاسه‏هایی می‏آشامند که در آن کافور ریخته و ممزوج شده است.‏ \* چشمه‌ای است که از آن، مقرّبان از بندگان خدا می‏آشامند، و آن چشمه را به‌طور متین و استوار شکافته و منفجر می‏کنند و آبش را ظاهر می‏سازند. \* و به نذرهای خود وفا می‏کنند، و از روزی که شر و گزندِ آن فراگیر است می‏ترسند. \* و بر اساس محبّت خداوندی مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می‏نمایند \* (و می‌گویند) ما فقط برای رضای خدا و برای وجه خدا شما را اطعام می‏نماییم، و از شما نیز پاداش و سپاسی نمی‏خواهیم‏.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-222)
223. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] تعالى: ﴿إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ يَشۡرَبُونَ﴾ الى قوله تعالى: ﴿وَكَانَ سَعۡيُكُم مَّشۡكُورًا﴾\*\* دربارۀ على و فاطمه و حسن و حسين و كنيز آنها كه نامش‏ فضّه بود، نازل شده است.

     و مجمل قصّه آنكه: حسنين عليهما السّلام مريض شدند. جدّشان رسول اكرم و وجوه عرب به عيادت آمدند و گفتند به اميرالمؤمنين: ”يا أباالحَسَنِ، لَو نَذَرتَ عَلَى وَلَدَيك!“ حضرت نذر فرمود كه اگر خدا شفا دهد آنان را، سه روز روزه بگيرد؛ و همچنين فاطمه نذر كرد و همچنين فضّه نذر كرد. و آنها خوب شدند و شفا يافتند، درحالی‌كه از خوراك در نزد آنان هيچ نبود. حضرت امير سه من جو از يهودى قرض كرد ـ و در روايت ديگر تا آنكه براى او پشم ببافد ـ جو را نزد فاطمه آورد. يك منِ آن را آسيا كرد و نان پخت، و هنگامى كه نماز مغرب را بجاى آوردند نان را در پيش آنان گذارد كه ناگهان مسكينى درب خانه آواز برآورد:

     السّلامُ عَلَيكُم يا أهلَ بَيتِ مُحَمَّدٍ! أنا مِسكِينٌ مِن مَساكينِ المُسلِمينَ، أطْعِمُونِى مِمّا تَأكُلُونَ أطعَمَكُمُ اللهُ عَلَى مَوَائِدِ الجَنَّة.

     [سلام بر شما اى اهل بيت محمّد، من مسكينى از مساكين مسلمين هستم. از آنچه مى‏خوريد مرا نيز اطعام كنيد. خدا شما را از غذاهاى بهشت اطعام كند. مترجم‏]

     على سهميۀ خود را داد و فاطمه داد و فضّه نيز داد، چيزى نخوردند مگر آب؛ و در بعضى از روايات حسنين نيز چيزى نخوردند و دادند. چون روز دوّم شد فاطمه يك من از جو برداشت، آرد و خمير نموده نان پخت و شبانگاه نزد على گذارد:

     فَإذًا يَتيمٌ بِالبابِ يَستَطعِمُ و يَقولُ: ”السّلامُ عَلَيكُم يا أهلَ بَيتِ مُحَمّدٍ! أنا يَتيمٌ مِن يَتامَى المُسلِمِينَ أطعِمُونِى أطعَمَكُمُ اللهُ عَلَى مَوائِدِ الجَنَّة.“

     [در اين هنگام يتيمى مقابل درب منزل آمده و طلب طعام نمود در‌حالى‌كه مى‏گفت: ”سلام بر شما اى اهل بيت محمّد، من يتيمى از ايتام مسلمين هستم؛ مرا اطعام كنيد! خدا شما را از غذاهاى بهشت اطعام كند!“ مترجم‏]

     همگى نان‌هاى خود را بدان يتيم سپردند؛ فلَم يَذوقُوا إلَّا المَاء.

     چون روز سوّم فرا رسيد بقيّه را حضرت فاطمه عليها السّلام آرد نموده نان پخت؛ هنگام شب اسيرى به پشت در آمد و فرياد برداشت:

     أنا أسِيرٌ مِن اسَرَاءِ المُشرِكينَ، السّلامُ عَلَيكُم يَا أهلَ بَيتِ مُحَمَّدٍ! تَأسِرُونَنا و تَشُدُّونَنا و لا تُطعِمُونَنا.

     [من اسيرى از اسراء مشركين هستم. سلام بر شما اى اهل بيت محمّد. شما ما را اسير مى‏كنيد و ما را در بند مى‏كنيد و غذا نمى‏دهيد؟ مترجم‏]

     همگى سهام خود را از قرص‌هاى جو دادند و چيزى جز آب نچشيدند.

     چون روز چهارم رسيد و نذرهاى خود را ادا كرده بود، حضرت اميرالمؤمنين به خدمت رسول اكرم آمد و با خود حسن و حسين را بردند؛ و در آن دو نور ديده اثر ضعف بود، پس پيغمبر گريه كرد و جبرائيل سورۀ ﴿هَلۡ أَتَىٰ﴾ نازل فرمود دربارۀ آنها.

     عجبى نيست از نزول اين سوره دربارۀ اهل بيت از اميرالمؤمنين و فاطمه و حسنين، عجب از نزول اوست دربارۀ فضّۀ خادمه؛ زيرا اين سوره دربارۀ جميع آنان نازل شده است. آرى، كسى كه در اثر تقوا و تبعيّت از اعمال آنان به دنبال آن بزرگواران حركت كند چگونه جزء آنان نگردد؟!

     خداوند در قرآن مجيد سگ اصحاب كهف را جزء آنان شمرده؛ در جایى كه فرمايد: ﴿سَيَقُولُونَ ثَلَٰثَةٞ رَّابِعُهُمۡ كَلۡبُهُمۡ وَيَقُولُونَ خَمۡسَةٞ سَادِسُهُمۡ كَلۡبُهُمۡ رَجۡمَۢا بِٱلۡغَيۡبِ وَيَقُولُونَ سَبۡعَةٞ وَثَامِنُهُمۡ كَلۡبُهُمۡ قُل رَّبِّيٓ أَعۡلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعۡلَمُهُمۡ إِلَّا قَلِيلٞ فَلَا تُمَارِ فِيهِمۡ إِلَّا مِرَآءٗ ظَٰهِرٗا وَلَا تَسۡتَفۡتِ فِيهِم مِّنۡهُمۡ أَحَدٗا﴾،\*\*\* چگونه فضّه جزء آن خاندان نگردد، همچنان‌كه سلمان فارسى جزء آنان شد.»

     \* تفسير مجمع البيان، ج 10، ص 209.

     \*\* سوره انسان (76) آيه 22.

     \*\*\* سوره كهف (18) آيه 22. [↑](#footnote-ref-223)
224. . امام شناسی، ج 12، ص 208:

     «ابن شهرآشوب گوید:

     عبدالرّحمَانِ بن ملجم تَجَوبِی مُرادی: ابن‌عباس گفته است: ”او از اولاد قدّار پی‌کنندۀ ناقۀ صالح بود، و داستان هر دو به یک شکل است. چون قدّار عاشق زنی شد که به وی رَباب می‏گفتند هم‌چنان‌که ابن‌ملجم عاشق قَطام شد.“

     آنگاه گوید:

     أبو‌مخنف أزدی و ابن‌راشد و رفاعی و ثقفی همگی گفته‏اند که: ”چند نفر از خوارج در مکّه مجتمع شدند و با خود گفتند: ما جان‏های خود را به خدا می‏فروشیم؛ و ای کاش می‏رفتیم به سوی امامان ضلال، و عزّت را از آنها می‏ربودیم و شهرها را از آنان راحت می‏ساختیم. عبد‌الرّحمان بن ملجم گفت: من علی را کفایت می‏کنم، و حجّاج بن عبدالله سعدی که به بَرَک معروف بود، گفت: من معاویه را کفایت می‏کنم، و عمرو بن بکر تمیمی گفت: من عمرو بن عاص را کفایت می‏کنم. و میعاد ضربت خود را نوزدهم ماه [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-224)
225. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] رمضان قرار داده و متفرّق شدند.“

     ابن‌ملجم به كوفه آمد و مردى را از خوارج از اهل تَيم (تَيمُ الرَّباب) نزد قطام تيميّه ديدار كرد؛ و اميرالمؤمنين عليه السّلام پدر قَطام (أخضر تَمى)، برادر قطام (أصبَغ) را در جنگ نهروان كشته بود. چون نظر ابن‌ملجم به قطام افتاد، عاشق او شد و از او خواستگارى كرد. قطام خواهش او را بدين امور كه عبدى در شعر خود آورده است، اجابت نمود:

     فَلَم أرَ مَهرًا سَاقَهُ ذُو سَماحَة \*\* كمَهرِ قَطامٍ مِن قَصِيحٍ و أعجَمِ

     ثَلاثَة آلافٍ و عَبدٍ و قينَة \*\* و ضَربِ عَلِىّ بِالحُسامِ المُسَمَّمِ

     فَلا مَهرَ أغلَى مِن عَلِىّ و إن غَلا \*\* و لا قَتلَ إلّا دُونَ قَتلِ ابنِ مُلجَم\*

     1) ”من نديده‏ام مهريه‏اى را كه صاحب بخشش و عطا و بذل مال، براى زوجه‏اش بفرستد مثل مهريۀ قطام از ميان جميع عرب و عجم (آنان كه به لسان فصيح عربى سخن مى‏گويند و يا آنان كه به لسان غير عربى تكلّم دارند):

     2) سه هزار درهم، و يك بنده، و يك كنيز، و زدن على بن أبى‌طالب را با شمشير برّان زهرداده شده.

     3) بنابراين، هيچ مهريه‏اى گران‌تر از خون على نيست و اگرچه هم آن مهريه گران باشد، و هيچ كشتنى نيست مگر اينكه از كشتن ابن‌ملجم پایين‏تر است.“

     ابن‌ملجم قبول كرد و گفت: ”اى واى بر تو! كه قدرت بر كشتن على دارد با آنكه در ميان اسب‌سواران يگانه اسب‌تاز است، و در ميان شجاعان پيروز و غالب، و در ميان نيزه و شمشيرزنان يگانه پيشرو؟! و امّا مال، مهم نيست؛ من آن را مى پردازم.“

     (و چون كيفيّت كشتن را به‌صورت فَتك و ترور، قطام مطرح كرد، آنگاه ابن‌ملجم او را از نيت خود آگاه كرد و گفت: ”من در كوفه نيامده‏ام مگر براى قتل على.“)

     بنابراين، قطام فرستاد دنبال وَردان بن مُجالد تميمى كه از خوارج بود، تا او ابن‌ملجم را در اين امر يارى كند؛ و ابن‌ملجم نيز خودش از شبيب بن بَجَره كمك خواست و او كمك نمود؛ و نيز يك نفر از وكلاى عمروعاص در نامه‏اى به خط خودش يكصد‌هزار درهم حواله كرد تا آن را مهريه قطام قرار دهند.

     قطام در شب نوزدهم براى ابن‌ملجم و شبيب غذاى لوزينه و جوزينه (غذایى كه با بادام و با گردو درست مى‏كنند) پخت و به آن دو نفر شراب عكبرى نوشانيد. شبيب به خواب رفت و ابن‌ملجم با قطام همبستر شد و تمتّع گرفت؛ سپس قطام برخاست و هر دو را بيدار كرد و سينه‏هاى آنها را با پارچه ابريشمى محكم بست. آنها شمشيرها را برداشتند و در كمين على نشستند در مقابل درِ سَدَّه. أشعَث بن قَيس هم براى معاونت آنها در مسجد بود و به ابن‌ملجم گفت: ”النَّجا، النَّجا: بشتاب، بشتاب براى برآوردن حاجتت؛ اينك صبح خنده مى‏زند و تو را رسوا مى‏كند.“

     حُجر بن عدى كه از اصحاب اميرالمؤمنين عليه السّلام بود، مكنون خاطر و نيت اشعث را احساس كرد و گفت: ”اى اشعث، تو على را مى‏كشى؟“ و با سرعت از مسجد بيرون آمد تا خود را به اميرالمؤمنين برساند و خبر دهد كه در اين بين اميرالمؤمنين عليه السّلام داخل مسجد شده بود و ابن‌ملجم مبادرت نموده و فرقش را با شمشير شكافته بود!\*\*

     ابن شهرآشوب گوید که حضرت امام حسن علیه السّلام را در مرثیۀ پدر بزرگوار خود این اشعار را می‏خواندند:

     أینَ مَن کَانَ لِعِلمِ المُصطَفَی لِلنّاسِ بابَا \*\* أینَ مَن کانَ إذا ما قَحَطَ النّاسُ سَحابَا

     أینَ مَن کانَ إذا نودِی فِی الحَربِ أجابَا \*\* أینَ مَن کانَ دُعاهُ مُستَجابًا و مُجابَا

     1) ”کجاست آن که برای علم مصطفی از برای مردم در بود؟ کجاست آن که چون به مردم خشکی و فقدان باران می‏رسید، ابر باران‌دار بود؟

     2) کجاست آن که چون در جنگ او را صدا می‏زدند، فوراً اجابت می‏کرد؟ کجاست آن که دعایش مستجاب بود و جوابش داده می‏شد“؟

     \* مناقب، ج 2، ص 80 و 81. ابن‌حجر هيتمى در الصواعق المحرقة، ص 80 از مستدرك، از سدّى روايت كرده است كه: ”كان ابن ملجم عشق امرأة من الخوارج يقال لها نظام، فنكحها و أصدقها ثلاث آلاف درهم و قتل على. و فى ذلك يقول الفرزدق:

     فلم أرَ مَهرًا ساقَهُ ذو سماحة \*\* كمَهرِ نَظام بَين غير معجم\*\*\*

     ثلاثَةُ آلافٍ و عَبدٍ و قينّة \*\* و ضَربِ عَلىّ بِالحُسام المُصَمَّم

     فلا مَهرَ أعلَى مِن عَلىّ و إن عَلا \*\* و لا فَتكَ إلّا دونَ فتكِ ابن ملجم.“

     و در صواعق، حروفى ص 135 در هر دو مورد «قطام» ضبط نموده است.

     \*\* مناقب، طبع سنگى، ج 2، ص 81.

     \*\*\* و فى رواية: من فصيح و أعجم.» [↑](#footnote-ref-225)
226. . شرح نهج البلاغة، ج 9، ص 117. امام شناسی، ج 12، ص 198:

     ابن‌أ‌ثير جَزَرى در كتاب اسدُالغابة، از اميرالمؤمنين عليه السّلام روايت مى‏كند كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم به من گفت: ”شقى‏ترين پيشينيان كيست؟“ من گفتم: ”آن كس كه از قوم ثمود بود و شتر صالح پيامبر را پى كرد و او را كشت.“ رسول خدا گفت: ”راست گفتى؛ اينك بگو: شقى‏ترين پسينيان كيست؟“ گفتم: ”اى رسول خدا، من نمى‏دانم.“ رسول خدا گفت: ”آن كسى كه بر اينجا بزند!“ و با دست خود اشاره كرد به يافوخ اميرالمؤمنين (يافوخ را در فارسى ملاج گويند و آن محلّى است در جلوى سر ميان استخوان جلوى سر و استخوان مغز سر، و در اطفال اين موضع از سر نرم است، و چون بر آن دست گذارند، فرو مى‏رود).

     و اميرالمؤمنين عليه السّلام مى‏گفت: ”حقّاً دوست دارم كه شقى‏ترين امّت برانگيخته شود و اين را از اين خضاب كند.“ و اشاره به سرش و محاسنش مى‏نمود.» [↑](#footnote-ref-226)
227. . سوره آل‌عمران (3) آیه 92. روح مجرّد، ص 188:

     «شما هیچ‌گاه به نیکی و خوبی نخواهید رسید، مگر آن وقتی‌که از آنچه را که دوست می‌دارید، در سبیل وصول بدان نیکی انفاق کنید!» [↑](#footnote-ref-227)
228. . سوره توبه (9) آیه 34. معاد شناسی، ج 2، ص 295:

     «و آن کسانی که طلا و نقره را اندوخته و ذخیره می‏نمایند و در راه خدا انفاق نمی‏کنند، پس ای پیغمبر آنان را از عذاب سخت و دردناک خدا بترسان!» [↑](#footnote-ref-228)
229. . سوره بقره (2) آیه 43. [↑](#footnote-ref-229)
230. . الکافی، ج 3، ص 506. ترجمه:

     «از حضرت امام باقر علیه السّلام روایت است که فرمود: ”خداوند تبارک و تعالی زکات را با نماز مقرون کرد و فرمود: ﴿نماز را به‌پای دارید، و زکات را بدهید!﴾ پس آن کسی که نماز را اقامه کند و از دادن زکات خودداری ورزد، نماز را نیز اقامه نکرده است.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-230)
231. . السنن الکبری للبیهقی، ج 9، ص 250:

     «(حَدَّثَنا ) الإمام أبوالطَیِّبِ سَهل بن محمَّد بن سُلیمان ـ رَحِمَهُ الله ـ إملَاءً، أنبأ أبوعمرو محمَّد بن جَعفَر بن محمَّد بن مَطَر العدل، ثَنا محمَّد بن عُثمانِ بن أبی‌سُوَید البَصْری، ثَنا عَبدِاللهِ بن رَجاء، أنبأ إسرائیل عَن أبی‌إسحاق عَن عَمرو بن شَرحَبیل عَن عائِشَةَ ـ رَضِیَ الله عَنها ـ قالت: کانَت لَنا شَاةٌ أرادَت أنْ تَموتَ؛ فَذَبَحناها فَقَسَمناها. فَجاءَ النَّبیُّ صَلَّی الله علیه و سَلَّمَ فَقال: ”یا عائِشَةُ، ما فَعَلتِ شاتَکُم؟“ قالت: ”أرادَت أنْ تَموتَ فَذَبَحناها فَقَسَمناها؛ و لَم یَبْقِ عِندَنا مِنها إلّا کَتِفٌ.“ قال: ”الشاةُ کُلُّها لَکُم إلّا الکَتِفَ.“»

     «عایشه می‌گوید: برای ما گوسفندی بود که در حال مردن بود؛ پس آن را ذبح نموده و گوشتش را تقسیم کردیم. پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد و فرمود: ”ای عایشه، گوسفندتان را چه کار کردید؟“ گفت: ”در حال مردن بود، پس آن را ذبح کرده و تقسیم نمودیم؛ و چیزی از آن در نزد ما باقی نمانده مگر کتفی.“ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”تمام آن گوسفند برای شماست مگر همان کتف.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-231)
232. . سوره بقره (2) آیه 110. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 322؛ امام شناسی، ج 11، ص 198:

     «و نماز را به‌پای دارید و زکات را بدهید، و هر عمل خیری که انجام داده‏اید و زودتر از خودتان به نزد خدا فرستاده‏اید، آنجا موجود است و آن را خواهید یافت با آن موجودیّت فعلی و حتمی که ذخیرۀ اخروی است؛ به‌درستی‌که حقّاً خداوند به آنچه انجام می‏دهید بینا است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-232)
233. . جامع السعادات، ج 2، ص 99. ترجمه:

     «و در روایات وارد شده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بخشنده‌ترین خلائق بود؛ و همواره در ماه مبارک رمضان همچون بادِ وزنده، هیچ‌کس را بی‌بهره نمی‌گذاشت و چیزی برای خود نگه نمی‌داشت.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-233)
234. . الکافی، ج 3، ص 501. ترجمه:

     «حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود: ”... هر فریضه‏ای را که خداوند بر تو واجب می‏کند، پس آشکارش بهتر از پنهان ‏است؛ و هر طاعتی که مستحبی باشد، پس پنهانش بهتر از آشکار است. (زکات نیز فریضه است؛ بنابراین) اگر کسی زکات مالش را بر دوش بگذارد و آشکارا بین مستمندان تقسیم کند، کار خوب و پسندیده‌ای انجام داده است.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-234)
235. . سوره بقره (2) آیه 271. [↑](#footnote-ref-235)
236. . الکافی، ج 3، ص 502. ترجمه: «حضرت امام صادق علیه السّلام پیرامون تفسیر این گفتار خداوند عزّ‌و‌جلّ که می‏فرماید: ﴿و اگر در پنهان بدهید و مستمندان را در معرض ظهور در نیاورید، برای شما بهتر است﴾، فرمودند: ”مراد زکات فریضه نیست؛ زیرا زکات فریضه باید به‌طور علنی و آشکارا پرداخت گردد، نه پنهانی.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-236)
237. . نسبت به زکات و صدقه و یا تبرّع لازم نیست که ذکر شود، ولی از آنجا که خمس متعلّق به امام علیه السّلام است و ارتباطی به مؤدّی ندارد، نباید به‌نحوی داده شود که تصوّر شود آن شخص از نزد خود می‌دهد، و باید به‌نحوی به دست او برساند که تصوّر نکند از جیب خود داده است. (معلّق) [↑](#footnote-ref-237)
238. . سوره بقره (2) آیات 262 ـ 265. نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 63:

     «آنان که مال‏هایشان را در راه خدا انفاق می‏کنند و پس از انفاق منّتی نمی‏گذارند و آزاری نمی‏دهند، اجر و پاداششان نزد پروردگارشان است و نسبت به وقایع آتیه از فقدان مال ترسی ندارند. و در برابر مال از دست رفته، غصّه و اندوهی در وجودشان راه نمی‏یابد. \* گفتار خوش و ملایم و عذرخواهی از سائل، بهتر است از انفاق و صدقه‏ای که در پی آن آزار باشد. و خداوند از این‌گونه انفاق بی‌نیاز است و در برابر عصیان و گناه این‌گونه انفاق‌کنندگان شکیبا است. \* ای کسانی که ایمان آورده‏اید، انفاقات و صدقات خود را به منّت نهادن و آزار رساندن تباه و خراب نکنید؛ مِثل آن کسی که مال خود را برای خودنمایی انفاق کرده و به خدا و روز بازپسین ایمان نیاورده است. مَثَل چنین انسانی مانند دانه‏ای است که آن را بر روی تخته‌سنگی که بر روی آن خاک ریخته‏اند بکارند، و تند بارانی بر آن ببارد و تمام خاک‏ها را شسته، ببرد، و تخته سنگ به صورت قطعه‏ای سخت درآید؛ در این‌صورت به‌هیچ‌وجه نمی‏توانند از کشت خود بهره‏ای گیرند. و خداوند گروه کفران نعمت کننده را هدایت نمی‏نماید. \* و مَثل کسانی که مال‏های خود را در راه رضا و خشنودی خدا و در ثَبات و اطمینان خودشان انفاق می‏کنند، مانند باغی است که در زمین شایسته و حاصل‌خیز احداث شده است، و تند بارانی بر آن ببارد و حاصلش را دوچندان دهد؛ و اگر احیاناً باران تند به آن زمین نرسد و باران اندک‌اندک ببارد، باز هم حاصل می‏دهد و بهره از آن بر‌می‏دارند. و خداوند به آنچه شما انجام می‏دهید بیناست.» [↑](#footnote-ref-238)
239. . دیوان خاقانی، قطعات. [↑](#footnote-ref-239)
240. . سوره ق (50) آیه 19. معاد شناسی، ج 1، ص 87:

     «و سکرات مرگ به حق و واقعیّت خود خواهد رسید، و این همان است که از او دوری می‏گُزیدی.» [↑](#footnote-ref-240)
241. . سوره ق (50) آیه 22. معاد شناسی، ج 1، ص 88:

     «و ما پردۀ غفلت را از برابر دیدگان تو برداشتیم و حجاب بصیرت را کنار زدیم؛ و امروز دیدگان تو بسیار تیزبین و حساس شده (و بصیرت تو تمام عوالم و منازل و مراحل بعد از مرگ را ادراک می‏کند و به حقیقت آنها پی می‏برد.)» [↑](#footnote-ref-241)
242. . سوره یونس (10) آیه 24. معاد شناسی، ج 1، ص 60:

     «همانا مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که ما آن را از آسمان به پایین می‏فرستیم و گیاهان زمین از اقسام نباتاتی که خوراک انسان و چارپایان است با آن آب مخلوط شده، نباتات و گیاهان سرسبز و شاداب گشته؛ تا سرحدّی که زمین بهرۀ کافی خود را می‌برد و به انواع نبات و گیاه مزیّن می‏گردد و صاحبان و ساکنان زمین چنین می‏پندارند که دیگر یک‌باره تمام قدرت و مُکنت آنها بر زمین متمرکز شده و دیگر عاملی نیست که بتواند این بهرۀ کافی و این وفور نعمت و خرّمی و شادابی را از آنان بگیرد، که ناگهان امر ما در شب یا روز بدان زمین می‌رسد و چنان آنها را از بین می‏برد و همه را درو شده و از زمین جدا شده قرار می‌دهد که گویی اصلاً دیروز در این زمین چیزی نروییده بود. این‌طور ـ ای پیامبر گرامی ‌ـ ما آیات خود را مفصّلاً بیان می‏کنیم برای مردمی که تفکّر کنند و بیندیشند.» [↑](#footnote-ref-242)
243. . معانی الأخبار، ص 290. معاد شناسی، ج 1، ص 161:

     در کتاب معانی الأخبار روایت می‏کند از محمّد بن قاسم مفسّر، از احمد بن حسن حسینی، از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام که آن حضرت فرمود: پدرم حضرت امام علی بن محمّدٍ النّقی علیهما السّلام به عیادت یکی از اصحابش که در بستر مرض افتاده بود تشریف آورد؛ دید آن مرد گریه می‏کند و از ترس مرگ در جزع و فزع است. حضرت فرمود: ”ای بندۀ خدا، تو از مرگ در هراس و گریه‏ای برای آنکه معنای مردن را نمی‏دانی.“ و سپس فرمود: ”من از تو سؤالی می‏کنم جواب مرا بگو! اگر فرضاً تمام بدن تو را چرک و کثافات فرا گیرد و از بسیاریِ این چرک‌ها و کثافات و پلیدی‏هایی که بر تو نشسته در رنج و آزار باشی، و در عین حال قَرحه و دُمل‏هایی در بدن تو پدیدار شود و مرض جرب و سودای خشک پیکر تو را فرا گیرد، و بدانی اگر در حمام بروی و تمام اینها را بشویی تمام این مرض‌ها و کثافات از بین می‌رود و بدن تو پاک و پاکیزه می‏شود، آیا دوست داری که به حمام بروی و شست‌و‌شویی بنمایی و تمام این چرک‏ها و آفات را از خود دور کنی یا آنکه رفتن به حمام را ناپسند داری و حاضر نیستی بدان‌جا گامی نهی و با تمام این آفات و عاهات صبر می‏کنی و می‏سازی؟“

     مریض عرض کرد: ”یا بن رسول الله، دوست دارم به حمام بروم و تمام این آلودگی‏ها و پلیدی‏ها را بزدایم.“

     حضرت فرمود: ”مرگ برای انسان مؤمن در حکم همین حمام است، و برای تطهیر و شستشو است. آنچه از گناهانی که انجام دادی و به‌واسطۀ طول مرض و سایر امور هنوز از بین نرفته و باقی است، به‌واسطۀ مرگ تمام آنها از بین می‏رود و از بدی‏ها و گناهان پاک و پاکیزه بیرون می‏آیی. ای مرد، بدان‌که چون بر مرگ وارد شوی و از این دریچه عبور نمایی، از هرگونه اندوه و غصّه و آزار و رنجی نجات خواهی یافت، و در دامان هرگونه سرور و فرح و انبساطی قرار خواهی گرفت.“

     دراین‌حال چنان این سخنان در آن مریض اثر کرد که دلش آرام گرفت و از طپش ایستاد، و با نهایت خرسندی و نشاط چشمان خود را فرو بست و جان به جان آفرین تسلیم نمود و رحلت کرد.» [↑](#footnote-ref-243)
244. . معانی الأخبار، ص 288. معاد شناسی، ج 1، ص 114:

     «... حضرت سیّد‌الشّهدا به آنها فرمود: ای فرزندان، عزیزان و بزرگواران، قدری آرام بگیرید، صبر و تحمّل پیشه کنید! چون مرگ، نیست مگر پلی که عبور می‏دهد شما را از گرفتاری‏ها و شدائد به سوی بهشت‏های وسیع و نعمت‏های جاودانی. کدامیک از شما مکروه و ناپسند دارید که از زندانی به قصر مجلّلی انتقال یابید؟! آری، مرگ برای دشمنان شما نیست مگر مانند کسی که از قصری به سوی زندان و شکنجه انتقال یابد. همانا پدرم برای من روایت کرد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که: ”حقّاً دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است؛ و مرگ پلی است که اینها را به سوی بهشت و آنها را به سوی جهنّمشان می‏کشاند.“ من دروغ نمی‏گویم و به من نیز دروغ گفته نشده است.‏» [↑](#footnote-ref-244)
245. . بحار الأنوار، ج 12، ص 74:

     «(غوالی اللئالی‏) فِی الحَدِیثِ: إنَّ إبراهیمَ علیه السّلام لَقِیَ مَلَکًا فَقال لَهُ: ”مَن أنتَ؟“ قال: ”أنا مَلَکُ المَوتِ.“ فَقال: ”أ تَستَطِیعُ أن تُرِیَنِی الصُّورَةَ الَّتِی تقبِضُ فِیها رُوحَ المُؤمِنِ؟“ قال: ”نَعَم، أعرِض عَنِّی!“ فأعرَضَ عَنهُ، فإذا هُوَ شابٌّ حَسَنُ الصُّورَةِ، حَسَنُ الثِّیابِ، حَسَنُ الشَّمائِلِ، طَیِّبُ الرّائِحَةِ. فَقال: ”یا مَلَکَ المَوتِ، لَو لَم یَلقَ المُؤمِنُ إلّا حُسنَ صُورَتِکَ لَکانَ حَسبَهُ.“

     ثُمَّ قال لَهُ: ”هَل تَستَطِیعُ أن تُریَنی الصُّورَةَ الَّتِی تَقبِضُ فِیها رُوحَ الفاجِرِ؟“ فَقال: ”لا تُطِیقُ.“ فَقال: ”بَلَی.“ قال: فأعرِض عَنِّی!“ فأعرَضَ عَنهُ، ثُمَّ التَفَتَ إلَیهِ، فإذا هُوَ رَجُلٌ أسوَدُ، قائِمُ الشَّعَرِ، مُنتِنُ الرّائِحَةِ، أسوَدُ الثِّیابِ، یَخرُجُ مِن فِیهِ و مِن مَناخِرِهِ النِّیرانُ و الدُّخانُ؛ فَغُشِیَ عَلَی إبراهِیمَ. ثُمَّ أفاقَ و قَد عادَ مَلَکُ المَوتِ إلَی حالَتِهِ الأُولَی فَقال: ”یا مَلَکَ المَوتِ، لَو لَم یَلقَ الفاجِرُ إلّا صُورَتَکَ هَذِهِ لَکَفَتهُ.“»

     ترجمه: «در حدیثی آمده است که حضرت ابراهیم علیه السّلام ملکی از ملائکه را ملاقات کرد و به او گفت: ”تو کیستی؟“ آن ملک گفت: ”من ملک‌الموت هستم.“ حضرت ابراهیم فرمود: ”آیا می‏توانی با آن صورتی که روح مؤمن را قبض می‌کنی خودت را به من بنمایی؟“ ملک الموت عرض کرد: ”آری، روی خود را از من بگردان!“ حضرت ابراهیم علیه السّلام روی گرداند و وقتی دوباره نظر کرد، او را به صورت جوانی خوش‌صورت و خوش‏لباس و خوش‌شمائل و خوش‏بو مشاهده نمود و فرمود: ”ای ملک الموت، اگر شخص مؤمن در هنگام موت غیر از این‌صورت زیبای تو هیچ نبیند، هرآینه از نقطه‌نظر پاداش برای او بس است.

     سپس ابراهیم خلیل علیه السّلام به ملک الموت گفت: ”آیا می‌توانی با آن صورتی‌که روح فاجر را قبض می‌کنی خودت را به من بنمایی؟“ ملک الموت عرض کرد: ”تو طاقت و تحمّل این را نداری.“ حضرت ابراهیم علیه السّلام فرمود: ”بلی، دارم!“ ملک الموت عرض کرد: ”صورت خود را از من بگردان و سپس مرا ببین!“ حضرت ابراهیم بدین طریق به ملک الموت نظر کرد، ناگهان دید مرد سیاه چهره‏ای با موهای راست شده و بوی متعفّن و با لباس‌های سیاه به‌طوری‌که از دهان و از دو سوراخ بینی او دود و آتش زبانه می‏کشد در مقابل او حاضر است. ابراهیم غش کرده و سپس به هوش آمد و فرمود: ”اگر شخص فاجر در هنگام موت غیر از این منظره (صورت تو بدین کیفیّت) نبیند، هرآینه از نقطه‌نظر عذاب و شدّت برای او کافی است.»‏ (محقّق) [↑](#footnote-ref-245)
246. . سوره فجر (89) آیه 27 ـ 30. [↑](#footnote-ref-246)
247. . الکافی، ج 3، ص 127. معاد شناسی، ج 2، ص 100:

     «مرحوم کلینی روایت می‌کند از عدّه‏ای از اصحاب، از سَهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش، از سُدَیر صیرفی، می‌گوید:

     عرض کردم به حضرت امام جعفرصادق علیه السّلام: ”فدایت شوم، ای پسر رسول خدا! آیا مؤمن در وقت قبض روحش ناراحت می‌شود و در آن حال از مرگ کراهت دارد؟“

     حضرت فرمود: ”نه سوگند به پروردگار! زمانی که ملک‌الموت برای قبض روح او حاضر شود، مؤمن جزع می‏کند و ناله سر می‏دهد. ملک‌الموت می‏گوید: ای ولیّ خدا جزع مکن! سوگند به آن خدایی که محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم را به رسالت برانگیخت، من نسبت به تو از یک پدر مهربان، مهربان‏تر و احسانم بیشتر است؛ اگر فرضاً پدرت در این حال حاضر بود و کاری از دست او ساخته بود. چشمت را باز کن و نگاه کن!“

     حضرت فرمود: ”در آن حال متمثِّل می‏شود برای او رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمّه طاهرین از ذرّیۀ حسین علیهم السّلام، و پس از آن به مؤمن گفته می‏شود: این است رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمّۀ طاهرین علیهم السّلام، و اینان رفیقان تو هستند!“

     حضرت فرمود: ”مؤمن دراین‌حال چشمان خود را باز می‏کند و نگاه می‏کند به آنان، و یک منادی از جانب حضرت ربّ‌العزّة روح او را ندا می‏کند بدین کلمات: ای نفسی که به مقام اطمینان به نبوّت محمّد و اهل بیت او رسیدی، بازگرد به سوی پروردگارت درحالی‌که راضی هستی به مقام ولایت، و مرضیّ هستی به درجات و پاداش‌ها؛ پس داخل شو در زمرۀ بندگان من یعنی محمّد و اهل بیت او، و داخل شو در بهشت من. و در آن حال هیچ چیز برای او محبوب‏تر از آن نیست که روحش آزاد شود و از بدن خارج گردیده و به آن ندا کننده بپیوندد.“» [↑](#footnote-ref-247)
248. . معاد شناسی، ج 3، ص 108:

     «داستانی را حضرت سیدنا الاعظم و استادنا الاکرم علاّمه طباطبایی نقل می‌فرمودند که بسیار شایان توجه است. فرمودند:

     ”در کربلا واعظی بود به نام سیّد جواد از اهل کربلا و لذا او را سیّد جواد کربلایی می‏گفتند. او ساکن کربلا بود، ولی در ایّام محرّم و عزا می‌رفت در اطراف، در نواحی و قصبات دور دست تبلیغ می‌کرد: نماز جماعت می‌خواند، روضه می‌خواند و مسئله می‌گفت، و سپس به کربلا مراجعت می‌نمود.

     یک مرتبه گذرش افتاد به قصبه‏ای که همۀ آنها سنّی مذهب بودند، و در آنجا برخورد کرد با پیرمردی محاسن سفید و نورانی؛ و چون دید سنّی است، از در صحبت و مذاکره وارد شد. دید الآن نمی‏تواند تشیّع را به او بفهماند؛ چون این مرد ساده‌لوح و پاک‌دل چنان قلبش از محبّت افرادی که غصب مقام خلافت را نمودند سرشار است که آمادگی ندارد، و شاید ارائۀ مطلب نتیجه معکوس داشته باشد.

     تا در یک روز که با آن پیرمرد تکلّم می‌نمود از او پرسید: ”شیخ شما کیست؟“ شیخ در نزد مردم عادی عرب، بزرگ و رئیس قبیله را گویند؛ و سیّد جواد می‌خواست با این سؤال کم‌کم راه مذاکره را با او باز کند تا به تدریج ایمان در دل او پیدا شده و او را شیعه نماید.

     پیرمرد در پاسخ گفت: ”شیخ ما یک مرد قدرتمندی است که چندین خوان ضیافت دارد؛ چقدر گوسفند دارد؛ چقدر شتر دارد؛ چهار هزار نفر تیرانداز دارد؛ چقدر عشیره و قبیله دارد.“

     سیّد جواد گفت: ”به‌به از شیخ شما! چقدر مرد متمکّن و قدرتمندی است!“

     بعد از این مذاکرات پیرمرد رو کرد به سیّد جواد و گفت: ”شیخ شما کیست؟“

     گفت: ”شیخ ما یک آقایی است که هر کس هر حاجتی داشته باشد برآورده می‌کند؛ اگر در مشرق عالم باشی و او در مغرب عالم، و یا در مغرب عالم باشی و او در مشرق عالم، اگر گرفتاری و پریشانی برای تو پیش آید، اسم او را ببری و او را صدا کنی، فوراً به سراغ تو می‏آید و رفع مشکل از تو می‌کند.“

     پیرمرد گفت: ”به‌به، عجب شیخی است! شیخ خوب است این‌طور باشد! اسمش چیست؟“ سیّد جواد گفت: ”شیخ علی‏.“

     دیگر در این‌باره سخنی به میان نرفت. مجلس متفرّق شد و از هم جدا شدند و سیّد جواد [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-248)
249. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] هم به کربلا آمد؛ امّا آن پیرمرد از شیخ علی خیلی خوشش آمده بود و بسیار در اندیشۀ او بود. تا پس از مدّت زمانی که سیّد جواد به آن قریه آمد، با عشق و علاقۀ فراوانی که مذاکره را به پایان برساند و شیخ را شیعه کند، و با خود می‏گفت: ما در آن روز سنگِ زیربنا را گذاشتیم و حالا بنا را تمام می‏کنیم؛ ما در آن روز نامی از شیخ علی بردیم و امروز شیخ علی را معرّفی می‏کنیم و پیرمرد روشندل را به مقام مقدّس ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام رهبری می‏نماییم.

     چون وارد قریه شد و از آن پیرمرد پرسش کرد، گفتند: از دار دنیا رفته است. خیلی متأثّر شد؛ با خود گفت: عجب پیرمردی! ما در او دل بسته بودیم که او را به ولایت آشنا کنیم. حیف، از دنیا رفت بدون ولایت! ما می‌خواستیم کاری انجام دهیم و پیرمرد را دستگیری کنیم؛ چون معلوم بود که اهل عناد و دشمنی نیست؛ إلقائات و تبلیغات سوء، پیرمرد را از گرایش به ولایت محروم نموده است.

     بسیار فوت او در من اثر کرد و به شدت متأثّر شدم. به دیدن فرزندانش رفتم و به آنها تسلیت گفتم و تقاضا کردم مرا سر قبر او برید. فرزندانش مرا بر سر تربت او بردند و گفتم: خدایا، ما در این پیرمرد امید داشتیم! چرا او را از دنیا بردی؟ خیلی به آستانۀ تشیّع نزدیک بود؛ افسوس که ناقص و محروم از دنیا رفت! از سر تربت پیرمرد بازگشتیم و با فرزندان به منزل پیرمرد آمدیم.

     من شب را در همان‌جا استراحت کردم. چون خوابیدم، در عالم رؤیا دیدم دری است. وارد شدم، دیدم دالان طویلی است و در یک طرف این دالان نیمکتی است بلند، و در روی آن دو نفر نشسته‏اند و آن پیرمرد سنّی نیز در مقابل آنهاست. پس از ورود، سلام کردم و احوال‌پرسی کردم، دیدم در انتهای دالان دری است شیشه‏ای و از پشت آن باغی بزرگ دیده می‌شد. من از پیرمرد پرسیدم: ”اینجا کجاست؟“

     گفت: ”اینجا عالم قبر من است، عالم برزخ من است؛ و این باغی که در انتهای دالان است متعلّق به من و قیامت من است.“

     گفتم: ”چرا در آن باغ نرفتی؟“

     گفت: ”هنوز موقعش نرسیده است؛ اوّل باید این دالان طی شود و سپس در آن باغ رفت.“

     گفتم: ”چرا طی نمی‏کنی و نمی‌روی؟“

     گفت: ”این دو نفر معلّم من هستند. این دو، دو فرشتۀ آسمانی‌اند؛ آمده‏اند مرا تعلیم ولایت کنند، وقتی ولایتم کامل شد می‌روم. آقا سیّد جواد! گفتی و نگفتی (یعنی گفتی که شیخ ما که اگر از مشرق یا مغرب عالم او را صدا زنند، جواب می‌دهد و به فریاد می‌رسد، اسمش شیخ‏ علی است؛ امّا نگفتی این شیخ علی، علی بن أبی‌طالب است.) به خدا قسم همین‌که صدا زدم: شیخ علی به فریادم رس، همین‌جا حاضر شد.“

     گفتم: ”داستان چیست؟“

     گفت: ”چون من از دنیا رفتم، مرا آوردند در قبر گذاردند و نکیر و منکر به سراغ من آمدند و از من سؤال کردند: مَن رَبّکَ و مَن نَبیُّک و مَن إمامُکَ؟ من دچار وحشت و اضطرابی سخت شدم و هرچه می‏خواستم پاسخ دهم، به زبانم چیزی نمی‏آمد؛ با آنکه من اهل اسلامم، هرچه خواستم خدای خود را بگویم و پیغمبر خود را بگویم، به زبانم جاری نمی‏شد. نکیر و منکر آمدند که اطراف مرا بگیرند و مرا در حیطۀ غلبه و سیطرۀ خود درآورده و عذاب کنند. من بیچاره شدم، بیچاره به تمام معنی؛ و دیدم هیچ راه گریز و فراری نیست، گرفتار شده‏ام.

     ناگهان به ذهنم آمد که تو گفتی: ما یک شیخی داریم که اگر کسی گرفتار باشد و او را صدا زند، اگر او در مشرق عالم باشد یا در مغرب آن، فوراً حاضر می‌شود و رفع گرفتاری از او می‌کند. من صدا زدم: ای شیخ علی به فریادم رس! فوراً علی بن أبی‌طالب، امیرالمؤمنین علیه السّلام حاضر شدند اینجا، و به آن دو نکیر و منکر گفتند: دست از این مرد بردارید! معاند نیست، او از دشمنان ما نیست، این‌طور تربیت شده؛ عقایدش کامل‏ نیست، چون سعه نداشته است.

     حضرت آن دو ملک را ردّ کردند و دستور دادند دو فرشتۀ دیگر بیایند و عقاید مرا کامل کنند. این دو نفری که روی نیمکت نشسته‏اند دو فرشته‏ای هستند که به امر آن حضرت آمده‏اند و مرا تعلیم عقاید می‏کنند. وقتی عقاید من صحیح شد، من اجازه دارم این دالان را طی کنم و از آن وارد آن باغ گردم.“

     این خواب که جهاتی را از دستگیری و عفو از مستضعفین و تکامل برزخی و جهات بسیار دیگر را می‌رساند، دلالت بر سؤال از عقاید در عالم قبر نیز دارد. این خواب، نظیر خواب‏های دیگری که ما در این مباحث بیان می‏کنیم، از وقایع مسلّمُ‌الوقوع همین عصر ماست‏.» [↑](#footnote-ref-249)
250. . معادشناسی، ج 1، ص 287:

     «در روایات کثیری وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بر بالین شخص محتضر در سکرات موت حاضر می‏شوند، و اگر مؤمن و دارای ولایت باشد، او را با خود به بهشت می‏برند.

     ای که گفتی فَمَن یَمُت یَرَنی \*\* جان فدای کلام دلجویت

     کاش روزی هزار مرتبه من \*\* مُردمی تا ببینمی رویت

     امیرالمؤمنین با چشم ملکوتی و گوش ملکوتی و دل ملکوتی انسان تماس می‏گیرند و او را با خود به ملأ أعلی می‏برند. به‌به از این ملاقات و زیارت برای مؤمن! حقّاً چقدر شادی آفرین است.

     شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حورالعین \*\* اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

     [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-250)
251. [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

     ز تاب آتش دوری، شدم غرق عرق چون گل \*\* بیار ای باد شبگیری، نسیمی زان عرق چینم

     اگر بر جای من غیری گزیند دوست، حاکم اوست \*\* حرامم باد اگر من جان به‌جای دوست بگزینم

     صباح‌الخیر زد بلبل، کجایی ساقیا برخیز \*\* که غوغا می‏کند در سر خیال خواب دوشینم

     آری، بر سر بالین خود امیرالمؤمنین هم در وقت مرگ، ارواح طیّبه آمدند و آن حضرت را دعوت به ارتحال نمودند. مرحوم مجلسی ـ رضوان الله علیه ـ از بعضی از کتب قدیمه در ضمن روایت طویلی که در باب شهادت آن حضرت بیان می‏کند می‏فرماید:

     ثُمَّ أُغمِیَ علیه ساعَةً و أفاقَ و قال: ”هَذا رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ علیه و آله و عَمِّی حَمزَةُ و أخِی جَعفَرٌ و أصحابُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ علیه و آلِهِ، و کُلُّهُم یَقولُونَ: عَجِّل قُدُومَکَ عَلَینا، فانّا إلَیکَ مُشتاقُونَ!“

     ثُمَّ أدارَ عَینَیهِ فِی أهلِ بَیتِهِ کُلِّهِم و قال: ”أستَودِعُکُمُ اللهَ جَمِیعًا، سَدَّدَکُمُ اللهُ جَمِیعًا، حَفِظَکُمُ اللهُ جَمِیعًا! خَلِیفَتِی عَلَیکُمُ اللهُ و کَفَی بِاللهِ خَلِیفَةً!“ ثُمَّ قال: ”و عَلَیکُمُ السَّلامُ یا رُسُلَ رَبِّی!“ ثُمَّ قال: ﴿لِمِثۡلِ هَٰذَا فَلۡيَعۡمَلِ ٱلۡعَٰمِلُونَ﴾ ،\* ﴿إِنَّ ٱللَهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ﴾.\*\*

     و عَرِقَ جَبِینُهُ و هُو یَذکُرُ اللهَ کَثِیرًا؛ و مازالَ یَذکُرُ اللهَ کَثِیرًا و یَتَشَهَّدُ الشَّهادَتَینِ، ثُمَّ استَقبَلَ القِبلَةَ و غَمَضَ عَینَیهِ و مَدَّ رِجلَیهِ و یَدَیهِ و قال: ”أشهَدُ أن لا إلَهَ إلّا اللهُ وحدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، و أشهَدُ أنَّ مُحَمَّدًا عَبدُهُ و رَسُولُهُ.“ ثُمَّ قَضَی نَحبَهُ علیه السَّلام.

     امیرالمؤمنین علیه السّلام بی‌هوش شد؛ چون به هوش آمد فرمود: ”اینک رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم با عمویم حمزه و برادرم جعفرطیّار و اصحاب رسول خدا همه حاضرند، و همه می‏گویند: بشتاب به سوی ما؛ ما مشتاق زیارت و دیدار تو هستیم!“ و سپس با اهل بیت و فرزندان خود خداحافظی نموده و بر فرشتگان آسمانی سلام نمود. و پیشانیش در عَرَق نشست، و دائماً ذکر خدا بر زبان داشت، و تشهّد به شهادتین داده و از دنیا رحلت نمود.»

     \* سوره صافات (37) آیه 61.

     \*\* سوره نحل (16) آیه 128. [↑](#footnote-ref-251)
252. . سوره نحل (16) آیه 90. نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 149:

     «حقّاً خداوند شما را به عدل و احسان و رسیدگی و انفاق به نزدیکان امر می‏کند، و از هر کار منکر و زشت و قبیح و فحشاء و ستم نهی می‏نماید؛ و شما را پند و اندرز می‏دهد، به امید آنکه متذکر گردید.» [↑](#footnote-ref-252)
253. . بحار الأنوار، ج 75، ص 83 با قدری اختلاف؛ مطلع انوار، ج 1، ص 98؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 4، ص 150:

     «مرحوم پدر ما ـ رحمة الله علیه ـ در ابتدا طلبگی حقیر روزی به من گفتند: ”سید محمّدحسین، بیا این جملات را بنویس و حفظ کن!“ من نوشتم و حفظ کردم. جملات این است:‏ ...

     ”عالَم حکم یک باغ و بستانی را دارد که دیوار این باغ شریعت است (شریعت، دیوار حافظ این عالم است)؛ و شریعت سلطانی است (یعنی قدرت و قوّتی است) که واجب است از او اطاعت کنند؛ و اطاعت، روش و دستوری است که به‌واسطۀ آن مُلک و حکومت و ولایت برپا و برقرار می‏شود؛ مُلک و ولایت، نظامی است که جیش و لشکر، آن را کمک می‏کنند؛ جیش عبارت است از جمعیّتی که با یکدیگر همکاری و همیاری نموده، و آنها را مال کفالت می‌کند؛ مال، روزی و رزقی است که رعیّت آن را گرد می‏آورند؛ رعیت توده و عامّۀ مردم هستند که داد و عدالت آنها را به فرمان‌برداری و اطاعت درمی‏آورد؛ عدل، اساسی است که به‌واسطۀ آن قِوام عالم است؛ پس به عدل قوام عالَم است، به عدل قوام عالم است، به عدل قوام عالم است.“» [↑](#footnote-ref-253)
254. . نهج البلاغة (عبده)، ج 2، ص 216. امام شناسی، ج 7، ص 40:

     «واللهِ لَو أُعطِیتُ الأقالِیمَ السَّبعَةَ بِما تَحتَ أفلاکِها عَلَی أن أعصِی اللهَ فِی نَملَةٍ أسلُبُها جِلبَ شَعِیرَةٍ، ما فَعَلتُ! و إنَّ دُنیاکم عِندِی لأهوَنُ مِن وَرَقَةٍ فِی فَمِ جَرادَةٍ تَقضَمُها. ما لِعَلِیٍّ و لِنَعِیمٍ یَفنَی و لَذَّةٍ لا تَبقَی‏؟!

     ”سوگند به خدا که اگر اقالیم هفت‌گانه را با آنچه در محاذات آنهاست تا کهکشان‌های آسمان‌ها به من بدهند، در مقابل آنکه عصیان خدا را بجای بیاورم دربارۀ مورچه‏ای، بدین طریق که پوست دانۀ جوی را از او بگیرم، نخواهم کرد! و این دنیای شما در نزد من از یک دانۀ برگی که در دهان ملخی مشغول جویدن آن است، پست‏تر و بی‏ارزش‏تر است. علی را چه کار با نعمتی که فانی می‏شود و لذتی که پایدار نمی‏ماند؟!“» [↑](#footnote-ref-254)
255. . احقاق الحق، ج 8، ص 539؛ المناقب المرتضویّة للکشفی الحنفی، ص 365:

     کانَ أمیرُالمؤمنینَ علیٌّ دَخَلَ لَیلةً فی بَیتِ المال یَکتُبُ قِسمَةَ الأموالِ؛ فَوَرَدَ عَلیهِ طَلحةُ و زُبَیرُ. فأطفَأ علیه السّلام السِّراجَ الّذی بَینَ یَدَیهِ، و أمَرَ بإحضارِ سِراجٍ آخرَ مِن بَیتِهِ. فَسَألاهُ عَن ذَلک، فقال: ”کانَ زَیتُهُ مِن بَیتِ المالِ؛ لا یَنبَغی أن نُصاحِبَکُم فی ضَوئِهِ.“»

     ترجمه: «مولا صالح کشفی حنفی گوید: شبی امیرالمؤمنین علی علیه السّلام برای نوشتن تقسیم اموال به محل بیت‌المال رفت که طلحه و زبیر بر آن حضرت وارد شدند. امام علیه السّلام چراغی را که در برابرش روشن بود، خاموش کرد و امر فرمود تا چراغ دیگری از خانه‌اش بیاورند. آن دو از علت این کار پرسیدند؛ فرمود: ”روغن آن از بیت‌المال تهیه شده بود، و سزاوار نبود که در نور آن با شما صحبت کنم و به کار شخصی شما بپردازم!“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-255)
256. . نهج‏البلاغة (عبده)، ج 3، ص 82. ترجمه:

     «پس بدان ای مالک! به‌درستی‌که من تو را به بلادی فرستادم که پیش از تو دولت‌های عادل و ستمگری در آنها حرکت می‌کردند؛ و تحقیقاً که مردم به امور و کارهای تو همان‌گونه نظر می‏کنند که تو به کارهای والیان پیش از خود نظر می‌کردی، و دربارۀ تو همان را می‌گویند که تو دربارۀ آنان می‏گفتی. و همانا افراد صالح و شایسته را به‌واسطۀ ذکر خیری که خداوند بر زبان بندگانش جاری می‏سازد، می‏توان شناخت؛ بنابراین باید بهترین ذخیره و اندوخته‏ها در نزد تو ذخیرۀ عمل صالح باشد. پس بر هویٰ و میل نفسانی خود مسلّط باش و به نفس خویش از آنچه بر تو حلال نیست بخل بورز؛ زیرا بخل ورزیدن و دریغ کردن به نفس خویشتن، رعایت انصاف با او است در آنچه که محبوب یا مکروه انسان است. و قلب خود را به رحمت و محبّت برای رعیّت و لطف در حق آنان شاعر گردان، و نسبت به ایشان چون حیوان درندۀ صیّاد مباش که خوردن آنها را غنیمت شمرد؛ زیرا که آنان دو صنف و گروه هستند: یا با تو در دین برادرند، و یا در خلقت نظیر و مانند تو هستند که خطا و لغزش از آنها پیشی گرفته و علّت‌هایی بر آنان عارض گشته و در نتیجه، آن خطا عمداً یا به‌طور اشتباه در دستشان قرار گرفته و مرتکب کار خلافی شده‌اند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-256)
257. . امام شناسی، ج 18، ص 452، تعلیقه:

     «شیخ الملّة و الدّین، شیخ بهاءالدّین عاملی، در کشکول از طبع سنگی، جلد 4، صفحه 389؛ و از [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-257)
258. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] طبع محرَّف مصر، دار إحیاء الکتب العربیّة، تحقیق طاهر احمد الزّاوی، ج 2، جزء 3، ص 333 و ص 334 گوید:

     سوده بنت عمارۀ همدانیّه بر معاویه پس از موت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام وارد شد. معاویه شروع کرد به سرزنش و بدگویی از او که در ایام صفین لشگر حضرت را بر علیه او تحریض می‏کرده است و سخن بدانجا کشید که به او گفت: ”چه حاجت داری؟!“

     سوده گفت: ”خداوند تو را مورد مؤاخذه قرار می‏دهد دربارۀ امر ما و آنچه که بر تو واجب کرده است از حقّ ما! پیوسته از ناحیه تو کسی بر ما گماشته می‏شود که به علوّ و مکانت تو تکیه زده، بر ما جفا می‏کند؛ و به سلطنت و قدرت تو اعتماد کرده، ما را همچون سنبل درو می‏نماید و مانند بوتۀ دانۀ اسپند لگدمال می‏کند؛ مصائب و سختی‏های ناهموار و غیر قابل تحمّل بر ما فرود می‏آورد و ما را در کام مرگ می‏نهد. و اینک بُسر بن أرطاة بر ما وارد شد، مردان ما را کشت و اموالمان را مصادره نمود. و اگر اطاعت تو و بیعت با تو را بر گردن ننهاده بودیم، عزّت و قوّۀ دفاعیّۀ ما کفایت او را می‏نمود! اگر او را معزول نمودی، سپاست می‏گزاریم و گرنه سر از طغیان و سرکشی با تو برمی‏افرازیم.“

     معاویه به وی گفت: ”إیَّایَ تُهَدِّدینَ بِقَومِکِ! لَقَد هَمَمتُ أن أحمِلَکِ عَلی قَتَبٍ اشْوسَ فَأرَدَّکِ إلَیهِ فَیَنفَذَ فیکِ حُکمَهُ؛ تو مرا با اتکاء خویشاوندان و اقوامت تهدید می‏کنی؟! من قصد کردم تو را بر جهاز شتر سرکش بنشانم و به نزد بُسر گسیل دارم تا او حکمش را راجع به تو انفاذ کند!“

     سوده ساعتی سر به زیر افکند و پس از آن گفت:

     ”صَلَّی الإلهَ عَلَی جِسمٍ تَضَمَّنَها \*\* قَبرٌ فَأصبَحَ فِیهِ العِزُّ مَدفُونًا

     قَد حالَفَ الحَقَّ لا یَبغی بِه بَدَلًا \*\* فَصارَ بِالحَقِّ و الإیمانِ مَقرُونًا

     درود و سلام خداوند باد بر پیکری که او را قبری در برگرفته است که عزّت و شرف در آن قبر مدفون گردیده است. او هم‏سوگند با حق بود و به‌جای حق ابداً بدلی را جستجو نمی‏کرد، و لهذا او قرین با حق و قرین با ایمان بود.“

     معاویه گفت: ”کیست آن کس، ای سوده؟!“

     سوده گفت: ”قسم به خدا او امیرالمؤمنین، علی بن أبی‏طالب علیه السّلام است! قسم به خدا من دربارۀ مردی که او را به اخذ صدقات ما گماشته بود، به نزد او رفتم؛ آن مرد بر ما ستم داشته بود. وقتی من به نزد علی رسیدم، مصادف بود با حال قیام که نماز بخواند. همین‌که مرا دید دست از نمازش برداشت و با مرافقت و رأفت و عطوفت رو به من نمود و گفت: آیا حاجتی داری؟! گفتم: آری! و خبر آن مرد متولّی صدقات را به او دادم. علی گریست و گفت: اللهُمَّ أنتَ الشاهِدُ عَلَیَّ و علیهم، أنّی لَم آمُرهُم [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-258)
259. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بِظُلمِ خَلقِک و لا بِتَرکِ حَقِّک؛ بار خدایا! تو گواهی بر من و بر ایشان که من آنها را امر نکرده‏ام به ستم بر خلایقت و نه به واگذاردن حقّت! سپس قطعه پوستی بیرون آورد و در آن نوشت:

     ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ\* قَدۡ جَآءَتۡكُم بَيِّنَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ فَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ وَٱلۡمِيزَانَ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَا ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾.\*

     ”به نام الله که دارای صفت رحمانیّت عامّه و رحیمیّت خاصّه می‏باشد. تحقیقاً به سوی شما از جانب پروردگارتان حجّت و بیّنه آمده است؛ بنابراین واجب است بر شما که ترازو و پیمانه را به‌طور وافی و تمام بدهید، و بر مردمان در چیزهایی که دارند حیف و میل ننمایید، و در روی زمین پس از اصلاحش فساد مکنید؛ آن برای شما اختیار و انتخاب شده است اگر ایمان آورده‌اید!“

     وقتی مکتوب مرا خواندی، آن اموالی که از ناحیه ما نزد توست محفوظ بدار، تا آنکه به نزد تو آید کسی که آن را از تو قبض نماید. و السّلام.

     در این حال رقعه را به من داد. قسم به خدا آن رقعه را در میان گل مُهر نکرد و آن را نبست و نپیچید. من رقعه را آوردم و به صاحبش رسانیدم. آن مرد به مجرّد قرائت نامه معزول شد و از میان ما رفت.“

     معاویه گفت: ”آنچه سوده تقاضا دارد برای او بنویسید تا برآورده گردد، و وی را به شهر خودش بدون شکایت عودت دهید.“»

     نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های حضرت علاّمه طهرانی قدّس سرّه، ص 581:

     «داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیه السّلام شاهد صدقی بر عدالت‏ورزی و إعراض آن حضرت از دنیا است‏. در همۀ تواریخ داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیه السّلام مشهور است؛ خودش در نهج البلاغه می‏فرماید:

     واللهِ لأن أبِیتَ علَی حَسَکِ السَّعدانِ مُسَهَّدًا و أجَرَّ فی الأغلالِ مُصَفَّدًا، أحَبُّ إلیَّ مِن أنْ ألقَی اللهَ و رَسولَهُ یَومَ القیامَة ظالِمًا لِبَعضِ العِبَادِ و غاصبًا لِشی‏ءٍ مِن الحُطامِ! و کَیفَ أظلِمُ أحَدًا لِنَفسٍ یُسرِعُ إلَی البِلَی قُفولُها و یَطولُ فی الثَّرَی حُلولُها؟!

     می‏فرماید: ”قسم به خدا! سوگند که اگر من شب را روی خارهای نوک‌تیز به صبح بیاورم (شب تا به صبح بدنم روی خارهای سَعدان باشد؛ آن خارهای نوک‌تیز که خوراک شتران است) و مرا به زنجیر و سلسله در بیاورند و روی این خارها بکشند، در نزد من بهتر است از آنکه خدا و رسول را ملاقات کنم درحالتی‌که نسبت به حقوق بعضی از بندگان ظلم کرده باشم؛ یا بعضی از امتعۀ دنیا را غصب کرده باشم و به جور برده باشم. من چگونه به کسی ظلم کنم، برای نفسی که با سرعت رو به کهنگی و پارگی می‏رود و درنگ او در میان قبر زیاد طول می‏کشد؟!“

     واللهِ لقد رَأیتُ عَقِیلًا و قَد أملَقَ حَتَّی اسْتَماحَنی مِن بُرِّکُم صاعًا و رَأیتُ صِبیانَهُ شُعثَ الشُّعُورِ غُبرَ الألوانِ مِن فَقرِهِم کَأنَّما سُوِّدَتْ وُجُوهُهُم بِالعِظلِم!

     ”قسم به خدا! عقیل برادر خودم را دیدم که فقر و پریشانی او را از پا درآورده بود، و بچه‏های او را دیدم که از شدت فقر موهایشان ژولیده و گرد و غبار بر صورت آنها نشسته و رنگ آنها تاریک شده، کأنّه صورت آنها را با نیل رنگ کرده‏اند؛ آمد پیش من و از گندم شما یک من می‏خواست.“

     و عاوَدَنی مُؤَکِّدًا و کَرَّرَ علَیَّ القَولَ مُرَدِّدًا، فَأصغَیتُ إلیه سَمعی فظَنَّ أنِّی أبیعُه دینی و أتَّبِعُ قیادَهُ مُفارِقًا طَریقتی.

     ”نه یک مرتبه آمد، چندین مرتبه آمد و گفتار سابق خود را تکرار کرد و تأکید کرد. من هم گوش می‏دادم؛ استماع می‏کردم. از این استماع و گوش دادن من چنین پنداشت که من هم راضی هستم از این گندم مسلمان‏ها یک مَن به او بدهم، و من از طریقه و روش خودم دست بردارم و دنبال خواست و گفت او بروم.“

     فأحمَیتُ لَهُ حَدیدَة ثمَّ أدنَیتُها مِن جِسمِه لِیَعتَبِرَ بِها؛ فَضَجَّ ضَجیجَ ذی دَنَفٍ مِن‏ ألَمِها و کادَ أنْ یَحتَرِقَ مِن مِیسَمِها. فَقُلتُ لَهُ: ثَکِلَتکَ الثَّواکِلُ یا عَقیلُ! أ تَئِنُّ مِن حَدیدَة أحماها إنسانُهَا لِلَعِبِه، و تَجُرُّنی إلی نارٍ سَجَرَها جَبّارُها لِغَضَبِه؟! أ تَئِنُّ مِن الأذَی و لا أئِنُّ مِن لَظَی؟!

     ”من رفتم یک قطعه آهنی داغ کردم، آوردم به پوست بدن عقیل برادرم چسباندم؛ یک‌مرتبه صدای ناله‏اش بلند شد و نزدیک بود بدنش محترق شود و بسوزد. گفتم: ای مادر بر تو بگرید! چرا فریاد می‏کنی؟! چرا داد و بیداد می‏کنی؟! فریاد می‏کنی از آتشی که یک انسانی مانند من برای بازی، آهنی را گرم کرده و روی پوست بدن تو گذاشته؟! آن‌وقت مرا دعوت می‏کنی به آن آتش قیامت که جبّارش از روی غضب برای مخالفین و سرکشان تهیّه کرده؟! تو از این آهن داغ ناله می‏کنی و من از آن آتش غضب پروردگار در روز قیامت ناله نکنم؟!“»\*\*

     \* سوره أعراف (7) آیه 85.

     \*\* نهج البلاغه، ج 2، ص 216. [↑](#footnote-ref-259)
260. . المناقب، ج 2، ص 115. بحار الأنوار، ج 41، ص 52:

     «نَظَرَ عَلِیٌّ إلَی امراةٍ عَلَی کَتِفِها قِربَةُ ماءٍ، فأخَذَ مِنها القِربَةَ فَحَمَلَها إلَی مَوضِعِها و سألَها عَن حالِها. فَقالَت: ”بَعَثَ عَلِیُّ بنُ أبِی‌طالِبٍ صاحِبِی إلَی بَعضِ الثُّغورِ فَقُتِلَ، و تَرَکَ عَلیٌّ صِبیانًا یَتامَی، و لَیسَ عِندِی شَی‏ءٌ؛ فَقَد ألجأتنِی الضَّرُورَةُ إلَی خِدمَةِ النّاسِ.“ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-260)
261. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فانْصَرَفَ و باتَ لَیلَتَهُ قَلِقًا، فَلَمّا أصبَحَ حَمَلَ زَنبِیلًا فِیهِ طَعامٌ؛ فَقالَ بَعضُهُم: ”أعطِنِی أحمِلهُ عَنکَ!“ فَقالَ: ”مَن یَحمِلُ وِزرِی عَنِّی یَومَ القِیامَةِ؟!“

     فأتَی و قَرَعَ البابَ فَقالَت: ”مَن هَذا؟“

     قالَ: ”أنا ذَلِکَ العَبدُ الَّذِی حَمَلَ مَعَکِ القِربَةَ؛ فافتَحِی فانَّ مَعِی شَیئًا لِلصِّبیانِ!“

     فَقالَت: ”رَضِیَ اللهُ عَنکَ، و حَکَمَ بَینِی و بَینَ عَلِیِّ بنِ أبِی‌طالِبٍ!“

     فَدَخَلَ و قالَ: ”إنِّی أحبَبتُ اکتِسابَ الثَّوابِ؛ فاختارِی بَینَ أن تَعجَنِینَ و تَخبِزِینَ، و بَینَ أن تُعَلِّلِینَ‏ الصِّبیانَ لِأخبِزَ أنا!“

     فَقالَت: ”أنا بِالخُبزِ أبصَرُ و عَلَیهِ أقدَرُ، و لَکِن شأنَکَ و الصِّبیانَ، فَعَلِّلهُم حَتَّی أفرُغَ مِنَ الخَبزِ!“

     فَعَمَدَت إلَی الدَّقِیقِ فَعَجَنَتهُ، و عَمَدَ عَلِیٌّ علیه السّلام إلَی اللَّحمِ فَطَبَخَهُ و جَعَلَ یُلقِمُ الصِّبیانَ مِن اللَّحمِ و التَّمرِ و غَیرِهِ. فَکُلَّما ناوَلَ الصِّبیانَ مِن ذَلِکَ شَیئًا قالَ لَهُ: ”یا بُنَیَّ، اجعَل عَلِیَّ بنَ أبِی‌طالِبٍ فِی حِلٍّ مِمّا مَرَّ فِی أمرِکَ!“

     فَلَمّا اختَمَرَ العَجِینُ قالَت: ”یا عَبدَ اللهِ، سُجِرَ التَّنُّورُ!“ فَبادَرَ لِسَجرِهِ فَلَمّا أشعَلَهُ و لَفَحَ فِی وَجهِهِ جَعَلَ یَقولُ: ”ذُق یا عَلِیُّ! هَذا جَزاءُ مَن ضَیَّعَ الأرامِلَ و الیَتامَی!“

     فَرَأتهُ امراةٌ تَعرِفُهُ فَقالَت: ”وَیحَکِ! هَذا أمِیرُالمُؤمِنِینَ!“

     قالَ: فَبادَرَتِ المَرأةُ و هِیَ تَقُولُ: ”وا حَیایَ مِنکَ یا أمِیرَالمُؤمِنِینَ!“ فَقالَ: ”بَل وا حَیایَ مِنکِ یا أمَةَ اللهِ فِیما قَصَّرتُ فِی أمرِک!“»

     ترجمه: «امیرالمؤمنین علی علیه السّلام زنی را دید که مشکی آب بر دوش خود می‏کشید. مشک را از آن زن گرفت و تا جایی که او می‌خواست برد و (در مسیر) از حال و وضعش سؤال فرمود. او گفت: ”علی بن أبی‏طالب همسرم را به یکی از مرزها فرستاد و او کشته شد، و علی برای من چند طفل یتیم بجا گذاشت، و من برای ادارۀ امور آنان چیزی ندارم؛ فلذا ضرورت و احتیاج مرا به انجام کار برای مردم ناچار ساخته است.“

     امیرالمؤمنین علیه السّلام بازگشت و تمام شب خود را با اضطراب و دغدغۀ خاطر نسبت به این مسئله گذراند؛ پس صبح که شد، با خود زنبیلی از طعام برداشت (تا برای آنها ببرد.) در راه بعضی از اصحاب از حضرت خواستند که بردن زنبیل را بر عهدۀ آنها گذارد که در جواب فرمود: ”در روز قیامت چه کسی می‌خواهد بار سنگین مرا حمل کند؟!“

     در این هنگام به سوی خانۀ آن زن رفت و در زد.

     زن پرسید: ”کیست که در می‌زند؟“

     فرمود: ”من همان بنده‌ای هستم که همراه تو مشک آب را بر دوش کشیدم؛ پس در را باز کن که چیزی برای کودکان با خود آورده‏ام!“

     آن زن گفت: ”خداوند از تو راضی و خشنود باشد، و میان من و علی بن أبی‏طالب داوری کند!“

     پس حضرت داخل شد و فرمود: ”من دوست دارم که به ثواب و پاداشی برسم؛ یا تو آرد را خمیر کن و نان بپز و من بچه‏ها را سرگرم کنم، و یا من نان بپزم و تو کودکان را به بازی مشغول کن!“

     زن گفت: ”من بر پختن نان بیناتر و تواناترم؛ این تو و آن کودکان، آنان را سرگرم کن تا من از پختن نان فارغ شوم!“

     پس آن زن به خمیر کردن آرد پرداخت و علی علیه السّلام به پختن گوشت مشغول شد، و با دست مبارکش لقمه‏هایی از گوشت و خرما و غیر آن را به کودکان می‏خورانید. هر وقت کودکان چیزی از آن می‏خوردند، می‏فرمود: ”ای نور دیده، پسرک من! از آنچه در کار تو گذشته است علی بن أبی‏طالب را حلال کن!“

     هنگامی که آرد خمیر شد، زن گفت: ”ای بندۀ خدا، تنور را آتش کن!“ پس حضرت به روشن کردن تنور مبادرت نمود؛ هنگامی که تنور شعله‏ور شد و حرارت به صورت مبارکش رسید، می‌فرمود: ای علی بچش! این است جزای کسی که حقّ بیوه‌زنان و یتیمان را ضایع گرداند!

     پس ناگاه زن دیگری که حضرت را می‏شناخت حضرت را دید و به آن زن گفت: ”وای بر تو، این امیرالمؤمنین است!“ آن زن به جانب حضرت شتافت و پی‌درپی می‌گفت: ”وای از حیا و شرمندگی من از تو ای امیر مؤمنان!“ حضرت در پاسخ او فرمود: ”بلکه وای از شرمندگی من از تو ای کنیز خدا، به جهت کوتاهی و تقصیری که در امور تو داشتم!“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-261)
262. . ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 2، ص 209:

     «علاّمه حلّی ـ قدّس الله سرّه ـ روایتی را نقل می‏کند که:

     ”قالَ رسولُ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلیهِ و آلهِ: إنَّ اللَهَ لا یُقَدِّسُ أُمَّةً لَیسَ فیهِم مَن یَأخُذُ لِلضَّعیفِ حَقَّهُ!“

     ”خداوند تقدیس نمی‏کند (مقدّس نمی‏شمارد، پاک و منزّه نمی‌کند، رشد و طهارت و پاکی نمی‌دهد) آن جماعتی را که نبوده باشد در میان آنها کسی که حقّ ضعیف را بستاند.“

     زیرا قدس به معنای طهارت و نزاهت و نزاکت است: لا یُقَدِّسُ أی لا یُنَزِّهُ، لا یُطَهِّرُ.

     در یک زندگی اجتماعی باید افرادی باشند که حقّ مظلومان و مستضعفان را از ظالم گرفته، [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-262)
263. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نگذارند پایمال شود؛ این امّت، امّت مقدّس و مطهّر و پاکیزه‏ای خواهد بود. امّا اگر اجتماعی فاقد این خصوصیّت بوده و ضعفاء به حقّ خود نرسند، آن اجتماع دچار هرج‌ومرج خواهد شد؛ و برای احقاق حقوق و رسیدگی به مستمندان و جلوگیری از اغتشاش، والی بَرّ و صالح، و در صورت عدم، والی فاجر و فاسق لازم خواهد بود.

     و اینکه گفته‏اند: حق گرفتنی است نه دادنی، کلام صحیحی نیست.‏ جماعتی که بر اساس تقوا و عدالت و طهارت زندگی می‏کنند، دنبال می‏کنند که صاحب حق را پیدا کنند و حق را به او بسپارند. جماعتی که در سایۀ انسانیّت زندگی می‏کنند، ضعیف با شمشیر به دنبال حقّش نمی‏رود، بلکه قوی می‏آید التماس می‏کند و از ضعیف تقاضا می‏کند که: بیا حقّت را از من بگیر!

     بلی، در آن جامعه‏ای که ایمان و اسلام و حقیقت و شهادت حکمفرماست، هر کس به حق خود می‏رسد؛ و این جامعه باید جامعۀ انسانیت و اصالت باشد. و بالأخره روزی خواهد آمد که حکومت عدل در همۀ نقاط دنیا گسترده می‏شود؛ یعنی به اینجا می‏رسد که برای گرفتن حق، انسان احتیاج به زور و شمشیر نداشته و حقّ هر ضعیفی به او خواهد رسید. و لذا در روایت مرسله پیغمبر صلّی الله علیه و آله می‏فرماید:

     المُلکُ یَبقَی مَعَ الکُفرِ و لا یَبقَی مَعَ الظُّلم.\*

     ”ریاست و سلطنت و ملک و حکومت و مملکت‌داری، با کفر پایدار می‏ماند، ولی با ظلم پایدار نمی‏ماند.“

     زیرا شخص کافر که در مملکتی بر افراد کافر مسلّط است، می‏خواهد بر همان اساس عدالت مردم را حرکت دهد؛ امّا اگر سرکرده و رئیس، ظلم و ستم کند، به رعیّت ستم می‏شود و به حقّ ضعیف رسیدگی نمی‏شود، و افرادی که در آنجا زندگی می‏کنند نمی‏توانند به حقّ خودشان برسند. افراد ضعیفی که بخواهند به حق برسند، نمی‏توانند به آسانی بدان دسترسی پیدا کنند؛ بلکه دچار دغدغه و وسوسه و گرفتگی می‏شوند. گرفتن حق برای آنها موجب زحمت می‏شود و شکایت به سوی حاکم برای آنها ایجاد زحمت می‏کند و کسی به حرف آنها رسیدگی نمی‏کند. بسیاری از حقّ خود می‏گذرند؛ چون می‏بینند نمی‏توانند به آن دسترسی پیدا کنند، و محکمۀ حاکم هم باعث تعطیل امور است، و به اندازه‏ای خسته می‏شوند تا اینکه بالأخره از آن حق صرف‌نظر می‏کنند. در این‌صورت این جماعت روی خوش نخواهند دید.

     \* آنچه در ذهن خلجان می‌کرد آن بود که این روایت از روایات مشهوره و معروفه و مضبوطه در کتب حدیث و مجامیع اخبار است؛ ولی پس از فحص، به غیر از کتاب نصیحة الملوک محمّد غزّالی و مرصاد العباد نجم‌الدّین رازی، در کتابی یافت نشد. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-263)
264. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] توضیح آنکه: بدواً به المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النّبوی مراجعه شد، آنجا یافت نشد؛ پس از آن به جامع الصّغیر سیوطی و کنوز الحقائق مَناوی که دربارۀ احادیث حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم است مراجعه شد، در آنجا هم نبود؛ سپس به مُروج الذّهب از طبع ثانی سنۀ 1367 هجری قمری، ج 2، از ص 299 تا 303 که بعضی از کلمات قصار حضرت را آورده است و می‌گوید: این کلمات اختصاص به حضرت دارد و احدی از افراد بشر قبلاً به آن لب نگشوده است مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ و حتّی به نهج الفصاحة أبو‌القاسم پاینده که 3227 کلمه، و به وهج الفصاحة علاء‌الدّین اعلمی که 3223 کلمه را به رسول خدا منسوب داشته و بدون سند ذکر کرده‏اند مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ و چون احتمال می‌رفت که: از امیرالمؤمنین علیه السّلام باشد، به نهج البلاغة باب خطب و رسائل و حکم آن حضرت مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به آخرین مجلّد از شرح نهج البلاغة ابن أبی‌الحدید که در پایان شرح خود، هزار کلمه از کلمات قصار حضرت را ذکر کرده است مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به شرح غُرر و دُرَر آمدی، و شرح صد کلمه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام که جاحظ انتخاب نموده و کمال‌الدّین میثم بحرانی و عبدالوهّاب و رشید وطواط شرح کرده‏اند مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به ابواب مناسب کتاب إحیاء العلوم مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به ابواب جهاد با نفس و امر به معروف و نهی از منکر وسائل الشّیعة و مستدرک الوسائل که قسمت معظمی از کتاب را تشکیل می‌دهند و احتمال می‌رفت به مناسبت بیان صفات نفسانیّه و عدل و ظلم و غیرهما در آنجا آمده باشد مراجعه شد، آنجا هم یافت نشد؛ در سفینةالبحار محدّث قمی در باب ظلم نیز نبود؛ امّا چون به خود بحار الأنوار مجلسی از طبع کمپانی، ج 15، کتاب عشرت، ص 208، و از طبع حروفی مطبعه حیدری، ج 75، ص 331 مراجعه شد، ملاحظه شد که: این عبارت را در خاتمۀ بیان خود ضمن شرح روایتی آورده است. روایت این است:

     از کافی از عدّه، از برقی، از ابن‌محبوب، از اسحاق بن عمّار، از حضرت صادق علیه السّلام، قال: إنَّ اللهَ عَزّوجَلَّ أوحَی إلَی نَبِیٍّ مِن انبیائه فِی مَملَکَةِ جَبّارٍ مِنَ الجَبّارِینَ: ”أنِ ائتِ هَذا الجَبّارَ فَقُل لَهُ: إنِّی لَم أستَعمِلکَ عَلَی سَفکِ الدِّماء و اتِّخاذِ الأموالِ، و إنَّما استَعمَلتُکَ لِتَکُفَّ عَنِّی أصواتَ المَظلُومِینَ؛ فإنِّی لَن أدَع ظُلامَتَهُم و إن کانوُا کُفّارًا.“

     و شرحش این است:

     بَیانٌ: الظُّلامَةُ بِالضَّمِّ ما تَطلُبُهُ عِندَ الظّالِمِ؛ و هُوَ اسمُ ما أُخِذَ مِنکَ. و فیهِ دَلالَةٌ عَلَی أنَّ سَلطَنَةَ الجَبّارِینَ أیضًا بِتَقدیرِهِ تَعالَی حَیثُ مَکَّنَهُم مِنها، و هَیّأ لَهُم أسبابَها. و لا یُنافی ذَلِکَ کَونُهُم مُعاقَبینَ عَلَی أفعالِهِم؛ لِأنَّهُم غَیرُ مَجبورینَ علیها. مَعَ أنّهُ یَظهَرُ مِنَ الأخبارِ أنَّهُ کانَ فی الزَّمَنِ السّابِقِ السَّلطَنَةُ الحَقَّةُ لِغَیرِ الأنبیاء و الأوصیاءِ أیضًا؛ لَکِنَّهُم کانوا مأمورینَ بِأن یُطِیعُوا الأنبیاءَ فیما یأمُرونَهُم بِهِ. و قَولُهُ: ”فإنِّی لَن أدَع ظُلامَتَهُم“، تَهدیدٌ لِلجَبّارِ بِزَوالِ مُلکِهِ؛ فإنَّ المُلکَ یَبقَی مَعَ الکُفرِ و لا یَبقَی مَعَ الظُّلمِ.

     از اینجا چه‌بسا به ذهن خطور می‌‏کرد که شاید این عبارت، عبارت خود مجلسی است که در مقام استدلال [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-264)
265. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و برهان بر گفتار خودش انشاء نموده است؛ و لیکن با پی‌گیری و فحص بیشتری که توسط بعضی از احبّه و اعزّه دوستان انجام گرفت، معلوم شد در کتاب نصیحة الملوک غزّالی، باب اوّل (که در عدل و سیاست و سیرت ملوک و ذکر پادشاهان پیشین و تاریخ هر یکی از آنهاست) ص 82 از طبع چهارم (که به تصحیح استاد علاّمه جلال‌الدّین همایی صورت پذیرفته است) وجود دارد. عبارت غزّالی چنین است:

     و سلطان به حقیقت آن است که عدل کند در میان بندگان او، و جور و فساد نکند که سلطانِ جائر شوم بوَد و بقاء نَبوَدش؛ زیرا که پیامبر صلّی الله علیه گفت: ”المُلکُ یَبقَی مَعَ الکُفرِ و لا یَبقَی مَعَ الظُّلمِ.“

     بعد از اطّلاع یافتن بر وجود روایت در کتاب نصیحة الملوک با فحص مجدّدی که به عمل آمد، این روایت در کتاب مرصاد العباد رازی، طبع بنگاه، ترجمه و نشر کتاب سنۀ 1352، باب چهارم، فصل دوّم، ص 436 به‌دست آمد. روایت در تعلیقه‏ای است که ذیل این عبارت از متن: ”خواجه علیه السّلام چنین فرمود که: العَدلُ و المُلکُ تَوأمانِ.“ آمده و چنین است:

     جای دیگر فرمود: ”المُلکُ یَبقَی مَعَ الکُفرِ و لا یَبقَی مَعَ الظُّلم.“

     و هم‌چنین در باب پنجم، فصل سوّم، ص 466 (که در بیان سلوک وزراء و اصحاب قلم و نوّاب است) می‌‏گوید:

     و خواجه علیه السّلام از اینجا فرمود: ”المُلکُ یَبقَی مَعَ الکُفرِ و لا یَبقَی مَعَ الظُّلمِ.“

     از کسانی که تصوّر نموده‏اند این روایت از انشائات علاّمه مجلسی است، عالم معاصر لبنانی، مفخر شیعه، با زحمات ارزنده و تألیفات ممتّعه و تصنیفات نفیسۀ خود، شیخ محمّدجواد مغنیه ـ ‌قدّس الله سرّه‌ ـ می‌‏باشد که در کتاب الشّیعة فی المیزان طبع اوّل، دارالتّعاریف للمطبوعات بیروت، ص 39 در تحت عنوان: ”نَحنُ أعدآءُ الظُّلم“، چنین گوید:

     ”المُلکُ یَبقَی مَعَ الکُفرِ و لا یَبقَی مَعَ الظُّلمِ.“ نَطَقَ بِهَذِهِ الحِکمَةِ العلّامَةُ المَجلِسِیُّ فی کِتابِهِ بحار الأنوارِ و هُوَ أحَدُ أئِمَّةِ الدِّینِ الإسلامیّ.

     آنگاه برای اثبات این قانون، یعنی بقاء مُلک و حکومت با کفر و عدم بقاء آن با ظلم، از شواهد تاریخ استفاده نموده است. و ملک فاروق را شاهد آورده است که در عین آنکه مسلمان بود و پدر و مادرش مسلمان بودند و از تبار ملوک و امراء بودند، در مساجد برای نماز حضور می‌‏یافت و در ماه مبارک رمضان برای روزه‌داران سفره‏های افطاریّه می‌‏گسترد و آیات قرآن را استماع می‏نمود؛ مع‌ذلک چون حکومتش بر اساس وثوق و اتّکاء به ملّت نبود، از هم پاشید و اینک اثری از آن باقی نیست.» ـ پایان متن منقول از ولایت فقیه در حکومت اسلام. [↑](#footnote-ref-265)
266. . سوره مؤمنون (23) آیه 99 و 100. افق وحی، ص 92:

     «تا اینکه مرگ یکی از ایشان را فرا می‏گیرد، فریادش بلند گشته می‏گوید که: پروردگارا، مرا بازگردان شاید بتوانم جبران گذشته و مافات بنمایم! ابداً این‌طور نخواهد بود و بازگشتی در کار نمی‏باشد! و این سخنی است که از دهان تجاوز نمی‏نماید درحالی‌که در پیشاپیش آنان عالم برزخ تا روز قیامت امتداد یافته است (و آنان در عالم برزخ به نتیجه کردار خود در دنیا خواهند رسید).» [↑](#footnote-ref-266)
267. . سوره هود (11) آیه 105 ـ 108. [↑](#footnote-ref-267)
268. . سوره غافر (40) آیه 46. [↑](#footnote-ref-268)
269. . سوره مریم (19) آیه 62. [↑](#footnote-ref-269)
270. . سوره انسان (76) آیه 13. [↑](#footnote-ref-270)
271. . سوره آل‌عمران (3) آیه 169 و 170. [↑](#footnote-ref-271)
272. . بحار الأنوار، ج 6، ص 245. ترجمه:

     «در تفسیر نعمانی به‌واسطۀ اسنادش به امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌گوید: ”امّا پاسخ به کسی که ثواب و عقاب در عالم بعد از مرگ و قبل از قیامت (عالم برزخ) را انکار می‌کند، قول خداوند متعال است: ﴿روزی می‌رسد که هیچ صاحب نفس و جانداری بدون اذن خدا نمی‏تواند تکلّم کند؛ و در آن روز مردم به دو گروه سعید و شقی قسمت می‌شوند. \* امّا آن کسانی که شقی و بد عاقبتند، آنان در آتش خواهند بود؛ و زفیر و شهیق آتش که همان شعله‏های فروزان و لهیب و زبانه‏های افروخته آن است، آنان را فرا خواهد گرفت. \* آنان در میان آتش تا هنگامی که آسمان و زمین برپاست، جاودانه زیست خواهند نمود مگر اینکه پروردگار تو بخواهد؛ و حقّاً که پروردگار تو به هر کاری که اراده کند تواناست. \* و امّا آن کسانی که سعید و پیروزند، آنان در بهشت خواهند بود و در آنجا تا هنگامی که آسمان و زمین بر پاست، مخلّد و جاوید خواهند بود مگر آنکه پروردگار تو بخواهد؛ و این عطای غیر مقطوعی است که به آنان خواهد رسید.﴾ مراد آیه آسمان‌ها و زمین قبل از قیامت است؛ زیرا هنگامی که قیامت برپاشود، آسمان‌ها و زمین دگرگون می‌شوند.

     و نظیر این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿و پیشاپیش آنان، عالم برزخ تا روز قیامت امتداد یافته است.﴾ و برزخ امری است بین دو امر که همان ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است.

     و نظیر دیگر، این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿عذاب آنها آتش است که هر چاشتگاه و شبانگاه بر آن عرضه می‏شوند، و روزی که قیامت برپا شود.﴾ درحالی‌که چاشتگاه و شبانگاه در عالم قیامت که دار خلود است، نمی‌باشد؛ بلکه این دو فقط در دنیا (و برزخ که ادامۀ زندگی دنیاست) وجود دارد.

     و خداوند متعال در مورد اهل بهشت می‌فرماید: ﴿و از برای آنان، روزی آنان در هر صبح و شبی خواهد بود.﴾ درحالی‌که بامداد و شبانگاه فقط قسمتی از شب و روز در بهشتِ زندگیِ قبل از قیامت است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿در آنجا شمس نیست که دیده شود، و زمهریری نیست تا سرمای آن ابرار را در آزار و اذیّت قرار دهد.﴾

     و نظیر دیگر، این قول خداوند سبحان است که می‌فرماید: ﴿و البته البته (ای پیغمبر) چنین گمان مکن که آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند؛ بلکه زندگانند و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. \* در برابر آنچه خداوند از فضل خود به آنها داده است، شاد و مسرورند؛ و نیز در بشارت و خوشحالی هستند نسبت به افرادی که در زندگی معنوی به آنان ربط و پیوند داشته‌اند و هنوز نمرده‌اند و بدانها ملحق نگردیده‌اند، که چگونه عنایت خدا شامل حال آنان شده و تمام اقسام غم و غصّه و اندوه و خوف از آنان برداشته شده و به مقام سکینه و اطمینان رسیده‌اند.﴾“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-272)
273. . سوره غافر (40) آیه 71 و 72. معاد شناسی، ج 2، ص 247:

     «”آن کسانی که در آیات خدا مجادله می‌کنند و تکذیب کتاب خدا را می‏نمایند و به آنچه خداوند به پیامبرانش ارسال داشته است تکذیب می‌کنند، پس به زودی خواهند دانست؛ \* در زمانی که غل‌ها و سلسله‏ها در گردن‌های آنان آویخته شود و به سوی حمیم کشانده گردند \* و سپس در آتش، آتش زده شوند.“

     حميم چيز گرم را گويند چون آب گرم، هواى گرم و امثال آن؛ و سَحب به معناى كشاندن است؛ و سَجر به معناى آتش زدن است: سَجَرَ التَّنور، يعنى تنور را آتش زد؛ و ﴿ثُمَّ﴾ همان‌طور كه ذكر كرديم به معناى تراخى و انفصال است، يعنى پس از مدّت و زمانى. و بنابراين معناى آيه اين‌طور مي‌شود:

     ”اين افراد جدال‌كننده و تكذيب‌كننده، اوّل در هواى گرم و يا آب گرم كشانيده مي‌شوند و سپس در آتش افكنده و در آنجا آتش زده مي‌شوند.“

     معلوم است كه مراد از سَحب در حَميم عالم برزخ است كه از گرماى آنجا ناراحتند؛ و مراد از سَجر در نار، عالم قيامت است كه در آنجا بتمام‌مَعنى‌الكلمه مي‌سوزند و به كيفر نهایى مي‌رسند.» [↑](#footnote-ref-273)
274. . الکافی، ج 3، ص 231. معاد شناسی، ج 3، ص 24:

     «برای آن مؤمن، به اندازه‏ای که بینایی چشمش کشش دارد، قبر او را می‏گشایند و وسعت می‌دهند.» [↑](#footnote-ref-274)
275. . عوالی اللئالی، ج 4، ص 73. معاد شناسی، ج 3، ص 20:

     «مردمی که در این دنیا زندگی می‏کنند همه خوابند؛ وقتی بمیرند، تازه بیدار می‌شوند.» [↑](#footnote-ref-275)
276. . سوره فرقان (25) آیات 21 ـ 24. معاد شناسی، ج 3، ص 3:

     «آن کسانی که امید زیارت و ملاقات ما را ندارند، می‏گویند: چرا ملائکه بر ما نازل نمی‏شود یا چرا ما خدا را نمی‏بینیم؟ (یعنی به پیغمبر می‏گویند: اگر تو خدا را به ما نشان دهی یا فرشتگان بر ما فرود آیند که ما آنها را لمس نموده و مشاهده کنیم، در آن‌وقت ایمان می‏آوریم؛ و تا آن هنگامی که خدا را ندیده‏ایم و فرشته‏ای بر ما نازل نگردیده است، ایمان نخواهیم آورد.) این سخنی که از آنها صادر می‏شود، بسیار غلط و ناشی از روح متکبّرانه و مستکبرانه آنهاست. \* در آن زمانی که آنان ملائکه را ببینند، کار آنها یکسره و تمام شده است؛ و چنین مردمانِ معاند و سرکش که به علّت استکبار نفسی و بلندمنشی زیر بار حق نمی‏روند، هیچ بشارتی را از ملائکه دریافت نمی‏دارند و بانگ منع و طرد بر آنها زده می‏شود و از هرگونه ورود در عوالم مسرّت و بهجت محجور و ممنوع خواهند بود. \* آن اعمالی که در دنیا انجام داده‏اند چون بر محور رضا و امید تقرّب به ما نبوده است، به ارادۀ قاهرۀ خود بر آنها چیره گشتیم و مانند گرد و غبار پراکنده شده در فضای وسیع، متفرّق و متشتّت و مضمحل نمودیم. امّا بهشتیان که امید لقاء ما را داشتند، در آن روز در جای بسیار امن و مطمئن و مستقر آرمیده و در مکان راحت استراحت می‏کنند.» [↑](#footnote-ref-276)
277. . رجوع شود به معاد شناسی، ج 3، ص 270. [↑](#footnote-ref-277)
278. . المناقب، ج 2، ص 348. نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های مرحوم علاّمه طهرانی قُدّس سرّه، ص 836.

     «وصیّت کرد که: ای حسن! من که از دار دنیا رفتم، مرا غسل بده، کفن کن، حنوط کن به بقیّۀ حنوط جدّت که جبرائیل از بهشت آورده است. بعد مرا در میان سریر و تابوت بگذار؛ جلوی تابوت را کسی نگیرد؛ تو و برادرت حسین عقب تابوت را بلند کنید، جلوی تابوت بلند می‏شود. جلوی تابوت را جبرائیل و میکائیل حرکت می‏دهند. هرجا تابوت رفت، بروید.

     از کوفه خارج می‏شوید، در سرزمینی روی سنگی تابوت به زمین می‏آید؛ همان‌جا جایی است که حضرت نوح پیغمبر برای من حفر کرده است. بر من نماز می‏خوانی، بعد جسد مرا از آنجا کنار می‏گذاری، همان‌جا را حفر می‏کنی، می‏بینی یک قبری ساخته و آماده و لحدی آماده است. در سر قبر یک تخته‌چوب بزرگی است که روی آن نوشته شده:

     هَذا ما حَفَرَهُ نُوحُ النَّبِی لِوَصِیِّ نَبِیِّ آخِرِالزَّمان.

     ”این قبری است که نوح پیغمبر برای وصیّ نبیّ آخر‌الزّمان هفتصد سال قبل از طوفان حفر کرده است.“

     جنازه مرا در میان قبر می‏گذارید، آنجا هفت‏ خشت است. آن خشت‌ها را به روی من می‏گذارید، بعد یکی از خشت‌ها را برمی‏دارید، در قبر نگاه می‏کنید، مرا نمی‏بینید؛ چون هر وصیّ پیغمبری از دار دنیا برود، وقتی او را در قبر بگذارند، خدا بین روح و جسد پیغمبر و روح و جسد آن وصی را جمع می‏کند.

     بعد از چند لحظه نگاه کنید می‏بینید من در میان قبر هستم، برگشته‌ام. آن یک خشت دیگر را بگذارید و قبر را از خاک انباشته کنید و شب به کوفه برگردید و این موضوع را هم مخفی بدارید. فردا که شد، یک صورت نعشی به ناقه ببندید، بفرستید برای مدینه که کسی از موضع قبر من اطّلاع پیدا نکند.» [↑](#footnote-ref-278)
279. . الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 233؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج‏1، ص 27. [↑](#footnote-ref-279)
280. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] در روایت دارد که مقداری (بیش از یک ساعت) سگ‌ها و بازها در این بیابان دنبال آهوها کردند؛ آهوها خسته شدند [ولی] نتوانستند آنها را بگیرند. آهوان خسته شدند؛ خسته که شدند همۀ آهوها روی یک تل هجوم کردند و همه به بالای یک تل آمدند. سگ‌ها که آمدند از تل بالا بروند آهوها را بگیرند، نتوانستند و کنار افتادند؛ بازها که آمدند بروند بالای تل نتوانستند و کنار افتادند.

     آهوها مدّتی روی تل ماندند؛ هارون هم دارد آن کنار تماشا می‌‌کند. بعد دید آهوها کم‌کم متفرّق شدند و از تل پایین آمدند. تا از تل پایین آمدند، این سگ‌هایی که افتاده بودند به دنبال آهوها برخاستند و بازها هم به دنبال آهوها رفتند. آهوها دومرتبه به سمت تل فرار کردند و سگ‌ها نتوانستند بالا بروند، افتادند؛ بازها هم افتادند.

     هارون گفت ”این باید قضیّۀ عجیبی باشد! صبر کنید تا سرّش بر ما منکشف شود!“

     آهوها مدّتی ایستادند و بعد باز کم‌کم از بالای تل متفرّق شدند. همین‌که از تلّ پایین آمدند، سگ‌هایی که افتاده بودند، به دنبالشان برخاستند و بازها هم به دنبال رفتند. باز آهوها به تل پناهنده شدند.

     هارون به همراهانش گفت: ”حتماً در اینجا یک سرّی است؛ ما از اینجا نمی‌رویم تا این سرّ بر ما روشن شود. کیست که برود از اطراف و اکناف اینجا شخصی که اهل اینجا باشد بیاورد و ما داستان این تل را از او بپرسیم؟“

     رفتند یک پیرمردی را از بنی‌أسد آوردند؛ گفتند: این می‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌داند.

     او پیش هارون آمد و گفت: ”به من امان می‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دهی من این را برای تو بیان کنم؟“ گفت: ”بله، تو در امانی.“

     ‌گفت: ”اینجا قبر علیّ بن أبی‌طالب است! اینجا قبر علیّ بن أبی‌طالب است و آهوان پناهندۀ به علی بن أبی‌طالب شده‌اند؛ نه سگ‌ها می‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌توانند حرکت کنند، نه بازها.“

     هارون وضو گرفت و خودش آمد دو رکعت نماز خواند و گفت: ”بایستی که این قبر اثرش ظاهر شود! کیست که بیاید در روی این تل جای این قبر را معیّن کند؟“

     حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام آمدند و نقطۀ قبر را مشخّص کردند. از آن‌وقت دیگر قبر بر همه ظاهر شد و دائر شد. کم‌کم ساختند و قبّه‌ای ساختند و ضریحی ساختند و تابوت بر پای یک قبر مصوّری بود و بعد صحن را بزرگ کردند و بعد دیگر بازاری و شهر نجفی و به این صورت درآمد.

     حالا خلاصه، ولایت امیرالمؤمنین در دل حیوانات کار می‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌کند ها! ولایت در سنگ کار می‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌کند؛ سنگ زیرش خون تازه پیدا می‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شود! ولایت در دل حیوان کار می‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌کند؛ ‌آهوان متوجّه قبر حضرت می‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شوند و سگ‌ها نمی‌توانند بروند و بازها نمی‌توانند بروند!» [↑](#footnote-ref-280)
281. . سوره قیامت (75) آیات 26 ـ 30. معاد شناسی، ج 1، ص 148:

     «نه، هرگز چنین نیست که می‏پندارند و انکار قیامت می‏کنند؛ بلکه زمانی که جان انسان به سینه برسد و به استخوان‌های ترقوه و گلو که آخرین نفس و دم انسانی است برخورد کند، \* و در آن حال گفته شود: ”کیست که درمان کند و دعا و تعویذی بدهد و رُقیه‏ای بنویسد؟!“ \* و در آن هنگام که دیگر دست از همه چیز کوتاه و امید قطع گردد و فراق و جدایی را نزدیک ببیند، \* و ساق‏های پایش به هم بچسبد و تکان نخورد و دیگر قدرت بر حرکت نداشته باشد، (یا آنکه همین حال احتضار و سکرات مرگ که حال افول تن است به ساقۀ آخرت که طلوع عوالم غیب است بپیوندد، یا آنکه ملائکه رحمت یا غضب آن‌قدر زیاد و فراوان گِرد آمده و ساقه (یعنی کوچه) داده و از میان آن، این بنده را به مقصد برند)، \* در آن‌وقت موقع حرکت دادن و سوق دادن به سوی پروردگار تو است ای پیامبر!» [↑](#footnote-ref-281)
282. . سوره طارق (86) آیه 9. معاد شناسی، ج 5، ص 124:

     «در آن روز مخفیّات (نیت‏های پنهان) آشکار می‌شود؛ افکار و عقائد آشکار می‌گردد.» [↑](#footnote-ref-282)
283. . جهت اطّلاع پیرامون نحوۀ تکامل کرم ابریشم رجوع شود به معاد شناسی، ج 1، ص 168. [↑](#footnote-ref-283)
284. . سوره آل‌عمران (3) آیه 30. معاد شناسی، ج 6، ص 213:

     «در روزی که هر نفسی آنچه را که از اعمال خیر انجام داده است، حاضرشده می‏یابد؛ و آنچه را که از اعمال بد بجا آورده است، دوست دارد که بین آنها و بین او فاصلۀ دور و درازی بوده باشد. و خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد که مبادا کاری کنید که در چنین روزی سرافکنده باشید؛ و خداوند به بندگانش رئوف و مهربان است.» [↑](#footnote-ref-284)
285. . سوره ق (50) آیه 16 ـ 22. معاد شناسی، ج 1، ص 87:

     «و سوگند که حقّاً ما انسان را آفریدیم و از اندیشه‏های او و وساوس نفس او (که پیوسته با او وسوسه می‏کند) با خبریم؛ و ما نسبت به او از رگ گردن او به او نزدیک‌تریم. \* در آن هنگامی که دو فرشتۀ بزرگوار ما که از طرف راست و چپ نشسته و بر اعمال خیر و شرّ او اطّلاع دارند، هر فعلی که از نیک و بد انجام دهد، تلقّی نموده و بگیرند و ضبط کنند. \* هیچ گفتاری از او سر نزند مگر آنکه آن دو فرشتۀ رقیب و عتید مراقب و حاضر بوده و در ضبط آن دریغ ننمایند. \* و سکرات مرگ به حق و واقعیت خود خواهد رسید، و این همان است که از او دوری می‏گزیدی. \* و در صور دمیده خواهد شد، و اعلان احضار خلائق در پیشگاه مقدّس خدا زده خواهد شد؛ و این همان میعاد روز معهود و موعود است. \* و هر صاحب نفسی و انسانی در پیشگاه خدا و محضر عدل او بیاید درحالی‌که با او یک راهنما و یک گواه خواهد بود. \* سوگند که حقّاً تو از این مسئله غافل بودی و ما پردۀ غفلت را از برابر دیدگان تو برداشتیم و حجاب بصیرت را کنار زدیم، و امروز دیدگان تو بسیار تیزبین و حساس شده (و بصیرت تو تمام عوالم و منازل و مراحل بعد از مرگ را ادراک می‏کند و به حقیقت آنها پی می‏برد).» [↑](#footnote-ref-285)
286. . سوره أنعام (6) آیه 28. معاد شناسی، ج 8، ص 290:

     «بلکه برای مردم تمام آنچه را که سابقاً (در دنیا) مخفی می‌داشتند، ظاهر و آشکار می‌شود.» [↑](#footnote-ref-286)
287. . سوره زلزله (99) آیات 6 ـ 8. معاد شناسی، ج 6، ص 275:

     «در روز قیامت تمام مردم صادر می‏شوند (از کجا؟ از قبرها صادر می‏شوند) جداجدا و دسته‌دسته به‌طور متفرّق، برای آنکه اعمالشان به آنها نشان داده شود. \* پس کسی که به اندازۀ سنگینی یک ذره کار خیری کرده باشد، آن را می‏بیند؛ \* و کسی که به اندازۀ سنگینی یک ذرّه کار شرّی کرده باشد، آن را می‏بیند.» [↑](#footnote-ref-287)
288. . سوره لقمان (31) آیه 16. معاد شناسی، ج 5، ص 356:

     «ای نور دیدۀ من! اگر به وزن یک حبّه از خردل در سنگی افتاده باشد، یا در آسمان‌ها باشد و یا در زمین بوده باشد، خداوند آن را می‏آورد. حقّاً به‌درستی‌که خداوند لطیف و داناست، و مطّلع از همۀ جهات.» [↑](#footnote-ref-288)
289. . سوره نساء (4) آیه 42. معاد شناسی، ج 7، ص 145:

     «و در آن روز هیچ گفتاری را نمی‏توانند از خدا پنهان دارند.» [↑](#footnote-ref-289)
290. . سوره حاقّه (69) آیات 18 ـ 26. معاد شناسی، ج 7، ص 14:

     «آن روزی است که جملگی شما عرضه داشته می‌شوید و هیچ عملی و کاری از اسرار و پنهانی‏های شما پنهان نخواهد ماند. \* امّا آن کسی که به دست راست او نامۀ عملش داده شود، آن‌قدر مبتهج و مسرور و خوشحال است که پیوسته صدا می‌زند: ”ای مردم بیایید جمع شوید و نامۀ عمل مرا بخوانید! \* من به چنین روز حساب و جزایی اعتقاد و ایمان داشتم!“ \* چنین کسی پیوسته در عیش و زندگی دل‌پسند و خوشایند، متنعّم است \* و در بهشت‏های عالی‌مرتبه و رفیع‌الدّرجه زیست می‌کند؛ \* آن بهشت‏هایی که میوه‌هایش نزدیک و در دسترس است. \* و به آنان چنین خطاب می‌شود که: ”بخورید و بیاشامید! گوارا باد بر شما این نعمت‏های خداوندی که به شما در مقابل آن اعمالی که در دنیا انجام دادید و سابقاً برای ما فرستاده‏اید، ارزانی داشته است! (در آن ایّامی که گذشت و سپری شد؛ در آن ایّامی که متمرّدین و منکرین چنان می‏پنداشتند که تُوپُر است، ولی خالی شد. از همۀ محتویات خالی شد؛ از شما و از همۀ آنان خالی شد. و آن ایّام ظرفی بود برای تربیت و تکامل شما؛ آن ایّام شما را خالی کرد و به چنین مقام و موقفی فرستاد. گوارا باد بر شما که بیدار بودید و در آن زمان بدان زمان و زمانه، بدان ظرف و مظروف دل نبستید و خود را برای کوچ کردن و بار سفر بستن به این منزلگاه تُوپُر و پر محتوی آماده نمودید!) \* و امّا آن کسی که نامۀ عملش به دست چپ او داده شود، با نهایت شرمساری و سرافکندگی و ذلّت می‌گوید: ”ای کاش نامۀ عمل من به من داده نشده بود! \* ای کاش من از حساب و کتاب خود اطّلاع پیدا نمی‌کردم و از سرگذشت خود چیزی نمی‏فهمیدم!“» [↑](#footnote-ref-290)
291. . سوره زخرف (43) آیه 36 ـ 38. معاد شناسی، ج 3، ص 243:

     «و کسی که از یاد خداوند رحمان إعراض کند، ما می‏گماریم بر او شیطانی را که پیوسته با او قرین و ملازم است. \* و آن شیاطین پیوسته آنان را از راه خدا باز می‌دارند و آنان چنین گمان می‏کنند که راه یافتگانند. \* تا زمانی که بر ما وارد شود می‌گوید: ای کاش فاصلۀ بین من و تو که شیطان قرین من هستی، به اندازۀ فاصلۀ مغرب از مشرق بود؛ پس چه بد قرینی هستی!» [↑](#footnote-ref-291)
292. . سوره فرقان (25) آیه 27 ـ 29. معاد شناسی، ج 3، ص 27:

     «و روزی است که مرد ظالم و ستمگر به‌شدّت دست خود را به دندان بگزد و بگوید: ”ای کاش من با پیغمبر خدا راهی برقرار کرده بودم! \* ای وای! کاش من فلان کس را دوست و یار خود نگرفته بودم! \* حقّاً مرا از یاد خدا محروم ساخت، و مرا به وادی گمراهی سپرد پس از آنکه ذکر خدا بر من وارد شده بود؛ و شیطان خذلان‌کنندۀ انسان است‏.» [↑](#footnote-ref-292)
293. . سوره آل‌عمران (3) آیه 193. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 312:

     «بار پروردگارا! ما شنیدیم که منادی ندا درمی‌داد: ”ایمان بیاورید و به وحدانیّت این پروردگار عظیم اقرار کنید!“ بار پروردگارا! ما ایمان آوردیم، و اعتراف به عظمت و وحدت تو داریم؛ بنابراین، درخواست و دعای ما آن است که: ما را مورد غفران و آمرزش خود قرار دهی، و از گناهان و سیّئات ما درگذری، و ما را با ابرار و پاکان بمیرانی‏!» [↑](#footnote-ref-293)
294. . سوره نحل (16) آیه 84. معاد شناسی، ج 7، ص 123:

     «و به یاد آور روز قیامت را که ما از هر گروه و امّتی شاهد و گواهی برمی‏انگیزیم! و در آن روز به کافران نه اجازه سخن گفتن و عذر آوردن داده می‌شود، و نه توبه و عذر آنها مورد قبول واقع می‌شود.» [↑](#footnote-ref-294)
295. . سوره بقره (2) آیه 143. معاد شناسی، ج 7، ص 126:

     «و ما هم‌چنان شما را امّت وسط (گروه میانه‌رو و معتدل) قرار دادیم تا شما گواه بر مردم باشید، و رسول الله نیز گواه بر شما باشد.» [↑](#footnote-ref-295)
296. . الکافی، ج 1، ص 191؛ تفسیر العیاشی، ج 1، ص 62. معاد شناسی، ج 7، ص 141:

     «در کافی و تفسیر عیّاشی از حضرت باقر علیه السّلام روایت است که فرموده‏اند:

     آن امّت وسط ما هستیم، و ما هستیم که گواهان خدا بر مخلوقاتش می‌باشیم، و حجّت‏های خدا هستیم در زمین او و در آسمان او.

     یعنی در عالم ظاهر و باطن، در عالم غیب و شهادت، در عالم تحمّل و أداء، فقط ما هستیم که دارای این خصائص می‌باشیم‏.» [↑](#footnote-ref-296)
297. . سوره نساء (4) آیه 41. معاد شناسی، ج 7، ص 145:

     «پس چگونه است در آن وقتی‌که ما از هر امّتی گواهی بر اعمال آنها می‏آوریم، و سپس تو را ای پیغمبر گواه بر اعمال آن گواهان می‏آوریم‏!» [↑](#footnote-ref-297)
298. . سوره أعراف (7) آیه 6. [↑](#footnote-ref-298)
299. و 5. سوره مائده (5) آیه 19. [↑](#footnote-ref-299)
300. . [↑](#footnote-ref-300)
301. . سوره مؤمنون (23) آیه 106. [↑](#footnote-ref-301)
302. . الوافی، ج 3، ص 497. ترجمه:

     «در إحتجاج شیخ طبرسی ـ رحمة الله علیه ـ از امیرالمؤمنین علیه السّلام در ضمن حدیثی که احوال اهل موقف را بیان می‌کند، وارد است که: امیرالمؤمنین علیه السّلام در ضمن گفتاری طویل در جواب به زندیقی که می‏گفت: ”اگر در قرآن اختلاف و تناقض نبود، من در دین شما داخل می‏شدم“، فرمودند:

     پس در محشر پیغمبران برپا می‏شوند و از آنها راجع به تأدیه و تبلیغ رسالتی که آنها به امّت‏هایشان داشتند پرسش می‏شود، پس خبر می‌دهند که به‌تحقیق رسالت خود را به امّت‌هایشان رسانده‌اند. و از خود امّت‏ها نیز پرسش می‏شود لیکن آنان انکار می‏کنند ـ هم‌چنان‌که خداوند تعالی فرموده است: ﴿هرآینه حقّاً ما از امّت‏هایی که پیامبران را به سوی آنها فرستادیم، پرسش می‏کنیم، و حقّاً از خود پیغمبران نیز پرسش خواهیم کرد.﴾ ـ امّت‏ها می‏گویند: ﴿ابداً به سوی ما پیامبری که بترساند و بشارت دهد، نیامده است!﴾

     در این حال آن پیامبران از حضرت رسول الله گواهی بر اعمال خود نسبت به تبلیغ امّت‏هایشان می‏خواهند؛ پس رسول ‏الله گواهی می‏دهد که: ”خداوندا! این رسولان راست می‏گویند، و این امّت‏های منکِر دروغ می‏گویند.“ و رسول ‏الله به یکایک از این امّت‏ها می‏گوید: ”آری، ﴿به سوی شما پیامبرتان با بشارت و انذار آمد و تبلیغ رسالت خود را نمود؛ و خداوند بر هر کاری تواناست.﴾ یعنی مقتدر است که جوارح و اعضاء شما را به سخن در آورد؛ و آنان گواهی دهند که پیامبرانتان به سوی شما آمدند و ابلاغ مراتب رسالت خود را نمودند.

     و هم‌چنین خداوند خطاب به رسول الله نموده و می‏فرماید: ﴿ای رسول اکرم! پس چگونه است در آن زمانی که ما از هر امّت و جماعت پیامبری را به‌عنوان گواهی و شهادت می‏آوریم، و تو را نیز برای گواهی و شهادت عمل آن پیامبران می‏آوریم؟!﴾

     پس قادر به ردّ شهادت او نمی‏باشند؛ زیرا ترس آن دارند که خداوند بر دهان آنها مُهر زند، و اینکه اعضا و جوارح آنها بر اعمالی که مرتکب می‌شدند شهادت دهند.

     و رسول خدا بر علیه منافقین وکفّار قوم و امّت خود به‌واسطۀ الحاد و عناد و نقض عهد و تغییر سنت و دشمنی با اهل بیتش، و اینکه آنان به اعقاب اصلیۀ خود منقلب شدند و به ادبار ردیّۀ اوّلیۀ خود مرتد گشتند و در این سیر و حرکت قهقری طابق‌النعل‌بالنعل به سنت امت‌های گذشتۀ ظالمه و خائنه نسبت به انبیاء سالفه، اقتفاء واقتداء نمودند، شهادت و گواهی می‌دهد.

     چون آنان شهادت رسول خدا را استماع نمودند و (بر وخامت احوال خود واقف گردیدند)، همگی می‏گویند: ﴿ای پروردگار ما! شقاوت نفوس ما بر ما غلبه کرد، و ما از گمراه‌شدگان بودیم‏.﴾» (محقّق) [↑](#footnote-ref-302)
303. . سوره ق (50) آیه 17 و 18. معاد شناسی، ج 1، ص 87:

     «در آن هنگامی که دو فرشتۀ بزرگوار ما که از طرف راست و چپ نشسته و بر اعمال خیر و شرّ او اطّلاع دارند، هر فعلی که از نیک و بد انجام دهد تلقّی نموده و بگیرند و ضبط کنند. \* هیچ گفتاری از او سر نزند مگر آنکه آن دو فرشتۀ رقیب و عتید مراقب و حاضر بوده و در ضبط آن دریغ ننمایند.» [↑](#footnote-ref-303)
304. . مصباح‏المتهجد، ص 849، فقره‌ای از دعای کمیل. معاد شناسی، ج 6، ص 273:

     «خدایا، بیامرز بر من هر سیّئه و گناهی را که انجام داده‏ام! آن گناهانی را که تو فرشتگان بزرگوار نویسندۀ خود را امر فرمودی که آنها را ثبت کنند؛ آن کرام کاتبین که بر حفظ من و اعمال من و بر ثبت و ضبط آثار من گماشته‏ای و آنان همه را ثبت کردند، و تو آنان را به همراه جوارح من گواهانی بر من قرار داده‏ای. و هم‌چنین بیامرز گناهانی را که به علّت نهایت دقّت و خفاء، از دست آن فرشتگان گذشت و آنها نتوانستند ثبت کنند ولی تو ثبت کردی، از نظر تو پنهان نشد! تو بر فراز آن فرشتگان مراقب من بودی و شاهد بر آنچه از آنان مخفی بود!» [↑](#footnote-ref-304)
305. . سوره فصلت (41) آیات 19 ـ 23. معاد شناسی، ج 7، ص 194 و 199، و ج 5، ص 292:

     «روزی می‌رسد که دشمنان خدا همه در پیشگاه پروردگار حاضر می‌شوند، و حشر نسبت به آنها برقرار می‌گردد، و آنها همه در یک صف بسته می‌شوند و آماده برای سؤال و جواب قرار می‌گیرند. \* و چون جملگی محشور شدند و فرقه‌فرقه و دسته‌دسته گردیدند و هر صف و گروه و فرقه‏ای در محلّ خاص و مختصّ خود قرار گرفت، همه را برای بازپرسی و برای شهادت اعمال می‏آورند؛ و چون در مقابل آتش قرار گرفتند، علیه آنان شهادت می‌دهند گوش‌های آنان و چشم‌های آنان و پوست‏های بدن آنان، به آنچه آنان در دنیا کارشان این بود که بجای می‏آوردند. \* به پوست‌هایشان می‌گویند: ”چرا بر ضرر ما گواهی می‌دهید؟!“ آنها در پاسخ می‌گویند: ”خدا ما را به سخن درآورده است؛ آن خدایی که همه چیز را گویا کرده و به سخن درآورده است؛ همان خدایی که شما را در ابتدای آفرینش خلق نمود و بازگشت شما هم به سوی اوست. \* شما در دنیا چنین قدرتی نداشتید که بتوانید پنهان کنید که گوش‌هایتان و چشم‌هایتان و پوست‌هایتان علیه شما تحمّل شهادت نکنند؛ و لیکن چنان می‏پنداشتید که بسیاری از اعمالی که انجام می‌دهید خدا نمی‌داند. \* و این گمان و پندار شما که نسبت به پروردگارتان ‏چنین گمان بردید و چنین پنداشتید، شما را از مقام و منزلت خود ساقط کرد و به پستی کشانید و بالنّتیجه از زیانکاران شدید!» [↑](#footnote-ref-305)
306. . جهت اطّلاع بیشتر پیرامون نحوۀ شهادت اعضاء و جوارح در قیامت رجوع شود به معاد شناسی، ج 7، مجلس چهل و هفتم. [↑](#footnote-ref-306)
307. . جهت اطّلاع بیشتر پیرامون نحوه شهادت زمان و مکان در قیامت رجوع شود به معاد شناسی، ج 7، مجلس چهل و هشتم. [↑](#footnote-ref-307)
308. . سوره آل‌عمران (3) آیه 140. امام شناسی، ج 2، ص 162:

     «ما این ایّام روزگار را پیوسته در میان مردم به اختلاف احوال و انقلاباتی در گردش می‏آوریم و برای هر گروهی نوبتی خاص برای امتحانات خود مقرّر می‏داریم؛ تا آنکه مقام اهل ایمان به امتحان معلوم شود و خداوند از شما (مانند علیّ بن أبی‌طالب را که دارای مقام یقین و وصول به اعلی درجۀ توحید است) گواه بر اعمال و رفتارتان بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست ندارد.» [↑](#footnote-ref-308)
309. . سوره زلزله (99) آیه 2 ـ 5. معاد شناسی، ج 6، ص 276:

     «و آنچه در درون زمین است، آن را بیرون کند و آشکار نماید. (دسته‌دسته، مجتمع و متفرّق، همه از قبرها بیرون می‏آیند؛ برای چه؟ برای اینکه اعمالشان به آنها نشان داده شود.) \* انسان می‌گوید: چرا چنین است؟! \* چرا این زمین از اخبار و داستان‏ها بازگو می‌کند؟! چگونه از حالات من خبر می‌دهد؟! \* آری خداوند به او وحی کرده است‏!» [↑](#footnote-ref-309)
310. . سوره أعراف (7) آیه 46. معاد شناسی، ج 10، ص 24:

     «و بر اعراف مردانی هستند که هریک از بهشتیان و دوزخیان را از علائم چهره و سیمایشان می‌شناسند.» [↑](#footnote-ref-310)
311. . سوره حدید (57) آیات 12 ـ 16. ترجمه:

     «در روز بازپسین می‏بینی تو ای پیغمبر که نور مردهای مؤمن و زنان مؤمنه در پیشاپیش آنها حرکت می‌کند و از طرف راستشان در حرکت است. و برای آنها بشارت است که امروز در بهشت‌هایی که در زمین آن نهرهایی جاری است، جاودانه سکونت خواهید نمود؛ و این فوز و کامیابی بزرگی است‏. \* روز قیامت روزی است که مردان و زنان منافق، به کسانی که ایمان آورده‏اند می‌گویند: ”شما به ما نظری کنید و نگاهی بیندازید تا بدین‌وسیله ما از نور چهرۀ شما، مقداری برای خود بهره برداشته و اقتباس کنیم!“ به آنها در پاسخ گفته می‏شود: ”شما به عقب و قهقرا برگردید و از آنجا طلب نور کنید!“ دراین‌حال بین این دو دسته، دیواری زده می‏شود که دری دارد، و آن در ظاهری دارد و باطنی؛ در باطنش رحمت است، و در ظاهرش از مقابل در، عذاب است. \* (چون بین منافقان و مؤمنان دیوار زده می‏شود، و سور کشیده می‏شود) منافقان به مؤمنان می‌گویند: ”مگر ما با شما در دنیا نبوده‏ایم و معیّت نداشته‏ایم؟!“ مؤمنان در پاسخ می‌گویند: ”آری، و لیکن شما خود را به فتنه و فساد انداختید و پیوسته انتظار کشیدید و در شک و تردید بسر بردید و آرزوهای دراز شما را فریفت تا آنکه امر خدا نازل شد و مرگ گریبانتان را گرفت، و آن غَرور (و شیطان و نفس گول‌زننده و فریب‌دهنده) شما را گول زد و با خدعه و مکر شما را در غفلت نگاه داشت تا ناگهان امر خدا آمد و کار از کار گذشت. \* پس در امروز از شما و نه از کسانی که کافر شده‏اند عوض و فدا قبول نمی‏شود (که فدیه بدهید و از آتش برهید). مأوای شما آتش است؛ آن آتش مولای شماست و بد بازگشتی است‏.“ \* آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل‌های آنان که ایمان آورده‏اند، به ذکر خدا خاشع شود و در برابر آنچه به حق نازل شده است فروتن و تسلیم باشند؟! و همانند کسانی نباشند که پیش از این به آنها کتاب آسمانی داده شد و سپس زمان طولانی بر آنان گذشت، و در نتیجه قلوب آنها قسی و سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق شدند!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-311)
312. . سوره روم (30) آیه 7 و 8. معاد شناسی، ج 1، ص 49:

     «این مردم فقط ظاهر حیات دنیا را می‌دانند و البته از آخرت غافلند. \* آیا با خود اندیشه نمی‏کنند که خداوند آسمان‌ها و زمین و تمام موجوداتی که در میان آنهاست نیافریده است مگر به حقّ و زمان مشخّص؟! و همانا بسیاری از مردم به دیدار پروردگار خود کافرند.» [↑](#footnote-ref-312)
313. . سوره یونس (10) آیه 7 و 8. معاد شناسی، ج 10، ص 39:

     «و حقّاً آن کسانی که امید دیدار و ملاقات با ما را ندارند و به زندگی پست دنیوی قناعت کرده‏اند و بدان دل داده و اعتماد نموده و سکون و آرامش خود را در آن قرار داده‏اند، و آن کسانی که از آیات ما در غفلت هستند، \* حقّاً محل و مأوای آنان در پاداش چنین کرداری که نموده‏اند، آتش است.» [↑](#footnote-ref-313)
314. . سوره أعراف (7) آیات 40 ـ 51. ترجمه:

     «حقّاً کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کنند و از پذیرش آنها ترفّع و بزرگ‌منشی می‌نمایند، درهای آسمان به رویشان گشوده نمی‏شود؛ و داخل در بهشت نمی‌گردند تا آن وقتی‌که شتر در سوراخ سوزن داخل شود، و این‌طور ما مجرمان را جزا خواهیم داد. \* و برای آنان از (آتش) جهنّم فراش و بستری است، و بر روی آنها نیز پوشش‌هایی (از آتش) است؛ و ما این‌گونه ظالمان را جزا می‏دهیم.‏ \* و کسانی که ایمان بیاورند و عمل نیکو انجام دهند ـ و البتّه ما بیش از وسع کسی به او تکلیف نمی‏کنیم‌ ـ آنان اهل بهشتند، و پیوسته و به‌طور جاودان در آن زیست می‏کنند. \* و ما از دل‌ها و سینه‏های آنان هرگونه غِل و آلودگی را بیرون کشیدیم. و در بهشت در زیر قصرهایشان نهرهایی جاری است؛ و می‌گویند: ”سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد که ما را بدین منزل و مقام رهبری کرد؛ و اگر هرآینه خداوند ما را بدین‌جا هدایت نمی‏فرمود، ما هیچ‌گاه خودبه‌خود و در خود چنین نبودیم که بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت شویم. همانا رسولان خدا ما را به حق هدایت کردند و برای ما حق را نشان دادند.“ و آنگاه بر آنان ندایی رسد که: ”این است آن بهشتی که در پاداش اعمالی که شما در دنیا بجای می‏آورده‏اید، بر سبیل اعطاء و ارث به شما موهبت شده است.“ \* و آنگاه بهشتیان به جهنّمیان ندا می‏کنند که: ”آنچه را که پروردگارِ ما به ما وعده داده بود، همه را حق و استوار یافتیم؛ آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما بیم داده بود و بر حذر داشته بود، حق و استوار یافتید؟!“ در جواب می‌گویند: ”آری!“ و در این وقت اعلان‌کننده‌ای در میان آنها اعلان می‌کند که: ”لعنت و دورباش از رحمت خدا بر ستمکاران باد!“ \* ستمکاران کسانی هستند که راه خدا را بر مردم می‏بندند، و آن راه را کج‌و‌مُعوَج می‏جویند، و آنان به روز حشر و قیامت ایمان ندارند. \* و بین این دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) پرده و حجابی است. و بر قسمت‏های بالای آن حجاب که أعراف آن باشد، مردانی هستند که تمام افراد را یکایک (چه از بهشتیان و چه از دوزخیان) از سیما و آثار و علائمشان می‏شناسند. و افرادی که (بر قسمت‏های پایین آن حجاب قرار دارند و) هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‏اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند، به بهشتیان ندا می‏کنند که: ”سلام باد بر شما!“ \* و چون نگاه آنان را به طرف دوزخیان برگردانند، گویند: ”بار پروردگارا! ما را با قوم ستمگر، یک‌جا قرار مده و با معیّت آنان ما را مگذار!“ \* و صاحبان و ملازمان اعراف، مردانی را که از سیما و علائمشان می‏شناسند ندا می‌دهند که: ”آنچه را که شما اندوختید و جمع کردید، و آنچه را به مباهات و سرافرازی و بلندپروازی و استکبار بدان اتّکاء داشتید، هیچ‌گونه دستی از شما نگرفت و سودی نبخشید و شما را در امروز بی‌نیاز ننمود! \* آیا نمی‏بینید این بهشتیان را که شما در دنیا سوگند یاد می‌کردید که خداوند آنان را مشمول رحمت خود نمی‏گرداند و در بهشت داخل نمی‏کند (چگونه همگی مشمول رحمت شده و در بهشت‏ها مسکن گزیده‌اند!“ و این اصحاب اعراف به این بهشتیان خطاب می‏کنند که:) ”داخل شوید در بهشت، بدون هیچ‌گونه خوف و اندیشه، و بدون هیچ‌گونه حزن و غصه‌ای که در شما راه نخواهد یافت!“ \* و اهل جهنّم در این حال اهل بهشت را ندا دهند که: ”از آب و طعامی که خداوند شما را روزی فرموده است، قدری هم بر ما افاضه کنید و ما را بهره‌مند سازید!“ اهل بهشت در جواب گویند: ”آب و طعام بهشت را خداوند بر کافران و منکران حرام فرموده است. \* بر آن کسانی که دین خود را لهو و لعب پنداشتند و باطل و بازیچه گرفتند، و حیات و زندگی دنیا آنان را فریفت.“ پس به پاداش آنکه آنان چنین روزی را که روز لقاء و دیدار ماست فراموش کردند و به خاطر نیاوردند، و آنکه آیات ما را انکار می‌کردند، ما نیز امروز آنها را مورد نظر رحمت قرار نمی‌دهیم و در بوتۀ نسیان و فراموشی می‏اندازیم.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-314)
315. . سوره نازعات (79) آیه 13 و 14. معاد شناسی، ج 4، ص 291:

     «یک زجره و یک تکان به آنها زده می‌شود \* که ناگهان همه از میان قبرها بیرون ریخته و در صحرای قیامت حاضر می‌شوند. در آن زمینی که مسطح و مستوی است، کوه و تپه ندارد، پستی و بلندی ندارد، در آنجا که هیچ چیز روییده نشده است، همه حاضر می‌شوند.» [↑](#footnote-ref-315)
316. . سوره أعراف (7) ذیل آیه 29. معاد شناسی، ج 5، ص 254:

     «همان‌طور که خداوند عزّ‌و‌جل شما را از جایی ابتدا کرد و بَدء و نَشأ شما را از آنجا سرشت و آفرید و مقدّر فرمود، به همان‌جا بازگشت خواهید کرد.» [↑](#footnote-ref-316)
317. . جهت اطّلاع بیشتر پیرامون معاد جسمانی رجوع شود به معادشناسی، ج 6، ص 160. [↑](#footnote-ref-317)
318. . الإحتجاج، ج 2، ص 350. ترجمه:

     «به‌درستی‌که روح در محل خود مقیم است؛ روح فرد محسن و نیکوکار در فسحت و روشنایی، و روح فرد مُسیء و بدکار در تنگی و ظلمت. و امّا بدن به صورت همان خاکی در‌می‏آید که از آن آفریده شده است؛ و همۀ آنچه را که حیوانات درنده و حشرات از بدن انسان خورده‏اند و پاره کرده‏اند و دفع نموده‌اند، تمامش در خاک در نزد کسی که هیچ ذره‏ای در ظلمات زمین از او پنهان نیست و کسی که تعداد و وزن تمام اشیاء را می‏داند، محفوظ است. و تحقیقاً خاکِ موجودات ذی‌روح در میان خاک‌های دیگر به منزلۀ طلایی است که در خاک نهاده شده باشد؛ پس چون زمان قیامت درمی‌رسد، آسمان بر زمین می‌بارد ولی بارش زندگی و حیات و برانگیختگی، و بر اثر آن زمین حیات به خود می‌گیرد و نمو می‌کند. و سپس مردم مانند مشک آب به‌هم می‌خورند، و تمام ذرّات بدن‌ها که در زمین منتشر شده است و هر ذرّه‌اش در یک‌جا افتاده، به‌واسطۀ زده‌شدن جمع می‌شود؛ مانند ذرّات طلا که به علّت شستشوی با آب از خاک و شن جدا می‌شود، و مانند کَره‌ای که در میان دوغ مخلوط است و به‌واسطۀ حرکت مَشک از دوغ جدا می‌گردد. پس بنابراین، خاکِ بدن هر نفسی با هم جمع شده و به قالب خودش می‌رود و به اذن خدا به آنجایی که روح مکان دارد انتقال می‌یابد. پس از آن صورت‌ها به اذن مصوِّرش به هیئت اوّلیه‌شان بازمی‌گردند و روح در آنها داخل می شود، که ناگهان انسان خود را مستوی و تمام‌عیار مشاهده نموده و چیزی را از خودش نمی‌تواند انکار نماید.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-318)
319. . سوره ق (50) آیه 9 ـ 11. امام شناسی، ج 11، ص 351، تعلیقه 1:

     «و ما از آسمان آب با برکت را (باران را) پایین آوردیم؛ و با آن آب باغ‌های میوه و کشت‏های درو شدنی از حبوبات را رویانیدیم، \* و درخت‏های خرما که سر برافراشته و دارای دانه‏های ریز طَلْع است که منظّم و مرتّب بر روی هم در غلاف خود چیده شده است، نیز رویانیدیم. \* اینها را روزی برای بندگان قرار دادیم؛ و به‌واسطۀ آن آب باران شهر و زمین مرده را زنده نمودیم. و از این قبیل است خروج از قبرها و زنده شدن مردگان.»‏ [↑](#footnote-ref-319)
320. . سوره حج (22) آیه 5 ـ 7. معاد شناسی، ج 6، ص 41:

     «(ای رسول ما) می‏بینی زمین را که فروکش کرده و خاموش و بی‌اثر شده است! پس چون ما از آسمان آب باران بر آن می‏فرستیم، به حرکت و اهتزاز در‌می‏آید و نمو و رشد می‏کند، و از هر جفتِ با بهجت و سرشار در روی آن می‏روید. \* و این دلیل بر آن است که فقط خداوند حق است و او مردگان را زنده می‏کند و او بر هر چیز قدرت دارد و تواناست؛ \* و دلیل بر آن است که ساعت قیامت فرا می‏رسد و شکی در آن نیست و خداوند آنان را که در قبرها خوابیده‏اند برمی‏انگیزاند.» [↑](#footnote-ref-320)
321. . سوره حج (22) آیه 5. معاد شناسی، ج 5، ص 262:

     «ای مردم! اگر از بعث و برانگیخته شدن انسان، و زنده شدن و قیام او در پیشگاه خدای عزّ‌و‌جلّ در شک هستید، بدانید که: ما ابتدای آفرینش شما را از خاک قرار دادیم، و پس از آن از نطفه، و سپس از عَلقه، و پس از آن از مُضغه با خلقت کامل شده یا کامل نشده (و البتّه قبل از اینکه صورت‌بندی کنیم، کامل نبود و بدون صورت بود، بعد صورت آفریدیم و خلقتش کامل شد)، تا برای شما (قدرت خویش را) روشن و آشکار کنیم. و آنچه بخواهیم در رحِم مادر مستقرّش می‏نماییم تا زمان مشخص و معیّنی که باید پا از رحِم به دنیا گذارد، و سپس شما را به صورت طفلی از رحم بیرون می‏آوریم، و پس از آن شما را (همین‌طور مرحله به مرحله جلو می‏بریم) تا به مقام رشد و استحکام خود برسید. بعضی از شما (قبل از پیری) وفات می‏یابد و بعضی دیگر به پست‏ترین مراحل زندگانی و ضعیف و ناچیزترین دوران عمر بازگشت می‏نماید، تا آنجا که بعد از علم و آگاهی چیزی نداند. و زمین را می‏بینی ساکت و صامت و بی‌حرکت و خموش؛ چون ما بر آن آب از آسمان فرود آریم، به اهتزاز و جنبش در‌می‏آید و نمو می‌کند و بارور می‌گردد، و از هر جفتِ با بهجت و طراوتی می‌رویاند.» [↑](#footnote-ref-321)
322. . جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مراحل تکوّن کرم ابریشم رجوع شود به معاد شناسی، ج 1، ص 168. [↑](#footnote-ref-322)
323. . سوره یس (36) آیات 78 ـ 83. معاد شناسی، ج 6، ص 48 ـ 52:

     «(رفت آن مرد عرب از میان قبرستان استخوان پوسیده‏ای را برداشت و به نزد رسول الله آورده و با دست خود فشار داد؛ استخوان پوسیده خرد شد و به صورت گرد و خاکستر در‌آمد.) آنها را در پیش پیغمبر به روی زمین ریخت و گفت: ”ای محمّد! تو می‌گویی خداوند اینها را زنده می‌کند؟!“ امّا این مرد مسکین آفرینش خود را فراموش نموده است! \* بگو ای پیغمبر: ”این استخوان را زنده می‌کند آن کسی که در اوّلین وهله آن را ایجاد نموده است. آن قادر متعالی که این استخوان را از عدم به وجود آورد و از نیستی لباس هستی پوشانید، آن خداوند دوباره آن را حیات می‏بخشد، و او به هر آفرینشی داناست. \* آن خداوندی که برای شما از درخت سبز آتش درست می‌کند و شما از آن وَقود و آتش‏گیرانه می‌گیرید و آتش درست می‏کنید.“ \* آیا آن کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، قدرت ندارد که مثل این مردم را خلق کند؟! بله، بله، می‏تواند خلق کند! و نه تنها خالق است بلکه خلاّق است (یعنی استاد خلقت است؛ در قدرت و خلقت بدون حصر و اندازه و حدّ، توان دارد. قدرتش در خلقت عجیب و علمش نیز حیرت‌آور است، و هر دوی آنها بدون حدّ و نهایت است.) \* این است و جز این نیست که امر خداوند برای ایجاد چیزی را که اراده کند، این است که به او بگوید: ”بشو!“ و به مجرّد این گفتار، می‌شود. پس پاک و منزه و مقدّس است و سبّوح و قدّوس است آن پروردگاری که جان و روح و حقیقت و ملکوت هر موجودی به دست اوست، و شما همگی به سوی او بازگشت خواهید نمود.» [↑](#footnote-ref-323)
324. . سوره فصلت (41) آیه 39. ترجمه:

     «و از آیات و نشانه‏های او این است که تو زمین را فرو افتاده و بی‌حرکت می‏بینی؛ امّا چون ما آب را از آسمان بر آن فرود آوردیم، به اهتزاز و جنبش درمی‌آید و نموّ می‌کند. آری، تحقیقاً همان کسی که آن را حیات و زندگی بخشید، قطعاً زنده‌کنندۀ مردگان نیز می‌باشد؛ به‌درستی‌که خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست.‏» (محقّق) [↑](#footnote-ref-324)
325. . سوره واقعه (56) آیات 56 ـ 74. ترجمه:

     «این است کیفیّت پذیرایی از شما از جهت خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها در روز پاداش و کیفر! \* ما شما را آفریدیم و از کتم عدم به وجود آوردیم و از نیستی محض لباس هستی در تن نمودیم؛ پس چرا تصدیق نمی‏کنید؟! \* پس شما به من خبر دهید از مَنی‏ها و نطفه‏هایی که در رحم‏ها می‌ریزید! \* آیا شما آنها را می‏آفرینید یا ما آفرینندگان آنها هستیم‏؟! \* ما مردن را در میان شما تقدیر و مقدّر کردیم، و ما چنان نیستیم که در اراده و امر ما کسی بتواند بر ما پیشی گیرد و سبقت کند و بالنّتیجه ما عقب بیفتیم و در آنچه اراده نمودیم فتور و سستی پیدا شود؛ ما آنچه را که تقدیر می‏کنیم همان خواهد بود. \* و ما این مرگ را برای شما معیّن نمودیم تا اینکه امثال شما را تبدیل نماییم، و شما را در عالمی و در خلقتی که نمی‌دانید وارد کنیم و به ایجاد و کیفیّت‏ آفرینشی که نمی‌دانید انشاء و ایجاد کنیم‏. \* و تحقیقاً که کیفیّت نشأت یافتن اوّلیۀ خود را شناختید، پس چرا متذکّر نمی‌گردید؟! \* پس شما به من خبر دهید از آن زراعت‏هایی که می‌کارید؛ \* آیا شما آن زراعت‏ها را رشد می‌دهید و سرسبز می‏کنید، یا اینکه ما رشد دهنده و سرسبز کنندگانیم؟! \* اگر بخواهیم هر‌آینه (کشت و زرع شما را) خاشاک خرد و ریزریز شده می‌گردانیم، آن‌وقت است که از سرنوشت کار خود تعجّب کرده و از آفتی که به زراعتتان رسیده متأسّف گردیده و ماجرا را برای یکدیگر بازگو نموده \* و بگویید: ”به‌راستی‌که در غرامت و خسارت سنگینی واقع شدیم؛ \* بلکه ما محروم شدگانیم (و دیگر چیزی نداریم تا حوائج زندگی خود را فراهم سازیم!)“ \*‏ آیا ندیده‏اید آبی را که می‌آشامید؟! \* آیا شما آن را از ابرها فرود آوردید یا ما فرود آوردیم؟! \* اگر ما می‌خواستیم، آن آب (شیرین و مطبوع و گوارا) را تلخ می‌کردیم؛ پس چرا شما سپاس خداوند را بجای نمی‏آورید؟! \* آیا متوجّه هستید آتشی را که می‌افروزید؟! \* آیا شما درخت آن را ایجاد کردید و پدید آوردید یا ما ایجاد کردیم؟! \* ما آن آتش را خلق کردیم؛ و برای نیازمندان (در رفع سرما و روشنی و طبخ غذا و غیرها) متاعی نیک نمودیم! \* پس ای رسول ما، تو خدایت را با تسبیح به اسم پروردگار عظیمت یاد کن!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-325)
326. . سوره انسان (76) آیه 28. معاد شناسی، ج 6، ص 159:

     «ما ایشان را آفریدیم و بنیان وجودی و کیان آنها را استوار نمودیم، و زمانی که بخواهیم مثل‏ها و شکل‏ها و مانندهای آنان را البته تبدیل می‏نماییم.» [↑](#footnote-ref-326)
327. . سوره ق (50) آیه 15. معاد شناسی، ج 6، ص 148، تعلیقه:

     «بلکه ایشان نسبت به خلقتی جدید در اشتباه هستند. (اشتباه ایشان این است که آناً‌فآناً در خلق جدیدی هستند و این را ادراک نمی‏کنند. در عالم خلقت این موجودات همواره در حرکتند و هر روز یک لباس تازه‏ای می‏پوشند، و خَلقًا بعدَ خلقٍ و حالتی بعد از حالتی پیدا می‏کنند.)» [↑](#footnote-ref-327)
328. . مثنوی معنوی، دفتر ششم. [↑](#footnote-ref-328)
329. . سوره احقاف (46) آیه 33. معاد شناسی، ج 6، ص 160:

     «و آیا این منکران و کافران نمی‏بینند که خداوندی که آسمان‌ها و زمین را بیافرید و در خلقت آنها عاجز و خسته نشد، قدرت دارد که مردگان را زنده کند؟!» [↑](#footnote-ref-329)
330. . سوره عادیات (100) آیه 9. معاد شناسی، ج 5، ص 125:

     «آیا انسان نمی‌داند: آن زمان که قبرها شکافته شود؟!» [↑](#footnote-ref-330)
331. . سوره انفطار (82) آیه 4. معاد شناسی، ج 4، ص 292:

     «و آن زمانی را که قبرها شکافته گردد و آنچه در میان آنهاست بیرون آید.» [↑](#footnote-ref-331)
332. . رجوع شود به معاد شناسی، ج 6، ص 12. [↑](#footnote-ref-332)
333. . سوره بقره (2) آیه 260. معاد شناسی، ج 4، ص 256:

     «و یاد بیاور آن زمانی را که حضرت ابراهیم گفت: ”پروردگارا! به من نشان بده چگونه زنده می‌کنی تو!“ خداوند در پاسخ پرسش ابراهیم می‌گوید: ”آیا تو به این معنی ایمان نداری و نرسیده‏ای؟“ گفت: ”بلی ایمان دارم و رسیده‏ام، ولی برای آرامش و سکون نفس خود تقاضا دارم؛ می‌خواهم آن‌طور دریای دل من آرام بگیرد که در آن هیچ موجی مشاهده نشود و هیچ اضطرابی نباشد.“ خطاب رسید: ”برو چهار مرغ پرنده بگیر و آنها را بیاور در خانه که با تو انس بگیرند، و بعد آنها را بکُش و قطعه‌قطعه کن و در یک هاون چنان بکوب که همه اجزاء و ذرّات آنها در هم داخل شود، و سپس در بالای هریک از این کوه‌ها یک جزء از آن را بگذار! و پس از آن، آنها را یک‌یک صدا بزن، می‏بینی که آنها با شتاب به سوی تو می‏آیند؛ و بدان‌که خداوند عزیز و حکیم است.“» [↑](#footnote-ref-333)
334. . سوره بقره (2) آیه 259. معاد شناسی، ج 4، ص 250:

     «حضرت ارمیا عبورش در میان بیابان به قریه‌ای افتاد. دید که سقف‌های این قریه فرود آمده و خراب شده، و اهل قریه همه مرده‌اند و استخوان‌هایشان از هم متفرّق و جداجدا شده و بدن‌های آنان در این قریه افتاده است. از روی تعجّب و بزرگ شمردن مطلب گفت: ”چگونه خداوند این افراد کثیر را که بدین‌صورت درآمده‏اند، بعد از مردنشان زنده می‌کند و حیات جدید می‏بخشد؟“ خداوند او را صد سال میرانید؛ خداوند جلّ‌وعزّ پس از صد سال او را زنده کرد و به او خطاب فرمود: ”چقدر در اینجا درنگ کردی؟“ ارمیا نگاهی به این‌طرف و آن‌طرف کرد و گفت: ”یک روز یا مقداری از یک روز!“ خداوند به او خطاب کرد: ”بلکه درنگ تو در اینجا صد سال است، صد سال! نگاهی به خوراکی و آشامیدنی که با خود آورده بودی بینداز و ببین ابداً تغییر نکرده است! حالا نگاهی به الاغت بکن، و بدان‌که ما تو را یک آیت الهیّه برای مردم قرار داده‏ایم؛ یک آیه و علامت برای قدرت و عظمت و جلال خود. و نگاهی به استخوان‌ها بنما، و ببین چگونه ما آنها را از زمین بلند کرده و به هم متّصل نموده و سپس گوشت به روی آنها می‏پوشانیم!“ چون زنده شدن مردگان بدین‌طرز برای او واضح و روشن شد، گفت: ”می‌دانم که خداوند بر هر چیز تواناست.“» [↑](#footnote-ref-334)
335. . سوره بینه (98) آیه 5. رساله لبّ اللباب، ص 42، تعلیقه:

     «و مأمور نشده‏اند جز اینکه خداوند را به گونه‏ای بپرستند که دین را برای وی خالص کرده باشند.» [↑](#footnote-ref-335)
336. . نهج البلاغة(عبده)، ج 4، ص 189. امام شناسی، ج 5، ص44:

     «دسته‏ای از مردم، خدای را از روی رغبت به ثواب و میل به پاداش عبادت می‏کنند، این عبادت تاجران است؛ و دسته‏ای از مردم خدای را از روی ترس عبادت می‏کنند، این عبادت بندگان است؛ و دسته‏ای از مردم خدای را از روی شکر عبادت می‏کنند، این عبادت آزادگان است‏.» [↑](#footnote-ref-336)
337. . الکافی، ج 2، ص 84. امام شناسی، ج 5، ص 44:

     «عبادت‌کنندگان بر سه گروه تقسیم می‏شوند: گروهی خداوند عزّ‌و‌جلّ را از روی ترس عبادت می‏کنند، این عبادت بندگان است؛ و گروهی خداوند تبارک و تعالی را از روی خواستن مزد و پاداش و ثواب عبادت می‏کنند، و این عبادت اجیران است؛ و گروهی خداوند عزّ‌و‌جلّ را از روی محبّت عبادت می‏کنند، و این عبادت آزادگان است، و این با فضیلت‏ترین اقسام عبادت است‏.» [↑](#footnote-ref-337)
338. . جواهر الکلام، ج 1، ص 435. [↑](#footnote-ref-338)
339. . الوافی، ج 4 ص 364 و 365؛ مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر فخر رازی) ج 14، ص 284:

     «ذَهبَ کثَیرٌ مِن عُلَمائِنا إلی بطلانِ العِبادَةِ إذا قَصَدَ بفِعلِها تَحصیلَ الثّوابِ و الخَلاصَ مِن العِقابِ. و نَقَلَ فَخرُ الرّازی فی تَفسیرهِ الکَبیرَ اتّفاقَ المُتَکَلّمینَ علی أنّ مَن عَبَدَ اللهَ لأجلِ الخَوفِ مِنَ العِقابِ أو الطَّمَعِ فی الثّوابِ لم تَصِحَّ عِبادَتُه.»

     ترجمه: «بسیاری از علماء قائل به بطلان عبادت هستند در هنگامی که قصدِ فرد از انجام عبادت، تحصیل ثواب و یا خلاص از عقاب باشد. و فخر رازی در تفسیر کبیر نقل اجماع می‌کند بر اینکه هر کس خدا را به خاطر خوف از عقاب و یا طمع در ثواب عبادت نماید، عبادت وی صحیح نخواهد بود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-339)
340. . جهت اطّلاع پیرامون معنای خلوص و اخلاص، رجوع شود به رساله لب اللباب، ص 118. [↑](#footnote-ref-340)
341. . مسالک الأفهام، ج 1، ص 236. [↑](#footnote-ref-341)
342. . اسرار الصلاة، ص 227:

     «و هَکذا قَولُ مَن ذَهَبَ مِنّا إلی بُطلانِ عِبادَةِ مَن تَعَبَّدَ مِن خَوفِ النّارِ أو لِدُخولِ الجَنَّةِ؛ فإنّه إذًا خالٍ عن التَّحقیقِ. و العَجَبُ مِن قائِلِه کیفَ ذَهَبَ إلی هَذا القَولِ و هو مَنصوصٌ عَلی جَوازِه! بَل العِبادَةُ إلی الله مِن الخَوفِ و الرَّغبَةِ الأُخَرویّتَینِ غیرُ مُمکِنَةٍ لأغلَبِ النّاسِ بَل جُلُّهُم إلّا مَن شَذَّ مِن أهلِ المَعرِفَةِ الکامِلینَ.»

     مرحوم ملکی تبریزی ـ قدّس سرّه ـ در ردّ این نظریه می‌فرمایند: «و همین‌طور است گفتار کسی که از ما امامیه قائل به این باشد که عبادت فرد خائف از آتش و یا طامع به دخول در بهشت، باطل است؛ چرا که این گفتار دراین‌صورت خالی از تحقیق است. و از گویندۀ این نظریّه تعجب است که چگونه به این قول گرویده درحالتی‌که بر جواز آن نص وجود دارد! بلکه می‌توان گفت انجام چنین عبادتی برای اغلب مردم و بلکه کلّ آنها غیر ممکن است، مگر برای عدۀ شاذی از اهل معرفت که به مرتبۀ کمال رسیده باشند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-342)
343. . الکافی، ج 2، ص 16. ترجمه:

     «عمل خالص آن است که حمد و ستایش هیچ احدی را جز خداوند بر آن عمل اراده ننمایی.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-343)
344. . بحار الأنوار، ج 67، ص 186. معاد شناسی، ج 7، ص 64، تعلیقه:

     «بار پروردگار من! من تو را عبادت نکردم به جهت ترسی که از [آتش] عقاب تو داشتم و نه به جهت دلبستگی که در بهشت تو در خود یافتم؛ بلکه تو را سزاوار عبادت یافتم و بنابراین تو را عبادت کردم!» [↑](#footnote-ref-344)
345. . بحار الأنوار، ج 67، ص 198:

     «حضرت امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند: ”به‌درستی‌که من کراهت دارم و بیزارم از اینکه خدا را عبادت کنم درحالی‌که هیچ غرضی جز رسیدن به ثواب آن نداشته باشم؛ زیرا در این‌صورت همچون عبد طمع‌کاری خواهم بود که از روی طمع مطیع و رام و فرمان‌بردار است، و چنین بنده‌ای اگر خواسته‌اش تأمین گردد عمل می‌کند و اطاعت می‌نماید و الاّ هیچ کاری انجام نمی‌دهد. و همانا من کراهت دارم و بیزارم از اینکه خدا را از روی خوف و هراس از عقابش عبادت کنم؛ زیرا در این‌صورت همچون بندۀ بدی خواهم بود که اگر خوف و هراس نداشته باشد هیچ کاری انجام نمی‌دهد.“ گفته شد: ”پس شما به چه دلیل او را عبادت می‌نمایید؟“ حضرت فرمودند: ”زیرا او با نیکی‌هایی که بر من روا داشته و نعمت‌هایی که عنایت فرموده اهلیّت و شایستگی عبادت را دارد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-345)
346. . الکافی، ج 2، ص 16. ترجمه:

     «نیّت از عمل افضل و بهتر است.» [↑](#footnote-ref-346)
347. . الکافی، ج 2، ص 85. معاد شناسی، ج 9، ص 308:

     «بندۀ مؤمن فقیر می‏گوید: ”خداوندا، به من روزی کن تا فلان و فلان کار خیر و ثواب را انجام دهم.“ پس چون خدا این کلام را از او با صدق نیّت ببیند، برای او همان اجر و پاداشی را می‏نویسد که اگر آن عمل را بجای آورده بود، آن اجر و پاداش را می‏نوشت. و خداوند واسع و کریم است.» [↑](#footnote-ref-347)
348. . النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین، ص 260:

     «و قال الثعلبی: ”قالتْ الرّواةُ: کان حِزقیلُ مِن أصحابِ فرعونَ نجّارًا، و هو الذی نَجَرَ التّابوتَ لأمّ موسی حین قَذَفَته فی البَحرِ.“ و قیل: ”إنّه کان خازِنًا لفرعونَ مائةَ سنةً، و کان مؤمنًا مُخلِصًا یَکْتُمُ إِیمانَهُ‏ إلی أن ظَهَر موسی علی نبیّنا و آله و علیه السّلام علی السَّحَرةِ؛ فأظهر حِزقیلُ یومئذٍ إیمانَه، فأُخِذَ و قُتِل مع السَّحَرةِ صَلْبًا.“ و أمّا امرأةُ حِزقیلَ فإنها کانَتْ ماشِطَةَ بَناتِ فرعونَ و کانت مؤمنةً.

     و رُویَ عن ابن‌عبّاس أنّ رسولَ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم قال:‏ لمّا أُسرِیَ بی مَرَّتْ بِی رائحةٌ طیبةٌ، فقلت لجبرئیلَ: ”ما هذه الرائحةُ؟“ فقال: هذه ماشِطةُ آلِ فرعونَ و أولادِها، کانت تَمْشُطُها فَوَقَعتْ المُشطَةُ من یدِها فقالت: ”بسم الله!“ فقالت بنتُ فرعونَ: ”أبی؟“ قالت: ”لا، بل ربّی و ربُّکِ و ربُّ أبیکِ!“ فأخبرتْ فرعونَ فدعا بها و بولدِها و قال: ”مَن ربُّکِ؟“ قالت: ”إنّ ربّی و ربَّک اللهُ! فأمر بتَنّورٍ من نُحاسٍ فأُحمِیَ فدعا بها و بولدِها فقالت: ”إنّ لی إلیکِ حاجةً و هی أن تجمعَ عِظامی و عِظامَ وُلدی فتُدفِنُها!“ فقال: ”ذلک لکِ لما لکِ مِن حقٍ.“ فأمر بأولادِها فألقوا واحدًا واحدًا بالتنّورِ حَتّی کان آخِرُ وُلدِها و کان صبیًّا مُرضِعًا فقال: ”اصبری یا أمّاه! إنّکِ علی الحقِّ!“ فأُلقِیَتْ فی التنّور مع وُلدِها.»

     ترجمه: «ثعلبی می‏گوید: ”راویان این‌طور گفته‏اند که حزقیل از اصحاب فرعون، نجار بود؛ و او همان کسی است که تابوت و صندوقی را برای مادر موسی ساخت تا او را در آن قرار دهد و به دریا بیندازد.“ و گفته‏اند: ”حزقیل مدّت صد سال خزانه‏دار فرعون بود، و او مرد مؤمن و مخلصی بود که ایمان خود را تا زمانی که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام بر ساحران غالب گردید، مخفی می‌داشت؛ پس در آن‌وقت حزقیل ایمان خود را آشکار ساخت، و فرعون او را گرفت و همراه با ساحران به دار آویخت.“ و امّا زن حزقیل، آرایشگر دختران فرعون و زنی مؤمنه بود.

     از ابن‌عبّاس روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: چون مرا به سوی آسمان سیر دادند، بویی بسیار خوش به مشامم ‏رسید؛ پس به جبرئیل گفتم: ”این بو از چیست؟“

     جبرئیل گفت: این بو از آرایشگر آل‌ فرعون و اولاد اوست. روزی او مشغول آرایش دختر فرعون بود که شانه از دستش افتاد؛ بلافاصله گفت: ”بسم الله!“ دختر فرعون گفت: ”آیا منظور تو پدر من است؟“ او گفت: ”خیر، بلکه الله پروردگار من و تو و پدر تو است!“ دختر فرعون این خبر را به پدرش رسانید و فرعون نیز او و فرزندانش را احضار نمود و گفت: ”پروردگار شما کیست؟“ او گفت: ”حقّاً پروردگار من و تو الله است.“ آنگاه فرعون دستور داد تنوری از مس را داغ کنند. هنگامی که تنور گداخته شد، او و فرزندانش را فراخواند؛ پس آن زن به فرعون گفت: ”از تو درخواستی دارم و آن اینکه استخوان‌های من و فرزندانم را جمع کرده و آنها را دفن نمایی!“ فرعون گفت: ”به جهت حقی که تو بر من داری چنین خواهم کرد.“ سپس دستور داد فرزندان او یکی‌یکی وارد تنور شدند تا نوبت به آخرین فرزند او که کودکی شیرخوار بود رسید؛ آن طفل به سخن در‌آمد و گفت: ”ای مادر صبر کن! به‌درستی‌که تو بر حق هستی!“ آنگاه مادر و کودک را با هم در تنور انداختند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-348)
349. . سوره اسراء (17) آیه 84. [↑](#footnote-ref-349)
350. . الکافی، ج 2، ص 85. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: ”همانا اهل آتش بدین جهت در آتش مخلّد و جاودان هستند که نیّات آنها در دنیا این بود که اگر در آن به‌طور جاودانه زیست کنند، همیشه خداوند را عصیان نمایند؛ و همانا اهل بهشت بدین جهت در بهشت مخلّد و جاودان هستند که نیّات آنها در این دنیا این بود که اگر در آن به‌طور جاودانه باقی بمانند، همیشه خداوند را اطاعت کنند؛ بنابراین به‌واسطۀ نیّات است که اهل جهنّم و بهشت مخلّد می‌گردند.“ سپس حضرت این قول خداوند متعال را تلاوت نمودند که می‌فرماید: ﴿ای پیامبر، بگو: هریک از افراد بشر طبق شاکله و سازمان صورت‌بندی و سرشت خود عمل می‏کند!﴾ و فرمودند: ”یعنی بنابر نیت خویش.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-350)
351. . سوره فاطر (35) آیه 18. [↑](#footnote-ref-351)
352. . عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج 1، ص 237. معاد شناسی، ج 9، ص 283، تعلیقه:

     «عبد‌السّلام هروی می‏گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: ”یا بن رسول الله! نظر شما دربارۀ روایتی که از حضرت صادق علیه السّلام آمده است که: چون حضرت قائم ظهور کنند ذرّیۀ قاتلان حسین را به سبب کار پدرانشان می‏کشند، چیست؟!“

     حضرت فرمود: ”همین‌طور است!“

     من عرض کردم: ”پس معنای گفتار خدای تعالی: ﴿هیچ نفس حمل‌کننده‌ای بار نفس دیگری را حمل نمی‏کند﴾ چیست؟“

     حضرت رضا فرمودند: ”خداوند در جمیع گفتارش راست می‌گوید؛ ولیکن ذرّیۀ و فرزندان قاتلان حسین به کارهای پدرانشان راضی هستند و بدان افتخار می‏کنند، و کسی که به کاری راضی باشد مانند آن‌است که خود او بجای آورده است. و اگر چنانچه مردی در مشرق عالم کشته شود و به کشتن او مردی در مغرب عالم راضی باشد، آن مرد راضی در نزد خداوند عزّ‌و‌جلّ شریک قاتل است.“» [↑](#footnote-ref-352)
353. . سوره طلاق (65) آیه 3. رساله نکاحیه، ص 328:

     «و کسی که بر خداوند توکل نماید، خداوند کافی می‏باشد برای او. تحقیقاً خداوند رسانندۀ امر خود هست، و حتماً خداوند برای تمام چیزها اندازه‏ای قرار داده است.» [↑](#footnote-ref-353)
354. . الکافی، ج 2، ص 47. ترجمه:

     «امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: «ایمان چهار رکن و ستون دارد: توکل و وثوق بر خداوند؛ تفویض و واگذار نمودن امور به خداوند؛ راضی و خشنود بودن به قضاء خداوند؛ تسلیم و منقاد بودن نسبت به اوامر خداوند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-354)
355. . سوره مائده (5) آیۀ 23. ترجمه:

     «و اگر شما از مؤمنان می‌باشید، پس فقط بر خداوند توکل نمایید.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-355)
356. . سوره آل‌عمران (3) آیه 159. ترجمه:

     «به‌درستی‌که خداوند توکل‌کنندگان را دوست دارد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-356)
357. . بحار الأنوار، ج 68، ص151. ترجمه:

     «از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمودند: ”اگر شما بر خداوند آن‌طور که شایستۀ توکل است توکل می‌نمودید، همانا خداوند همان‌گونه که به پرندگان روزی می‏دهد، به شما نیز روزی عنایت می‌فرمود؛ صبح می‌کنند درحالی‌که شکم آنها خالی است و شب می‌نمایند درحالی‌که شکمشان پر است.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-357)
358. . مجموعة ورام، ج 1، ص 222. ترجمه:

     «از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده است که فرمودند: ”هر آن کس که به سوی خداوند منقطع و بریده گردد (و بدو توکل نماید)، خداوند تمام مؤونه و احتیاجات زندگی او را کفایت نموده و روزی وی را از جایی که هیچ گمان ندارد عطا می‏فرماید؛ و هر آن کس که به سوی دنیا منقطع گردد (و به اسباب دنیا امید داشته باشد)، خداوند او را به همان دنیا می‌سپارد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-358)
359. . مجموعة ورام، ج 1، ص 222. ترجمه:

     «از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده است که فرمودند: ”هر کس دوست دارد که غنی‌ترین مردم باشد، پس باید بدان‌چه که در نزد خداوند است، بیش از آنچه که در دست خود اوست وثوق و اطمینان داشته باشد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-359)
360. . الکافی، ج 2، ص 64. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: ”غنا و عزّت همواره در حرکت و جولانند؛ پس هنگامی که به موضع و محل توکل دست یافتند، در همان‌جا وطن می‌نمایند.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-360)
361. . الکافی، ج 2، ص 65. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: ”به هر کس سه چیز عطا گردد، از سه چیز محروم نمی‌ماند: به هر کس دعا کردن عطا شود، اجابت آن نیز اعطا می‌گردد؛ و به هر کس شکرگذاری کردن عطا شود، فزونی نعمت نیز عطا می‌گردد؛ و به هر کس توکل (و اعتماد و وثوق به کفایت خداوند در همۀ امور) عطا شود، کفایت و بی‌نیازی از دیگران نیز عطا می‌گردد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-361)
362. . الکافی، ج 2، ص 63. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: ”خداوند عزّ‌و‌جلّ به حضرت داود علیه السّلام وحی فرمود که: هیچ بنده‌ای از بندگان من نیست که ‏بدون توجه به احدی از مخلوقاتم فقط به من تمسّک جوید و من آن را از نیت و قصد او بدانم و سپس آسمان‏ها و زمین و هرکه در آنهاست نیز بر علیه او کید و مکر نمایند، الاّ اینکه راه چاره و نجات از میان آنها را برایش قرار دهم. و هیچ بنده‌ای از بندگان من نیست که به یکی از مخلوقاتم تمسّک جوید و من نیز آن را از قصدش بدانم، الاّ اینکه اسباب و وسایل آسمان‏ها را از دست او قطع می‌کنم و زمین زیر پایش را به‌شدّت سخت می‌گردانم (به‌طوری‌که هیچ کشت و زرعی در آن نروید و زندگی بر او تنگ و سخت شود)، و من دیگر باکی ندارم که او در کدام وادی و بیابانی هلاک می‌گردد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-362)
363. . الکافی، ج 2، ص 335. ترجمه:

     «از امام باقر علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: خداوند عزّ‌و‌جلّ می‌فرماید: ”به عزّت و جلال و عظمت و کبریائیّت و نور و علوّ و رفعتِ مکانت و منزلت خودم قسم که هیچ بنده‌ای هوای نفس و خواست خودش را بر خواست من مقدّم ندارد، مگر اینکه امور او را متشتّت و پراکنده و خراب می‌گردانم، و دنیای او را را برایش مشتبه می‌سازم، و قلبش را بدان مشغول می‌نمایم، و از آن به وی چیزی ندهم مگر به آنچه که برایش مقدّر کرده‌ام. و به عزّت و جلال و عظمت و نور و علوّ و مکانت رفیع خودم قسم که هیچ بنده‌ای خواست مرا بر خواست خود مقدّم ندارد، مگر آنکه ملائکۀ من او را محافظت و نگهبانی نمایند، و آسمان‌ها و زمین‌ها رزق او را متکفّل گردند، و من همواره از پس تجارت هر تاجرِ سودجویی برای او پشتیبان باشم، و دنیا در نهایت ذلّت درحالی‌که او نخواهد، به جانبش رو نماید.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-363)
364. . الکافی، ج 2، ص 66، با قدری اختلاف. انوارالملکوت، ج 2، ص 317، تعلیقه:

     «در کافی با اسناد خود از حسین بن عُلوان روایت کرده است، قال: [ما در مجلسی که مباحث علمی مطرح می‏شد حضور می‏یافتیم درحالی‌که قدرت مالی من در بعضی از سفرها به پایان رسیده بود. بعضی از دوستانم به من گفت: ”انتظار داری این مشکل به‌واسطۀ چه کسی حل شود؟“ گفتم: ”فلان کس ممکن است مشکل مرا حل کند.“ او پاسخ داد: ”پس معلوم می‏شود که به حاجتت نخواهی رسید و آرزویت برآورده نخواهد شد و درخواستت به اجابت نمی‏رسد.“

     گفتم: ”از کجا این مطلب را می‏گوئی؟“ گفت: ”امام صادق علیه السّلام فرمودند: در بعضی از کتب خوانده‏ام که خدای‏ تبارک و تعالی می‏گوید: قسم به عزّت و جلال و عظمت و مرتبۀ اعلای من بر عرش که هرآینه قطع خواهم نمود آرزوی هر آرزوکننده‏ای را از غیر من، و به‌تحقیق که بر او لباس مذلّت و پستی را پیش مردم می‏پوشانم، و او را از نزدیکی به خود بر کنار می‏دارم، و از فضل و کرم خود دور می‏سازم. آیا در گرفتاری‌ها به سراغ دیگری جز من می‏رود درحالی‌که گرفتاری‌ها به دست من است؟! و او غیر مرا می‏طلبد و در فکر خود درب منزل غیر مرا می‏کوبد، و کلیدهای همۀ درب‌ها در دست من است، درحالی‌که همه آنها بسته‏اند و فقط درب خانۀ من برای کسی که مرا بخواند باز است. کیست که مرا برای حادثه‏ها بطلبد و من رابطۀ خود را با او قطع کرده باشم؟! و کیست که در امر مهمّی امید دستگیری مرا داشته است و من امید او را از خود ناامید کرده باشم؟! من آرزوهای بندگانم را نزد خود محفوظ داشتم، امّا آنان به این امر رضایت ندارند؛ و آسمان‌هایم را از کسانی که دائم در حال تسبیح من‏اند و هیچ‌گاه کسالت و ملالت بر ایشان پیش نمی‏آید پر نموده‏ام و به آنان امر کرده‏ام که درهای بین من و بین بندگانم را هرگز نبندند، ولی این بندگان به کلام من اعتماد نکردند. آیا کسی که حادثه‏ای از حوادث روزگار بر او وارد شده است نمی‏داند که هیچ کس قادر بر رفع آن نمی‏باشد مگر پس از اذن و اجازه من؟! پس چه شده است که می‏بینم از من غفلت ورزیده است؟! از بخشش خود چیزهایی به او عطاء کرده‏ام درحالی‌که درخواست نکرده است، و سپس از او بازستانده‏ام ولی او از من درخواست نکرده است که برگردانم و سراغ دیگری رفته است؛ آیا این‌طور می‏پندارد که من کسی باشم که بدون درخواست اعطاء نماید ولی هنگام درخواست جوابی ندهم؟! آیا من بخیلم تا بنده من مرا بخیل پندارد؟! آیا کرم و بخشش اختصاص به من ندارد؟! آیا رحمت و عفو در دست من نیست؟! آیا من محلّ آرزوها نیستم؟! پس چه کسی می‏تواند بین من و آن آرزوها فاصله بیندازد؟! آیا آرزومندان نمی‏ترسند که شخص دیگری را غیر از من آرزو نمایند؟! اگر اهل آسمان‌ها و زمین من همگی آرزو نمایند سپس به هر کدام از آنها به اندازۀ تمام آرزومندان اعطاء نمایم، به اندازۀ قسمتی از یک ذرّه از دارایی من کم نخواهد شد؛ و چگونه منقصت پذیرد سرمایه‏ای که من عهده‏دار و مالک آن می‏باشم؟! پس چه زشتی و پلیدی خواهد بود برای کسانی که از رحمت من ناامید باشند و برای کسانی که گناه می‏کنند و مراقب دستورات من نمی‏باشند!“ مترجم‏] [↑](#footnote-ref-364)
365. . سوره قصص (28) آیه 77. نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 46:

     «و از این اموال فراوان و ثروت زخّاری که خداوند به تو داده است، دنبال رسیدن به راه آخرت و جستجوی آن خانۀ عاقبت باش؛ و درعین‌حال نصیب و حظ و بهره‌ات را نیز از دنیا فراموش مکن‏.» [↑](#footnote-ref-365)
366. . سوره ذاریات (51) آیه 22 و 23. معاد شناسی، ج 8، ص 206:

     «و روزیِ شما در آسمان است، و آنچه به شما وعده داده شده است نیز در آسمان است. \* پس سوگند به پروردگارِ آسمان و زمین که آن روزی حق است و ثابت و روشن است، همچون روشنی و ثبوت گفتاری که شما بر سر زبان‏ها دارید!» [↑](#footnote-ref-366)
367. . الکافی، ج 5، ص 84: «عنهُ عَن محَمّدِ بنِ عَلیٍّ، عن هارونَ بنِ حمزَةَ، عن عَلیِّ بنِ عبدِالعَزیزِ، قالَ: قالَ لی أبوعبدِاللهِ علیه السّلام: ”ما فَعَلَ عُمَرُ بنُ مُسلِمٍ؟“ قُلتُ: ”جُعِلتُ فِداکَ، أقبَلَ علَی العِبادَةِ و تَرَکَ التّجارَةَ.“

     فقالَ: ”وَیحَهُ! أ ما عَلِمَ أنّ تارِکَ الطّلَبِ لا یُستَجابُ لهُ؟! إنّ قَومًا مِن أصحابِ رَسولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم لَمّا نَزَلَت ﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا \* وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُ﴾

     أغلَقوا الأبوابَ و أقبَلوا عَلَی العِبادَةِ، و قالوا: قَد کُفینا. فبَلَغَ ذلِکَ النّبیَّ صلّی الله علیه و آله و سلّم فَأرسَلَ إلَیهِم فَقالَ: ما حَمَلَکُم علَی ما صَنَعتُم؟ قالوا: یا رَسولَ اللهِ تُکُفِّلَ لنا بِأرزاقِنا فَأقبَلنا علَی العِبادَةِ. فقالَ: إنّهُ مَن فَعَلَ ذَلِکَ لم یُستَجَب لهُ! علَیکُم بِالطّلَبِ!“»

     ترجمه: «علی بن عبدالعزیز می‌گوید: روزی امام صادق علیه السّلام از من سؤال فرمود که: ”عمر بن مسلم به چه کاری مشغول است؟“ عرض کردم: ”فدایت گردم به عبادت روی آورده و از تجارت و کسب و کار دست کشیده است.“

     فرمود: ”وای بر او! آیا نمی‌داند که هر کسی که کسب و کار را رها کند دعایش مستجاب نمی‌گردد؟! عدّه‌ای از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هنگامی که آیۀ ﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا \* وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُ﴾؛ هر کس که تقوای خدا پیش گیرد خداوند برای او راه بیرون شدن (از مشکلات و حوادث و معاصی) را می‌گشاید و روزی وی را از جایی که هیچ گمان ندارد، عطا می‌کند﴾ نازل شد، درب (دکان‌های) خود را بستند و به عبادت رو آوردند و گفتند تحقیقاً که دیگر ما کفایت شده‌ایم. این مسئله به پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم رسید و آن حضرت آنان را طلبید و فرمود: چه چیزی شما را بدین کار و رویّه واداشته است؟ گفتند: یا رسول الله خداوند روزی ما را متکفّل گردیده و لذا ما به عبادت رو آورده‌ایم. رسول خدا فرمود: هر کس چنین کرداری داشته باشد، دعایش مستجاب نخواهد شد! بر شما باد به طلب روزی!“» [↑](#footnote-ref-367)
368. . الکافی، ج 5، ص 72. ترجمه:

     «حقیقتاً هر کس که رنج و زحمت زندگی خود را بر دوش دیگران بیندازد، ملعون و از رحمت خدا دور است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-368)
369. . معاد شناسی، ج 1، ص 127:

     «روزی یک نفر از صوفیان ساکن مدینه به نام محمّد بن منکدِر به حضرت باقر علیه السّلام برخورد کرد. دید در هوای گرم، آن حضرت به دوش دو نفر از غلامان خود تکیه نموده و با بدن فربه به سوی نخلستان می‌رود. با خود گفت: آیا این معنای زهد است؟! الآن می‌روم و او را نصیحت می‏کنم. پیش آمد و گفت: ”در این هوای گرم، حرکت با این کیفیّت برای وصول به دنیا سزاوار نیست! اگر در این حال مرگت فرا رسد، در پیشگاه پروردگار چه خواهی گفت؟“

     حضرت توقّف نموده، رو کردند به آن مرد و گفتند: ”اگر مرگم در این حال برسد، در بهترین حالی که در راه انجام وظیفه و کسب مال حلال برای خود و عیال و حفظ آبرو و زندگیِ کفاف می‏گذرد، رسیده است؛ و الحمد للّه در پیشگاه خداوند مأجور و مثاب خواهم بود. و من از مرگ بیم دارم در‌صورتی‌که به من در حال معصیتی از معاصی خدا وارد شود.“

     گفت: ”عجبا! من خواستم در این امر تو را اندرز دهم، تو مرا نصیحت کردی و اندرز دادی‏.“\*

     \* این روایت را مفید در کتاب ارشاد در باب حضرت محمّد بن علیّ الباقر علیه السّلام آورده، و از حسن بن محمّد، از جدش، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن أبی‌عمیر، از عبد‌الرّحمن بن حجّاج، از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است. و نیز در کتاب إعلام الوَری بأعلام الهدی در ص 263، شیخ طبرسی (ره) در فصل مناقب و خصائص آن حضرت از محمّد بن أبی‌عمیر با همین سند روایت نموده است.» [↑](#footnote-ref-369)
370. . سوره نجم (53) آیه 39. معاد شناسی، ج 10، ص 158:

     «و نیست برای انسان مگر آنچه را که خودش سعی و کوشش کرده و برای به‌دست آوردن آن کاری انجام داده است.» [↑](#footnote-ref-370)
371. . الکافی، ج 5، ص 74. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: ”خداوند به حضرت داود علی نبیّنا و آله و علیه السّلام وحی کرد که: اگر تو از بیت‌المال استفاده نمی‌کردی و با دست خود کاری انجام می‌‌دادی، چه خوب بنده‌ای بودی!“ سپس فرمودند: ”حضرت داود علی نبیّنا و آله و علیه السّلام چهل روز گریست. خداوند متعال به آهن وحی فرمود که برای بندۀ من داود نرم شو! پس خداوند متعال آهن را برای داود نرم ساخت، و او نیز هر روز زرهی می‏ساخت و به هزار درهم می‏فروخت. پس از مدّتی سیصدوشصت زره بساخت و آن را به سیصدوشصت هزار درهم فروخت و از بیت‌المال بی‏نیاز گشت.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-371)
372. . ارشاد القلوب، ج 1، ص 105؛ بحار الأنوار، ج 63، ص 321. [↑](#footnote-ref-372)
373. . الکافی، ج 5، ص 75. ترجمه:

     «علی بن أبی‏حمزۀ بطائنی از پدرش نقل می‌کند، می‌گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام را دیدم که در زمینی متعلّق به آن حضرت کار می‏کرد، به‌طوری‌که پاهایش در عرق فرو رفته بود. عرض کردم: ”فدایت شوم، پس کارکنان شما کجا هستند؟“ فرمود: ”ای علی، هرآینه کسی که از من و پدرم بهتر بود، در زمینش با بیل و با دست خود کار می‏کرد!“ عرض کردم: ”منظور کیست؟“ فرمود: ”رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین علیه السّلام و پدرانم علیهم السّلام، همگی با دست خویش کار می‏کردند؛ و این از کارهای انبیاء و مرسلین و اوصیاء و بندگان صالح خداوند است.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-373)
374. . من لا‌یحضره الفقیه، ج 3، ص 156. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: ”کسی که دنیای خود را برای آخرتش و آخرت خود را برای دنیایش ترک کند، از ما نیست.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-374)
375. . الکافی، ج 3، ص 474:

     «عِدَّةٌ مِن أصحابِنا، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابنِ أبِی‌نَجرانَ، عَن صَبّاحٍ الحَذّاءِ، عَنِ ابنِ‌الطَّیّارِ، قالَ: قُلتُ لِأبِی‌عَبدِ‌اللهِ علیه السّلام: ”إِنَّهُ کانَ فِی یَدِی شَی‏ءٌ تَفَرَّقَ و ضِقتُ ضَیقًا شَدِیدًا!“

     فَقالَ لِی: ”أ لَکَ حانُوتٌ فِی السُّوقِ؟“

     قُلتُ: ”نَعَم و قَد تَرَکتُهُ.“

     فَقالَ: ”إذا رَجَعتَ إلَی الکُوفَةِ فاقعُد فِی حانُوتِکَ و اکنُسهُ‏؛ فاذا أرَدتَ أن تَخرُجَ إلَی سُوقِکَ فَصَلِّ رَکعَتَینِ أو أربَعَ رَکَعاتٍ، ثُمَّ قُل فِی دُبُرِ صَلاتِکَ:

     تَوَجَّهتُ بِلا حَولٍ مِنِّی و لا قُوَّةٍ، و لَکِن بِحَولِکَ و قُوَّتِکَ، أبرأُ إِلَیکَ مِنَ الحَولِ و القُوَّةِ إلّا بِکَ؛ فَأنتَ حَولِی و مِنکَ قُوَّتِی. اللَهمَّ فارزُقنِی مِن فَضلِکَ الواسِعِ رِزقًا کَثِیرًا طَیِّبًا و أنا خافِضٌ‏ فِی عافِیَتِکَ؛ فَإنَّهُ لا یَملِکُها أحَدٌ غَیرُکَ.“

     قالَ: فَفَعَلتُ ذَلِکَ، و کُنتُ أخرُجُ إلَی دُکّانِی حَتَّی خِفتُ أن یَأخُذَنِی الجابِی بِأُجرَةِ دُکّانِی و ما عِندِی شَی‏ءٌ.

     قالَ: فَجاءَ جالِبٌ‏ بِمَتاعٍ، فَقالَ لِی: ”تُکرِینِی نِصفَ بَیتِکَ؟“ فَأکرَیتُهُ نِصفَ بَیتِی بِکِرَی البَیتِ کُلِّهِ! قالَ: و عَرَضَ مَتاعَهُ، فَأُعطِیَ بِهِ شَیئًا لَم یَبِعهُ؛ فَقُلتُ لَهُ: ”هَل لَکَ إِلَیَّ خَیرٌ تَبِیعُنِی عِدلًا مِن مَتاعِکَ هَذا أبِیعُهُ و آخُذُ فَضلَهُ و أدفَعُ إلَیکَ ثَمَنَهُ؟“

     قالَ: ”و کَیفَ لِی بِذَلِکَ؟“

     قالَ: قُلتُ: ”وَ لَکَ اللهُ عَلَیَّ بِذَلِکَ!“ قالَ: ”فَخُذ عِدلًا مِنها!“

     فَأخَذتُهُ و رَقَمتُهُ و جاءَ بَردٌ شَدِیدٌ فَبِعتُ المَتاعَ مِن یَومِی و دَفَعتُ إلَیهِ الثَّمَنَ و أخَذتُ الفَضلَ. فَما زِلتُ آخُذُ عِدلًا عِدلًا فَأبِیعُهُ و آخُذُ فَضلَهُ و أرُدُّ عَلَیهِ مِن رأسِ المالِ حَتَّی رَکِبتُ الدَّوابَّ و اشتَرَیتُ الرَّقِیقَ و بَنَیتُ الدُّور!“»

     «از أبو‌الطیّار نقل شده است که می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مال و سرمایه‏ای در دست داشتم که از بین رفته است و اکنون به‌شدّت در مضیقه هستم.

     فرمودند: ”آیا در بازار دکّان داری؟“

     عرض کردم: ”بله، ولی ترک کرده‏ام.“

     حضرت فرمودند: ”وقتی به کوفه برگشتی، در دکّانت بنشین و آن را جارو کن؛ پس هنگامی که خواستی بازار بروی، دو رکعت یا چهار رکعت نماز بخوان و سپس در عقیب نمازت این دعا را بخوان:

     ”تَوَجَّهتُ بِلا حَولٍ مِنِّی و لا قُوَّةٍ، و لَکِن بِحَولِکَ و قُوَّتِکَ، أبرأُ إِلَیکَ مِنَ الحَولِ و القُوَّةِ إلّا بِکَ؛ فَأنتَ حَولِی و مِنکَ قُوَّتِی. اللَهمَّ فارزُقنِی مِن فَضلِکَ الواسِعِ رِزقًا کَثِیرًا طَیِّبًا و أنا خافِضٌ‏ فِی عافِیَتِکَ؛ فَإنَّهُ لا یَملِکُها أحَدٌ غَیرُکَ.“

     گفت: همین کار را انجام دادم، و مرتب به دکّان خود می‌رفتم به‌طوری‌که می‌ترسیدم خراج‌بگیران مطالبۀ اجرت دکانم را نمایند درحالی‌که من چیزی نداشتم بپردازم.

     روزی فروشنده‏ای با جنسی نزد من آمد و گفت: ” آیا نصف حجره‌ات را به من کرایه می‌دهی؟“ پس نصف حجره‌ام را به مقدار کرایۀ کل حجره، به او اجاره دادم. آن شخص جنس خود را در معرض فروش گذاشت و مشتری آن را به مقداری خواست که او نفروخت؛ پس گفتم: ”آیا ممکن است برای من کار خیری کنی، و یک عِدل از همین جنست را (نسیه) به من بفروشی تا وقتی فروختم سودش را بردارم و ثمن آن را به تو بدهم؟“

     گفت: ”چگونه چنین کاری کنم و از کجا بدانم که بعد خواهی داد؟“

     گفتم: ”خدا را برای تو بر آنچه گفتم گواه می‌گیرم!“

     گفت: ”پس یک عِدل از آن را بردار!“

     من عِدلی از آن را برداشتم و مقدارش را مشخص کردم و از قضا سرمای شدیدی آمد و در همان روز تمام آن جنس را فروختم و پولش را به او دادم و اضافۀ آن را برداشتم. بنابراین، من پیوسته یک عِدل می‌گرفتم و می‌فروختم و اضافه آن را برمی‌داشتم و رأس‌المال را به او برمی‌گرداندم تا اینکه مرکب‌هایی را سوار شدم و بندگانی را مالک گشتم و چند خانه ساختم.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-375)
376. . تفسیر آلوسی، ج 20، ص 109. ترجمه:

     «فرد کاسب حبیب خداوند است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-376)
377. . الکافی، ج 5، ص 77. ترجمه: «راوی می‏گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: ”نظر شما دربارۀ مردی که می‌گوید: هرآینه در خانه‌ام می‏نشینم و نماز می‏خوانم و روزه می‏گیرم و به عبادت پروردگارم می‏پردازم، و امّا رزق من به‌زودی خواهد رسید، چیست؟“ حضرت فرمودند: ”این فرد یکی از همان سه گروهی است که دعای ایشان مستجاب نمی‌گردد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-377)
378. . نصّ این عبارت شریف، در مجامع روایی موجود یافت نشد، و در بحار الأنوار، ج 70، ص 169 این‌چنین آمده است:

     «تَفَضَّل عَلی مَن شِئتَ، فَأنتَ أمیرُهُ؛ و استَغنِ عَمَّن شِئتَ، فَأنتَ نَظیرُهُ؛ و افتَقِر إلی مَن شِئتَ، فَأنتَ أسیرُهُ.»

     ترجمه: «بر هر کس که می‌خواهی تفضّل و عنایت کن، پس در این‌صورت تو امیر او خواهی بود؛ و نسبت به هر کس که می‌خواهی، بی‌نیازی بجوی، پس در این‌صورت تو نظیر و مانند او خواهی شد؛ و به سوی هر کس که می‌خواهی دست نیاز دراز کن، پس در این‌صورت تو اسیر او خواهی گشت.»

     البته این روایت در سایر مجامع روایی نیز با قدری اختلاف ذکر شده است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-378)
379. . الهی نامه عطار، ص 22. [↑](#footnote-ref-379)
380. . سوره قصص (28) آیه 77. نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 46:

     «و از این اموال فراوان و ثروت زخّاری که خداوند به تو داده است، دنبال رسیدن به راه آخرت و جستجوی آن خانۀ عاقبت باش‏؛ و درعین‌حال نصیب و حظ و بهره‌ات را نیز از دنیا فراموش مکن‏.» [↑](#footnote-ref-380)
381. . الکافی، ج 1، ص 183. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 112، تعلیقه:

     «خداوند إبا می‌کند از اینکه امور را به جریان اندازد، مگر از راه اسباب مختص به خود آن امور.» [↑](#footnote-ref-381)
382. . خ ل: «فَقالوا لَه: ”أنّ دَواءَ هَذِه العِلَّةِ مَعروفٌ مُجَرَّبٌ و إنّا نَتَداوِی بِه فَنَبرَأُ.“ فَقال: ”لا أتَداوِی.“ و أقامَت عِلَّتُهُ.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-382)
383. . إحیاء علوم الدین، ج 14، ص 24؛ محجة البیضاء، ج 7، ص 432. ترجمه:

     «در اسرائیلیّات آمده است که: حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام به‌واسطۀ علّت و مرضی بیمار گردید. بنی‌اسرائیل به دیدن آن حضرت رفتند، و بیماریش را تشخیص دادند، و به او گفتند: ”اگر خود را با فلان دارو مداوا نمایی، حتماً خوب خواهی ‌شد.“ حضرت موسی فرمود: ”خود را مداوا نمی‌کنم تا اینکه خداوند عزّوجلّ بدون دواء مرا عافیت بخشد.“

     پس بیماری آن حضرت طولانی شد، و خداوند متعال به او وحی فرمود: ”قسم به عزّت و جلالم که تو را شفا نمی‌بخشم تا اینکه خود را به آن دارویی که آنها برای تو تجویز نمودند، مداوا نمایی!“

     حضرت موسی به آن عدّه از بنی‌اسرائیل فرمود: ”مرا به آن دارویی که گفتید، مداوا کنید!“ و آنها نیز مداوا نمودند و آن حضرت شفا یافت. حضرت موسی از این قضیه در نفس خود احساس نگرانی کرد؛ پس خداوند متعال به او وحی فرمود: ”آیا می‌خواهی حکمت مرا به‌واسطۀ توکّلت بر من باطل نمایی؟! مگر چه کسی غیر از من منافع و خواص اشیاء را در عقاقیر و داروها به ودیعت نهاده است؟!“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-383)
384. . الخصال، ج 1، ص 299:

     «قال رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله: ”خَمسَةٌ لا یُستَجابُ لَهُم: ...؛ و رَجُلٌ مَرَّ بِحائِطٍ مائِلٍ و هُوَ یُقبِلُ إلَیهِ و لَم یُسرِعِ المَشیَ حَتَّی سَقَطَ علیه.“»

     ترجمه: «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ”پنج نفر هستند که دعای آنان مستجاب نمی‌گردد: ...؛ و مردی که از کنار دیوار شکسته‌ای که در حال فروریختن است، بگذرد و درعین‌حال در راه رفتن خود سرعت نکند تا اینکه دیوار بر روی او بیفتد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-384)
385. . الکافی، ج 5، ص 74. ترجمه:

     «از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: ”خداوند به حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السّلام وحی فرمود که: تو بندۀ خوبی هستی، اگر از بیت‌المال استفاده نمی‌کردی!“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-385)
386. . من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 156. ترجمه:

     «از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: ”کسی که دنیای خویش را برای آخرتش و آخرت خود را برای دنیایش ترک کند، از ما نیست.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-386)
387. . الکافی، ج 5، ص 78. ترجمه:

     «از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: ”هر کس که در دنیا به منظور حفظ آبرو و بی‏نیازی از مردم، و در وسعت و گشایش قرار دادن خانوادۀ خود، و عطوفت و مهربانی کردن به همسایۀ خویش، به طلب رزق و روزی بپردازد، روز قیامت درحالی‌که صورتش همچون ماه در شب بدر (شب چهاردهم) می‌درخشد، خدای عزّوجلّ را ملاقات خواهد ‏کرد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-387)
388. . سوره بقره (2) آیه 201. ترجمه:

     «بار پروردگارا! در دنیا به ما حسنه عنایت فرما و در آخرت نیز به ما حسنه عنایت فرما، و ما را از عذاب آتش محفوظ بدار!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-388)
389. . من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 156:

     «رَوی الحسن بنُ محبوبٍ عَن جمیلِ بنِ صالِحٍ عن أبی‌عبدِاللَهِ علیه السَّلام فی قَولِ اللَهِ عَزّوجَلَّ: ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾، قال: ”رِضوانُ اللَهِ و الجَنَّةُ فی الآخِرَةِ، و السَّعَةُ فی الرِّزقِ و المَعایِشِ و حُسنُ الخُلُقِ فی الدُّنیا.“»

     ترجمه: «از امام صادق علیه السّلام درباره این گفتار خداوند عزّوجلّ که می‌فرماید: ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ سؤال شد که منظور چیست؟ فرمودند: ”مراد از حسنه در آخرت، رضوان خدا و بهشت است؛ و مراد از حسنه در دنیا، گشایش در رزق و وسایل زندگی و حسن خلق است.“» (محقّق)

     مجمع البیان، ج1، ص 297: «قیلَ هِیَ المالُ فی الدُّنیا، و فی الآخِرَةِ الجَنَّةَ؛ عَن ابنِ زیدٍ و السُدِی.»

     ترجمه: «گفته شده است که مراد از حسنه در دنیا مال، و مراد از حسنه در آخرت بهشت است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-389)
390. . مدینة المعاجز، ج 3، ص 481. تاریخ قیام و مقتل جامع سیّدالشّهدا علیه السّلام، ج 1، ص 711:

     «ابن‌اعثم پس از نقل پیام امام حسین علیه السّلام جهت گفتگو، و همراهی طرفین با بیست نفر و کناره‌گیری همراهان طرفین هنگام مذاکره، می‌نویسد:

     عبّاس بن علی و علی بن الحسین نزد حسین بن علی، و حَفص فرزند عمر و غلامش به نام لاحق نزد او ماندند. حسین به ابن‌سعد فرمود: ”وای بر تو! آیا از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، نمی‌ترسی و با من می‌جنگی؟! درحالی‌که می‌دانی من فرزند کیستم و چه نسبتی با پیامبر صلّی الله علیه و آله دارم. این گروه را رها کن و با من همراه شو تا مقرّب درگاه الهی شوی.“

     عمر بن سعد گفت: ”می‌ترسم خانه‌ام را خراب کنند.“

     فرمود: ”من برایت خانه‌ای تهیه می‌کنم.“

     گفت: ”اموالم را می‌گیرند.“

     فرمود: ”من بهتر از آن را به تو می‌دهم.“

     عمر سعد ساکت شد و جوابی نداد. امام درحالی‌که آنجا را ترک می‌کرد، فرمود: ”خدا به‌زودی تو را در بسترت بکشد و در روز قیامت نیامرزد! امید دارم از گندم عراق جز اندکی نخوری.“\*

     خوارزمی اضافه می‌کند که عمر سعد هم گفت: ”اگر گندم نباشد، جو خواهد بود.“ سپس به سوی لشگرش بازگشت.\*\*

     \* ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج 5، ص 92ـ 93. آنچه در منابع آمده است همین ”گندم عراق“ است، و آنچه شهرت یافته که امام فرمود از گندم ری نخوری، درست نیست. از نفرین امام (علیه السّلام) استفاده می‌شود که عمر بن سعد نه‌تنها به حکومت ری نخواهد رسید، بلکه در خود عراق نیز چندان زنده نخواهد ماند؛ چنان‌که همین‌گونه شد و پس از حادثۀ عاشورا به‌هیچ‌یک از آنها نرسید و مختار او را کشت. البته تعبیر ”گندم ری“ تنها در یک منبع متأخر، یعنی مدینة المعاجز آمده که با توجه به انفراد و منحصر بودن مطلب به آن کتاب، باید اشتباه را متوجه ناسخان یا نویسنده دانست.

     \*\* خوارزمی، مقتل الحسین، ج 1، ص 245.» [↑](#footnote-ref-390)
391. . نهج البلاغة (عبده)، ج1، ص 14. امام شناسی، ج 12، ص 347:

     «تمام مراتب حمد و سپاس و ستایش از آنِ خداوند است؛ آن خداوند که به کیفیّت مدح و ثنای او نمی‏رسند جمیع گویندگان و سخن‌سرایان، و نعمت‌های او را به شمارش درنمی‏آورند عمومِ حسابگران، و پاس حقّ او را ادا نمی‏نمایند همه کوشش‌کنندگان. آن خداوند که همّت‏های بلندپرواز با اراده‏های تیز و دوربین را توان آن نیست تا او را دریابند، و فهم‏های گران و اندیشه‏های عمیق و غوطه‏ور را قدرت آن نِه تا خود را به او برسانند و وی را ادراک کنند؛ آن خداوند که برای صفات او حدّ و تشخّصی نیست و نعتی موجود نمی‏باشد، و وقت و زمان قابل شمارش نیست، و مدّت دراز و طولانی وجود ندارد که بدان منتهی گردد. با قدرت کاملۀ خود عالم نیستی را شکافت و خلایق و موجودات را از آن پدیدار کرد، و بادهای زنده‌کننده و حیات‌آفرین را به رحمت واسعۀ خود بپراکند، و با سنگ‏های سخت و کوه‌های صلب، زمین خود را میخکوب کرد تا از اضطراب و تکان و لرزش باز ایستد.» [↑](#footnote-ref-391)
392. . ناسخ التواریخ، ج 4، ص 164، با قدری اختلاف. ترجمه:

     «کلام امیرالمؤمنین هنگام دفن بدن مطهّر حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”پروردگارا! این روح مقدّس، اوّلین تنزّل مقام احدیّت است که تمام نشئات وجود را در دو جنبۀ ازلیّت و ابدیّت حائز گشته است. او نور تو است که به‌واسطۀ آن تمام ظلمات جهل و غوایت و پاره‌های عدم و نیستی را محو و نابود می‌سازی، و او را راهنمای خلق به ذات تو و از جانب تو و به سوی تو بر نشئات متنازله از خویش قرار دادی. روح او نسخۀ انعکاس حقیقت هوهویّت و احدیّت تو است در عالم تجرّد و بهاء، و جسد او تمثّل معانی و حقائقِ عوالم مُلک و ملکوت است، و قلبش مخزن اسرار ذات حیّ فنا ناپذیر. طاووس مقام کبریائیّت و کبوتر مرتبۀ جبروت است.“» (معلِّق) [↑](#footnote-ref-392)
393. . سوره توبه (9) آیه 111. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 160:

     «به‌درستی‌که خداوند از مؤمنین، جان‏هایشان و مال‏هایشان را خریداری کرده است که در مقابل آن به ایشان بهشت عطا نماید.» [↑](#footnote-ref-393)
394. . الإرشاد، ج 1، ص 80. امام شناسی، ج 13، ص 38:

     «زید بن وهب جُهَنی، از احمد بن عمار، از شریک، از عثمان بن مغیره، از زید بن وهب روایت کرده است که او گفت: ما روزی عبدالله بن مسعود را سرحال و با نشاط یافتیم و به او گفتیم: ”ما تمنّا داریم از روز اُحد و کیفیّت آن برای ما بیان کنی!“ گفت: ”آری.“ و شروع کرد به بیان آن تا رسید به موقع جنگ و گفت:

     رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ”برای نبرد به سوی کفار با اسم خدا بیرون روید!“ و ما بیرون شدیم و در مقابل کفار صف طولانی کشیدیم.

     رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر گردنۀ کوه (شِعبِ جَبل) پنجاه نفر از انصار را به ریاست مردی [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-394)
395. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] از آنها گماشت و گفت: ”لا تَبرَحُوا مِن مَکانِکُم هَذا و لَو قُتِلنا عَن آخِرِنا، فإنّما نُؤتَی مِن مَوضِعِکُم هَذا؛ از اینجا که این مکان شماست به جای دگر نروید، اگرچه تمام ما یکسره تا آخرین فرد کشته شویم، چراکه دشمن به ما فقط از این موضع می‏تواند حمله کند.“

     أبو‌سفیان صخر بن حرب، در برابر مسلمین خالد بن ولید را گماشت؛ و لواء کفار قریش در میان طایفۀ بنی‏عبد‌الدّار بود، و لوای مشرکین با پنجاه نفر به دست طلحة بن أبی‌طلحه بود که به او کَبش کَتیبه (قوچ جنگی سپاه) می‏گفتند.

     رسول خدا صلّی الله علیه و آله لواء مهاجرین را به علی بن أبی‌طالب علیه السّلام داد و خودش آمد تا در زیر لوای انصار توقّف فرمود. و أبو‌سفیان به نزد لواداران کفار قریش آمد و گفت: ”ای لواداران، شما می‏دانید که در هر جنگی حمله به جماعت از سوی لوای آنها می‏شود، و در روز غزوۀ بدر هم که شما بنی‏عبد‌الدار لواء را در دست داشتید، از ناحیۀ لوایتان به شما حمله‏ور شدند؛ بنابراین اگر در خود فتور و ضعفی از جهت نگهداری لواء می‏بینید، لواء را به ما بسپارید تا شما را از نگهداری آن کفایت نماییم.“

     طلحة بن أبی‌طلحه به غضب درآمد و گفت: ”آیا به ما چنین نسبتی می‏دهی؟! سوگند به خدا که در زیر همین لواء آنها را در آبگیرهای مرگ وارد سازم!“

     ابن‌مسعود می‏گوید:

     این طلحه که قوچ جنگی لشگر کفار بود به پیش آمد، و علی بن أبی‌طالب علیه السّلام نیز به پیش آمد و گفت: ”کیستی تو؟!“

     گفت: ”من طلحة بن أبی‌طلحه‏ام، من کبش کتیبه‏ام! پس بگو بدانم تو کیستی؟!“

     گفت: ”من علی بن أبی‌طالب بن عبد‌المطلّب می‏باشم.“

     در این حال به هم نزدیک شدند و فقط دو ضربه در میانشان ردوبدل شد که ناگاه علی بن ‏أبی‌طالب علیه السّلام ضربه‏ای در جلوی سر او زد که چشمش بیرون پرید، و چنان فریادی زد که مانند آن شنیده نشده بود، و لوا از دستش بر روی زمین افتاد.

     برادرش مصعب، لواء را برداشت و عاصم ‌بن ثابت با تیری وی را هدف ساخت و کشت. برادر دیگرش عثمان، لواء را گرفت و عاصم نیز او را با تیری کشت.

     در این حال غلامی داشتند به نام صواب که شدیدترین مردم در عناد و لجاج و پیکار بود؛ او لواء را برداشت که علی علیه السّلام دستش را قطع نمود. او لواء را با دست چپ گرفت؛ علی علیه السّلام آن دست را نیز قطع کرد. لواء را بر سینه گرفت و با دست مقطوع نگه داشت که علی [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-395)
396. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] علیه السّلام بر فرقش زد و به روی زمین سقوط کرد. و لشکر کفار هزیمت کردند و مسلمین برای جمع‏آوری غنایم روی آوردند.

     و چون افرادی که رسول خدا در گردنۀ کوه گذارده بودند، دیدند که مردم به سوی جمع‏آوری غنایم می‏روند، گفتند: اینها مشغول جمع کردن غنیمت هستند و ما اینجا هستیم! به عبدالله بن عُمَر بن حَزم که رئیسشان بود، گفتند: ”ما می‏خواهیم مانند سایر مردم به گردآوری غنیمت بپردازیم!“

     عبدالله گفت: ”رسول خدا صلّی الله علیه و آله به من امر فرموده است از این مکان تجاوز نکنم و به جای دگر نروم.“

     گفتند: ”رسول خدا که به تو چنین امری کرده است چون نمی‏دانسته است که کار جنگ بدینجا منتهی می‏شود؛ و اینک که می‏بینی ظفر با مسلمین است، معنی ندارد ما اینجا بمانیم.“ فلذا حرکت نموده و به سوی گردآوری غنیمت شتافتند و عبدالله را تنها گذاردند.

     عبدالله در جای خود ماند و خالد بن ولید از گردنه به وی حمله کرد و او را کشت، و سپس از ناحیۀ پشت سرِ رسول خدا وارد شد؛ رسول خدا را با جمع قلیلی از اصحابش مشاهده کرد. در این حال به همراهان خود گفت: ”بگیرید! این همان مردی است که شما در طلب او هستید؛ اینک هرچه می‏خواهید بر سر او بیاورید!“

     سواران همراه خالد بن ولید با یک صفّ واحد، مانند حملۀ مرد واحد، به پیامبر حمله‏ور شدند؛ با زدن شمشیر و پراندن تیر و کوبیدن نیزه و افکندن سنگ. و یاران پیامبر در حال دفاع از آن حضرت برآمدند تا هفتاد تن از آنها کشته شدند و بقیّه فرار کردند، و امیرالمؤمنین علیه السّلام و أبو‌دُجانه و سهل بن حُنَیف ثابت بماندند و از پیغمبر اکرم دفاع می‏نمودند و گروه مشرکین رو به فزونی گذارد.

     در این حال که از شدت مصائب و واردات بر رسول خدا حال اغماء به او دست داده بود، چشمان خود را گشود و فرمود: ”یا علی! مردم چه شدند؟“

     علی علیه السّلام عرض کرد: ”نَقَضُوا العَهدَ و وَلّوُا الدّبُرَ؛ پیمان شکستند و پشت کرده رو به فرار نهادند.“

     رسول خدا فرمود: ”اینک شرّ این دسته را که دارند به من حمله می‏کنند از من کفایت کن!“

     امیرالمؤمنین علیه السّلام به آنها حمله نمود و ایشان را متفرّق کرد و به سوی رسول خدا بازآمد. در این حال دسته‏ای دیگر به رسول خدا حمله کردند از ناحیه دیگری؛ امیرالمؤمنین علیه السّلام به آنها نیز حمله‏ور شد و همه را پراکنده ساخت.

     در این حملات فقط أبو‌دجانه و سهل بن حنیف بودند که بر سر پیغمبر اکرم ایستاده بودند و بر [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-396)
397. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] دست هر کدام شمشیری بود که از آن حضرت دفاع می‏کردند. از اصحابی که فرار کرده بودند، چهارده تن به سوی او برگشتند که از آنها طلحة بن عبید‌الله و عاصم بن ثابت بودند، و بقیه به بالای کوه رفته بودند.

     در این حال صدایی در مدینه زده شد که: ”قُتِلَ رَسُولُ اللهِ؛ رسول خدا کشته شد.“ در این حال دل‌ها از جای خود کنده شد و فراریان متحیّر بماندند؛ نمی‏دانستند چه کنند، و به راست و چپ می‏رفتند.

     هند دختر عُتبَه برای وحشی مزدی قرار داده بود که چنانچه رسول خدا و یا امیرالمؤمنین و یا حمزة بن عبدالمطلّب علیه السّلام را به قتل برساند، آن مزد را به او بدهد. وحشی گفته بود: ”امّا محمّد، مرا به وی دسترس نیست؛ چون یارانش گرداگرد او می‏چرخند. و امّا علی، در موقع کارزار از گرگ بیشتر مواظب خود است که بر وی کمین نکنند. و امّا حمزه، من به او امیدمندم؛ زیرا چون خشمگین شود جلوی خود را نمی‏بیند.“ و حمزه در روز احد برای خود نشانی از پر شترمرغ بر سینه داشت.

     وحشی در پای درختی در کمین وی نشست. حمزه او را دید و شمشیری حوالت کرد که خطا رفت. وحشی می‏گوید: ”من فوراً حربه خودم را تکان دادم تا همین‌که جای مناسبی یافتم پرتاب کردم؛ در اربیّۀ او (کش‏ران که به شکم پیوسته است) وارد آمد و نفوذ کرد. من حمزه را رها کردم تا همین‌که سرد شد، به سوی او رفتم و حربه‏ام را برگرفتم درحالی‌که همۀ مسلمین در فرار بوده و توجّهی به من و حمزه نداشتند.“

     و هند بر جنازۀ حمزه آمد و امر کرد به شکافتن شکمش و بریدن جگرش و مُثله نمودن او؛ پس دو گوش و بینی‏اش را بریدند و او را مثله نمودند. و رسول خدا صلّی الله علیه و آله از توجّه به حمزه مشغول بود و نمی‌دانست چه بر سر حمزه آمده است.

     راوی حدیث که زید بن وَهَب است، می‏گوید:

     من به ابن‌مسعود گفتم: ”در آن حال همۀ مردم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله گریختند و غیر از علی‌بن أبی‌طالب علیه السّلام و أبو‌دُجانه و سهل بن حُنَیف با او کسی نبود؟!“ ابن‌مسعود گفت: ”همه مردم گریختند و غیر از علی بن أبی‌طالب علیه السّلام به تنهایی با او کسی نبود! سپس به سوی رسول خدا چند نفری بازگشتند که اوّل آنها عاصم بن ثابت و أبو‌دجانه و سهل بن حنیف بودند و به ایشان طلحة بن عبید‌الله ملحق شد.“» [↑](#footnote-ref-397)
398. . سوره احزاب (33) آیه 23. روح مجرّد، ص 663:

     «[از میان مؤمنین] مردانی بودند که در آنچه را که با خدایشان عهد بستند به راستی رفتار کردند؛ پس بعضی از آنها شربت مرگ نوشیدند و بعضی در انتظارند. و هرگز در حکم حضرت خداوندی در این امور تبدیل و تغییری احداث نکردند.» [↑](#footnote-ref-398)
399. . در بسیاری از روایات یکی از مصادیق این آیه شریفه حضرت حمزه علیه السّلام معرفی شده است. رجوع شود به معاد شناسی، ج 1، ص 198؛ تفسیر القمی، ج 2، ص 188؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج 3، ص 92. [↑](#footnote-ref-399)
400. . السنن الکبری للبیهقی، ج 9، ص 250:

     «(حَدَّثَنا ) الإمام أبوالطَیِّبِ سَهل بن محمَّد بن سُلیمان ـ رَحِمَهُ الله ـ إملَاءً، أنبأ أبوعمرو محمَّد بن جَعفَر بن محمَّد بن مطر العدل، ثَنا محمَّد بن عُثمانِ بن أبی‌سُوَید البَصْری، ثَنا عَبدِاللهِ بن رَجاء، أنبأ إسرائیل عَن أبی‌إسحاق عَن عَمرو بن شَرحَبیل عَن عائِشَةَ ـ رَضِیَ الله عَنها ـ قالت: کانَت لَنا شَاةٌ أرادَت أنْ تَموتَ؛ فَذَبَحناها فَقَسَمناها. فَجاءَ النَّبیُّ صَلَّی الله علیه و سَلَّمَ فَقال: ”یا عائِشَةُ، ما فَعَلتِ شاتَکُم؟“ قالت: ”أرادَت أنْ تَموتَ فَذَبَحناها فَقَسَمناها؛ و لَم یَبْقِ عِندَنا مِنها إلّا کَتِفٌ.“ قال: ”الشاةُ کُلُّها لَکُم إلّا الکَتِفَ.“»

     «عایشه می‌گوید: برای ما گوسفندی بود که در حال مردن بود؛ پس آن را ذبح نموده و گوشتش را تقسیم کردیم. پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد و فرمود: ای عایشه، گوسفندتان را چه کار کردید؟“ گفت: ”در حال مردن بود، پس آن را ذبح کرده و تقسیم نمودیم؛ و چیزی از آن در نزد ما باقی نمانده مگر کتفی.“ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”تمام آن گوسفند برای شماست مگر همان کتف.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-400)
401. . نهج البلاغة (عبده)، ج 3، ص 70. ترجمه:

     «... و شما قدرت و توانایی آن را ندارید که چنین باشید، ولی در این امر مرا با ورع و اجتهاد و عفت و پیمودن راه سداد و صواب یاری نمایید.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-401)